

تاریخ ایران

ممالک همواران از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان

تألیف آلفرد فن کوتمسید
ترجمه کیکاؤس جهانمزاری



کتابخانه ملی و اسناد ایران

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۴۹۷

مجموعه ایلان شناس

۲۰



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب سه هزار نسخه در چاپخانه
بهمن به طبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

مجموعه ایران‌شناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

تاریخ ایران

و

ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا اقراض اشکانیان

اثر

آلفرد فن گوتمید

با مقدمه‌ای از نولدکه

ترجمه و حواشی از :

کیکاؤوس جهان‌اندازی

چاپ دوم با تجدید نظر کامل



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۲۵۳۶

منظور از انتشار مجموعه ایران شناسی این است
که آثار برگزیده‌ای که به زبانی غیر از زبان فارسی درباره
ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان
قرار گیرد.

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان، شامل سفرنامه
سیاحانی که اثری سودمند درباره ایران بهجا گذاشته‌اند و
همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال
مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود.

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار، استفاده از
تحقیقات ایران شناسان و آسان‌تر کند و موجب توسعه آشنائی
با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت
بزرگان آن گردد.

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	مقدمه چاپ دوم - یادداشت مترجم
۹	شرح حال مؤلف
۲۱	مقدمه نولدکه
۲۵	۱- دوره مقلونی
۱۲۵	۲- دوره اشکانی

مقدمه چاپ دوم

چاپ دوم این کتاب با تغییرات و تصحیحاتی که همه مرهون دقت و اصابت نظر دوست فرزانه نویسنده این سطور دکتر مهرداد بهار است اینک در دسترس علاقمندان به تاریخ ایران قرار می‌گیرد. مترجم سپاسگزاری از ایشان را وظیفه خود می‌شمارد .
ک . ج

یادداشت مترجم

کتاب « تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر کبیر تا انقراض اشکانیان » پس از مرگ گوتمید مؤلف نامدار آن بطبع رسید. گوتمید هنوز اثر خود را بصورت نهائی برای طبع آماده نکرده بود ، بهمین دلیل اسلوب تحریر آن يك دست و خالی از تمقیدات نیست. مترجم همه جا کوشیده است تا از متن نویسنده انحرافی نجوید؛ تنها به علت آنکه در متن، کلمات و گاه جملاتی بخط یونانی بود آنرا بدقت بحروف لاتینی برگرداند . کلمات چینی، طخاری و از آن قبیل را که بهیچوجه از تلفظ صحیح آنها اطلاعی ندارد به تبعیت از متن به خط فارسی درآورده ، اما در همه حال عین ضبط متن را با حروف لاتینی نیز ذکر کرده است .

شرح حال مؤلف*

هرمان آلفرد فرایهر فن گوتشمید^۱ اول ژوئن سال ۱۸۳۱ در نزدیکی درسدن بدینا آمد. پدرش که در دستگاه حکومتی آن دیار اسم و رسمی داشت و از محترمین درسدن محسوب میشد در سال ۱۸۳۶ دیده از جهان فرو بست. بدین ترتیب پرورش پسر و دو خواهر او بعهده مادر افتاد، اما وی نیز در سال ۱۸۴۸ بسرای دیگر شتافت. آلفرد فن گوتشمید در درسدن به مدرسه رفت و در آنجا بخصوص از محضر درس کوشلی^۲ استفاده بسیار کرد و با هاینریش ترایچکه^۳ که چند سالی از او کوچکتر بود میثاق مودت بست. از همین ایام شخصیت بارز او بخوبی متجلی شد و او بالاستقلال به مطالعه و تحقیق پرداخت و از همین رهگذر مقدمات فضل کم نظیر و معلومات وسیع خود را در رشته‌هایی کاملاً متفاوت از یکدیگر و همچنین احاطه بی‌چون و چند به زبانهای قدیم و جدید را فراهم آورد. او در این ایام مانند ادوار بعد زندگي همه وقت خود را صرف کتاب نمی‌کرد و بخاطر کتاب از دوستان یکرنگ نمی‌برید؛ شادی و سرزندگی را بسیار دوست داشت و بیش از هر چیز به طبیعت دل بسته بود. همواره

۱ - Hermann Alfred Freiherr von Gutschmid ۲ - Köchly

۳ - H. v. Treitschke (*) - این شرح حال ترجمه و تلخیصی است از :

F. Ruhl, Gutschmid (*Allgem. Deutsche Bibliographie*. Bd. 49, 1901)

روزهای خوشی را که در دوره کودکی در یکی از قریه‌های نزدیک درسدن بسر آورده بود در خاطر داشت و هر گاه از آن ایام سخن میرفت برقشادی در چشمانش می‌جست. سال ۱۸۴۸ او که خود دانشمندی بشمار می‌آمد بدانشگاه لیپزیک رفت، اما در سال ۱۸۵۱ دانشگاه بن را بر آن ترجیح داد. می‌خواست زبان‌شناسی بخواند اما نه تنها تاریخ را در طرح مطالعات خود وارد کرد، بلکه ضمناً در درس فلسفه و سیاست نیز حاضر میشد و خطابه‌های مربوط به ادبیات زبانهای آلمانی و فرانسوی را می‌شنید و از شکسپیر و تحقیقات مربوط بدو نیز غافل نمی‌ماند. در لیپزیک هاوپت^۱ و مومزن^۲ او را نخست تحت تأثیر خود قرار دادند. در بن او بخصوص در کلاس درس ریچل^۳ و لاسن^۴ حاضر می‌شد، اما بیش از همه از محضر درس دالمان^۵ کسب فیض کرد و باو سرسپرد. تحت تأثیر او بود که کوتشمید توانست نظرات سیاسی خود را شکل خاصی بدهد و تثبیت کند. او نیز مانند اعضاء دیگر خانواده خود اصولامیان‌هرو و طرفدار حفظ وحدت بود، ولی باید دانست که این روش سیاسی بامحیطی که در آن زندگی می‌کرد چندان توافق نداشت؛ از این پس تمایلات سیاسی او با برنامه حزبی که در آن روزگار بنام «کوتار» موسوم بود همراه شد.

پس از بازگشت به درسدن کوتشمید با پشتکار بسیار به مطالعات خود ادامه داد و با نوشتن اثر بزرگی درباره تقویم‌های مشرق‌زمین آغاز بکار کرد، اما چون کارهای دیگر و لازم‌تر در پیش بود هرگز این اثر و بعضی از آثار دیگر او در این دوره صورت اتمام نپذیرفت. در سال ۱۸۵۴ با نوشتن رساله‌ای^۶ درجه دکترا گرفت. این رساله بعدها با تعلیقاتش در مجله «فیلولوگوس»^۷ به چاپ رسید. چنان دقت و صحتی در این رساله بکار رفته است که حتی می‌توان گفت امروز پس از سالیان دراز نیز در آن تغییر

۱- M. Haupt ۲- Th. Mommsen ۳- Ritschl ۴- Lassen ۵- Dahlmann

۶- *De rerum Aegyptiacarum scriptoribus ante Alexandrum Magnum*

۷- *Philologus*

عمده‌ای نمی‌توان داد. گوئشמיד در این گیر و دار ناگزیر شد از مسافرتی که در نظر داشت برای مدتی دراز به پاریس بکند تا در آنجا به تکمیل معلومات شرق‌شناسی خود بپردازد و چشم‌پوشد. بدین ترتیب در سال ۱۸۵۵ به لپزیگ رفت و به قصد تحریر رساله مخصوص استادی دانشگاه در آنجا مقیم شد. گوئشמיד از زمان تحصیل در دانشگاه با بسیاری از همسالان خود که اهل دانش و تحقیق بودند دوستی پیدا کرده بود. اکنون دیگر او در حلقهٔ گروهی از کوشاترین و مستعدترین جوانان وارد شده بود که از آن‌ها مارامیل مولر^۱، موریس بوش^۲، تراپچکه و سرانجام گوستاو فرای تاگ^۳ را که از او قدری مسن‌تر بود می‌توان نام برد. رشته‌ای که گوئشמיד در آن تحقیق می‌کرد باعث شد که او با مستشرق نامدار، فلاشر^۴ نیز آشنائی پیدا کند. در این ایام بود که گوئشמיד عضویت مجمع سیاسی مشهوری را که «کیتسینگ»^۵ نامیده می‌شد پذیرفت. این واقعه به‌خصوص قابل ذکر است، زیرا سیاست نیز مانند علم یکی از محرکات درجه اول زندگی گوئشמיד بود. او در آن زمان هر چند از پروسیها نفرت داشت باز نجات آلمان را جز بدست آنها میسر نمی‌دانست و با وجود تفضیقات و مشکلاتی که در آن زمان برای اصحاب این نظر وجود داشت هرگز از اعتقاد خود پای‌پس نگذاشت. در سال ۱۸۵۷ یک بیماری طولانی باعث شد که او برای چند ماه به درسدن برود. در اینجا بود که او با کونستانسه بکر^۶، دختر باستان‌شناس مشهور لپزیگی عروسی کرد. در این دوران گوئشמיד مدارک فراوان گرد آورد و کار بسیار کرد، اما حاصل مطالعات او در یک اثر مهم مدون نشد. در حلقهٔ دوستان معدودش شهرت دانائی و تبحر او در علوم تاریخی و همچنین ذکاوت کم‌نظیرش از دیگران پیچیده بود و چند مقاله انتقادی بسیار خوب که در آن دوران چاپ کرد دلیلی بود بر اینکه شهرت او بیجا نیست. اما در سال‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ پس از

Fleischer — ۴

G. Freytag — ۳

M. Busch — ۲

E. Müller — ۱

Constanze Becker — ۶

Kitzing — ۵

دو اثری که منتشر کرد ناگهان توجه دانشمندان باومعطوف شد. او با همین دو اثر ثابت کرد که محققى از طراز اول است.

بیلوسكى^۱ که در لمبرگ کتابدار بود پنداشت ضمن وقایع و اخباری که از لهستان دوره قرون وسطی در دست بود قطعات مهمی از اثر مفقود پومپهئوس تروگوس را کشف کرده است. او این مدارک را تحت عنوان تاریخ پومپهئوس تروگوس در سال ۱۸۵۳ منتشر ساخت. دانشمندان آلمانی نیز خوش باوری کردند و به علت آنکه به محاکم زدن این نوشته‌ها به عرصه‌ای مربوط می‌شد که اهل اصطلاح و زبان کمتر در آن دخالت می‌کنند همه را به همین صورت پذیرفتند. گوتمسید با دو مقاله‌ای که نوشت همه را از سهو رهائی بخشید. او در این مقالات با موشکافی و تبحری حیرت‌انگیز و با استدلالی قاطع چنان مطلب را روشن کرد که بانک اعتراض فوراً فرونشست و آن کشف عظیم موهوم باز به هیچ مبدل گشت. آشکار شد که صرف نظر از جعل و تزویری که در قرن شانزدهم میلادی رخ داده بود آن وقایع-نگاران نیز تنها از همان قسمت از منتخب یوستین استفاده کرده‌اند که امروز نیز در دست ماست. گوتمسید در این تحقیق بعضی نکته‌سنجی‌ها و تتبعات دقیق و ظریف در بعیدترین و دور از ذهن‌ترین عرصه‌های علمی و همچنین در زمینه‌هایی که ظاهراً همه آنها را از مسلمات و بدیهیات می‌شمرد وارد کرد که این نوشته‌ها را صرف نظر از مطالبی که بطور مستقیم در آن مورد بحث قرار گرفته ارزشی دائمی بخشوده است. دومین اثری که در بالا بدان اشاره شد، در اثر حمله بی‌خردانه و غرورآمیز بوئزن^۲ نوشته شد. گوتمسید آخرین مجلدات اثر بزرگ بوئزن را بنام «مقام مصر در تاریخ جهان» در مجله‌ای به اختصار مورد بحث و نقد قرار داده بود و ضمن خرده‌گیری بر بعضی از نکات قول داده بود که دلایل خود را در فرصت دیگری ارائه دهد. او همان‌طور که به تریاچکه نوشت بیشتر از آنکه می‌بایست در حق کتاب مدارا

کرده بود، زیرا می خواست ملاحظه «این مرد لایق» را کرده باشد. بوژن بدون اینکه منتظر ارائه دلایل گوتمسید باشد در مقدمه جلد بعدی اثر خود بشدیدترین وجهی به این «جوانك گمنام» حمله برد و پنداشت که با نوشته خود او را بکلی نابود کرده است، اما بزودی درسی گرفت که بموجب آن دانست باغولی در آویخته است. گوتمسید در جواب خود با عنوان «مقالاتی در باب تاریخ مشرق قدیم» شهرت علمی بوژن را برای همیشه نابود کرد و مقام این نویسنده مورد اعزاز و احترام را تا حدود دروغزن گرافه گوئی پائین آورد. بوژن دارای دانش و معلوماتی اساسی در زمینه کار خود بود، اما این صفت را نیز داشت که در موضوعاتی هم که اطلاعاتش سطحی بود بازلاف می زد. باید دانست که این نوشته فقط هجویه و ردیه نیست؛ در این کتاب تحقیقات دقیق دست اولی در باب مشرق باستان و همچنین دوره کلاسیک می توان سراغ کرد که در سراسر آن يك ذهن موشکاف منتقد، احاطه ای شگفت انگیز و همچنین نظری وسیع نسبت به وقایع تاریخی قدیم و جدید نمایان است. از آن زمان دیگر آوازه گوتمسید همه جا را فراگرفت. چند سال بعد کوشلی در مجمع زبان شناسان او را در بین هلهله حاضران ستاره قدر اولی شمرد که دشواریهای یکی از تاریک ترین و صعب ترین شعب علم را برطرف می کند.

در آن روزگار فعالیت اصلی گوتمسید مصروف تاریخ قدیم مصر بود، مقالات عمیق و ممتع او امروز نیز هنوز رنگ کهنگی و فرسودگی نپذیرفته است. این مقالات اغلب تحقیقاتی است درباره تقویم که اصل آن از یونان بوده و از طریق مصر به ما رسیده است. ملاحظاتی که گوتمسید درباره ترجمه آلمانی تاریخ مصر اثر شارپ^۱ منتشر کرد بخوبی نشان داد نویسنده تا چه پایه در علم تاریخ به دقایق وارد است. جای شگفت نیست که متخصصین تاریخ مصر بسیار کوشیدند تا این قدرت فکری غیر عادی را بطور منحصر به تحقیق در رشته تخصصی خود تشویق کنند، اما گوتمسید

پس از قدری تردید و دودلی سرانجام از قبول تقاضای آنان سر باز زد و تصمیم خود را چنین توجیه کرد که فرصت کافی برای مطالعه اساسی زبان قبطی که اقلچندین سال وقت می‌خواهد و قوف بدان نیز برای يك مصرشناس حرفه‌ای غیر قابل اجتناب است ندارد.

سال ۱۸۶۱ باز شاهد يك اثر بزرگ دیگر از گوتشمید بود درباره کشاورزی ببطی که ضمن آن ثابت کرد بقایای فرضی ادبیات بابل باستانی چیزی جز جعلیات دوره اعراب نیست.

این اثر نیز از همه امتیازات و خصوصیات آثار گذشته گوتشمید برخوردار بود، اما بحر و فضل نویسنده را در يك عرصه جدید نیز ثابت و تأیید می‌کرد. بدین جهت در همین سال انجمن علوم ساکس گوتشمید را که سالهای عمرش هنوز به سی نمی‌رسید به عضویت خود برگزید و از این رهگذر مقام علمی او را مورد تأیید و تمجید قرار داد.

گوتشمید گذشته از تاریخ قدیم مشرق در این دوران، سخت به مطالعه در اوضاع و احوال روم مشغول بود و محتملاً تحت تأثیر دوست خود لپسیوس^۱ به تحقیق درباره صدر مسیحیت و روایات و سنن قوم یهود نیز اشتغال ورزید. در این رشته جدید نیز او به مسائل و دقایق روی آورد که شامل بسیاری از غوامض لاینحل و بعضاً مطرح نشده می‌گردید. حل این مشکلات، نظری جامع و وسیع می‌خواست. آثار مربوط به الحاقات کتاب عزرا و اسامی پادشاهان تواریخ منحول حواریون همه در این باب است. همچنین قسمتی از تحقیقات گوتشمید درباره تاریخ یونان و گاه شماری در همین دوره اقامت در لپزیگ پدید آمده است.

گوتشمید در تمام این مدت هنوز به کار رساله مخصوص ورود به دانشگاه خود

پایان نداده بود که در سال ۱۸۶۶ او را بعنوان استاد به کیل فراخواندند. در اینجا مشغله درس و بحث و اداره سمینار او را تا حدی مانع از تألیف و تحقیق شد. گوتمسید تقریباً در سراسر عمر به برنامه‌ای که برای کار خود تعیین کرده بود پای بند ماند و به ندرت به کار دیگری پرداخت. تاریخ و عتیقات مشرق زمین، تاریخ قدیم یونان، تاریخ نویسی در یونان و روم مورد توجه خاص او بود و در ضمن نیز در دروس عمومی به بحث و نقد آثار بعضی از مؤلفین رومی و یونانی عنایت می کرد که بعضی قسمتهای آن در مجموعه مقالات او به چاپ رسیده است. تسلط تام و تمام و انتقادی گوتمسید در این مباحث مهم و مشکل، روشنی و احاطه‌ای که در این تحقیقات به چشم می خورد و تصریح و تأکید نکات مهم در این نوشته‌ها، همه خواننده را قریب به اعجاب می سازد، از این ها گذشته قلم گوتمسید گرمی و جلالت و ریزه کاریهای خاصی داشت که گاه خالی از زهر خندی ملیح هم نبود. بدین جهت و هم از آن رو که گوتمسید به درد دل و گرفتاریهای خصوصی دانشجویان مستعد می رسید و در بر خورد با آنان همواره گشاده رو بود، نزد گروهی از شاگردان پر حرارت و کوشنده دانشگاه کیل محبوبیت بسیار یافت.

گوتمسید از نهضت های سیاسی که پس از مرگ فریدریش هفتم پدید آمد بر کنار نماند، با وجود آنکه در بدو امر باروش خاص سیاسی بیسمارک و اعوازش سخت مخالفت می ورزید، از سال ۱۸۶۴ به بعد یکباره از دعاوی پروس جانبداری کرد، زیرا می پنداشت فقط پروس دارای آن قدرت و همت است که برای آلمان کاری انجام دهد و خدمتی عرضه دارد. اما وضع صورت دیگری بخود گرفت. اهالی ساکس علیاراه و رسم زندگی شلسویک - هولشتاینی را خوش نداشتند و کسانی که دارای تحصیلات و عقاید تازه بودند آثار متعدد قرون وسطائی را که هنوز در این شاهزاده نشین به چشم می خورد بدیده تحقیر می نگرستند. گوتمسید از این غروری که مردعادی «متوسط القامه» را گرفته بود متنفر بود و چون طبعی تند و شوخ داشت بسیاری از نقاط ضعف محافل سیاسی مؤثر شهر کیل را به باد طعنه گرفت. او ضمناً دریافته بود که ریشه تراکت و آداب دانی، این محافل

تنها خودخواهی است و بس. گو تشمید در عقیده خود سخت پافشاری می کرد و برای اشاعه آن از هیچ اقدامی خودداری نمی ورزید تا جایی که نه تنها مواد و اطلاعات لازم را برای نوشتن مقالات سیاسی در اختیار نراییچکه می گذاشت، بلکه افکار و نظرات خود را نیز برای تحریر و تنظیم بدو می گفت. البته این مخالفت با عقاید و افکار یک پارچه مردم و اکثریت بسیار زیاد همکارانش چندان مفید برای مقام و منزلت اجتماعی او نبود. با وجود اینکه گو تشمید مردی بود اهل معاشرت و خوش مشرب و بعنوان معلمی دانشمند شهرت و حیثیت بسیار داشت باز او را اغلب به بازی نمی گرفتند و حتی گاه علناً مورد بی اعتنائی قرار می دادند.

دیری نپائید که لیپسیوس دوست قدیم او به کیل فرخوانده شد و قرابت زمینه های تحقیقی باعث شد که رشته های مودت بین این دو دوست بیش از پیش استوار و محکم گردد. هر چند همانطور که ذکر شد مدت اقامت در کیل برای تألیف آثار مهم علمی و تحقیقی چندان مساعد نبود، باز گو تشمید در همین مقتضیات نامساعد طر حهای مقدماتی کار تحقیقی خود را درباره اوزیوس و تجسسانی درباره منابع پومپهئوس تروکوس نوشت که پس از مرگش انتشار یافت. از اینها گذشته کار نوشتن مقالات انتقادی و نقد کتب نیز در این دوره دست کم از دوره اقامت او در لیپزیگ نداشت. باز در جوار همه اینها گو تشمید مقالات بسیاری درباره نوشته ها و آثار دیگران به چاپ رسانید که بعضاً در شمار مفصل ترین و رنج آورترین تحقیقات اوست.

وضع گو تشمید در کیل چنان بود که وقتی در سال ۱۸۷۳ دعوتی برای رفتن به کونیگسبرگ دریافت کرد بسیار خوشحال شد. درست است که در محل جدید اوضاع و احوال دیگری مسلط بود، اما باز گو تشمید خود را ناراحت تر و افسرده خاطر تر از مدت اقامت در کیل یافت. این شهر باروی خوش او را نپذیرفت و سطح معلومات دانشجویان نیز خیلی پائین تر از دانشجویان کیل بود.

گو تشمید در کونیگسبرگ تصحیح و تنقیح بقایای موجود کتاب اول وقایع

اوزیوس را به اتمام رساند و منتشر کرد. اما اثر تازه او در اینجا تحت عنوان مقالات تازه‌ای در خصوص تاریخ قدیم مشرق زمین^۱، شهرت و حیثیت او را از حدود مرزهای آلمان نیز فراتر برد. موضوع این مقالات انتقادی بود از وضع آشورشناسی در آلمان و اعلان جنگی شمرده میشد به دو نفر^۲ و شرادر^۳. او در این اثر از نتیجه گیری‌های شتابزده از پیشرفت‌های موقتی در خواندن خطوط میخی برای علم تاریخ و همچنین در اختیار عامه گذاردن نتایج متزلزل و قابل تأمل کشفیات جدید خرده گرفته بود. درست است که روی هم رفته این مقالات دارای جنبه‌های منفی است، اما مؤلف از گفته‌های خود نتیجه‌های مثبت نیز می‌گیرد، بهر تقدیر نمی‌توان منکر اهمیت بسیار و تأثیر درمان بخش این نوشته‌ها شد. هر گاه آشورشناسی امروز بر مبنای استواری تکیه دارد و ما از پیش از سی سال قبل در این عرصه به اطلاعات و معلومات قابل اطمینانی دست یافته‌ایم باید از حق نگذشت و سهمی را که این مقالات تند و عتاب آمیز در پیشرفت این شعبه از علم داشته نادیده نگرفت. این کوتشمید بود که به متتبعین خط میخی هشدار داد تا شور و شوق بسیار خود را تعدیل کنند و آن را با درایت، حزم و انتقاد توأم نمایند.

در بهار سال ۱۸۷۶ کوتشمید کرسی استادی تاریخ خود را در کونیگسبرگ با کرسی استادی زبان درینا تعویض کرد، دلیل این اقدام آن بود که در شتراسبورگ مقام اول را با و پیشنهاد کرده بودند، اما به علت اعمال نفوذ مومزن، استاد دیگری به این سمت منصوب شده بود و کسی پروای کار او را نیز نداشت. کوتشمید می‌توانست مبادا این قصد در میان باشد که او را برای همه عمر در ناحیه‌ای در دورترین نقاط مرزی آلمان متوقف کنند. اما یک سالی که او درینا در معیت روهده^۴ گذراند از شمار بهترین سالهای زندگی او محسوب است؛ از نظر علمی آثاری که او درباره

موسی خورن و آکانا نگلوس در این دوره تألیف کرد آغاز عصر جدیدی در تحقیق آثار این مورخین محسوب می شود. در سال ۱۸۷۷ او باز بهمراهی روهده دعوت دانشگاه تویننگن را پذیرفت. این بار دیگر بطور مداوم در تویننگن مقیم شد و از پذیرفتن دعوت دانشگاههای کونینگن و شتراسبورگ سر باز زد. رویهمرفته می توان گفت که در این دیار علیرغم بعضی ناسازگاریهائی که با محیط داشت باز گوتمسید از وضع خود و محیط دانشگاه خرسند بود. شاگردان او را سخت دوست داشتند و دانشگاه نیز از داشتن چنین ستاره درخشانی که طلاب علم را از اقصی نقاط بسوی خود می کشید خیلی مغرور بود. گوتمسید نیز با وجود اختلاف عقیده ای که گاه و بیگاه با همکاران خود پیدا میکرد باز از محبت آنان برخوردار بود و از مصاحبتشان لذت می برد. اما باید یادآور شد که گوتمسید از اعتقادات سیاسی که در محیط کار او شایع بود دل خوش نداشت. محیط دانشگاهی شدیداً تحت تأثیر «حزب آلمان» بود و این حزب دیگر گوتمسید را که از نخستین هواداران بیسمارک بود نمی توانست يك دل و يك جهت از علاقمندان خود محسوب کند. علت این بود که سیاست بیسمارک تغییر یافته بود و گرنه در ارکان اعتقادات و ایمان گوتمسید خللی راه نداشت. حتی در اوایل دهه هفتم این قرن او تا اندازه ای هم فعالیت سیاسی معتدلی داشت، اما از ۱۸۷۶ به بعد او به سیاست خارجی و داخلی صدراعظم به شدت بدین شد و بخصوص از هنگامی که سیاست اقتصادی دیگری در پیش گرفته شد گوتمسید در صف مخالفان جدی او درآمد و همین امر باعث گردید که او از اغلب دوستان سابق خود بگسلد. گوتمسید در تویننگن سرانجام به تدوین معلومات بی نظیر خود پرداخت و دست به تألیف آثار بزرگتری زد. بدین ترتیب او برای دائرة المعارف بریتانیا گذشته از چند مقاله كوچك، تاریخ ایران را از زمان اسکندر و همچنین تاریخ فنیقی هارا نوشت. از این دوائر کتاب تاریخ ایران^۱ بصورت جداگانه در سال ۱۸۸۹ به طبع

رسید و تاریخ فنیقی‌ها بصورت اصلی خود، یعنی بزبان آلمانی در جلد دوم مجموعه نوشته‌های کوتاه گوتشمید چاپ شد. از اینها گذشته گوتشمید تاریخ مملکت‌الرها را برای فرهنگستان سنت پترزبورگ به رشته تحریر کشید. بر اثر همین تألیف علمی بود که این فرهنگستان نیز همچون فرهنگستان موئنیخ ادرا به عضویت خود برگزید. از اینها گذشته Prologe اثر پومپه‌ئیوس تروگوس را منقح و تصحیح کرد و آنرا در تعلیقات کتاب یوستینیوس که به کوشش روهل منتشر شد به چاپ رساند. صرف نظر از اینها گوتشمید مطالعاتی مقدماتی برای تألیف آناری دیگر انجام داد که بعضی از طرحهای آن بعدها به چاپ رسید. گوتشمید در حالی که چشم و چراغ اهل تحقیق به شمار می‌رفت و آینده‌ای بس درخشاوتر در پیش داشت در دوم مارس ۱۸۸۷ ناگهان بر اثر بیماری صعبی در گذشت.

گوتشمید قامتی متوسط داشت و مردی حساس، ظریف و چابک بود و واقعاً نمونه کاملی از اهالی ساکس بشمار می‌رفت. در تمام عمر به لهجه اهالی درسدن صحبت می‌کرد. مردی بود مؤدب، لایق، نکته سنج و در عین حال گشاده‌رو و اهل معاشرت، در صحبت‌ها همیشه شوخی و مزاح را از یاد نمی‌برد، حاضر الذهن بود و با وجود آنکه قدری به بدبینی تمایل داشت باز با مردم می‌جوشید. حقیقتاً مردی ساده دل و صافی ضمیر بود. خصوصیت عمده اخلاقی او حقیقت دوستی بدون قید و شرطش بود؛ ظاهر سازی و مجامله را بشدت منفور می‌داشت، قلب و بیرنگ را هر جا که بود به باد ریشخند و طعنه می‌گرفت و حتی از به کار بردن کلمات تلخ و تند نیز دریغ نمی‌ورزید. در معاشرت با مردم چندان سختگیر نبود. در عین اینکه مباحثه با مردم مطلع و صاحب نظر را بسیار دوست می‌داشت، گاه ساعتها از وقت خود را به گفتگو با مردم عادی درباره مسائل کاملاً بی اهمیت و وقایع پیش پا افتاده صرف می‌کرد. به طبیعت دلبستگی داشت، اما چون نزدیک بود از زیبایی‌های آن چندان برخوردار نمی‌شد. گوتشمید در دوران زندگی خود خیلی کم

سفر کرد و صرفنظر از يك مسافرت کوتاه به سویس هرگز از آلمان خارج نشد. مقالات متفرق کوتشمید باضافه چند نوشته چاپ نشده او در کتاب «نوشته‌های کوتاه» توسط روهل گردآمده و ضمن پنج مجلد بیچاپ رسیده است. در جلد پنجم این مجموعه فهرست کاملی از تألیفات کوتشمید مذکور است.

مقدمه نواد که

گو تشمید قصد داشت قسمتی از تاریخ ایران را از زمان اسکندر تا افراض حکومت اشکانیان که برای دائرة المعارف بریتانیا نوشته بود به زبان آلمانی هم منتشر سازد.

محرك او در این امر آن بود که در ترجمه نوشته او بزبان انگلیسی سخت به اختصار کوشیده بودند. اما ناگهان مرگ او را دربر بود (اول مارس سال ۱۸۸۷) و محقق اندیشه ای که درس داشت به عهده تعویق افتاد. من بر حسب ضرورت به بر آوردن آرزوی او همت گماشتم. ولی ناگزیر بودم حتی المقدور عین نوشته او را به چاپ برسانم و از آن حد تجاوز نکنم. بنابراین امکان هر نوع دخالت و تغییری در آن متن منتفی بود؛ از آن گذشته به هیچ روی نمی خواستم در هر مقام با آوردن حاشیه ها تردید و یا اختلاف سلیقه خود را خاطر نشان سازم. فقط در موارد معدودی سهوها و اشتباهات جزئی را بدون یادآوری تصحیح کرده ام. پس شاید حق می بود که مثلا به همین طریق عمل کنم و طبق نظر خود منطقه Vologesias را به شهر Vologesocerta

اضافه کنم^۱. تغییر مقیاسهای طول و قیمت انگلستان (میل و لیره) به مقیاسهای آلمانی (کیلومتر و مارک) دیگر از جمله بدیهیات بشمار می آید.

مؤلف، این سطور را مستقیماً برای طبع فراهم نساخته، بلکه مرادش ترجمه آن بزبان انگلیسی بوده است. بنابراین بطور قطع در نظر داشته از نظر اسلوب انشاء در آن تغییرانی اساسی بدهد. اما من جسارت چنین اقدامی را نداشتم، فقط گاه و بیگاه از نظر اسلوب با کمال احتیاط تغییراتی جزئی در متن وارد کرده ام. از سهوهای رسم الخطی که بموقع خود بآنها عنایتی نکرده بودم در متن بیش از آنچه بتواند مورد قبول من باشد باقی مانده است. املاء اسامی خارجی که برای استفاده خوانندگان انگلیسی زبان در نظر گرفته شده بود بصورتی که در زبان آلمانی مرسوم است تغییر داده شد. اما املاء اسامی چینی را که از تلفظ درست آنها به هیچوجه اطلاعی ندارم به همان نحو که گویشمید نوشته بود اختیار کردم.

حال با وجود آنکه خواننده این کتاب ممکنست در موارد متعدد به این نکته متوجه شود که مؤلف برای آخرین بار اثر خود را پیراسته نکرده است باز من

۱- توصیه می شود برای مزید فایده آنچه در صفحات آخر کتاب راجع بخدایان شاهان سلسله Turuschka آمده به مقاله :

Aurel Stein . *Zoroastrian deities on Indo - Scythian coins*

در شماره ماه اوت سال ۱۸۸۷ نشریه Oriental and Babylonian Records رجوع کنند. ستاین مواضعی را ذکر می کند که در آنها P * و یا محتملاً تغییر جزئی آن روی سکهها صدای «ش» هم می دهد. پس بالنتیجه در مقام ارتباط با صور شرقی باید بجای کانرکی (Kanerki) کانسکی (Kaneschki) و بجای کورانو (Korano) کوشانو (Koschano) قرائت شود و غیره. از آن گذشته یادآور می شود که او (O) گاه گاه در حکم ه (h) است. وی از روی این سکهها به کشف ایزدانی ایرانی توفیق یافت که تا آن زمان شناخته نبودند. * چنان که از جملات بعد بر می آید منظور نولدکه در اینجا P یونانی است که صدای R می دهد. مترجم.

اطمینان دارم این اثر دارای ارزشی زیاد و همیشگی است. این قضاوت تنها مربوط به فصول تاریک و پرابهام تاریخ اشکانیان و تاریخ شرق ایران در ارتباط با هندوستان نیست، بلکه اظهار درست او را هم در مورد تمجید از اسکندر و تأسیسات او شامل می گردد.

من سالیان دراز بامتوفی همکاری نزدیک و فعال علمی داشته ام تا آنجا که حتی مفارقت ظاهری نیز هرگز مانع این مراوده علمی نگردید. به همین دلیل بارها شد که یکی از ما دوتن آراء و افکار دیگری را پذیرفتیم و دنبال کردیم. بدین ترتیب گوتشمید در حاشیه نمره چهار (صفحه ۲۶) حدسی را که من چندین سال پیش بر حسب موقع اظهار کرده بودم و فعلاً بر آن عقیده نیستم و از آن هم دفاع نمی کنم ذکر کرده است. در مورد تطابق زیادی که درباره کیفر بسوس (صفحه ۲۶) بین گفته گوتشمید و تاریخ هخامنشیان تألیف خود من هست باید یادآور شوم که گوتشمید قبل از تألیف این کتاب دستنویس اثر مرا خوانده بود. همچنین عقیده مشترک ما هر دو در باب سوختن کاخهای سلطنتی ایران بدو از طرف من اظهار گردیده است. اما من در این مقام بصراحت هر چه تمامتر علناً اعتراف می کنم که من بیشتر از خرمین دانش گوتشمید خوشه چینی کرده ام. هر چند انتشار قسمتهائی از تاریخ ایران^۱ که من خود فراهم آورده ام با اثر مفصل تر و در بعضی از مواضع جامعتر گوتشمید در یک جا کاری پسندیده بود، مع هذا من بر این عقیده ام که با استفاده از این دو کتاب به موازات یکدیگر منافع بسیاری حاصل می شود.

با استفاده از این موقع یادآور می شوم که مجموعه ای از مقالات گوتشمید (که چند نوشته چاپ نشده نیز در آن میان یافته می شود) تحت نظر Rühl به چاپ خواهد رسید. اما اکنون روشن نیست که چه مقدار از افاضات و دروس او جامه

نشر خواهد پوشید. تردیدی نیست که آیندگان هم در برابر آثار کوتشمید سر
تعظیم فرود خواهند آورد، اما فقط چندتن معدود که با او حشر و نشر داشتند می توانند
بدانند که او تا چه حد پای بند انصافیت بود و تا کجا بکار تحقیق و تتبع دلبستگی

داشت. *

استراسبورگ. اکتبر ۱۸۸۷

ت. نو لد که

* از این مقدمه یکی دو جمله که مختص چاپ آلمانی این کتاب بود حذف شد و همه
جا شماره صفحات این ترجمه بجای شماره صفحات متن آلمانی ذکر گردید.

۱ = دوره مقدونی

پس از بر دحیانی و مماتی «گوگمل»^۱ (اول اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد) اسکندر خود را شاه آسیا خواند.^۲ هر چند که یکی از سرداران شایسته پدرش فیلیپ بنام «پارمنیون»^۳ او را به حل اختلاف با داریوش ترغیب می کرد او هرگز چنین اندیشه‌ای بنخود راه نداد و نخواست با واگذاری ساتراپ نشینهای نواحی مرتفع واقع در مشرق زاگرس که از نظر مقتضیات جغرافیائی و ملیت از ممالک واقع در مغرب کاملاً متمایز بودند به ایرانیان، باب مصالحه را با آنان بگشاید. دیری بر آن نگذشت و سوختن قصر سلطنتی تخت جمشید به همه آسیائیان نشان داد که حکومت هخامنشیان از بن بر افتاده است و سراسر آن بتصرف فاتح درخواهد آمد. هنگامی که «بسوس»^۴ به چنگ اسکندر افتاد، اسکندر برای آن که نشان بدهد جانشین قانونی هخامنشیان است دستور داد همان مجازات در حق او معمول شود که روزگاری

۱ - Gaugamela ۲ - پلوتارخ . شرح حال اسکندر قسمت ۳۴ . این حقیقت

که پلوتارخ در شرح حال اسکندر (قسمت سی و هفتم) در اظهار نظری که به پادشاه شدن اسکندر راجع است وقایع تخت جمشید را نیز مربوط می کند حاکی از آن نیست که روایت مخالفی در این باره وجود داشته است .

۴ - Bessus

۳ - Parmenion

داریوش اول با آن «فرورتیش»^۱ و مدعیان سلطنت خود را کیفر داده بود. قرار شد گوش و بینی او را ببرند و بعد او را به همدان (= اکباتان) ببرند تا در حضور اجتماع مادی‌ها و پارسیان بدار مجازات آویخته شود. زیرا داین بسوس دروغ می‌گفت، یعنی میگفت: من اردشیر شاه پارسه هستم. بعدها نیز پردیکاس^۲ نایب السلطنه از همین روش تبعیت کرد و چون آریاراتس^۳ که خود را در «کاپادوکیه» شاه خوانده بود بدست او اسیر شد دستور داد او را با اتفاق برجسته‌ترین طرفدارانش زبان ببرند و مصلوب کنند.

اکنون دیگر اسکندر از برکت سرعت عمل غیر قابل تقلید خود و اطمینان مطلق که به سپاه مجهز مقدونی^۴ تحت اختیارش داشت و همچنین در اثر نظرات و رسایش در امور نظامی، طراحی درست نقشه‌های لشکرکشی و اجرای بی‌چون و چرای آن می‌توانست کار اشغال و تصرف سراسر ایران زمین را در حداقل وقت ممکن و عملی سازد. در حین تعقیب داریوش امر اشغال ماد با سرعت انجام گرفت. پس از مرگ آخرین پادشاه سلسله هخامنشی سعی اسکندر بیشتر مصروف آن شد که نواحی شرقی شاهنشاهی ایران را به نحوی اساسی و اداره انقیاد کند و تملك آن را برای مدتی مدید تأمین نماید. از سلسله جبال مرتفعی که همچون دیوار، کناره جنوبی دریای خزر را از سایر قسمت‌های ایران جدا می‌کند عبور کردند، سرزمین‌های ساحلی از طرف شخص فرمانروای جدید بقید سوگند مقید باطاعت گردیدند و پس از آن خراسان و ماوراءالنهر در تمام جهات به تصرف درآمد. از باختر (= بلخ) سراسر ناحیهٔ سغد تا سیردریا (سیحون)، آخرین حد مرز شاهنشاهی ایران در نور دیده شد، بر روی رود نیز بُردی باسکاه^۵ در گرفت، زیرا می‌خواستند امنیت را در نواحی مرزی که برای روابط تجاری با داخل آسیا واجد کمال اهمیت بود برقرار کنند، از اقوام بدوی و چادر نشین ساکن صحرای مجاور

زهرچشم بگیرند و قبایل تورانی را که با ایرانیان خصومت صلیبی و بطنی داشتند مانع از تخریب اقدامات مسالمت آمیز فرهنگی ایرانیان کردند.

کمینگاه‌های کوهستانی «آریمازس»^۱ واقع در سغد و خورینس^۲ یا «سیسی»-میترس^۳ در نواحی کوهستانی علیای آموی دریا و قبل از همه قلعه هندی «آئورنس»^۴ که غیر قابل تصرف قلمداد شده بود همه بدست این سردار مقدونی دلیر گشوده شد. امامه‌تر از فتوحات نظامی مستقیم، تأثیرات اخلاقی شدیدی بود که از این نبردها بجای ماند و دامنه آن به نقاط دورتر نیز کشیده شد. شاه‌چی که در سایر موارد همواره نرمی بکار می‌برد در قبال طاعیان و گردنکشان شدت عمل بخرج می‌دهد و آنها را بشدیدترین و وحشتناکترین وجوه مجازات می‌کند. اهالی

→ گویا نخستین اثر از ظهور قومی ترك نواد در صحنه تاریخ بدست آمده باشد، زیرا از کار-تأسيس Carthasis برادر پادشاه که طبق گفته کورتیوس (Curtius) در کتاب هفتم، بخش هفتم برسکاهای آن طرف سیر دریا فرمان می‌راند ممکن است مراد همان قارداشی ترکی، یعنی «برادرش» باشد که از لفظ «داش» می‌آید و «تاش» صورت قدیمی‌تر آن به شمار می‌رود. ناگفته نباید گذاشت که نولدکه مرا باین نکته متوجه ساخته است (رجوع بفرمائید به :

(Zenker, Tuerkisch – Arabisch – Persisches Handwoerterbuch p. 420)

۱- Arimazes ۲- Chorienes ۳- Sisimithres این هردو، نام شهر واحدی است. کلیه منابع فقط از دو قلعه که توسط اسکندر در این ناحیه محاصره شده است نام می‌برند. آفان که سیسی میترس را ذکر می‌کنند از خورینس اطلاعی ندارند و بالعکس؛ همچنین قسمت‌های اساسی روایت آریان در کتاب چهارم، قسمت بیست و یکم و روایت کورتیوس در کتاب هشتم، قسمت دوم از بند نوزده الی سی و سه، یعنی آن موضع که از مشارکت اکسپارتس (= خشپارته) در تحویل و تسلیم، سخن بمیان می‌رود بایکدیگر مطابقت دارد. انحرافات معدود را می‌توان معلول آن شمرد که روایات کورتیوس از نظر اعتبار پیرای روایات آریان نمی‌رسد و محتاج باصلاح و تصحیح است. ۴- Aornos

آری‌با^۱ (هرات) و شهرهای سرسختی که قیام و طغیان سفد از آنها آغاز شد همه گرفتار چنین کیفرهای سختی گردیدند، همین که قیام و عصیان درهم شکست او دستور داد سراسر آن ناحیه را با خاک یکسان سازند و مردان آن سامان را از پای درآورند. از قرار تخمین باید بیش از یکصد و بیست هزار تن از اهالی سفد از این رهگذر معدوم شده باشند.

اسکندر نیز مانند قیصر هرگاه ایجاب می‌کرد از پیمان‌شکنی پروائی نداشت و بعنوان مثال باید مزدوران هندی را که از «ماساگا»^۲ دفاع کرده بودند یادآور شد. اسکندر بعضی این که پای به هندوستان گذاشت فرمان قتل آنان را صادر کرد تا در قلب ملل و اقوام بیگانه ایجاد رعب و وحشت کند. تسلط هخامنشیان حتی در آن هنگام که در دوره قدرت خود بودند فقط تا حدود قباایل هندی این سوی رود سند گسترده شده بود. اما اسکندر از این رود گذشت و در داخل خود دهند نفوذ کرد. لشکر کشی باین سرزمین دوردست عجایب تنها بخاطر کسب حیثیت و آبرو انجام گرفت و در وهله اول معلول و محصول خیالپردازی یونانیان بود. او میخواست تا رود گنگ و از آن فراتر تا اقیانوس و سرحدات دنیای مسکون^۳ پیش بتازد و مسلم

۱ - Aria) Areia) و به زبان فرس باستان هرئیوه (Haraiva) ناحیه‌ای از شاهنشاهی باستانی ایران که در حدود هرات و اطراف آن واقع بود؛ اسم این ناحیه از اسم رود Areios (هریرود) گرفته شده است (مترجم).
 ۲ - Massaga دیودور کتاب هفدهم، قسمت هشتاد و چهارم. این که روایت رسمی مقدونی که آریان (Arrian) در کتاب چهارم، قسمت بیست و هفتم از آن پیروی میکند هیچ‌از این موضوع ذکر می‌نماید، جای تعجب نیست درست همانطور که مورخین دوره قیصر راجع به دشمنی او با اوزیپتری‌ها (Usipeter) و تنک‌تری‌ها (Tencterer) سکوت اختیار کرده‌اند.
 ۳ - بهر تقدیر او فواصل را خیلی کمتر از آنچه در واقع بود تصور میکرد. در آن روزگار هند را فقط از طریق کتاب کتزیاس (Ktesias) می‌شناختند و در این کتاب هم در باب جغرافی حقیقی این کشور مطالبی که هست در حکم هیچ است.

است از اینکه قدرت فائقه‌ای همچون ملت یونان او را مجبور می‌کرد از نقشه‌های جهانگشائی خود چشم‌پوشد و سعی خود را موقوف کارهای معقول کند و فقط برای تأمین اطمینان از سرحدات سند و تملك مصبهای آن رود که از نظر ارتباط جهانی برای این دولت جدیدالتأسیس دارای کمال اهمیت است بکوشد، سخت ناراضی و آزرده خاطر بود.

اسکندرکاری کرده بود که حکومت جدید در دیده ملل آریائی جنبه قطعی و پایدار بخود گرفته صورت قانونی یافته بود. او به نیروی لشکریان خود مرزهای شاهنشاهی ایران را در نور دیده همه جا را شخصاً تسخیر کرده بود و حال برای گرفتن نتیجه ناگزیر بود به «گدروزیه»^۱ و «کرمان» لشکر کشی کند تا بتواند بممالك غربی که قبلاً تصرف شده بود دسترسی یابد. به تردید می‌توان گفت که اگر اسکندر قبلاً به مضایق و مصائبی که در این بیابان سوزان سر راهش بود و موقوف میداشت باز از آن راه باز می‌گشت. اسکندر حتی ربع سپاهیان را که از هند به همراه برداشته بود سلامت به یونان بازگرداند، چنانکه بحق بازگشت او را می‌توان با بازگشت ناپلئون از روسیه قیاس کرد. نتیجه و حاصل جمع این لشکر کشیهای عظیم بعضی از اقداماتی بود که اسکندر توانست ضمن آن مهمترین قبایل کوه‌نشین را که به هنگام ضعف و فتور هخامنشیان در قلب آن شاهنشاهی خود را منتزع ساخته و هم چون پاره‌ای از کردان (آن روز) سرگرفته‌ها باج می‌گرفتند و بعلت نداشتن تربیت و طبع تجاوزگر خود دشمنان ایرانیان بشمار می‌رفتند قلع و قمع کند. بدین طریق اسکندر بر او کسی^۲ و ماردی^۳ ها در فارس و قومی بهمین نام

۱ - Gedrosien در حدود مکران و بلوچستان فعلی. (مترجم). ۲ - Uxier

(= هوشه) قومی جنگجو پرخاشگر بوده‌اند در ناحیه شمالی ایالت شوش. دیودور و پلی-

نیوس و استرابون و آریان از این قوم نام برده‌اند. (مترجم). ۳ - Marder

در کرانه های جنوبی بحر خزر استیلایافت و سرانجام کار کوسی ها^۱ را که در بجنوبه زمستان در ظرف چهل روز از پای درآمدند یکسره ساخت ؛ قلاع و استحکاماتی که در صعب العبورترین مواضع بر پا گردید اطاعت و انقیاد قبیله متجاوزی را که با جبار خانه بدوشی را ترك گفته و فلاحیت پیشه کرده بود درآینده تضمین کرد^۲.

این پیروزیهای عظیم فقط با انتقال لاینقطع قوا از اروپا باین نواحی ممکن بود عملی و میسر گردد و از آن گذشته در ممالکی که مفتوح و مسخر شده بود میبایست نیروی اشغالی معظمی را مستقر کرد .

اسکندر برای اینکه به نتایج عملیات و اقدامات خود استحکام و دوام بخشد شبکه عظیمی از شهرهای جدید التأسیس بوجود آورد که قوای نظامی مقدونیه و یونان در آنجا مستقر گردید. بدین ترتیب بیش از هفتاد شهر جدید بفرمان اسکندر پایه گذاری شد^۳. هرگاه نظری به چهل شهری که با اطمینان بیشتر میتوانیم وجود آنها را اثبات کنیم بیفکنیم^۴ می بینیم که از بین آنها در ناحیه ماد، در حوالی سرزمین کوسی ها و در کرمان فقط دو شهر هست که با اسم و رسم شناخته شده اند. هر چند که بوضوح تمام ذکر کرده اند که در دو ناحیه اول تعداد بیشتری از این شهرها وجود داشته است. از این گفته ظاهر آن میتوان نتیجه گرفت که این دو ناحیه دارای اهمیت

۱- Kussaeer و یا Kossaeer در اعداد قدیم قومی منجاوز در ناحیه

شمال شوش بودند. غالباً پادشاهان ایران برای آنکه از شر این قوم در امان باشند باجی به آنها می پرداختند . برای نخستین بار اسکندر در زمستان سال ۳۲۴-۳۲۳ قبل از مسیح این قوم را وادار باطاعت کرد و از آن پس یونانیها تمام ناحیه شوش را «کوسیا» نامیدند . (مترجم).

۲- رجوع کنید بکتاب هندوستان اثر آریان (Arrian)، قسمت چهارم پنجاهم . ۳- پلوتارخ

در شرح حال اسکندر، کتاب اول، قسمت پنجم ، صفحه ۳۲۸ . ۴- رجوع کنید بفهرست

دقیقی که درویزن «Droysen» در کتاب تاریخ هلنیسم *Geschichte des Hellenismus* جلد سوم ، قسمت دوم ؛ صفحه ۱۸۷ و صفحات بعد بدست داده است (چاپ دوم) .

بیشتری بوده‌اند، بلکه باید گفت که مشرق ایران بیشتر مورد توجه و عنایت بوده است. حداقل بیست و شش شهر در مناطق آری یا (هرات)، پاروپانیزاد^۱، باختر، سغد، هند و سرزمین اوریت^۲ها^۳ بچشم می‌خورند؛ تنها هشت شهر^۴ از این شهرها در باختر و سغد واقع بوده است. در باب ترکیب موقعیت‌ها و تعداد آنها تنها درباره اسکندریه واقع در دامنه جبال هندو کش قدری خبر مشروحتر در دست داریم. متأسفانه از منبعی که در این باره بحث میکند در یکی از دو گزارشی که بدست ما رسیده به طور مبهم و غیر دقیق نقل قول گردیده: دیودور^۵ ذکر می‌کند که در اسکندریه و یک یا چند شهر دیگر که از آن بفاصله یک روز مسافت‌اند هفت هزار تن برابر و سه هزار تن از عماله و مزدوران ساکن شدند.

کورنیوس بادقت و صحت بیشتر هفت هزار تن از سربازان قدیمی مقدونی و تعدادی از مزدبگیران بیکار را ذکر می‌کند. بهر حال از قرار بین این کوچندگان اولیه شهر اسکندریه تعداد یونانیان بسیار بوده است، زیرا در یکی از نوشته‌های هندی مربوط به قرن چهارم مسیحی این شهر بنام «آلاسادا»^۶ که اسم قدیمی یونانی آنست مذکور گردیده است. از اسکندریه واقع در کنار سیردریا (سیحون) نیز این اطلاع در دست است که قسمتی از ساکنین اولیه آنرا قیام‌کنندگان سغدی

۱- Paropanisadenland جغرافیانویسان قدیم از این اسم ناحیه هندو کش را مراد کرده‌اند. در دوره سلوکیها Paropanisadae به ساتراپ نشینی اطلاق می‌شد که هر دو دامنه این رشته جبال را دربر میگرفت و Ortaspāna (کابل) حاکم نشین آن بود (مترجم).

۲- Oritend - محلی واقع در بلوچستان فعلی. (مترجم). ۳- استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۷، یوستین در کتاب دوازدهم، قسمت پنجم، بند شانزدهم، می‌گوید: اسکندریه واقع در کنار سیردریا و دوازده شهر دیگر؛ محتمل است که بهنگام تحریر XII را با

VII اشتباه کرده باشد. ۴- Diodor ۵- Alasadda

تشکیل می دادند که اسکندر شهرهایشان را ویران ساخته و آنها را بدان ناحیه کوچ داده بود. تأسیس شهرها و کوچ دادن مردم از آسیا به اروپا و از اروپا به آسیا از جمله آخرین اقدامات اسکندر محسوب می شود. مراد او نیز از این اقدامات آن بود که ساکنین همه آن امپراطوری وسیع را درهم آمیزد و از آنان قومی واحد پدید آورد. جمعیت مقدونیه بتنهایی احتیاج شدید اسکندر را به نیروی انسانی که در اثر کشور گشائی پدید آمده بود بر طرف نمی کرد. بدین دلیل در ساتراپ نشین های شرقی، یعنی در باختر و در سغد تعداد کثیری یونانی متوطن شدند. در نتیجه هم فاتح با آن بعد مسافت از آنان فراغ خاطر یافت و هم منافع خاص یونانی ها با علائق اسکندر هم آهنگ شد و این همان سیاست است که از برکت آن رومی ها توانستند از مستعمرات لاتینی خود برای مطیع و منقاد نگاهداشتن مللی که تازه مقهور شده بودند استفاده کنند. اما می توان گفت که با وجود اختلاف و تضادی که بین یونانیان و مقدونیان موجود بود، یونانی ها در چنین وضعی بیشتر اختلاف موجود را احساس می کردند، زیرا در واقع اینها در حکم تبعیدیهای پادشاه بزرگ جدید بشمار می آمدند و از همان بدو امر نطفه اختلافی بین آنها و سایر قسمتهای امپراطوری منعقد شده بود.

اسکندر بابل را پایتخت خود قرارداد. این شهر مرکز امپراطوری بزرگی محسوب می شد که ایران و ممالک غربی را در آن واحد در بر می گرفت و از آن گذشته هم برای مواصلات با سایر قسمتهای جهان مناسب بود و هم این کار با سنن و رسوم دودمانهایی که قبلاً در این سرزمین ها حکومت کرده بودند وفق میداد. ترتیب ساتراپ نشینی سلسله هخامنشی همچنان حفظ شد. بطور استثناء اسکندر فقط در هندوستان به پادشاهان اجازه فرمانروائی

داد^۱. ساتراپ نشین های علیای تحت سلطه اسکندر ظاهراً چهارده تا بوده اند: پارسه، پراکتین^۲، کرمان، ماد، طبرستان^۳ (باسرزمین ماردی ها)، پارت (باگرکان)^۴، باختر، آری یا (= هرات) با زرنک^۵، کدروزیه (باسرزمین اودیت ها)^۶ محتمل است که این ساتراپ نشین بدو از طرف اسکندر تأسیس و بعد به آراخوزیه^۷ ضمیمه شده باشد. آراخوزیه، پاروپانیزاد که ساکنین آن در اواخر دوره هخامنشیان بکلی خود را مستقل ساخته بودند و برای اولین بار توسط اسکندر زیر سلطه یک نفر ساتراپ قرار گرفتند، هندوستان این سوی سند^۸ و هندوستان آن سوی سند

۱- هرگاه «اکسیارتس» Oxyartes (= خشیه ارته. مترجم) بر حسب اوضاع واحوال شاه نامیده می شود باید آنرا معلول عدم دقت دانست و هنگامی که دکسیپوس Dexippos ذکر می کند که اسکندر به اروپپیوس Oropius (یکی از ساتراپ های ناحیه شوش در دوران فرمانروایی اسکندر بوده است. م) لقب Sogdiana basileia داده است باید گفت که شاید این اسم عنوان رسمی این ناحیه بوده است و از آن نباید چنین نتیجه گرفت که فرمانروای این ناحیه پادشاه بوده است. از آن گذشته در این موضع باید لفظ «سغد» را بادر نظر گرفتن ترتیب جغرافیائی تصحیح کرد، زیرا از سغد قبلاً نام بمیان آمده است. همچنین Koinos باید بجای Xoinos قرائت شود. رجوع کنید به یوستین، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند چهاردهم، اروپپیوس خلف Abulites بوده است.

۲- Paraetacene یا Paraitakene ناحیه ای بوده در حدود بختیاری فعلی. احتمال می رود که همان فریدن امروزی واقع در ناحیه بختیاری باشد. رجوع شود به تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی، صفحه ۲۳۸ در اصول فقه اللغة ایرانی، جلد دوم (مترجم).

۳- Tapurien - Hyrkanien (= هرکانه) گرکان فعلی بوده است. (مترجم).
۵- Drangiana یا Zaranga باسیستان فعلی قابل تطبیق است. (مترجم).

۶- Orietenland با مکران و بلوچستان فعلی قابل تطبیق است. (مترجم).

۷- Arachosien همان رنج است و با حدود ایالت قندهار فعلی تطبیق می کند. (مترجم).

۸- وجود این ساتراپ نشین مورد تردید قرار گرفته است، زیرا آریان در کتاب چهارم، فصل بیست و دوم، بند پنجم، کابل رود (Kopphen) را مرز ساتراپ نشین کابل (Paropanisd) قلمداد می کند؛ اما در آنجا مراد سرحد جنوبی نیست، بلکه مقصود جناح علیای کابل رود است که حد شرقی آن دیار محسوب می شود.

از سرحد بلخ گرفته تا مصب آسه سین^۱. سرزمین سفلائی رود سند از همانجا تا ساحل دریا (هرسه ساتراپ نشین از طرف اسکندر تأسیس شد). فقط درسه ناحیه از این نواحی بود که ترتیب ساتراپ نشینی زمان داریوش مورد موافقت اسکندر قرار گرفت: در دوایالت پراتکین و طبرستان بدان علت که راندن آنها از این نواحی کوهستانی بدون اتلاف وقت بسیار ممکن نبود و در آری یا (= هرات) از آن سبب که در این صورت ارتباط بسوس با سانی برزن^۲ گسسته می شد. در این هرسه مورد وضع موجود مورد تأیید قرار گرفت تا بدینوسیله دست حکام قبلی از کارها کوتاه گردد. در مورد انتصابات جدید، اسکندر بیشتر ایرانیان را بکار می گماشت. از همه ساتراپ نشین ها تنها آراخوزیه (= رخج) که قبلاً زیر سلطه برزن تس^۳ طاغی بود و نواحی جدید گدروزیه و سه ایالت هندوستان از همان ابتدای امر دارای ساتراپهای مقدونی شدند و این کار بهترین تمهید بود تا مغلوین را به حکومت جدید عادت بدهد. اما در تغییر و تبدیل های بعدی اغلب، مقدونیها جای ایرانیان را گرفتند. بهنگام مرگ اسکندر دیگر تنها سه ساتراپ نشین را در تملک ایرانیان می بینیم، یعنی ناحیه ماد (که آن طور که حوادث بعدی نشان میدهد راندن فرمانروایش بنام آتورپات از آن ناحیه چندان کار سهلی نبوده)، پارت و ناحیه پاروپانیزاد (که پدر زن اسکندر حکومت آنجا را داشت)؛ اما عکس این صورت، یعنی این که یک نفر ایرانی جای یک فرد مقدونی را گرفته باشد هرگز صورت وقوع نیافته و ما حتی یک نمونه هم از آن در دست نداریم. پس بنا بر این می توان بقطع و یقین گفت که نقشه اسکندر آن بوده که بتدریج و اندک اندک همه ساتراپ نشین ها را به دست مقدونیان بسپارد. برخلاف گذشته بمقدار معتنا بهی از قدرت ساتراپ ها کاسته شد. در پارت، آری یا (= هرات) و ناحیه پاروپانیزاد، از همان ابتدای کار ناظری مقدونی- الاصل که فرمانروای قوای مسلح بود در جوار ساتراپ بکار مشغول بود، اما هر چند

این امر همیشه در جای دیگر عمومیت نداشت که فرماندهی قوا بین افراد متعددی منقسم باشد، بازظاهر آنست که درهمه جا فرماندهی قوای جنگی در دست فردی بجز ساتراپ بوده است. در زمان فرمانروایی ایرانیان ساتراپ ها حق نگهداری سربازان مزدور و ضرب سکه رانیز داشته اند. اما در دوره اسکندر این حق نیز از آنان سلب شد. از آن گذشته رسیدگی بامور مالی نیز از جمله وظائف ساتراپ ها حذف گردید و باعضاء مورد نظر سپرده شد؛ در سرزمین های غربی که ما درباره آنها حداقل اطلاعات مورد حاجت را در دست داریم، اختیار افزودن باج در چندین ساتراپ نشین از طرف اسکندر به فرد واحدی تفویض می گردید و ما بدون استثناء مقدونیان را شاغل این مقام مهم می بینیم. در آغاز امر حدود اختیارات اعضاء مختلف حکومتی خیلی مشخص نبود. بهر حال هنگامی که نقاط ضعف دوران انتقالی حکومت بخوبی آشکار گردید نظم و نسق بیشتری در امور مالی این امپراطوری بزرگ برقرار گردید. وقتی که مرگ اسکندر را در ربود در خزانه مملکت پنجاه هزار تالان نقدینه بود^۱ و میزان خرج دریافتی سالانه به سی هزار تالان^۲ بالغ می گردید.

این امر بیش از همه حائز اهمیت بود که ذخایر مشرق زمین دیگر به تبعیت از آداب و رسوم این ناحیه عاطل و مدفون نماند، بلکه این ذخایر بدست مردمی افتاد که باستعانت آن به اقدامات وسیع و خطیری که برای تأمین برقراری مواصلات و ارتباطات جهانی دارای اهم فواید بودند دست زدند. از این قبیل اند: تحقیق و مطالعه درباره مسیر و مصب رود سند توسط بحریه اسکندر، سفر دریائی ثارک^۳ که بر اثر

۱- گوتمید این مبلغ را به دوست و سی میلیون مارك پول رایج زمان خود تخمین زده است. (مترجم).
 ۲- در حدود یکصد و سی و هشت میلیون مارك پول رایج زمان مؤلف

۳- Nearch امیر البحر اسکندر کبیر. (مترجم).

آن رابطه بحری بین سند و فرات کشف شد، تنظیم ترعه‌های متروک بابل از طریق دور کردن گل ولایی که مانع عبور کشتیها می‌شد، پاک کردن ترعه‌ها، تأسیس و تریب بندها و سدهای بزرگ بر ترعه پالاکوپاز^۱ که از فرات منشعب می‌شود، از آن گذشته کوشش و تلاش برای کشف راه دریائی دورنادر عربستان که هر چند اجرا نشد، اما نتیجه آن مطالعه دقیق بود در سواحل شرقی عربستان توسط هیرون سولی^۲ و سرانجام آغاز بمطالعه و تحقیق در بحر خزر توسط هراکلیدس فرزند آرگه اوس^۳. برای آنکه امپراطوری جدید قوام و دوام یابد ناگزیر می‌بایست ایرانیان و یونانیان درهم آمیزند و قومی واحد تشکیل دهند، سی هزار تن از جوانان ایرانی که «اپیگونوی»^۴ نامیده می‌شدند سلاح مقدونیان مسلح شدند و تحت تعلیمات نظامی قرار گرفتند. آنگاه ایرانیان به تعداد کثیر در کلیه قسمت‌ها و شعب قشون پذیرفته شدند و کاملاً همشان و هم‌ردیف مقدونیان گردیدند؛ حتی ایرانیان در جمع سواران برگزیده^۵ نیز وارد شدند و این امر باعث عدم رضایت نجیب زادگان مقدونی که در این سلك بودند گردید. بکار گرفتن مردم آسیائی برای تکمیل سپاه امری بود اجتناب‌ناپذیر، زیرا تأمین افراد مورد لزوم از بین عده قلیل مقدونیان آنهم با در نظر گرفتن این که اجرای نقشه‌های جهانگیری اسکندر بمقدار خارق‌العاده‌ای قوای انسانی احتیاج داشت، امری بود غیر عملی و ناممکن. اسکندر جامه مخصوص پادشاهان ایرانی را در بر کرد و طبق رسم ایرانیان حکومت سلطنتی بر پا نمود و کلیه آداب درباری ایران حتی زمین ادب بوسیدن را که

۱- Pallakopas یا بانگلیسی Pallacottas ترعه‌ای انمنفرعات رود فرات است. این

ترعه طی قرون متمادی که بقرون وسطی منتهی می‌شود دایر بود و قدمت آن به قبل از دوران نبوکد-

نصر دوم می‌رسد. رجوع کنید به دائرة المعارف بریتانیا (مترجم). ۲- Hieron von Soli

۳- Argaeus ۴- Epigonoi ۵- Hetaeren

مورد نفرت آزاد مردان بود معمول داشت. خواجگان در دربار خدمت می کردند؛
 خواجه‌ای بنام «باکواس»^۱ مقرب درگاه فرمانروای مقدونی شد. شایان توجه است
 هنگامی که مردی پیچاره‌ای از اهالی «مسنه»^۲ در اثر عدم احتیاط بر تخت پادشاهی
 نشست به تحریک یونانیان محکوم به مرگ گردید^۳. طبق رسوم و اخلاق رایج
 یونان، ازدواج با زنان غیر یونانی قانونی محسوب نمی شد. اما اسکندر باین سنت
 پای بند نماند و بدان پشت پا زد و زنی بنام «رکسانه»^۴ را که از اهالی باختر (= بلخ)
 بود قانوناً بزنی گرفت. دوستان او نیز ناگزیر شدند تا از سرمشق شاهانه پیروی
 کنند و در جشن بزرگ عروسی که در شوش منعقد شد هشتاد تن از مردان مقدونی
 که همه از نزدیکان و اطرافیان شاه بودند زنان متشخص ایرانی را به مسری پذیرفتند.
 ده هزار تن از سربازان عادی نیز که با زنان آسیائی قبلاً روابطی برقرار کرده بودند
 بدین مناسبت از شاه هدایای عروسی دریافت داشتند. هر چند که ازدواج با رکسانه
 تخلف از آداب و رسوم یونان بود، اما بر سمیت شناختن تعدد زوجات برسم رایج در
 مشرق زمین از طرف پادشاه تخطی بزرگتری باین رسوم بشمار میرفت. او در آن
 اوان با دوتن دیگر، یعنی «استاتیرا» دختر داریوش و «پروشانی»^۵ دختر اردشیر
 اخس^۶ عروسی کرد، متعلقان و خویشان داریوش از مدتی پیش تحت نظر معلمین به
 آموختن زبان یونانی مشغول بودند. بلافاصله پس از مرگ اسکندر رکسانه که
 بانوی سوکلی و ملکه اول اسکندر بود استاتیرا و خواهرش را به سفر بابل اغوا کرد
 و هر دو را امر بکشتن نمود. آنچه اتفاق افتاد کاملاً با عادات و رسوم ایرانیان

۱- Bagoas ۲- این ناحیه به میشان و میسان نیز مشهور بوده (مترجم).

۳- پلوتارخ در شرح حال اسکندر، قسمت هفتاد و سه. ۴- صورت دیگر این نام «روشنک»

است. رجوع شود به نامنامه ایرانی تألیف فردیناند یوستی (مترجم). ۵- Parysatis

۶- Artaxerxes Ochus

مطابق بود. اما اینکه اسکندر خود را پسر ژوپیتر آمون^۱ بخواند و بخواهد که هم چون خدا اورا پرستش کنند امریست که با طرز تفکر ایرانی و یونانی هیچکدام مطابقت ندارد. اسکندر میخواست ملیت جدید که آمیزه‌ای از عوامل ایرانی و یونانی بود در قبال آمو و فرمانروای خود وضعی مشابه مصریان که از هزاران سال پیش نمونه رفیت و بندگی بشمار میرفتند اتخاذ کند.

اینکه آیاملت درهم جوش جدید می توانست مسبب و پایه گذار دولتی قویم و مستقر شود یا نه بدان معلق بود که اقوامی که بیشتر برای حیات مستعد بودند و رکن رکن آمیزه جدید بشمار می رفتند نسبت به حکومت و قدرت تازه چه وضعی اتخاذ می نمودند. اقوام مغربی که از مدتها پیش به اطاعت و انقیاد معتاد بودند در قبال تعویض قدرت، کاملاً جنبه منفی و غیر فعال بخود گرفتند، همچنین قوم مسلط و حاکم پارسی و به همراه آنان مغرب ایران پس از آن که انتقال قدرت قطعیت یافت بدون هر نوع مخالفت و امتناع کردن به وضع موجود گذاردند و کوششی برای پدید آوردن مانع در راه تسلط مقدونیان بکار نبردند. در مشرق کار بر منوال دیگری بود. در این ناحیه از همان ابتدای امر خوارزم که شمالی ترین ممالک بشمار می رفت خود را از بقیه ممالک شاهنشاهی جدا ساخت و فرمانروائی پادشاه خود را که دامنه سلطه اش ناحیه وسیعی محدود بدامنه شمال شرقی جبال هندوکش را شامل می شد گردن نهاد^۲. باختر، سفد، آری یا (= هرات) آراخوزیه (= رخج)، زرنگ^۳ و سرزمینهایی که بهند محدود و محصور میگردد همه هنوز از ساتراپهائی که از طرف شاه منصوب گردیده بودند اطاعت می کردند، اما بسوس و طرفدارانش

۱- Ammon از ارباب انواع مصر که مقامی معادل ژوپیتر در اساطیر یونانی دارد.

۲- (مترجم). حتی در قرون وسطی نیز خوارزم از توابع مملکت جغتائی بشمار نمی آمد،

بلکه باقیچاق تحت نظر حکمران واحدی اداره می شد. ۳- حدود سیستان فعلی.

(مترجم).

آنگاه از اطاعت و انقیاد این نواحی آسوده خاطر شدند که شاه ایران را به قتل رساندند و درست همین ایرانیان شرقی که علایق معنوی، آنها را به امپراطوری پارسیان پیوند نمی داد در برابر فاتح بیگانه با سرسختی هر چه نامتر مقاومت کردند. هراتیان بکرات قیام کردند و اغتشاشات لاینقطع اهالی سفد باعث شد که مخالف نیرومندی همچون اسپیتامن^۱ برای اسکندر پدید آید. از جمله بدیهیات است که این طغیانها و قیامها همواره از جانب رؤساء و امرائی که در قلاع متعدد خود مستقر بودند نشأت می گرفت. اما باید دانست که هرگاه زمینه ای ملی برای آنها فراهم نمی بود هرگز این قیامها بدین پایه خونین و سرسختانه نمی گردید. ایرانیان باختر و سفد که در نبردهای مداوم با تورانیان ورزیده و آبدیده شده بودند خودخواهی و تعصبی بیشتر از مادی ها و پارسیان نازپرورده داشتند. اقتضای حال آنان ایجاب می کرد که با سهولت افزونتری سراز ربه اطاعت قدرت فاتح متجاوز بپیچند. آنها بر راحتی می توانستند با قبایل چادر نشین بیابانگرد که از قدیم باهم دشمنی داشتند بعزت وجود منافع مشترك در برابر يك قدرت مرکزی جدید متحد شوند و با آنان به اقدامات مشترک کی دست بزنند و پشت و پناه آنان باشند. بدین ترتیب می بینیم که «سکه»^۲ ها و «دهه»^۳ ها در شمار سپاهیان بسوس درمی آیند و «اسپیتامن» به «ماساگت»^۴ ها پناه میبرد - هرگاه قیامی و طغیانی با شکست مواجه می شد همواره راه فرار به بیابانها گشوده بود، زیرا دیگر سپاهیان

Dahen - ۳

Saken - ۲

Spitamenes - ۱

۴- Massageten در دائرة المعارف بزرگ بروکهاوس چاپ ۱۹۵۵ ذیل این لفظ چنین آمده است: یکی از اقوام باستانی چادر نشین از تیره ایرانی که در کنیه داریوش واقع در بیستون از آنان بعنوان «سکه های تیزخود» یاد شده است. بنا باظهار هرودوت کورش کبیر باملکه این قوم بنام Tomgris (۵۹۲ قبل از مسیح) وارد جنگ شد و در این جنگ کشته شد ، داریوش کبیر در سال ۵۲۰ قبل از مسیح بر پادشاه آنها بنام Skuncha پیروز گردید (مترجم) .

یادای تعقیب فراری را در صحرایا در خود نمیدیدند و از آن گذشته بمحض اینکه خطر نزدیک مرتفع می گردید باز فراریان میتوانستند به سہولت آتش مناقشات و جنگهای کوچک محلی را شعله و رسازند. در هندوستان که در برابر متجاوز خارجی از هر کجای دیگر دلیرانه تر مقاومت کردند بر همانان روح جنبش پایداری محسوب میگردد؛ همین ها بودند که راجه های ساکن ناحیه سفالی سند را بقیام تحریک و ترغیب کردند و بهمین دلیل اسکندر مجازاتهای شدیدی برایشان تعیین کرد. مشرق ایران گاهواره عقاید زرتشتی است و در ادوار بعد نیز اغلب از مراکز اصلی و کانون این دین بوده است.^۱ قبول این نظر که دین در جنبش ها و مقاومت های ملی که اسکندر در باختر و سغد با آن مواجه شده بی تأثیر بوده است امریست مشکل. فرمان اسکندر دایر بر منع^۲ اهالی باختر از افکندن اجساد محتضرن خود بنزد سگان - عملی که بی شک از مقررات و آئینهای مذهبی اوستا استنباط شده - بخودی خود برای بخشم آوردن قومی شرقی کفایت میکرد.

مقدونیان به زندگی معنوی و عقاید ایرانیان بی عنایت نبودند و در نوشته های ثوپیومپ^۳ میتوان از آشنائی او با اوستا جابجا نشانه هایی یافت. در اخباری هم که به داستانها و قصص مغان مربوط است از مغان بنام استانس^۴ سخن بمیان می آید که از ملازمان اسکندر بوده است. اما باید دانست که این اخبار گاه عاری از شائبه جعل نیستند و یک باره نمیشود بآنها استناد کرد.

طبق روایات پارسیان اسکندر بیست و یک نسک اوستای قدیم را بآتش سوخته

۱- فرمانروای شهرسیسی میترس مادر خود را بزنی گرفته بود و باید دانست که در اوستا این نوع ازدواج از مستحبات و از ممر امور که بخصوص مورد توجه ذات باری است محسوب گردیده. ۲- Onesicritus - به نقل از اسنرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۷

۳- Theopomp

۴- Osthanes

است؛ هنگامی که هدم و خرابکاری‌های او پایان یافت بر طبق همین روایات قسمتی از این کتاب مقدس را بار دیگر حفاظ برشته تحریر کشیدند^۱. مسلم است که این روایت مبنای دقیق تاریخی ندارد، اما تضاد آشتی ناپذیر موجود بین نظم و نسق اسکندری و عقاید کهن مردم آن سامان زمینه واقعی چنین روایتی بشمار میرود.

از این بردن تضادهای موجود بین یونانی‌ها و غیر یونانی‌ها کمال مطلوب و هدف غائی اسکندر بود؛ اما وسائلی که او برای تحقق این آرزو برمی‌انگیخت او را با قومی که طبیعة قیادت و هدایت را در امپراطوری جدید حق مسلم خود می‌دانست وارد منافشات و مباحثات مختلفی میکرد. این که اسکندر از همه و من جمله مقدونیان خواست تا او را همچون خداوند پرستش کنند باعث شد تا از حیثیت و اعتباری که او بکمک حیل‌ها و تردستی‌های استادانه در افکار عمومی مردم موطن خود کسب کرده بود کاسته شود. از سوی دیگر کالیستنس^۲ که تا آن زمان از مبشرین و مبلغین آتشین- طبع عصر جدید بشمار میرفت در اثر این عمل، دلگیر و سرخورده به خدمت اسکندر رفت و پس از گفتگوی تنیدی که بین آن دو در گرفت قربانی استبداد و خودسری بت‌مورد پرستش خود شد. اما خطاهای اسکندر از این حد هم فراتر رفت. اختلاط مقدونیان و ایرانیان بدین نتیجه منجر نشد که ایرانیان را دارای خلق و خوی مردم مقدونیه نماید، بلکه کار بدین صورت در آمد که مقدونیان بسیاری از عادات شرفیان را پذیرفتند، فریفته تن آسائی و انواع قبایح رایج در مشرق زمین شدند و فضایل آباء و اجدادی خود را از یاد بردند. نباید پنداشت که تربیت ناقص قوم مقدونی در این مورد سبب شده باشد که آنها نتوانند در برابر نفوذ خارجی مقاومت کنند. عدم هم‌آهنگی‌های متعدد بین غالب و مغلوب، سرسری گرفتن کاری بدین مهمی از طرف اسکندر و شتابی که در اجرای این طرح از خود نشان داد حصول چنین

۱ - رجوع شود بمقاله اشپگل در مجله انجمن شرقشناسی آلمان ZDMG مجلد IX صفحه یکصد و هفتاد و چهار .
۲ - Kallisthenes

نتیجه‌ای را غیر قابل اجتناب می‌کرد. و ضمناً از یاد نباید برد که شخص اسکندر هم جز این چیزی نمی‌خواست. هیچ چاپلوسی بدرگاه اسکندر از این مقبول‌تر نمی‌افتاد که کسی با جامه مخصوص ایرانیان بحضور او باریابد و بزبان فرس، شکسته بسته چیزی بگوید. پوسس ناس^۱ برای این مدعا مثال خویست. تردیدی نمیتوان داشت که پادشاه خود به جلال و جبروت شرقی و آداب و رسوم مشرق زمین که بین حاکم و همه زیردستانش حتی بدون استثنای بزرگان و امیران فاصله غیر قابل عبوری ایجاد می‌کند، دلبستگی خاص داشته است. «میل بهستمگری» که در فرمانروایان بزرگ نادر نیست سبب شد او حکمرانی بر عده‌ای فرمانبراری اراده را بیشتر بیسند تا این که ناگزیر باشد برای هر عمل مهم دولتی با سرداران نجیب‌زاده مقدونی به جز و بحث بپردازد، زیرا این نجیب‌زادگان دارای اخلاق و رفتاری مردانه بودند و از عناد و لجاج نیز پرهیز نمی‌کردند چندان که مهمترین و برجسته‌ترین فرمانروایان نیز بیش از آنکه نفر اول جمعی هم شأن خود باشند چیزی نبودند. بدین ترتیب بود که اسکندر در اثر غروری ناشی از فتوحات درخشان و پیروزی بر اقوامی که از حیث عدد بی‌نهایت بر قوای او برتری داشتند، مقیاس درست را برای سنجیدن و تخمین جنبشها و اتفاقاتی که در کشورش روی میداد از دست داد. به ندرت می‌توان دولتی را سراغ کرد که همچون مقدونیه وظیفه تاریخی روشنی را که همان اتحاد یونان تحت نظر مقدونیه باشد پیش روی خود داشته باشد و باز به ندرت می‌توان از حکومتی سراغ گرفت که همانطور که فیلیپ عمل کرد با ادراک صحیح قدم بقدیم بسوی انجام دادن این تکلیف گام بردارد. اسکندر به اقداماتی بی‌سرو صدا و در خفائی که برای تحکیم پیروزیهایش واجد کمال اهمیت بود اعتقادی نداشت. هنگامی که باو خبر دادند که «آنتی پاتر»^۲ در مگالوپولیس^۳ با مساعی بسیار توانسته است فاتح شود و این پیروزی بخوبی مانع از این میشد که در پشت سر این فاتح جوان

اقدامات مهم پدرش نقش بر آب گردید، به درباریان خود روی کرد و با استهزاء گفت: «در حالی که من برداریوش پیروز شده‌ام آن چه در آرکادی^۱ بوقوع پیوسته بی شباهت به جنگ موشها نیست^۲» و این گفتار بخوبی معرف روحیات اسکندر است. اما سرداران و امرای قدیمی که از اطرافیان فیلیپ بودند عقیده دیگری داشتند و حق نیز با آنان بود. این اختلاف نظر بدان سبب نبود که آنان در فراست و ددهای اسکندر تردیدی داشتند، بلکه از آن جهت بود که آنچه را ممکن الحصول و در شرف تکوین بود نیک میشناختند و از هدف نامعلومی که طرحها و نقشه‌های اسکندر در پی داشت بیمناک بودند. بهمین دلیل هر چه فراوان تر از این مسائل پیش می‌آمد بین اسکندر و مشاورین صدیقش بیشتر جدائی می‌افتاد. این خود نشانه بسیار بدی بود که تنها فرد مقرب درگاه سلطان، مردی پست و فرومایه همچون هفستیون^۳ بود که احدی برای او فضیلتی نمی‌شناخت. هر دم بر شکاف فیما بین افزوده می‌شد تا جائی که نخستین توطئه‌ای که فیلوناس^۴ پسر پارمنیون^۵ در آن دست داشت بمنصه ظهور رسید. اسکندر بلافاصله به کشتن پارمنیون فرتوت فرمان داد و این جنایتی بود که میتوان ترس را تنها محرك آن دانست. هر چه بیشتر اسکندر بر رسم و آداب مقدونیان پشت میکرد بهمان نسبت بر پی بندوباری و ندانم کاری‌های او افزوده می‌شد. هنگامی که مقرب درگاهش هفستیون مرد، دستور داد تا اسبان و استران را یال و دم ببرند و کنکرة حصار شهرها را ویران سازند^۶. هفستیون را قهرمان خواندند و جسد او را بروی توده‌ای از هیزم که بیش از دوازده هزار تالان^۷ ارزش داشته سوزاندند و کلتومنس^۸ از اهالی ناواکراتیس^۹، خزانه دار بدکار را چون درکار ساختن بنای

۱- Arkadien ۲- پلوتارخ در اثر *Agessilaus* کتاب پانزدهم. ۳- Hephaestion

۴- Philotas ۵- Parmenion ۶- روایت و خبر رسمی مقدونی که

«آریان» از آن پیروی میکند از این عزاداری وحشیانه ذکری بمیان نمی‌آورد. اما البته این خاموشی بهیچوجه بدان دلیل نیست که این خبر معمول باشد. ۷- در حدود چهل و شش

ملیون مارك (زمان تحریر کتاب، یعنی در حدود ۱۸۸۰ مسیحی م. ۸). ۸- Kleomenes

۹- Naukratis

یاد کار این قهرمان جدید از خود کوشش بسیار نشان داده بود چنین پاداش داد که از قید مسئولیت خطاهای گذشته و آیندماش مبرا و آزاد باشد. اسکندر در وصایای خود که به موجب آن پدر دیکاس را به سمت خزانه دار منصوب داشت فرمان هائی صادر کرد که یکی هم مربوط به لشکر کشی بزی و بحری به کارناژ و ادامه آن تا ستونهای هر کول^۱ و فراتر از آن تسخیر اسپانیا است. فرمان دیگر او بر پاساختن مقبره بزرگ و عظیمی برای پدرش فیلیپ بود که میبایست از حیث عظمت و صلابت با بزرگترین هرم مصر برابر باشد. آنچه گفته شد همه از آداب و عادات یونانی بسی بدور بود. شکاف بزرگی او را از سایر اهالی مقدونیه جدا می ساخت. نه تنها بزرگان و نجبای مقدونیه، بلکه مردم عامی و عادی نیز از این همه افراط و بی بندوباری پادشاه به ستوه آمده بودند و با او به مخالفت برخاسته بودند. مقاومت های دسته جمعی سر بازان که خسته و کوفته از ماجرائی به ماجرای دیگری کشیده می شدند، بموازان توطئه ها و همدستی های افسران ظاهر می گردید. سرانجام مخالفین اراده خود را بدست هفاسیس^۲ بموقع اجرا گذاردند. مقام و منزلت اسکندر نزد لشکریان و سردارانش با گذشته تفاوت کرده بود و این مطلب از آنجا هویداست که اسکندر در اواخر عمرش بکرات مجروح شد. اسکندر هنگام حمله بشهر مالر^۳ سخت جان خود را بخطر افکند و این کاریست که از هیچ سردار بزرگی مقبول نیست، مگر آنکه برای ترغیب سر بازان بجنگ امری غیر قابل اجتناب و ضرور باشد.

غیبت اسکندر از همد بخوبی نشان داد که پایه های بنای این امپراطوری وسیع تا کجاست است. گروهی از ساتراپها سر از فرمان پیچیدند و مانند دوران فرمانفرمائی پارسیان قومی را که تحت سرپرستی آنها بود در فشار گذاشتند و مانند روزگار گذشته مزدوران را بخدمت گرفتند تا در موقع مناسب علم طغیان برافرازند. سرداران لشکرهای مقیم ماد بغارت معابد و ارتکاب قبايح دست بردند. هارپالوس^۴

Maller - ۳

Hephasis - ۲

۱- منظور جبل طارق است. (مترجم)

Harpalus - ۴

خزانه‌دار، اموالی را که در اختیار او بود تملک کرد و بامال دزدی بدون آن که کسی بتواند مزاحم او شود بی سروصدا گریخت. مختصر و مفید باید گفت شیرازۀ همهٔ امور از هم گسسته بود. البته اسکندر بمحض مراجعت بلافاصله نظم را برقرار ساخت و بۀ کاران را بمجازاتهای سخت محکوم کرد، اما این ناراحتی‌ها و نابسامانی‌ها در مغرب ادامه یافت و بدست گروه کثیری از مزدوران که ساتراپ‌ها آنها را بیکار کرده بودند به آن دامن زده شد. از مجموع وقایعی که در دوران هرج و مرج و غیبت اسکندر رخ داد یکی که در سال ۳۲۶ قبل از میلاد اتفاق افتاد و روایت رسمی «آریان» آنرا بکلی بسکوت برگذار کرده قابل ذکر است. باین واقعه چون مقدمه و طلایهٔ اتفاقات بعدی است باید بیشتر توجه کرد. آن قسمت از یونانی‌ها که در باختر و سفید بودند چون از تبعید طولانی خود دل‌پری داشتند بمحض وصول خبر مرگ اسکندر بر مقدونی‌ها شوریدند. اینها که تعدادشان بر سه هزار بالغ می‌شد قلعهٔ باختر را بتصرف درآوردند و اهالی بومی را نیز با خود همدستان کردند، فرمانده خود را بنام آنتودوروس^۱ پیادشاهی برگزیدند تا آنها را به نزد یار و دیار بازگرداند. آنتودوروس بدست شخصی بنام بیتون^۲ بقتل رسید؛ اما کسی مزاحم سربازان تحت فرمان او نشد^۳ و این سربازان بعدها بطور دسته جمعی هنگامی که قیام عمومی نظامیان پس از مرگ اسکندر رخ داد به هم و طنان خود پیوستند.

اسکندر یکی از عادات قدیم و رایج در کشورش را فراموش نکرده بود و آن عبارت بود از میکساری با هم رزمان. میکساریهای مکرر و متوالی^۴ در آب و هوای

۱ - Athenodorus ۲ - Biton ۳ - این نظر که سپاهیان ساتراپ نشین قیام کنندگان را بر جای خود نشانده‌اند بادمونیمی که در اختیار ماست، یعنی دیودور و کورتیوس بوضوح مغایرت دارد. اسکندر قتل رهبر قیام را پسرای قیام کنندگان مجازاتی کافی دانست و موضوع را تاحدی نادیده انگاشت، زیرا نمیبخواست یونانی‌های آن دیار را که تاحدودی معرفت باحوالشان داشت در آن زمان نامساعد برانگیزد و به آخرین حد خشمگین کند.

۴ - یادداشت‌های روزانهٔ پادشاه در ماهی که او مرد احتیاج به هیچ تفسیر و تعبیری ندارد؛ هفستیون (Hephaestion) نیز در اثر عواقب میکساری مرد.

مرطوب و نامطبوع بابل، شاه را دچار تبی شدید کرد که بر اثر آن در سیزدهم ژوئن ۳۲۳ قبل از میلاد مسیح مقارن غروب آفتاب درگذشت^۱ و توفیق نیافت تا غایت و هدف زندگی را که همان متحد ساختن مقدونیان و پارسیان بایکدیگر و ایجاد نحوه تفکر سیاسی واحدی برای هر دوی آنان باشد تحقق بخشد. پارسیان به سلطه مقدونیان همچنان به نظر حکومتی غاصب و بیگانه می نگریستند و این احساس در مشرق ایران بوضوح بیشتری نمایان می شد. از طرف دیگر نبوغ متفوق اسکندر باعث شد که مقدونیان را از طریق مألوف خود منحرف کند و آنان را برآمد دیگری بیندازد که متضمن بلایا و مهالك بود. اسکندر خود بموقع مرد و در غیر این صورت شخصاً ناظر اضمحلال و ازهم پاشیدگی امپراطوری خود میگردید.

بلافاصله پس از مرگ اسکندر جنگهای داخلی که بدون وقفه مهمی چهل و دو سال بطول انجامید آغاز گردید. در اثر این جنگها نتیجه اقدامات اسکندر نقش بر آب شد و مقدونیان که چشم براه احراز مقام فرمانروائی بر جهان بودند امید و آرزوی خود را برباد رفته دیدند، وارث طبیعی در کار نبود. بدو آفیلیپ که فرزند نامشروع فیلیپ (۳۲۳-۳۱۷) بود به سلطنت رسید و بعد اسکندر دوم، پسر اسکندر و رگسانه (= روشنگ) که پس از مرگ پدر بدینا آمده بود، زمام امور را بدست گرفت (۳۱۱-۳۲۳). اما قدرت واقعی بدو در دست پردیکاس بود که بعنوان نایب السلطنه از بابل این امپراطوری وسیع را بهمان حدود و ثغور زمان اسکندر اداره می کرد و بعد هنگامی که پردیکاس در لشکر کشی به مصر در سال ۳۲۱ بدست لشکریان عاصی کشته شد نوبت به پیتو^۲ و آریدئوس^۳ رسید که هر کدام موقتاً جانشین او شدند.

۱- تعیین تاریخ دقیق ژولیانی فقط از زمان کالیستنس کذاب (Pseudokallisthenes) ممکن شد، زیرا او غروب روز چهارم ماه فرموتی را بدست می دهد (رجوع کنید به:

Cod. A. bei C. Mueller p. 151 ; Armenische Uebersetzung bei Zacher .

Pseudokallisthenes S. 100) تاریخ مقدونی، یعنی بیست و هفتم یایست و نهم Daesius را چون ما به ترتیب سالهای هشت ماهه مقدونی آشنائی نداریم، نمی توانیم با تقویم خودمان

۳- Arridaeus

۲- Pitho

تطبیق دهیم .

هنگامی که نیابت سلطنت در همان سال به آنتی پاتر که مقرش در مقدونیه بود تفویض شد تقریباً اختیار ساتراپ نشین های ایرانی بدست خودشان افتاد. مع هذا پیتو که ساتراپ مهمترین ایالات ایران، یعنی ماد بود در بین سایر ساتراپ هار هبری را احراز کرد و بعدها سردار همه ساتراپ نشین های علیا گردید. اما جاه طلبی او باعث شد تا سایر ساتراپ های ضد او با هم متحد شوند. این دسته متحد نه تنها توانستند او را از ایالت پارت - که او پس از قتل فیلیپوس ساتراپ آن ناحیه، تصاحب کرده بود - بیرون کنند، بلکه حتی او را از ماد هم بیرون راندند. آنگاه ساتراپ های همدست با «اومنس»^۱ ارتباط برقرار کردند و هنگامی که او در رأس قوای «سیمین سپرها»^۲ در سال ۳۱۶ بعنوان سردار پادشاه به شوش آمد، به وی گرویدند در حالی که «پیتو»ی مطرود به نزد سلوکوس ساتراپ بابل گریخت و هر دو تن دست بدامن آنتی کونوس که دشمن اومنس بود شدند؛ در جنگی که بین این دو اتفاق افتاد و صحنه آن شوش و ماد بود «اومنس» که فتوحات درخشانش در اثر عدم اطاعت مدام سربازان و خیانت های مکررشان بنظر افتاده بود، در سال ۳۱۵ بعلت طغیان سپاهیان شکست خورد. سربازان او را به آنتی کونوس تسلیم کردند و آنتی کونوس نیز بکشتن او فرمان داد. آنتی کونوس که از جانب «آنتی پاتر» بمقام سرداری رسیده بود پس از این پیروزی قدرت را علی الاطلاق بدست گرفت و «پیتو»ی جاه طلب را که نمی توانست از دست دادن قدرت را تحمل کند و در کار ایجاد توطئه ای بود تا باریگر به قدرت برسد، کشت و «پوسس تاس» ساتراپ ایرانی را که فرماندهی

۱- Eumenes

۲- Argyraspiden «سیمین سپرها» لقب گروهی از سپرداران

مقدونی است که پس از مرگ اسکندر و آنتی پاتر تحت نظر فرمانده خود Antygenes با اقدامات مهمی دست زدند. تعداد این گروه به سه هزار تن تخمین زده میشود و از مجموع سپاهیان مقدونی تنها همین ها بودند که وحدت خود را حفظ کردند. مردم چنین می پنداشتند که این گروه شکست ناپذیرند. پس از شکستی که این گروه از آنتی کونوس خوردند بفرمان او تجزیه شدند و بین ساتراپ نشین های مرزی تقسیم گردیدند. رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیا. (مترجم).

لشکر متحدین را در جنگ بر ضد «پیتو» در دست داشت، از کار بر کنار ساخت. سلوکوس که از دچار شدن به سر نوشت مشابهی در بیم بود نزد «بطليموس» گریخت. قدرت متفوق آنتی گونوس بزودی برای دیگر صاحبان قدرت خطرناک شد و اینها همه برای جنگیدن با دشمن هم پشت شدند؛ در این جنگ اتفاق کوچکی اهمیت بزرگی کسب کرد، بدین قرار که سلوکوس که از طرف لشکر کوچک بطليموس حمایت می شد با ردیگر ساتراپ نشین بابل را بتصرف در آورد. از این لحظه عصر سلوکی که سال اول آن از پائیز ۳۱۲ محسوب می شود آغاز گردید. سلوکوس از مقر خود بابل خارج شد و پس از فتحی بر «یکانور»^۱ که بنام آنتی گونوس فرماندهی ماد را بعهدہ داشت پیروز شد و بر ماد و ولایات مجاور آن دست یافت. البته آنتی گونوس توانست بار دیگر بطور موقت در بابل جای پائی محکم کند، اما هرگز نتوانست که سلوکوس را بطور قطع از آن دیار براند. سلوکوس پس از این نبرد دیگر فرمانده بلامعارض و برسمیت شناخته شده بابل و ساتراپ نشین های علیا گردید.

در این نبردها قبل از همه تعارضی آشکار شد که بین سواره ها و پیاده ها و بالتبعه نجبا و فرودستان محسوس است. نجبا طرفدار حفظ وحدت امپراطوری اسکندر بودند، در حالیکه فرودستان از سنن و آداب ملی مقدونی دفاع میکردند. سپاهیان در همان ابتدای امر و سالهای نخستین، اراده خود را بر کرسی نشاندند (و من جمله در قیام ضد پردیکاس). اما باید دانست که روحیه خاص بعضی از واحدهای لشکری از قبیل سیمین سپرها در حوادث زمان و سیر وقایع تأثیری قطعی داشته است. در واقع با پایان کار پردیکاس دوران امپراطوری مقدونی - ایرانی که اسکندر تأسیس کرده بود نیز به پایان رسید و جهانیان بایی بردن باین که بابل دیگر پایتخت نیست، و آنتی پاتر با پادشاهان به اروپا کوچ کرده، باین امر واقف شدند. زوال

دستگاه حکومت اسکندر بدنبال زوال و انحطاط اقدامات سیاسی او فرا رسید و استعداد سیاسی و نظامی او منسبت‌توانست راه را بر سر نوشت بیند. باوقوع فاجعهٔ او منس - تنها مدافع و طرفدار واقعی نظرات اسکندر که چون یونانی بود اغلب مورد بی‌مهری واقع میشد و سرانجام نیز قربانی بی‌لطفی مقدونیان گردید - عمر امپراطوری عملاً بسرآمد. اما باید دانست که این امپراطوری مدتی هم بصورت ظاهر بحیات خود ادامه داد. بردهای بعدی دارای جنبه‌ها و خصوصیات دیگری بود: بتدریج عده‌ای از فرماندهان از جمع صاحب منصبان دیگر خود را مشخص و ممتاز کردند و گروهی از افسران جزء و کم اهمیت‌تر را بدور خود گرد آوردند. از این پس جنگها بیشتر برای حفظ منافع این دسته‌ها رخ میداد. سرانجام منافع و نظرات صاحبان قدرت نمودار منافع و حاجات نواحی تحت تصرف آنان نیز شد. نشانه‌هایی از تکوین امپراطوری جدیدی درآینده درست بود. در این بردهای سخت و وحشیانه، مقدونیان از قید بازماندهٔ تعلق خاطری که به خاندان قدیم سلطنتی داشتند نیز رها شدند. اما اگر برخلاف آن سرداران و ساتراپهای نواحی شمالی تا اندازه‌ای بخاندان سلطنت ابراز علاقه میکردند و فی‌المثل آنتی‌کوتوس پس از سال ۳۱۵ هم باز بنام پادشاه بادکاسا در،^۱ در جنگ شده‌است بهیچوجه نباید چنین نتیجه گرفت که سرداران واقعاً به خاندان سلطنتی دلبستگی داشته‌اند؛ بلکه باید گفت اینان راحت‌تر می‌توانستند خود را مطیع کسی که بظاهر پادشاه است و در مسافتی بعید مستقر است قلمداد کنند تا این که سر در بقیهٔ اطاعت کسی بگذارند که تاچندی پیش از اقران و امثال آنها بوده است. از آن گذشته این احساسات در ساتراپ نشین‌های ایرانی مشرئری نبود، زیرا قدرتی در کار نبود تا آنرا بر کرسی بنشاند. تاندهای مدید هم پس از آن، این کشورها از نظر سیاسی گوش بفرمان نواحی غربی بودند.

اما ایران در عوض خیلی کمتر از نواحی غربی دچار جنگهای داخلی شد. تنها ماد و پارت بطور موقت صحنهٔ پیکارها گردیده‌اند. از شمار ساتراپ‌ها در گزارش‌هایی که بما رسیده پوسس تاس از پارسه^۱، تله پوله موس^۲ از کرمان و استاسانور^۳ از باختر را بعنوان فرماندارانی یاد کرده‌اند که طرف توجه مردم بوده‌اند و رفتاری نیکو داشته‌اند. هنگامی که آنتی گونوس، پوسستاس را خلع کرد، یکی از نجبای پارسه باو گفت که پارسیان از شخص دیگری اطاعت نخواهند کرد و کفارهٔ گستاخی و صراحت لهجهٔ خود را بامرگ داد. مجموع باج وصولی حکومت آنتی گونوس که ممالک مصر، سوریه، تراکیه^۴ و مقدونیه را از مجموع امپراطوری اسکندر از دست داده بود به یازده هزار تالان^۵ بالغ می‌شد. بنابراین می‌توان گفت که نسبت به گذشته افزایشی در باج پیدا نشده بود. البته آنتی گونوس يك باره برای شوش پنج هزار و برای ماد پنج هزار تالان دیگر بعنوان مخارج جنگی مالیات وضع کرد.

از طریق تقسیم نامه‌های بابل (۳۲۳)، تری پارادیسوس^۶ (۳۲۱) و تخت جمشید (۳۱۵) ما به فهرست ساتراپ نشین‌های این زمان بدقت واقف هستیم: ساتراپ نشین‌های علیا از دوازده ساتراپ نشین بقرار ذیل تشکیل میشد:

پارسه، کرمان، ماد کبیر، ماد صغیر، پارت (با کرکان)، باختر (باسغد)، هرات (با زرنک) رخج، (با گدروزیه)، پاروپانیسزاد^۷، هند از هندو کش گرفته تا رود سند، هندیین سندورود هیداسپس^۸، هندو واقع در کنار قسمت سفلی رودخانهٔ

۱ - Persis ۲ - Tlepolemus ۳ - Stasanor ۴ - Tracien ناحیه‌ای

واقع در یونان فعلی در مشرق مقدونیه و مغرب ترکیه. (مترجم) ۵ - بیش از ۵۰

میلیون مارك (پول آلمان در زمان تألیف کتاب م). ۶ - Triparadisus

۷ - همانطور که در پیش توضیح داده شد با ایالت کابل قابل تطبیق است. (مترجم)

۸ - Hydaspes رود جیلام که یکی از پنج رود پنجاب است. (مترجم).

سند با پتاله^۱. در مقام قیاس با امپراطوری دوران اسکندر باید گفت که از پراتکین که ضمیمه پارسه شده و طبرستان که به پارت پیوسته (محتمل است که از طرف شخص اسکندر طبرستان به پارت ملحق شده باشد) اثری نیست. در عوض ایالت جدیدی بنام ماد صغیر دیده می شود. قصد این بوده است که مهمترین ایالت ایران، یعنی ماد را به مردی مورد اطمینان بسپارند و آنرا در سال ۳۲۳ به پیثوی مقدونی پسر کراتواس^۲ دادند و قسمت شمال غربی را از آن مجزا کردند، زیرا نمی خواستند و یا محتملاً نمی توانستند ساتراپ آن دیار آتورپات^۳ را که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر بدان سمت منصوب شده بود^۴ و ضمناً پدرزن پردیکاس نیز بود، عزل کنند^۵. هنگامی که در سال ۳۲۱، پس از مرگ پردیکاس باردیکر ایالات را تقسیم کردند تصرف ماد را از جانب پیثوتا دروازه های خزر تأیید نمودند، اما از ماد صغیر ذکری بمیان نیاوردند و آنرا مسکوت گذاردند؛ این ناحیه در حقیقت امر، دیگر در آن روزگار از متعلقات مملکت محسوب نمی شد. آتورپات بدین ترتیب بنیان گذار مملکت کوچک جدیدی شد که از آن زمان به بعد همواره بنام خود او خوانده می شود^۶. هر چند که این ناحیه هرگز اهمیت درجه اولی کسب نکرد^۷، باز چون نخستین حکومت جدید التأسیس محلی در قلمرو سلطنتی اسکندر است و اولین

- ۱ - Patala ناحیه ای در حدود کراچی فعلی (مترجم). ۲ - Krateuas
- ۳ - Atropates آریان کتاب چهارم، قسمت هجدهم، بند سوم؛ کالسیتنس کذاب هم درباره اوایل کار آتورپات اطلاعاتی بدست میدهد. به نقل از مولر (C. Mueller) صفحه ۱۴۹.
- ۴ - برای اثبات فئودی که آتورپات در ناحیه شمال غربی داشت ذکر این مطلب کافیست که در جنگ گوگمل، کادوسی ها، البان ها و ساکاها از ملازمان او بوده اند.
- ۵ - بزبان یونانی باین ایالت Atropatene میگفتند و بزبان عربی و فارسی دری بدان آذربایجان میگویند؛ لفظ ارمنی «آترپاتاکان» Atrpatakan بیش از سایر صور باصل یونانی آن نزدیک است. ۷ - فرض اینکه آذربایجان بعنوان مأمن آئین آتش پرستی دارای اهمیت فوق العاده ایست، فقط و فقط از استنباط غلط از معنای ظاهری این لفظ یعنی کشور آتش، ناشی شده است. از اواخر قرون وسطی به بعد، یعنی از وقتی که این ناحیه معبر ترکهائی شد که بسوی مغرب مهاجرت میکردند آذربایجان از نظر ایران اهمیت سیاسی کسب کرد.

نشانه عکس العمل ایران در مقابل یونانیان بشمار می رود، در خورد امان نظر است. تنها استثنائی که در این جا هست همان مورد پیتو است. گذشته از آن در تقسیم بابل به ساتراپ نشین های علیا کسانی که در آن زمان بر سر کار بودند در سمت های خود ابقاء شدند. دو استثناء ظاهری را از این اصل^۱ که بوضوح ذکر شده میتوان ناشی از کوه نظری مورخان دوره اسکندر دانست. این مورخان وقایعی را که اسکندر بطور مستقیم در آن دخالت نداشت مسکوت می گذاشتند و یا استطراداً از آن ذکر می نمودند. اگر فیلیپوس در سال ۳۳۳ در سغد و بر حسب تعداد کثیری از گزارشها در باختر بجای آمون تاس^۲ در صحنه وقایع ظاهر می شود ممکنست که این شخص با او در حکومت شرکت داشته است و یا اینکه پس از نخستین قیام یونانیان ساکن آن دیار، در زمان اسکندر بکلی مقام او را اشغال کرده باشد. از این هم عجیب تر آنست که ما اکنون پیتو فرزند آگنور^۳ را که در زمان فرمانروائی اسکندر با اتفاق يك نفر ایرانی در ساتراپ نشین ناحیه سفلی سند حکومت می کرد، در این طرف هند، یعنی جائی که قبلاً نیکانور در آن فرمان میراندمی بینیم، در حالی که محل حکومت قبلی او به تصرف پوروس^۴ شاه درآمده است. مشکل است بتوان پذیرفت که این رشد قدرت، تنها در اثر حسن نیت مقدونیان حاصل شده باشد. بلکه ظن غالب این است که اعمال زور و تصرف عدوانی علت آن باشد و چنین عملی نیز به اغتشاشانی که پس از خروج اسکندر از هند در سال ۳۲۶ رخداد کاملاً بستگی دارد^۵. بدین ترتیب يك ایالت دیگر فقط بر حسب ظاهر

-
- ۱- کوریتوس، کتاب دهم، قسمت دهم، بند چهارم و یوستین در کتاب سیزدهم، قسمت چهارم، بند نوزدهم (که در آن *ulteriore* را باید به *ulteriusque* اصلاح کرد).
- ۲- Amyntas ۳- Agenor ۴- از اطلاعی که «آریان» در باب تقسیم دوم امپراطوری بدست میدهد و میگوید که پتاله نیز زیر فرمان پوروس (Porus) بوده است، این نتیجه بقطع و یقین حاصل میشود. ۵- رجوع کنید به آریان، کتاب ششم، قسمت بیست و هفتم، بند دوم.

جزو امپراطوری محسوب می‌شد و هر چند که در فاصله بین سالهای ۳۲۱ تا ۳۱۶ سربداران مقدونی توانستند در حکومت تکسیل^۱ باقتلی ناجوانمردانه پوروس را از سر راه خود بردارند، اما تسلط و فرمانروائی مقدونیان هرگز برای مدتی مدید در این ناحیه پانگرفت. تقسیم سال ۳۲۱ از تقسیم سال ۳۲۳ کمتر جنبه محافظه کارانه داشت. استاسانور از آری یا (= هرات) به باختر منتقل شد و یکی از افراد محلی جای او را گرفت. فیلیپوس ساتراپ باختر به حکومت پارت رفت و ساتراپ این ناحیه بنام فرانفرنه^۲ که سالیان دراز سابقه کار داشت، بکلی از شغل خود برکنار گردید. گمان می‌رود این تبدیل و تغییر اشخاص با تجربیاتی که از قیامهای یونانیان دز مراکز نظامی باختر و سغد پس از مرگ اسکندر بدست آمده بود، بی ارتباط نبوده است. حال دیگر ایرانیان باستانای دوتن از سرکردگان بنام آتورپات و اکسیارتس^۳ که با فرمانروایان خویشاوند سببی بودند، بکلی از کار برکنار شده‌اند. قبل از همه آنتی کونوس برای بدست آوردن دلاهای نظم موجود را بر هم زد و حتی یکی از اهالی ماد را بنام ارن تو باتس^۴ به حکومت ناحیه مهم ماد منصوب کرد. بدیهی است که او با محدود کردن قدرت ساتراپ‌ها از نظری دیگر به آئین جهان‌داری اسکندر بازگشت. چون در فاصله سالهای ۳۲۳-۳۱۵ در اخبار و گزارشها بطور مطلق از وجود سربداران و سپاهیان در ساتراپ‌نشین‌ها اثری نمی‌توان یافت، پس تا اندازه زیاد احتمال میتوان داد که پردیکاس و جانشین او موافقت کرده باشند که فرماندهی قوای مسلح نیز با ساتراپ‌ها باشد، مگر در مورد دویالائی که در هندوستان توسط سلاطین محلی اداره می‌شد.^۵ اما آنتی کونوس با رد دیگر سربداران و سپاهیان را که از بین مقدونیان

۱- Taxiles یکی از امرای هندی و از متحدین اسکندر کبیر بود و محل اصلی حکومت او Taxila بود که با راولپنڈی امروز قابل تطبیق است. (مترجم). ۲- Phrataphernes ۳- خشیارته (مترجم). ۴- Orontobates ۵- رجوع شود به تاریخ هلنیسم اثر دروېزن، جلد دوم، قسمت اول صفحه ۲۲.

انتخاب می کرد ، درجواد ساتراپ ها به کار گمارد .

در دوره ای از جنگ های داخلی و محلی شگفتی ندارد که در مواضعی که اسکندر نظم و نسق برقرار کرده بود ، بازیانیان و سرکشان دوران هخامنشی سر بلند کنند و شورش را از سر گیرند . در دورانی هم که بین اومنس^۱ و آنتی گونوس جنگ درگیر بود ما به او کسیان^۲ و کوسیان^۳ بصورت اقوامی مستقل و خودکامه برمی خوریم که مانند گذشته بقطع طریق و راهزنی اشتغال داشته اند .

خصومتی که بین یونانیان مقیم نواحی شمال شرقی و مقدونیان حاکم بر کشور پدید آمد ، از نظر عمومی دارای اهمیت زیادتری بود . یونانیان با قدرتی معادل بیست هزار پیاده و سه هزار سوار بسر کردگی انیاسن فیلو^۴ بمحض رسیدن خبر مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ از لشکر گاه های خود براه افتادند تا بزور اسلحه برای خود راهی بسوی وطن مألوف بکشایند . پردیکاس^۵ لشکر کوچکی از زبده جنگاوران مقدونی را که قسمت اعظم ساتراپ ها در آن شرکت جسته بودند ، تحت فرماندهی حاکم مقدونی پیتو^۶ به مقابله آنان فرستاد و فرمان داد تا یک تن از طاغیان را زنده نگذارند و دار و ندار آنان غنیمت مقدونیان باشد . پیتو که تعداد لشکریانش از یونانیان کمتر بود ، اما از شمار سواران سه بار بر آنان فزونی داشت ، در اثر خیانت یکی از پیشوایان دشمن بر آنان بطور قطع پیروز شد . اما برای آنکه این مردان دلیر را بعدها در خدمت خود داشته باشد بامغلوبین قراردادی منعقد کرد که طبق آن می بایست شورشیان سلاح را بر زمین بگذارند و بدون آن که مورد ایذاء واقع

۱- Eumenes ۲- Uxier (= هوشه) و Kossäer همانطور که قبلاً گفته شد اقوامی بدوی بودند که در ناحیه کوهستانی و صعب العبور شمال شوش که دروازه شوش بشمار می رفت ، سکنی داشتند . نام قوم کوسی در کتیبه های آشوری بصورت Kasch و Kaschu آمده است . رجوع شود بجغرافیای ایران ، تألیف گایگر (Geiger) در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۳۹۰ . (مترجم) : *Grundriss der Iranischen Philologie*

۴- Pitho

۵- Perdikkas

۶- Aenianen Philo

شوند به لشکر گاههای خود بازگردند. اما مقدونیان که از دستور ستمکارانه پردیکاس آگاه بودند بمقاد قرارداد پای بند نشدند^۱ و یونانیان بی دفاع تاخت بردند و همه را به تیر بستند و مال و منال آنان را بعنوان غنیمت بین خود تقسیم کردند. فاجعه‌ای از این قبیل ناگزیر می‌بایست سالیان سال آتش عداوت بین مشرق ایران و نواحی غربی و یونانیان و مقدونیان را تیز نگاهدارد. صرفاً بر حسب اتفاق نمی‌توان دانست که تنها خبری که از نحوه تصرف سائر اپ نشین‌های علیا بدست سلوکوس نیکاتور^۲ (دوره حکومت از ۳۱۲ الی ۲۸۰ ق. م.) به ما رسیده حاکی از آنست که او بزور اسلحه توانسته است بر اهالی باختر غالب شود. از همان ابتدای امر رعایای آسیائی او، وی را بشاهی شناختند. اما از جانب یونانیان، او در سال ۳۰۶ بطور رسمی باین سمت شناخته شد. در بدو امر اوضاع و احوال ایالات هندی توجه او را بخود معطوف داشت. در این نواحی محتملاً در حین جنگی که بین اومنس و آنتی‌گونوس درگیر بوده، مردم عمال مقدونی را بقتل رسانده و به چاندراگوپتا^۳ مؤسس حکومت ماوریا^۴ پیوسته بودند. برای جنگیدن با این دشمنان سلوکوس نیکاتور از رود سند گذشت^۵، ولی به انعقاد صلحی که بخصوص بیشتر

۱- این اتفاق فاجعه‌ای را پیاد می‌آورد که در کتاب شصت و سوم، قسمت بیست و چهارم اثر کاسیوس دیو (Cassius Dio) ذکر شده است. نظیر آنچه گفته شد در مورد ویندکس Vindex و قوای ژرمنی که فرمانده آن بنام ویرژینیوس روفوس Virginius Rufus با او کنار آمده بود، تکرار می‌شود. ۲- Seleucus Nikator. ۳- Tschandragupta. ۴- Maurja. ۵- کسانی که ذکر می‌کنند سلوکوس در این سفر تا پاتالی پوترا Pataliputra پیش تاخته است، نیمی از حقیقت را ذکر کرده‌اند. بهتر می‌بود که سفر او را تامب‌رود گنگ بنویسند، زیرا طبق گفته پلی‌نیوس در تاریخ طبیعی (کتاب ششم، قسمت شصت و سوم) مللی که تا ناحیه مصبرود گنگ ساکن بودند وحدتی غیر قابل تجزیه داشتند. اشاره درست «بنفی» Benfey که فاصله رود هیفاسیس Hyphasis (همان جیلام فعلی، م. م.) تا مصبرود گنگ نه از طرف سلوکوس، بلکه بخاطر او در نور دیده شده است، بادر نظر گرفتن ارتباط مطالب از اینجا تأیید می‌شود که کمی پیش از این مطلب، کسانی را نام می‌برد که مسافتات پیموده شده بوسیله اسکندر را اندازه گرفته‌اند.

برای چاندرا گوپتا مساعد بود تن درداد. طبق این قرارداد چاندرا گوپتا به سلوکوس پانصد فیل جنگی میداد و در عوض نه تنها سلوکوس متصرفات او را در آن زمان برسمیت می شناخت، بلکه حتی قسمت های شرقی نواحی هندو کش، آراخوزیه (= رخج) و گدروزیه را بدو واگذار میکرد^۱. این مصالحه بابرقراری خویشاوندی سببی مؤکد شد و باعث ایجاد روابط حسنه مداوم فیما بین گردید.

درحالی که در تقسیم نامه ها از یست ویک ساتراپ نشین آسیائی سخن بمیان می رود سلوکوس قلمرو حکومت خود را به هفتاد و دو قسمت تقسیم کرد و ظاهراً منظور او از این کار آن بوده است که قدرت حکام را در برابر حکومت مرکزی تقلیل دهد. بعدها از این نظر عدول شد و در ابتدای حکومت آنتیوخوس سوم هریک از نواحی ماد، پارسه، شوش و سرزمین کرانه دریای اریتره^۲ را (که از بابل منشعب شده بود) تحت فرماندهی شخص واحدی می بینیم^۳. شاید در ابتدای امر ساتراپ های قسمت های مختلفی را که قبلاً مشتمل بر ایالت واحدی بوده تحت نظر یکی از صاحب منصبان و یا افراد لشکری که ضمناً فرماندهی قوای نظامی را هم در دست داشته است گذارده باشند و چنین افرادی اندک اندک مقام ساتراپ های زمان گذشته را احراز کرده باشند. گویا به چنین افرادی گاه ساتراپ و گاه سردار خطاب می شده است. از هنگامی که حوادث نواحی غربی هر دم بیشتر فکروذکر سلوکوس را متوجه خود

۱- لشکر کشی به هندوستان محتملاً باید بلافاصله قبل از سال ۳۰۲ انجام شده باشد، زیرا قدمت سکه های نقره ای سوفوتس Sophytes امیر ناحیه «که کاجا» Kêkajz واقع در کرانه هیفاسیس که تقلید سکه های سلطنتی سلوکوس است سال ۳۰۶ نمی رسد. (رجوع شود به کتاب جانشینان اسکندر کبیر در باکتریه و هندوستان صفحه ۸۷ جلد اول لوحه های یک و دو :

A. v. Sallet, *Die Nachfolger Alexanders des Grossen in Baktrien und Indien* S. 87. Taf. 1,2) و بنابراین نمی شود پس از عقد قرارداد صلح بین سلوکوس و چاندرا گوپتا ضرب خورده باشند. ۲- در جغرافیای قدیم به خلیج فارس و دریای عمان، دریای اریتره اطلاق می شد (مترجم). ۳- پولی بیوس Polybius در کتاب پنجم،

ساخت و او را ناگزیر کرد که از سلوکیه یعنی پایتختی که خود بر کنار رود دجله تأسیس کرده بود به انطاکیه واقع در سوریه نقل مکان کند بر وخامت و مشکلات کار او افزوده شد. از این پس دیگر سوریه ام‌البلاد بشمار می‌رفت و این وظیفه برای سوریه* مقرر بود که مرکز طبیعی قلمرو سلطنتی سلوکوس باقر کیب خاصی که داشت باشد و انتظار می‌رفت که از این مرکز سهولت بتوان همه مملکت را اداره کرد. اما نقصی که از نظر وحدت داخلی در این کشور موجود بود هر دم ظاهر تر و محسوس تر می‌گردید. برای کاستن از وخامت چنین وضعی سلوکوس، آنتیوخوس فرزند خود را که نهمه نخستین ازدواجش با آپامه^۱ دختر اسپیتامن بود در سال ۲۹۳ ویا بلافاصله پس از آن به حکومت ساتراپ نشین‌های علیا منصوب کرد؛ سلوکیه را مقر حکومت او قرار داد و استراتونیس^۲ را که تا آن زمان نامادری او بود بزنی

* یادداشت مترجم :

در مورد آسور و سوریه توضیحی لازم به نظر می‌رسد. در آثار مورخین یونانی که ماخذ اصلی کتاب حاضر بشمار می‌روند گاه دیده شده است که آسور و سوریه به جای یکدیگر به کار رفته‌اند. در این مورد نخست سلدن (Selden) و پس از وی نولدکه تحقیقی دقیق کرده‌اند که خلاصه آن ذیلا ذکر میشود :

نولدکه کوشید تا ثابت کند که کلمه سوریه صورت مختصر شده آسور است و بنابراین در اصل مراد از هر دو يك جا بوده است. وی آسور را نامی دقیق‌تر و اصیل‌تر می‌داند و گمان دارد که سوریه کلمه‌ای است عامه پسندتر و غیر دقیق‌تر برای همان سرزمین. به گمان وی سرزمین کوچکی که در ساحل دجله قرار داشت و به نام آسور مشهور بود توسعه یافت و به مملکتی مقتدر تبدیل شد که مرزهای آن به دریای خیا و مدیترانه رسید. یونانیها به این جهت همه نواحی دست نهانده این حکومت را در کنار هر دو ساحل آسوری و یا به صورتی کوتاه‌تر سوری نامیدند. اما پس از مدتی صورت کوتاه شده این نام، یعنی سوریه را به سرزمینهای غربی اطلاق کردند. در حالی که کلمه اصیل‌تر و درست‌تر آسور را برای سرزمین اصلی در مشرق به کار بردند، بدون اینکه در این اختلاف تسمیه حد و مرز دقیق جغرافیائی را در مد نظر داشته باشند. اما بودند در بین مؤلفین کسانی که سوریه را به جای آسور هم به کار بردند و این را جز بر تسامح آنها بر علت معقول دیگری حمل نمی‌توان کرد. برای اطلاع مفصل‌تر رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا ذیل لفظ Syria. ۱ - Apame ۲ - Stratonice

به وی داد. سلوکوس شخصاً مانند سلف خود آنتی گوئوس در آرزوی تجدیدنای قلمرو سلطنتی اسکندر به همان عظمت بود. پس از شکست لوسیماخوس^۱ و از هم پاشیدن حکومتش، سلوکوس خود را بهدفع نزدیک دید. اما در همین احوال بود که بدست جنایتکاری از پای درآمد و رؤیای او نقش بر آب شد. آنتیوخوس سوتر^۲ (دوران حکومت از ۲۸۰ الی ۲۶۱ قبل از میلاد) آن مایه هوش و ذکاوت داشت که با دولت موروئی پدر بسازد و آنچه را که از قلمرو سلطنتی اسکندر بطور قطع مجزا شده بود دیگر مطالبه نکند.

سلوکوس تنها کسی بود که سخت کوشید تا کار کوچ دادن اهالی را که از طرف اسکندر آغاز شده بود ادامه دهد. به همین دلیل دست کم هفتاد و پنج شهر بهمت او ایجاد گردید^۳. بسیاری از این شهرها که ما از نام آنها اطلاع داریم بخصوص در ماد که اهالی مشرق زمین آنرا قلب ایران می نامند واقع است: در این دیار بخصوص میخواستند جنبه های مقدونی را تقویت کنند. يك مهاجر نشین در همدان، شهرهای لاودیسه^۴ آپامیا^۵ در نزدیک ری^۶ یا اروپوس^۷ همه از تأسیسات سلوکوس بشمار می روند. حتی پسر او آنتیوخوس یکی از شهرهای اسکندر را که خراب شده بود دوباره ساخت و آباد کرد و آنرا بنام یکی از سرداران خود آخهئوس^۸، آخائیس^۹ نامید. در منتهی الیه شمال شرقی، شهر خجند (اسکندریه اسکانه)^{۱۰} از جانب سلوکوس

۱- Lysimachus ۲- Antiochus Soter ۳- رجوع کنید به کتاب ملال (Jo. Malalas ed. Oxon) بخش اول، صفحه ۵۵۹ به نقل از Pausanias؛ مقایسه کنید با Syria اثر آپیان (Appianos) قسمت ۵۷. ۴- Laodicea گیرشمن در کتاب «ایران» این شهر را نه او ند فعلی می داند. (مترجم). ۵- Apamea این نام نیز بچندین شهر اطلاق می شده است. (مترجم). ۶- Ragae ۷- Europus یونانیان ری را اروپوس می خوانند. (مترجم). ۸- Achaeus ۹- Achais ۱۰- Alexandria Eschate ویلهلم گایگر در کتاب جغرافیای ایران این شهر را خجند فعلی میداند (مترجم). رجوع

تقویت شد و دارای استحکاماتی گردید و آن طور که بنظر می آید در آنسوی این شهر در سرزمین سکزیان آنتیوخای (= انطاکیه . م.) دیگری تأسیس یافت. تأسیس این هر دو شهر به دوران حکومت مشترک سلوکوس و آنتیوخوس راجع می شود. آنتیوخوس که نوّه اسپیتامن مجاهد سغدی بود، به این ناحیه گویا بدیده علاقه می نگرسته است. در آن اوان دموداماس^۱ از آموی دریا گذشت و در نواحی ماوراء آن قربانگاهائی به افتخار آپولون دیدوما^۲، حافظ دودمان خود برپا ساخت. در همان ایام یکی از نقشه های اسکندر که مرگ فرصت اجرای آن را نداده بود، یعنی تحقیق درباره دریای خزر عملی شد. پاتروکل^۳ که سمت امیر البحری هر دو پادشاه را به عهده داشت در دریای خزر به سفری اکتشافی دست زد و تا آنجا پیشرفت کرد که عقاید موجود در اذهان عامه را دایر بر وجود راهی میان بر از طرف شمال شرقی که باتوسل بدان می توان از طریق دریا به هندوستان دست یافت تأیید کند، اما در این مسافرت چندان ابرام نکرد تا دلایل مخالف این عقیده را بدست آورد. محتمل است که او تاشبه جزیره منقشلاخ^۴ پیش رفته باشد. اما این مسافرت پاتروکل^۳ فایده ای بزرگ داشت و آن این بود که بر این اندیشه باطل که دریای خزر و دریای مثنوی^۵ بایکدیگر مرتبط هستند خط بطلان کشید و بدین دلیل سلوکوس کمی قبل از مرگش بانجام دادن این طرح اشتغال داشته است که دماغه واقع بین

Demodamas - ۱ Apollon von Didyma - ۲ Patrokles - ۳

۴- سیاه کوه در سابق باین نام ترکی معروف بود. اما ترکها امروز باین ناحیه همان سیاه کوه می گویند. رجوع شود به ترجمه حدود العالم اثر مینورسکی، چاپ لیدن، صفحات ۱۹۳ و ۶۰ (مترجم).

۵- Macotis Palus نام لاتینی دریای آزوف در عهد عتیق است. در آن روزگار تصور می رفت که دریای آزوف و دریای خزر از خلیج های اقیانوس شمالی باشند. وجه تسمیه این دریا بر حسب قومی است که بنام Macotae در ساحل آن اقامت داشته. (مترجم)، رجوع شود به فرهنگ :

بسفور کیمری^۱ و دریای خزر را از میان بردارد. از نظر شهرسازی پسر عیناً کار پدر را دنبال می‌کند. شهر لائودیسه در قسمت شرقی پارسه بدست آنتیوخوس احداث شد. اما اویش از همه در اندیشه مشرق ایران بود. مرگیان^۲ (مرو) را بادیواری بطول يك هزاروپانصد استادیوم^۳ محصور کرد و در همان مقام در ملتقای رود مرغاب^۴ و زوتالس^۵ شهر مخروبه‌ای را بنام سوریانا^۶ تجدید بنا کرد و بدان نام تازه انطاکیه^۷ داد. محیط شهر جدید در حدود هفتاد استادیوم^۸ می‌شد. آنتیوخوس سوتر درهرات (= آری‌یا)، شهر سوتیرا^۹ و سردارش آخه‌ئوس شهر آخائیا^{۱۰} را بنا نهادند. پایتخت‌های قدیمی آرتاکابانه^{۱۱} و اسکندریه^{۱۲} واقع بر کنار رود آریوس^{۱۳} در این دوران دارای حصارهایی شدند. طول حصار شهر اخیر الذکر از سی به پنجاه استادیوم^{۱۴} افزایش یافت. الکساندروپولیس^{۱۵} واقع در رخج (آراخوزیه) نیز به همین طریق از طرف سلوکوس تحکیم شد.

اما همه مجاهدات این دو پادشاه شایسته نه‌توانست که هلنیسم را در ایران آن‌طور که در آسیای غربی پا گرفته بود مستقر سازد و نه از عهده برآمد تا حکومت متزلزل مقدونی - پارسی سلوکیان را که ادامه تام و تمام شاهنشاهی اسکندر بود بمقامی والاتر از شاهنشاهی دوران هخامنشیان برساند. با وجود نارسائی و نقص

-
- ۱- Kimmerischer Bosphorus در قرون باستان به جاده‌ای اطلاق میشد که فعلاً از کف (فیودوزیا) یا کرچ بین شبه‌جزیره تاور (Tauric) که نام فعلی آن کریمه است و قسمت خشکی از دریای سیاه به دریای آزوف - کشیده می‌شود. (مترجم). ۲- Margiana
 ۳- Stadium واحد طول در یونان و روم؛ مجموعاً در حدود ۲۶۰ کیلومتر. ۴- Margus
 ۵- صورت مشرقی این رودخانه (Zothales) در هیچ يك از مراجع بدست نیامد. (مترجم).
 ۶- Syria - ۷- Antiochia ۸- دوازده کیلومتر. ۹- Soteira
 ۱۰- Achaia ۱۱- Artacabane ۱۲- بمقیده و یلهلم گایگر در جغرافیای ایران (جلد دوم فقه اللغة ایرانی، ص ۳۹۲) اسکندریه واقع در آری‌یا شهر هرات فعلی است. (مترجم).
 ۱۳- Arius هریرود فعلی است. (مترجم). ۱۴- نه کیلومتر. ۱۵- Alexandropolis
 شهر قندهار. (مترجم).

مدارک و روایات موجود باز از همان ابتدای امر ما اطلاعاتی از قیام‌ها و طغیان‌ها در دست داریم که مسلم است مفید برای اتحاد مملکت و استحکام بنیان آن نبوده است. سپاه سلو کوس هم مانند زمان اسکندر، ترکیبی بود از مقدونیان و پارسیان. سلاطین بعدی سلسله سلو کی لا اقل برای جنگ‌هایی که در نواحی غربی اتفاق می افتاد معدودی از اهالی بومی را آن هم برای بکار بردن بعضی از سلاح‌های مخصوص مانند تیر و کمان و فلاخن بخدمت می گرفتند و بخصوص از این جهت به طوایف یاغی و پرخاشجوی ساکن در نواحی غربی و کوهستانی ایران بیشتر نظر داشتند.^۱ از مجموع افراد ایرانی سپاهیان سلو کوس در حدود سه هزار نفر قیام کردند و سائر آپ آنها بنام سیلس^۲ فقط با توسل به خیانت توانست بر آنها پیروز شود. این جمع را به فریه راندا^۳ کشیدند و با افراد مقدونی و تراکی^۴ بر آنها شبیخون زدند و آنها را از میان برداشتند. يك باردیگر (محتمل است که این دو ماجرا بهم مربوط باشد)^۵ سه هزار تن از افراد مقدونی که در واحدهای نظامی پارسه متوطن بودند قیامی را ضد ابرزوس^۶ طرح ریختند. ابرزوس این گروه را به ناحیه کوماستوس^۷ فرستاد و در آنجا این عده با تمهید قبلی توسط کسانی که بآنها پناه داده بودند جمعاً بقتل رسیدند. آنتیوخوس نیز که گمان داشت پسر ارشدش قصد جانش را دارد امر بکشتن او کرد.^۸ پس از آنتیوخوس سلطنت به یکی از شاهزادگان میکسار و بدکار

۱- این نتیجه از مطالعه در صورت عناصر مشکله لشکریان آنتیوخوس سوم در لشکر- کشی به سوریه سفلی (Coelesyria) و نبرد مغنسیا برمی آید؛ برای مورد اول رجوع بفرمائید به: پولی بیوس، کتاب پنجم، قسمت هفتاد و نهم و در مورد دوم به کتاب سی و هفتم، قسمت چهارم، اثر Livy ۲- Seiles ۳- Randa ۴- Thracia تراکیه ناحیه ایست از یونان در مشرق مقدونیه و مغرب ترکیه فعلی. (مترجم). ۵- رجوع شود به: Polyaeos کتاب هفتم، قسمت های سی و نهم و چهارم. ۶- Oborzus ۷- Komastos موضعی شناخته نشده در ایالت پارسه. (مترجم). ۸- رجوع شود به: Trogius Pompeius در Prologi قسمت بیست و ششم و یوآنس آنتیوخوس (Johannes Antiochenus) چاپ مولر، کتاب چهارم، صفحه ۵۵۸ و همچنین ملالی (Jo. Malalas ed. Oxon) جلد اول، صفحه ۲۶۱.

و ستمگر بنام ثئوس^۱ رسید که تحت عنوان آتئوخوس دوم (از ۲۶۱ تا ۲۴۶ ق. م) سلطنت کرد. در دوران او امور مملکتی مهمل ماند. زیرا او زمام اختیار را بدست مقربان درگاه خود سپرده بود که از ناپاک‌ترین و ناباب‌ترین افراد روزگار بودند.

در کتیبه‌های بسیارشایان توجه‌هندی معاصر این پادشاه، از او نام برده می‌شود. از طرف سلوکیان با پادشاهان کشور وسیع ماوریا بدون انقطاع روابط صمیمانه‌ای برقرار بود. مگاستنس^۲ به کرات از جانب سلو کوس بدربار چاندرا گوپتا فرستاده شد^۳ و دائیماخوس^۴ نیز بعنوان سفیر آتئوخوس سوتر بدربار فرزند چاندرا گوپتا بنام آمی تراگاتا^۵ رفت و از هندوستان بازدید کرد^۶. فرزند و جانشین آمی تراگاتا بنام آشوکا در حدود سال ۲۶۳ به دین بودا گروید^۷. او خود نه تنها همان‌طور که شخصاً بما می‌گوید در تمام کشورش دینوع درمانگاه برای مردم و جانوران برپا کرد و گیاهانی را که سابقه نداشت امر به غرس و کشت نمود و در طول سراسر جاده‌ها برای استفاده مردم و جانوران چاه‌ها کند و درخت‌ها کاشت، بلکه از این‌ها گذشته باعث شد که این کارها در ممالک مجاور نیز از ناحیه جنوب و مغرب رواج پیدا کند. آتئوخوس پادشاه یونانیان میان این گروه از سلاطین مجاور از همه ممتاز بود.

در دوران سلطنت این فرمانروای سست عنصر بود که قسمت شمال شرقی ایران

۱- Theos ۲- Megasthenes ۳- بین سالهای ۳۱۱ تا ۳۰۲ قبل از میلاد.
 ۴- Daimachus ۵- Amitraghâta ۶- بین سالهای ۲۸۰ تا ۲۷۶ قبل از میلاد.
 ۷- طبق نظر وسترگارد (Westergaard) رجوع شود به صفحه ۱۱۸ به بعد ترجمه آلمانی اثر او با عنوان: *Ueber den aeltesten Zeitraum der indischen Geschichte*.

از مملکت جدا شد. در حین آن که سلوکی‌ها در جایی دیگر سرگرم بودند^۱ حاکم باختر بنام دیودوتوس^۲ پادشاهی خود را اعلام کرد. از همان بدو امر نواحی سفد و مرو به کشور جدید ملحق شد. اما سایر نواحی مشرق باستانای یک مورد کم اهمیت نامدتها همچنان از سلاطین سلوکی تبعیت کردند. ایجاد حکومتی مقتدر و سختگیر و منظم که مورد علاقهٔ سکنة یونانی نژاد مقیم آن دیار بود، بدان دلیل که حتماً نگهبانی دقیق از سرحدات هم از جمله وظایف چنین حکومتی محسوب می‌شد. بهیچوجه نمی‌توانست مطلوب خاطر رؤسای قبایل و عشایر چادر نشین مجاور باشد. زیرا این قبایل مانند ترکمن‌های امروزی بر اثر از بین رفتن قدرتهای محدود مرکزی می‌توانستند بدلخواه خود به ممالک و نواحی متمدن نزدیک، شبیخون بزنند و بدون ترس از مجازات به قتل و غارت آنها بپردازند^۳. بدین ترتیب دو برادر بنام اشک^۴ و تیرداد^۵ که عشیره آنها یکی از شاخه‌های منشعب از دهه‌ها بنام پارنی^۶ بود و مراعاتشان تا آن زمان در زمین‌های باختر در کنار رود اخس (تجن فعلی) قرارداد داشت، از طرف مغرب به سرزمین سلوکی‌ها تجاوز کردند و نامجاورت ناحیه

۱- تصور می‌رود که این واقعه در حین جنگ طولانی که بین آنتیوخوس دوم در سالهای آخر حکومتش با بطليموس فيلادلفوس (Ptolemaeus Philadelphos) درگیر شد اتفاق افتاده باشد. ۲- Diodotus ۳- این شبیخون‌های وحشیانه و غارتگرانه باعث شد که در زمان آنتیوخوس اول دوشهر از تأسیسات اسکندر، یعنی اسکندریه واقع در مرو و هراکلیه (Heraclea) در ماد با خاک یکسان شوند (پلی‌نیوس، تاریخ طبیعی، کتاب ششم، قسمتهای چهارم و هفتم و چهارم هشتم). ۴- Arsaces ۵- Teridates ۶- Parner بقیدهٔ استرابون شعبه‌ای خاص از قوم دهه‌است که در کنار رود تجن فعلی (Ochos) به کار شبنی اشتغال داشته است بنابراین میتوان آنها را یکی از اقوام ساکن مرو دانست (مترجم). رجوع شود به: Paulys und Wissowa, Realencyclopedie

بارت پیش رفتند. اقدام نادرستی از طرف فر کلس^۱ ساتراپ آن ناحیه که تحت لوای نام آنتیوخوس خواست بابرادر کوچکتر به خشونت رفتار کند، این هردو را به قیام واداشت. این دو برادر فر کلس را شکست دادند و پارت را از تحت تسلط مقدونیان خارج کردند و بلافاصله پس از این اقدام، اشك به عنوان نخستین پادشاه پارتی در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد مسیح بر سر سلطنت جلوس کرد. چنین است تنها روایت رسمی بعدی که درباره این تغییر سلطنت کم سروصدا بدست ما رسیده است. اما این روایت از چند نظر احتیاج به تصحیح دارد. یکی آنکه اشك را که بر حسب روایت قدیم تر سر کرده گروهی از اشراذ بوده است واصل و نسب او آشکار نیست در يك جا از اهالی باختر معرفی می کند و او را از پشت یکی از فرزندان اردشیر دوم (که قبل از رسیدن به سلطنت اشك نام داشت) می داند و در موضع دیگر همانطور که روزگاری هفت تن از ایرانیان ضد بردیا (سمردیس)ی غاصب همدست شدند او را با برادرش و پنج نفر دیگر هم پشت و هم رأی قلمداد می کند. بنابراین می توان این روایت را از مخترعات زمانی دانست که اشکانیان میراث هخامنشیان را پذیرفته و مدارج و مناصب دستگاه خود را به پیروی از نمونه های موجود پارسی تعیین کرده بودند. هم پستان اشك همه از سران برجسته ترین تیره های اشرافی بودند که بدون شك کلان، سورن و اسپهبد^۲ نیز از همان شمار

۱- Pherekles ۲- Aspahapet همان اسپهبد است. بقراری که در نامنامه ایرانی

تألیف یوستی مذکور است به اعقاب دختر ارشه ویر (فرهاد چهارم) بنام کوشم، یعنی خواهر کارن و سورن و شوهرش که اسپهبد بود بموجب همین مقام جد اعلی، لقب اسپهات پهلوان داده شد. رجوع شود به: نامنامه ایرانی ذیل لفظ Spadapati. (مترجم).

بوده‌اند^۱، اما روایت صحیح اصلاً اشك اول را نمی‌شناسد و تازه در سال ۱۰۵ قبل از میلاد مسیح، خودپارتنی‌ها سال پائیزی ۲۴۷/۲۴۸ را بعنوان سال شروع حکومت خود پذیرفتند^۲. اما اشك پس از دو سال سلطنت در ۲۴۸ کشته شد و برادرش تیرداد که مانند همه سلاطین بعدی بافتخار او باز خود را اشك نامید باید جانشین او شده باشد. اشك شخصیتی معمول نیست، زیرا برادرش او را که همچون خدائی نمایانده شده در حالی که کمافی در دست دارد در پشت سکه‌هایش بر فراز او مفالوس^۳ بحال نشسته تصویر کرده است، اما او بهر حال پادشاه پارت نمی‌تواند باشد. و تازه در همان سال ۲۴۷/۲۴۸ که با جلوس تیرداد بر تخت سلطنت مصادف است، طبق روایتی که مورد اعتماد است هنوز ناحیه پارت از قلمرو حکومت سلوکی‌ها مجزا نشده بود. گزارشی از ایزیدور خارا کسی^۴ حاکی از حل اختلاف صوری فیما بین است. شهر آساك^۵، یعنی جائی که اشك، نخستین بار در آن پادشاهی خود را اعلام کرد در پارت واقع نیست، بلکه از نواحی سرزمین استوا^۶ که در شمال غربی آن قرار دارد می‌باشد. در این موضع آتش تفاق و خصومت همواره روشن بود. در این جا، یعنی

۱- موسی خورن (II، ۲۸) بجز اعضای خاندان اشکانی فقط این سه تن را می‌شناسد؛ اما سایر مورخان ارمنی (آگاتانگلوس بنقل از Langlois جلد اول، صفحه ۱۰۹؛ سه بثوس Sebêos در همان مرجع، جلد اول، صفحه ۱۹۹) چهار تیره دیگر از خاندان اشکانیان را می‌شناسد که محتملاً مضمحل شده بودند. ۲- لوح خطمیخی به نقل از G. Smith در کشفیات آشوری (Assyrian Discoveries) صفحه ۳۸۹ که با صفحه ۲۹۹ وقایع اوزیویوس Eusebius (چاپ Aucher) قابل تطبیق است. ۳- Omphalos بزبان یونانی بمعنای ناف است و طبق افسانه‌های یونانی یکی از سنگهای آسمانی است که مرکز دنیا بشمار می‌رود. این سنگ در معبد آپولون حفظ شد و مورد پرستش قرار گرفت. معمولاً آپولون در تصاویر بر فراز این سنگ بحال نشسته، نمایانده میشود. ۴- Isidor von Charax. ۵- Asaak (در حدود قوچان فعلی. م). ۶- Astauene یا استوا ناحیه‌ای بوده است که فعلاً شامل سیملجان، بجنورد، شیروان و قوچان می‌شود. (مترجم).

در استواست که باید مقرر حکومت اشکانیان قدیم را جست و فرکلس مذکور در فوق بیشتر می‌تواند ساتراپ استوا باشد تا فرمانده قوای نظامی پارت.

اوضاع واحوال روزگار در آن زمان با سرکوب فواحی طافی مساعد نبود. هنگامی که آنتیوخوس دوم مرد در اثر اعمال ناشایست و نسنجیده پسر و جانشین او بنام سلوکوس دوم، کالینیکوس^۱ (۲۴۶-۲۲۶ ق. م)، پادشاه مصر، یعنی بطلمیوس نیکوکار^۲ برای نبردی انتقامی بهانه یافت و تقریباً سراسر قلمرو حکومت سلوکوس را فتح کرد. این پادشاه از رود فرات گذشت و بین النهرین، بابل، شوش، پارسه، ماد و تمام فواحی سر راه خود را تا باختار گرفت. بموازات این جنگ خارجی، نبردی نیز بین دو برادر، یعنی سلوکوس و آنتیوخوس که به هیراکس^۳ موسوم و مورد حمایت اهالی گالاتیا^۴ بود، درگیر شد. در نبرد حیاتی و مهمانی نزدیک آنقره^۵ سلوکوس در ۲۴۲ یا ۲۴۱ بکلی درهم شکسته شد و عموماً او را کشته پنداشتند. بمحض شایع شدن این خبر اشک تیرداد که روایت صحیح او را سر کرده شجاع گروهی از راهزنان ذکر می‌کند، در رأس قوای پارتی به پارت وارد می‌شود، آن‌دراگوراس^۶ سردار مقدونی را شکست میدهد و بر مملکت دست می‌یابد. این پارتی‌های ده‌های شاخه‌ای از دهه‌های مقیم آن طرف سیردریا (سیحون) و دریاچه آرال^۷ بودند و خاندی^۸ ها یا پاری^۹ ها نامیده میشدند. این جمع بر اثر اغتشاشات و

۱- Seleucus II Kallinikos ۲- Ptolemaeus Evergetes و بقول اعراب بطلمیوس الصانع. (مترجم). ۳- Hierax ۴- Galatia ناحیه‌ای قدیمی در مرکز

آسیای صغیر که مشتمل بر دو ناحیه فریگیه و کاپادوکیه می‌شد. (مترجم). ۵- Ancyra

۶- Andragoras یوستین در کتاب ۴۱ قسمت چهارم. آنچه او در کتاب دوازدهم، قسمت چهارم راجع به آن‌دراگوراس می‌گوید ناشی از خطای حافظه است. ۷- استرابون در

کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۵ و کورتیوس در کتاب ششم، قسمت دوم، بندهای ۱۳ و ۱۴ از این دو دریا بصورت Tomois و Maeotis یاد کرده‌اند. ۸- Xandier

۹- Parier

ناراحتی‌های داخلی از زمانی پیش به نواحی گرگان (هیرکانیه) و صحرای مجاور دریای خزر مهاجرت کردند.^۱ نه تنها در این موقع، بلکه حتی پس از تصاحب پارت این قوم تا حد زیادی خصایل چادرنشینی و شبانی خاص سکاها را حفظ کرد. زبان پارسی‌ها حد متوسط بین زبان مادی و سکائی و مخلوطی از هر دو توصیف می‌شود. چون در روزگار باستان در عرصه وسیعی از سیر دریا گسسته تا استپ‌های جنوب روسیه اقوام چادرنشینی ساکن بودند که با ایرانیان قرابت نزدیک داشتند و دهه‌ها همان‌طور که از نام و نام قبایل آنها برمی‌آید بدون شك از زمره این اقوام بوده‌اند و بنا بر این درباره زبان آنها می‌توان گفت که فقط دو زبان محلی ایرانی در یکدیگر تأثیر متقابل کرده‌اند و بایکدیگر آمیخته‌اند: یکی زبان ایرانی مغربی که خاص زیردستان و فرمانبران پارسی است و دیگری زبانی است منحرف که سروران پارسی بدان سخن می‌گفتند.^۲ پارسی‌ها بمرور زمان در پارت جامه‌های شبانی بومی خود را تبدیل به لباسهای مادی کردند. اما سلاحهای آنها تغییری نکرد. زره‌های پولک‌داری که مرد سپاهی و اسب او را می‌پوشاند بهترین نمونه و معرف آن سلاحها بشمار می‌رود. مؤسس سلسله (و بازهم مهرباد دوم) با چنین زرهی در حالی که ششل کوتاهی بروی آن افکنده، بروی سکه‌ها ظاهر می‌شود. فقط دستها و پاها آزاد مانده‌اند. شاه کفشی هم پیادارد که بایند بدان استوار شده است و کلاهخودی مخروطی شکل بابر که‌هائی که از طرفین برای محافظت گوش و گلو فرافتاده است بر سر شاه دیده می‌شود. برای نخستین بار مهرباد اول این پوشش را به جامه

۱ - وقتی که روایت پیش پا افتاده‌ای، این مهاجرت را با فتوحات پاندوسوس (Jandysus) پادشاه سکائی که از معاصرین سه سوستریس (Sesostris) بوده توأم می‌کند و یادآور می‌شود که لفظ پارسی بمعنای فراری یا تبعیدی است باید متوجه بود که درگاه شماری سهو و خطائی پیش آمده است. زیرا خیلی قبل از مهاجرت پارسی‌ها نام پرتوه (Parthava) در کتیبه‌های داریوش ذکر شده است. ۲ - استرابون ۱۱۱ از کتاب یازدهم.

۳ - بقایای از زبان خوارزمی که توسط بیرونی بدست ما رسیده است می‌تواند نموداری از مقدار انحراف باشد.

پادشاهان بزرگ ایرانی تبدیل کرد.

فاتحان پارت همچنان قومی سوارکار و دلیر باقی ماندند. پیاده رفتن دونشان آزادگان بشمار می رفت. تیر و کمان سلاح ملی بود. خصوصیت جنگی آنها در حمله و گریز حيله گرانه بود. سوار در حین گریز ناگهان بعقب بر می گشت و به دشمن تیر می انداخت و پس از مدت کوتاهی بار دیگر حمله را آغاز می کرد. در آداب و رسوم نیز بعضی از خصایص شبانی باقی ماند و پارتی ها و بیش از همه فرمانروایان آنها تماس خود را با اقوام بدوی و چادر نشین هم مرز موطن خود حفظ کردند. چند بار شد که گروهی از اشکانیان متواری، بدین اقوام پناه بردند و باز بار دیگر از آن موضع کشور گشائی کردند. اما به مرور زمان می بایست بین آداب و رسوم فرمانروایان و فرمانبران تعادلی ایجاد گردد و نقاط ضعف اخلاقی که مؤلفین و نویسندگان رومی به پارتی ها نسبت می دهند من جمله بی وفائی و سست عهدی معتاد آنها اصولاً با این جنبه اخلاقی ایرانیها تفاوتی ندارد. ایجاد شدن حکومت پارتی بر اثر پیروزی پارتی ها خود گویای تقسیمات اشرافی شدید آنست: معدودی از آزاده ها بر جمع کثیری از بندگان حکومت می کردند. آزاد کردن بندگان ممنوع و یا درست تر بگوئیم غیر ممکن بود، زیرا تفاوت موجود بین مشاغل، مبتنی بر تمایزی بود که بین حسب و نسب اشخاص وجود داشت. لشکر و متابعان سواران در جنگ بالغ بر ده هزار تن سوار میشدند که همه از غلامان یا خدمه او بودند و بین پنجاه هزار سواری که با آنتونیوس^۲ مقابله کردند فقط چهارصد تن آزاد وجود داشت.

پس از مدتی اندک، اشک تیرداد، گرگان را نیز تصرف کرد و لشکری عظیم ترتیب داد تا بتواند با سلوکوس و حریفی که بعزت مجاورت از او هم خطرناکتر بود، یعنی دیودوتوس^۳ فرمانروای باختر معارضه کند. اما بزودی مرگ دیودوتوس

او را از گرفتاریهای بیشتر نجات بخشید. ولی بعزت منافع مشترك موجود، رشته مودتی بین فرمانروای پارتی و دیودوتوس دوم فرزند و جانشین پادشاه باختر برقرار شد. سلوکوس پس از مجاهدات بسیار توفیق یافت که از خود در برابر دشمنان داخلی و خارجی دفاع کند و شیرازه از هم گسیخته کشور را بار دیگر بهم پیوندد. پس از آنکه بامصر صلح و آشتی برقرار کرد و برادرش را مطیع و منقاد ساخت، از بابل به ساتراپ نشین های علیا شتافت (قبل از سال ۲۳۸ نبوده است) تا بار دیگر طاغیان را وادار باطاعت کند. هنگامی که در حال نزدیک شدن بود در ابتدای امر تیرداد عقب نشست تا پیش یکی از اقوام بدوی بنام آپازیاک^۱ پناهنده شود. اما یک باره تصمیم بجنگیدن گرفت و پیروزی نصیبش شد و روزی که این فتح انجام گردید از طرف پارتی هارسما مبداء استقلال آن سلسله خوانده شد. بلوائی که استراتونیس^۲ عمه^۳ سلوکوس در انطاکیه در غیابش ضداو تریب داده بود، مانع شد که شاه بتواند اوضاع نابسامان را سر و صورتی دهد و نقشه خود را دایر بر تجدید وحدت قلمرو سلطنتی تحقق بخشد. بازگشت او به حکومت یونانی باختر و تعداد خیلی از بومیان پارت فرصت مناسب داد تا بدور هم جمع شوند. تیرداد از این فرصت استفاده کرد تا لشکری تریب دهد و کاخها و شهرها را با برقرار کردن استحکامات حفظ کند و برفراز سلسله جبال ایه ورتن^۴ شهری بنام دارا یا داریوم^۵ بسازد. در اواخر عمر، او که بر سکه هایش خود را اشک و بعد اشک شاه نامیده بود بخود لقب شاه

۱ - Apasiaken مطابق ذکر استرابون (XI، ۵۱۳) یکی از قبایل سکائی که در کرانه قسمت سفلی آموی دریا، یعنی نزدیک بساحل شرقی دریای خزر و دریاچه آرال میزیسته اند. حدس زده میشود که معنای تحت اللفظی این لغت سکاهای آبی باشد. (مترجم)، رجوع شود به: Paulys und Wissowa. *Realencyclopaedie* - ۲ - Stratonice - ۳ - یا خاله - معلوم نشد کدام. (مترجم). ۴ - Apaortene در ناحیه اییورد (نام این کوهستان را که درست معلوم نیست کدام است: یوستین Zapaortenon و پلی نیوس Apavortene ضبط کرده اند ۲۰۰). ۵ - Dareium ; Dara

بزرگ داد و این کار بطور قطع به پیروی از آنتیوخوس کبیر بوده است.^۱ تیرداد پس از سی و هفت سال سلطنت در اوج عظمت در سال ۲۱۰/۲۱۱ دیده از جهان فرو بست در حالی که همچون بتی مورد پرستش رعایای خود بود.

پس از سلوکوس دوم نوبت سلطنت به سلوکوس سوم سوتر^۲ (۲۲۶-۲۲۳ ق.م) رسید و چون کمی بعد او نیز مرد، آنتیوخوس سوم موسوم به کبیر (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) پادشاه شد. آنتیوخوس سوم در زمان حیات برادر بعنوان حاکم از شهر سلوکیه بر سائر اپ نشین های علیا فرمائی میکرد. در دوران سلطنت او بود که در سال ۲۲۲ مولون^۳ حاکم ماد، به تأیید برادرش اسکندر حاکم پارسه، علم طغیان بر افراشت و تاج بر سر گذارد^۴. مولون که به منابع سرشار ایالت خود که کاملاً مطیع و منقادش بود تکیه داشت، با پادشاه از درستی در آمد، آپولونیائیس^۵ را اشغال کرد و سلوکیه را تحت محاصره در آورد. این شهر پس از شکست قطعی که گزنوناس^۶

۱ - رجوع شود بصفحه ۲۵ کتاب سکه های پارسی اثر پرسی گاردنر :

Seleucus III Soter - ۲ Percy Gardner. *The Parthian Coinage*

۳ - Molon ۴ - وجود سکه ای که عبارت Basiléos Molonos بر روی آن دیده

می شود (رجوع شود بمجله سکه شناسی Num. Chronicle جلد هجدهم، مقاله Vaux سال

۱۸۵۶، صفحه ۱۳۷ به بعد و همچنین مقاله ليك Leake در Numism. Hellenica صفحه

۶۵) بطور قطع و حتم نظریه ای را که طبق آن قیام مولون با ادعاها و مطالبات پادشاهی بنام

آنتیوخوس که قبل از آنتیوخوس کبیر حکومت میکرد، مربوط می شود، رد می کند (رجوع

کنید به: Corpus Inscriptionum Graecarum ردیف ۴۴۵۸). حال هرگاه گفته شود

که این فهرست ها مربوط به پادشاهانی است که بمقام خدائی رسیده اند و بدیهی است که نامشان

به ترتیب تاریخ خدا شدن و بزبان دیگر مطابق تاریخ مرگ مرتب شده است آنوقت این نتیجه

حاصل میشود که این آنتیوخوس پسر ارشد آنتیوخوس کبیر بوده است، یعنی کسی که از جانب

پدر در سال ۱۹۳ بمقام حاکم در سوریه ماند و در همان سال هم مرد. ۵ - Apolloniatis

ناحیه ای که بنام سیتاسن هم نامیده می شد و بازار گرس سرحد جنوبی ناحیه ماد بوده، رجوع

کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا. (مترجم). ۶ - Xenoctas

سردار پادشاه از مولون خورد بدست او افتاد. دیگر از این پس او بهسولت بابل، ناحیه کرانه دریای اریتره (= خلیج فارس و دریای عمان م.) و شوش (باستثنای حصار شوش) را گرفت و آنگاه پاراپوتامیا^۱ را تا اردیوس^۲ و بین النهرین را تا دورا^۳ تسخیر کرد. هنگامی که شاه جوان شخصاً به مقابله با طاغیان برخاست، از دجله گذشت و برای آن که راه گریز مولون را قطع کند بشهر آپولونیاتیس رخنه کرد تا راه عقب نشینی مولون را به ماد بیند و وضع صورتی دیگر بخود گرفت. مولون خود را ناگزیر دید که تواحی بابل و شوش را که از انقیاد اهالی آنها مطمئن نبود تخلیه کند تا بتواند بموقع معابر ماد را بچنگ آورد. اما آنتیوخوس راه را بر او بست و در نزدیکی آپولونیا نبردی درگیر شد که ضمن آن جناح چپ لشکر مولون نابود و کاملاً مضمحل گردید. مولون ناگهان دید که همه چیز را از دست داده است و به همراه همه بستگان و برجسته ترین طرفدارانش دست بخود کشی زد (۲۲۰). جسد مولون بفرمان پادشاه در ناحیه کالونی تیس^۴ درسربالائی که به زاگرس می پیوندد مصلوب گردید و این همان مجازاتی است که داریوش در حق مخالفان و معارضان خود روا می داشت. آنتیوخوس پس از پیروزی به سلوکیه بازگشت و به تنظیم و تسبیح امور ساتراپ نشین های شرقی پرداخت. وزیر او بنام هرمیاس^۵ مردم را بشدت کیفر داد، زبان بسیاری را برید، تعداد کثیری را کشت و شکنجه کرد، نجبای آن شهر را تبعید نمود و جریمه ای بمبلغ هزار تالان برای اهالی مقرر

۱- Parapotamia - ۲- Europus این همان شهر Dura است که در جناح راست فرات واقع است. اکنون روستائی در آن محل هست که بنام «صلاحیه» خوانده می شود و از نظر باستان شناسی واجد اهمیت بسیار است. (مترجم). ۳- در اینجا مراد از شهری است که بر کنار دجله قرار داشته است. برای این مورد و حاشیه قبل رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا. (مترجم). ۴- Kallonitis ناحیه ای است که شهر حلوان در آن واقع است و جاده شاهنشاهی پارتی بین بابل و ماد از آن می گذشت. رجوع کنید به دائرة المعارف و ویسوا. (مترجم). ۵- Hermias

داشت. اما شاه این جریمه را بمیزان یکصد و پنجاه تالان تقلیل داد^۱ و از آن پس ازفتح خود بصورتی معتدل و معقول سود جست. خطر اینکه عمل ناحیه باختر برای دیگران سر مشق شود و ساتراپ نشین جدیدی در مهمترین ایالت ایران تأسیس گردد با کمال موفقیت برطرف گردید. آنتیوخوس پیش از بازگشت به سوریه در همان سال (۲۲۰) لشکر کشید و از زاگرس گذشت و به قلمرو حکومت آرتابازن^۲ که براهالی آذربایجان (آتروپاتن) و همسایگان آنها (منظور ارمنستان شرقی است)^۳ فرمان میراند و نیرومندترین و کارآمدترین فرد از امرای بومی بشمار میآمد، ناخت. این شیخون، آرتابازن را که مردی فرتوت بود چندان بهراس افکند که بعقد معاهدهای که بحال آنتیوخوس بسیار مساعد بود تن درداد.

ازاین پس تامدنی اوضاع و احوال مغرب زمین کلیه اوقات پادشاه را بخود مشغول داشت. آنگاه او به لشکر کشی به ساتراپ نشین های علیا دست زد که چندین سال بطول انجامید و حیثیت و حرمت او را نزد معاصرینش سخت بالا برد. او بدو^۴ بسامان دادن کار ناحیه ارمنی نشین آرساموستا^۵ که پادشاه آن بنام خشایارشا^۶ بتحریک زش، یکی از خواهران آنتیوخوس^۷، کشته شده بود پرداخت. از آنجا با لشکریان خود بکشتی نشست و از آن طریق به سلوکیه رسید. در سال ۲۰۹ در ناحیه ماد ظاهر شد. اما در این دیار صورت مهاجم و فاتح بنخود نگرفت، هر چند که ضبط کردن روکش های طلا و نقره ستونها و همچنین خشت های طلا و نقره معبد

۱- در حدود هفتاد هزار مارك (در زمان مؤلف م). ۲- Artabazanes - ۳- این موضوع از اظهار پلینیوس برمی آید (کتاب پنجم، قسمت پنجاه و پنجم، بند هفتم) که بر طبق آن اقوام پونتی (بنطقیسی) ساکن قسمت علیای قازیس همجوار آرتابازن بوده اند.

۴- Arsamosata پایتخت ارمنستان صغیر. رجوع شود بتاریخ ایران اثر فردیناند یوسنی در جلد دوم فقه اللغة ایرانی، صفحه ۲۹۰ (مترجم). ۵- Xerxes - ۶- رجوع شود به: یوآنس آنتیوخوس چاپ مولر، کتاب چهارم، صفحه ۵۵۷.

رَبَّةُ النَّوعِ اَنَّهُ^۱ در همدان بنفع خزانه پادشاه کاریست که سخت جلب نظر می کند و دوستانه نمی تواند باشد^۲. از این مقام اوبا لشکری مرکب از یکصد هزار پیاده و بیست هزار سوار بمقابلۀ پارتی ها که اشک دوم^۳ از اندک مدتی پیش بر آنها فرمان میراند شتافت. اشک دوم پس و خلف اشک تیرداد بود. آنتیوخوس پس از عبور از سراسر بیابان به هکاتوم پیلوس (شهر صد دروازه . م) رسید^۴. پارتی ها که بخوبی به ضعف خود واقف بودند همچنان عقب نشستند تا جایی که آنتیوخوس جسارت یافت و خواست با گذشتن از لایوس^۵ به گرگان (هیرکانیه) برود. اما هنگامی که تازه اشکال بزرگ صعود از کوه بر طرف شده بود پارتی ها از بالای کوه، قصد آغاز جنگ کردند تا مانع عبور شاه بشوند، اما دلیری آنان یارای مقاومت با هنر نمایی و جنگاوری لشکر مقدونی را نداشت؛ آنتیوخوس به گرگان (هیرکانیه) وارد شد و شهر سیروئکا^۶ را که پارتی ها به آن پناه برده بودند محاصره کرد. این امر برای یونانیان

۱- Aene به احتمال قوی همان ناهید (= اناکید) است (مترجم). ۲- هرگاه که در اینجا بخواهیم یا راولینسون (G. Rawlinson) هم آواز شویم و بگوئیم که قبلا آن موضع بطریقی خصمانه اشغال شده بود باز باید در نظر بگیریم که در صورت صحت چنین امری، آنروپاتیها ممکن است مرتکب چنین عملی شده باشند. زیرا پارتی ها هم از این موضع خیلی دور بوده اند و هم ناتوانتر از آنکه به چنین عملی دست بتوانند زد. ۳- لقب اردوان اول که معمولا به این اشک می دهند بر اثر حدس و تصور بیجای وایان Vaillant است. چون بوستین همه پادشاهان پارتی را با نام خودشان ذکر می کند، بنا بر این ما کاملا حق داریم که بگوئیم در این مورد بخصوص، اشک نام حقیقی بوده است. ۴- Hekatompylos پایتخت پارت است که در ولایت قومس و بنا بر قول گایگر در حوالی شاهرود فعلی واقع بوده است. رجوع کنید به جغرافیای ایران اثر گایگر در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران ص ۳۹۱ و ایران شهر مارکوارت (مترجم). ۵- قسمت شرقی سلسله جبال البرز بین فیروزکوه و بارفروش. امروز هم هنوز به آن لایوت می گویند. رجوع کنید به کتاب Caspia اثر Dorn صفحه ۱۵. ۶- Sirynka

ساکن آن شهر سخت شوم بود و خیلی گران تمام شد، زیرا پارتی‌ها که نقشه فرار از شهر را بهنگام شب طرح کرده بودند، یونانیان را برای این که خبرچینی نکنند از پای درآوردند. اما این نقشه، نقش بر آب شد و شهر ناگزیر از تسلیم گردید، این جنگ که جزئیاتش بر ما آشکار نیست با عقد قرارداد صلحی پایان یافت که طبق آن اشك اقتدار سابق خود را بدست می‌آورد، اما بدون شك ناگزیر به اطاعت از قوای متفق مقدونی می‌گردید.

در سال ۲۰۸ قبل از میلاد آنتیوخوس نبرد را با حکومت باختر که از حیث قدرت و سطوت بر او برتری بسیار داشت آغاز کرد. در این ایالت اعقاب دیودوتوس^۱ بدست یکتفر غاصب ازاهالی مغنسیا بنام اوتودموس^۲ از سلطنت خلع شده بودند. این شخص بر حسب نتیجه‌ای که از مطالعه سکه‌ها^۳ حاصل می‌شود باید مدت درازی حکومت کرده باشد. اوتودموس کسی بود که می‌بایست در برابر آنتیوخوس از خود دفاع کند. او کوشید که خط هریرود (آریوس) را حفظ کند، اما با وجود این آنتیوخوس در مغرب شهر گوریانا^۴ از رود گذشت، قسمت سواره نظام قوای باختر را در نبردی بطور قطع درهم کوفت و اوتودموس بار دیگر به زریاسپا^۵ گریخت. محاصره شهر

۱- Diodotus ۲- Euthydemus ۳- رجوع کنید بکتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، صفحه ششم. ۴- در کتاب دهم، فصل چهل و نهم، قسمت اول اثر پولی یوس من بجای Tagoūrian لفظ ta Gouriana را صحیح می‌دانم (طبق اشاره بطلمیوس در کتاب ششم، فصل دهم، قسمت چهارم)؛ اصلاح این لغت از طرف Reiske به صورت Tapourian که مورد قبول همه مصححان قرار گرفته حاکی از يك سهو عظیم جغرافیائی است. ۵- Zariaspa ویلهلم گایگر در جغرافیای ایران که در مجلد دوم اصول فقه اللغة ایران منتشر شده، در صفحه ۳۹۲ در فصل باختر (باکتریه) چنین اظهار نظر می‌کند: تصور می‌کنم که زریاسپا یکی از القاب شهر باکتر (بلخ فعلی) باشد. استرابون و پلینی یوس نیز به همین عقیده‌اند، اما سایر مؤلفین آنرا شهری دیگر می‌پندارند (مترجم).

بلخ^۱ که پایتخت بود مدتی مدید از طرف پادشاه ادامه یافت. کاربرد را از انجامید و شخص آنتیوخوس بتوسط تله آس^۲ یکی از همشهریان او تودوموس با او وارد مذاکره شد. پادشاه باخترا یاد آور شد که هر گاه کارد با ستخواستش برسد چاره‌ای جز این نخواهد داشت که قبایل بدوی را بکمک بطلبد و معلوم است که عاقبت این امر جز زوال فرهنگ و تمدن یونانی نخواهد بود. این سخن بر پادشاه مقدونی بدون تأثیر نبود و مجاهدات تله آس سرانجام در سال ۲۰۶ موجب عقد قراردادی شد که بر طبق آن او تودوموس فرزند خود را بنام دمتریوس^۳ به لشکرگاه آنتیوخوس فرستاد. آنتیوخوس فرزند خصم خود را سخت گرامی داشت و دختر خود را بدو بزی داد و عنوان پادشاهی باو بخشید و چنین مقرر کرد که همواره حکومت باخترا مورد حمایت او باشد و این عهد را بقید سوگند استوار ساخت. اما طرف قرارداد در عوض تنها چنین متعهد شد که مبلغی بپردازد و آذوقه لشکریان مقدونی را تأمین کند و تعدادی پیل جنگی تحویل دهد. چنین بنظر می‌آید که یونانیان مقیم باخترا بعلت اعتدالی که آنتیوخوس از خود ظاهر کرد یاد او را با سپاس حفظ کرده‌اند: بر سکه یاد گاری که ضرب شده، آنتیوخوس نیکاتور در کنار او تودوموس ثئوس^۴، دیودوتوس سوتر^۵ و پسر اسکندر فیلیپوس در میان بانیان حیات سیاسی یونانیان دیده می‌شود^۶. آنتیوخوس از هندو کش گذشت و بدره کابل فرود آمد و مودت

۱ - Baktra رجوع کنید به: پولی یوس، کتاب ۲۹، قسمت ششم، بند هشتم.

۲ - Teleas ۳ - Demetrius ۴ - Euthydemus Theos ۵ - Diodotus Soter

۶ - رجوع کنید بکتاب اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه پانزده. دادن لقب نیکاتور به آنتیوخوس سوم مبتنی بر فهرستی است که ملاس در کتاب اول، صفحه ۲۶۱ برای پادشاهان به دست داده. البته خلأئی که در این جا پدید می‌آید و باید به رفع آن کوشید در ماهیت قضیه تغییری نمیلهد. طبیعی است که سکه‌شناسان پیاد آنتیوخوس دوم می‌افتند. بسیار خوب، پس در این صورت

موجود را (که از زمان سلوکوس نیکاتور و چاندارا گوپتا بوجود آمده بود) با پادشاه هندی بنام سوپهاگازنا^۱ تجدید کرد. پادشاه هندی بازم بقرار سابق آذوقه فراوان برای اوتامین کرد و پیلان جنگی بدوداد. آتییوخوس یکصد و پنجاه پیل جنگی از این سفر با خود همراه برد. آنگاه از طریق آراخوزیه (رخج) و زرنگ آهنک بازگشت کرد و زمستان را در کرمان بسربرد. از این جابه خوبی مشاهده می شود که مقتضیات قوای سیاسی در جنوب هندو کش در این دوره بایکصد سال قبل از آن تفاوتی نداشته است. باین لشکر کشیهای پیروزمندانه که آتییوخوس شخصاً به آسیای علیا کرد و بر اثر کاردانی و لیاقتی که از خود بروز داد و چون هرگز مغرور نشد و دست بسوی ناممکن نیازید، توانست با وجود ضعف های داخلی که در کار مملکت هویدا بود باز وضع مستملکات را در مشرق برای مدتی مدید ثابت و پایدار نگاهدارد و بوضع موجود استقرار بخشد. سال ۲۰۵ خود شاهد دنباله اقدامات شاه بود. شاه از طریق دریا عملیات خود را ضد کرمانی ها^۲ که قومی تجارت پیشه و ثروتمند بودند در طرف عرب نشین خلیج فارس آغاز نمود. در این موضع نیز آتییوخوس سیاست همیشگی خود را اعمال کرد. این قوم را که از روزگاران قدیم با آشتی و آزادی زیسته بود، بحال خود گذاشت و با دریافت ۵۰۰

→ لا بد هندیها هم محق هستند که از فیلیپ دوم بعنوان پایه گذار و مؤسس آزادی که از آن بر خوردارند، تجلیل کنند. هرگاه نقش سکه هائی که از طرف همان آتییوخوس در باکتریه ضرب شده و به نقوش سکه های دیودوتوس شبیه است ما را ناگزیر گردانند که دوران حیات این پادشاه را به زمانی قدیمتر راجع کنیم، پس بلافاصله باید قبول کنیم که او آخرین پادشاه خاندان دیودوتی ها بوده که بدست اوتودموس بر افتاده است. ۱ - Subhagasēna

۲ - Gerraeer اهالی Gerrha شهر تجاری مهمی در کناره های عرب نشین خلیج ←

تالان نفره^۱ و هزار تالان بخور و دویست تالان روغن مرصافی مورد احترام آنان واقع شد و پس از گریزی به تولوس^۲ (یکی از جزایر بحرین) شاه به سلوکیه بازگشت.

همین پادشاه هجده سال بعد در اوضاع و احوالی کاملاً متفاوت بهمین نواحی پا گذاشت؛ جنگ بدانجام باروم، حشمت و شوکتی را که پادشاه در چشم خلق داشت ازین برد واز آن گذشته انهدام قوای با عظمت نظامی که از اسباب سلطنت و فرمانروائی بشمار می رفت، اندك اندك بر روحیه اتباع و رعایای بومی اثری نامطلوب برجای نهاد. نخستین پرنشانی خاطری که شاه داشت و خواست او را بخود مشغول داشته بود خالی شدن خزانه بود و خراجی که می بایست بر میان تأدیه شود. برای تحصیل مال، آنتیوخوس بشوش لشکر کشید و بیپانه ای خواست معبد بلوس^۳ را در الیمایی^۴ که از نظر ثروت و غنا شهره خاص و عام بود تاراج کند. اما کار ضایع شد. الیمائیان بایکدیگر هم دست شدند و آنتیوخوس و آن قسمت از لشکر را که همراه او بود شکست دادند (۱۸۷ ق. م). این لحظه بدون شك زمانی است که الیمائی از حکومت سلوکی جدا می شود و برای خود حکومت مستقلی که شامل نواحی کوهستانی شوش می گردد، تأسیس می کند.

پسران آنتیوخوس پس از ازاد حکومت را در دست می گیرند. نخست سلو کوس چهارم فیلیپاتور^۵ (۱۸۷-۱۷۵) که مردی ضعیف بود زمام امور را به دست گرفت

→ فارس. برای وقوف بیشتر به وضع جغرافیائی و سوابق تاریخی این ناحیه رجوع شود به ذیل
لفظ *Gerrha* در دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۱- در حدود دومیلیون و سیصد
هزار مارل (زمان مؤلف کتاب م.). ۲- *Tylus* ۳- *Belus* ۴- *Elymais*
حدود خوزستان فعلی. (مترجم). ۵- *Philopator*

و پس از اونوبت به آنتیوخوس چهارم اپی فانس^۱ (۱۶۴-۱۷۵) که مردی سخت لایق بود رسید. او مردی بود روشن بین و به خوبی می دانست که عیب کار در کجاست و در کجا باید با صلاح معایب کوشید. اما متأسفانه با شتاب تمام وسختگیری بیش از حد دست بکار شد تا جبر ان مافات کند و بنای حکومت را که سخت متزلزل و در حال انهدام بود مرمت نماید و فقط در اثر این شتاب بیجا نه تنها مرمت امور موفق نشد بلکه سقوط مملکت را تسهیل و تسریع کرد. او نیز مانند همه سلوکیان خلف خود کوشید تا با ضعف مالی و تنگدستی که دیگر بفواصل منظم ظهور می کرد، دست و پنجه نرم کند و لشکر به آن سوی فرات کشید (سال ۱۶۶) تا بلکه بر میزان خرج میفزاید و خزانه را مالا مال کند. نخست به ارمنستان بزرگ روی آورد. این ناحیه و همچنین سوفنه^۲ که در مجاورت آن واقع است هیچگاه در واقع از مقدونیان تبعیت نکرده بودند و تنها بر حسب ظاهر و صورت از متعلقات شاه مقدونی به شمار می رفتند. اینها پس از شکست خوردن آنتیوخوس کبیر از رومیان (۱۸۹)، سرگردگی آرتاکزیاس^۳ و زادریادس^۴ که هر دو از سرداران سابق شاه بودند برای خود حکومت مستقلی تشکیل دادند. طبیعی است که حکومت ارمنستان به سختی از خود دفاع کرد و با طرف خود تجاوز نمود و ایالات سرحدی کاسپیان^۵، فاونی نیس^۶

۱ - Epiphanes - ۲ Sophene نام ارمنستان صغیر است (مترجم) .

۳ - Artaxias همان اردشیر یا ارداشس است (مترجم) . ۴ - Zadriades

۵ - Kaspiane در تعیین دقیق موقع جغرافیائی این ایالت تردید است، اما از گفته استرابون

(بند ۲۵۸) چنین برمی آید که مراد او ناحیه دشت ارس بوده است . رجوع شود به دائرة -

المعارف پاولی و ویسا (مترجم) . ۶ - Phaunitis ناحیه ای در مشرق ارمنستان که در

اصل به ایالت ماد تعلق داشت و بعد از طرف آرتاکزیاس به ارمنستان ضمیمه شد. مارکوارت،

هوبشمان و مونتسکا در تعیین محل دقیق این ناحیه با هم اختلاف دارند . رجوع کنید به دائرة -

المعارف پاولی و ویسا (مترجم) .

و بازوروپدا^۱ را از چنگ مادی های آذربایجان خارج ساخت. آنتیوخوس چهارم تا اعماق ارمنستان پیش تاخت، آرتاگزریاس را با سارت گرفت، اما باردیگر او را به شغل قبلی خود منصوب کرد. پس از این آنتیوخوس به نواحی ساحلی خلیج فارس شتافت، زیرا اوضاع واحوال آن منطقه حضور فوری او را ایجاب می کرد. چنین می شنویم که نومنیوس^۲ فرماندار آنتیوخوس در مسنه^۳ در نواحی کوهستانی ناوماخه^۴ مقابل ساحل کرمان، پارسیان را در یک روز دوبار شکست داد: یکی در نبرد بحری و دیگری در بریدی که توسط قوای سواره انجام گردید. این پیروزی بخوبی حاکی از آنست که پارسه در آن روزگار^۵ مطیع و منقاد مقدونیان بود و سلطه حکومت پادشاهان جدید در همان هنگام بر کرمان و عمان که مقابل آن قرار گرفته بود گسترش داشت و این تسلط همچنان ادامه یافت تا حدود هفتاد بعد از میلاد مسیح که ما شواهدی از آن در دست داریم^۶. در مصب رود دجله

-
- ۱- Basoropeda ناحیه ای که بدو به مادی های آتروپاتن تعلق داشت و پس از تأسیس حکومت یونانی ارمنستان در دوره آرتاگزریاس و زادریادس از آنها گرفته شد. بطور کلی باید این ناحیه را بیشتر در ارمنستان بزرگ جستجو کرد. محتمل است که بازوروپدا همان ایالت واسپوراکان در شمال شرقی دریای وان باشد. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و وپسوا (مترجم).
- ۲- Numenius ۳- Mesene ناحیه کوچکی بود در انتهای شط العرب که کتیبه های آشوری آنرا گامبول Gambul یاد کرده اند. بطوری که قبلا اشاره شد باین ناحیه میشانومپسان نیز گفته میشد. رجوع کنید به تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی در جلد دوم فقه اللغة ایران صفحه ۲۸۸؛ یوستی در همان کتاب صفحه ۵۰۸ یادآوری میکند که پایتخت مسنه را اعراب «فرات میسان» یا بصره می نامیدند (مترجم). ۴- Naumachaea ۵- استرابون نیز در کتاب پانزدهم، صفحه ۷۳۶ اثر خود به وجود دولت و حکومتی که تحت نظر مقدونیان بود در آن ناحیه گواهی میدهد. ۶- رجوع شود به شرح بنادر دریای ارپتره Perip. mar. Erythraei فصل ۳۳ به نقل از مولر در جلد اول Geographie Graeci minores (جغرافیای)

آنتیوخوس^۱ یکی از تأسیسات اسکندریه را که ویران شده بود تعمیر کرد و آن را آنتیوخیا (= انطاکیه . م) نام نهاد . این شهر در اثر طغیان رودهای دجله و اولد نوس^۲ خراب شده بود . این خود نشان آنست که پادشاهان اخیر سلسله سلوکی بکلی از حال این ناحیه غافل بودند و حتی ترعه بابل را که بدست اسکندر دوباره حاضر و آماده شده بود ، باز بحال خود گذاردند تا خراب و غیر قابل استفاده شود . اما آنتیوخوس گذشته از این کار دقت و عنایت کرد تا باز عناصر یونانی را تقویت کند . یکی از تدابیری که او در این زمینه اتخاذ کرد آن بود که فرمان داد پایتخت مادی باقتضای او ایی فایا^۳ نامیده شود . برای اثباتن صندوق خود ناگزیر از غارت معابد غیر یونانیها شد و این کار امری بود که حتماً صبورترین افراد شرقی را از فرط یأس گستاخ و دلیر میکرد . آنچه بما درباره سر نوشت آخر عمر آنتیوخوس ایی فانس گزارش رسیده است عیناً با تمام جزئیات بر سر نوشت پدر همنامش میماند ، چندان که میتوان گفت سر نوشت تکرار شده است . پادشاه از معابد سرشار و غنی ربه النوع

یونان صغیر (م) ، صفحه ۲۸۳ - طبیعت این بنادر را که روی روی هم قرار گرفته اند یکدیگر محتاج کرده است . در قرن دهم ، آل بویه بر عمان هم فرمان می راندند .

۱ - پلی نیوس در تاریخ طبیعی (*Naturalis Historia*) کتاب ششم ، قسمت ۱۳۹ می نویسد : Antiochus quintus regum (آنتیوخوس پنجمین پادشاه . م) در حالی که آنتیوخوس هیراکس به حساب آورده شده است . او پاتور که ما او را پنجم می شماریم برای چنین اقدامی فرصت نداشته است ، اما او هرگز ممکن نیست که در محاسبه از قلم افتاده باشد و به همین جهت درست نیست که در نوشته پلی نیوس یاد Sidetes یفیم . ۲ - Eulaeus

رود کارون است . رجوع شود به جغرافیای ایران تألیف ویلهلم گایگر در جلد دوم اصول فقه اللغة

ایران صفحه ۳۹۰ (مترجم) ، ۳ - Epiphanea

فانه^۱ در الیمائی و هدایای گزانبهائی که از مدتها پیش باین معبد رسیده بود چیزها شنیده بود. بنابراین برای غارت این معبد لشکر کشید، اما ساکنین اطراف دست باسلحه بردند و مانع هتك حرمت^۲ شدند، چندان که او ناگزیر شد دست خالی به خانه بازگردد. درپارسه اخبار بسیار بدی باورسید. در آنجا هم این قبیل ستمگریها و اعمال قدرتها باعث شده بود که اهالی سخت قیام کنند. تصور می‌رود که او عازم بوده تا فارسیان یاغی و سرکش را سرکوب کند، اما قبل از اینکه بمقصد خود برسد در یکی از شهرها بنام تابائه^۳ بمرض سل درگذشت. آنتیوخوس ساتراپی^۴ مسنه (میسان) را با پایتخت جدیدش، یعنی آنتیوخیا یکی از اهالی بومی به نام هوسپائوسینس^۵ فرزند ساگدودوناکوس^۶ داد. چون اقدام آنتیوخوس در کار تحکیم شهر آنتیوخیا (= انطاکیه. م) اساسی نبود و همچون بنای اسکندر در اثر سیل و طغیان آب از بین رفت، او شهر را بر فراز يك تپه مصنوعی دوباره ساخت

۱ - Nanæa و یا Nané همان معبد آرتیمیس در اولیمائی است. رجوع شود بتاریخ ایران تألیف یوستی در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۴۸۵ (مترجم). ۲ - طبق گفته Granius Licinianus او گذشته از تخریب معبد از طعن و ریشخند نیز خودداری نورزید. جالب توجه است که چقدر این گزارش به نامه‌ای که یهودیان بمحض رسیدن اخبار جسته و گریخته به آریستوبولوس (Aristobulus) نوشتند نزدیک است. ۳ - Tabæ یا Tabai شهری در براتکین که باغلب احتمال میتوان آن را همان جی یا جلفای اصفهان دانست. در مورد اینکه بیماری سل علت مرگ آنتیوخوس چهارم بوده است همه مورخین متفق القول نیستند. از قدماتها آید آن است که سل را علت مرگ پادشاه می‌شمرند. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۴ - نامه‌ای پادشاهان قدیم خرسنی که همه ایرانی است نه عربی بخوبی ثابت می‌کند که بر خلاف گفته پلی نیوس در تاریخ طبیعی، کتاب ششم، قسمت ۱۳۹ هوسپائوسینس پادشاه اعراب نبوده است و در این مورد حق بانظر Juba است که از طرف پلی نیوس مردود شمرده شده است.

وسدهائی در اطراف آن کشید تا در روز مبادا محافظش باشد. این بنای جدید را خاراکس هوسپاتوسینس^۱ نامیدند که مرکز تجاری پر رونقی شد و پایتخت حکومتی گردید که محتمل است پس از مرگ آنتیوخوس مستقل شده باشد. بدین ترتیب حکومت سلوکیه از این پس توسط يك عده از دولتهای كوچك محلی بکلی از خلیج فارس جدا افتاد.

از این پس حکومت يك كودك بی آرام و قرار رسید، بنام آنتیوخوس پنجم اوپاتور (۱۶۴-۱۶۲). اما دمتریوس سوتر^۲ با سنگدلی بسیار بحکومت او خاتمه داد (۱۶۲-۱۵۰). این پادشاه جدید از همان ابتدای کار می‌بایست با نفرت و انزجار رومیان که در اطراف او آتش عداوت را شعله‌ور می‌ساختند مبارزه کند. گویا وقت مناسب رسیده بود که تجربه مولون را تکرار کنند. ساتراپی ماد از دوران آنتیوخوس اپی فانس پیعدها تیمارخوس ملطی^۳ یکی از برادران هراکلیدس^۴ خزانه‌دار بود. هراکلیدس مردی بود سخت متنفذ و فتنه‌جو. تیمارخوس مانند برادرش مورد علاقه خاص شاهانه بود و بفرمان او چندین بار سفارت روم رفته بود. تیمارخوس به روم رفت و چون با اوضاع آنجا بخوبی آشنا بود بدون زحمت زیاد توانست از سنای روم فرمائی بگیرد که بموجب آن بدولت پادشاهی^۵ داده می‌شد (۱۶۱). او با

۱- Charax des Hypsaosines به این شهر اعراب کرخ میسان و بعدها فقط میسان

می‌گفتند. این کلمه در نام رود کرخه هنوز به جامانده است. م. ۲- Demetrius Soter

۳- Timarchus von Milet ۴- Heraklides ۵- موضع مغلو طدر اثر دودور

بنام منتخبات در نسخه خطی اسکوریال (Diodor. exc. Ecur) قسمت سیزدهم باید بدین صورت اصلاح شود: Timárchō exēnai Kai antō basiléa eīnai اینکه تیمارخوس بتواند خود پادشاه شود. م.

آرتا کریماس فرمانروای ارمنستان بزرگ بر ضد دمتریوس همدست شد و قبایل همسایه مادر را وادار باطاعت از خود کرد و تمام کشورهای سر راه را تا گذرگاه رود فرات^۱ گرفت و سرانجام بتسخیر بابل^۲ نیز توفیق یافت. اما باز آنچه بر سر مولون بموقع خود آمد، در اینجانبان تکرار شد. مردم آن ناحیه که از او ستم بسیار دیده بودند باو کینه می ورزیدند و در تصادمی که بین او با دمتریوس یکی از مستعدترین افراد نسل سلوکی که خود همه مردمی جهاندار بودند، روی داد جلال و جبروت واهی تیمارخوس که بر وی سکه ها خود را کبیر نامیده بود بر باد شد. تیمارخوس بدست دمتریوس کشته شد. برادر او نیز گریخت و از مرگ رست و فائز میدان از طرف مردم حق شناس بابل لقب منجی گرفت (۱۶۰). نتیجه این موفقیت از دو نظر واجد اهمیت بود: یکی آنکه باردیگر قسمت مرکزی ایران در دست حکومت باقی ماند، دوم آنکه از همان ابتدای امر کسانی که با دخالت رومیان روی خوش نشان میدادند دریافتند که قدرت روم در این نواحی دور از دسترس هیچوقت واجد اهمیت بسیار نخواهد بود.

دوام حکومت مقدونی در واقع از طرف فرمانروایان سرکش مورد تهدید جدی نبود، بلکه عکس العمل عناصر شرقی که روزبروز نیرو می گرفت و دولت کوچک پارتی نیرومندترین مدافع و نماینده آن بشمار میرفت حیات این حکومت را تهدید می کرد. پس از نبرد با آنتیوخوس کبیر شاهان پارتی نامدنی مدید آرام

۱- Zeugma موضعی از رود فرات که از آن پیاده می شد عبور کرد. رجوع شود به اصول فقه اللغة ایران، جلد دوم، صفحه ۲۷۶. (مترجم).
 ۲- در اثر دیودور (کتاب فوق الذکر) بجای téš basileías (سلطه پادشاهی. م) باید نوشت téš Babylōnías بدین ترتیب خطای اپیان Appian که از ماد نامی بهمان نمی آورد اصلاح میگردد.

گرفتند. خلف اشك دوم، فیراپاتیوس^۱ پانزده سال حکومت کرد (۱۹۱ تا ۱۷۶). او بروی سکه های خود که یکی از آنها تاریخ سال ۱۲۵ سلوکی، یعنی ۱۸۷ قبل از مسیح دارد خود را اشك فیلا دلفوس^۲ خواند و اوازیبن تمام سلاطین پارتی نخستین کسی است که خود را فیل هلن^۳ نامیده.

او در لحظه ای که ستاره اقبال سلوکیان روبه افول میرفت خود را حامی اتباع و زیردستان یونانی در حال و آینده قلمداد کرد. پسر ارشد و جانشین او بنام فرهاد^۴ مادی ها را که از قبایل دلیر کوه نشین بودند مطیع ساخت و آنها را وادار بسکونت درخارا کس^۵ کرد. اما چون این شهر در نزدیکی دروازه خزر واقع بود، پس می توان از آن چنین استنباط کرد که پارتی ها در آن عهد نواحی میسنه^۶ و خوارنه^۷ را از ماد منتزع ساخته بوده اند^۸ و این امر مشکل است در زمانی جز پس از مرگ آنتیوخوس کبیر اتفاق افتاده باشد. هر گاه بخاطر بیاوریم که آپامیا^۹ در خوارنه

۱- Phirapatius صورت صحیح کلمه همینطور است رجوع کنید به :

- Indische Alterthumskunde* جلد دوم، صفحه ۲۸۵ تألیف Lassen (در نواریخ قدیمتر از این پادشاه بصورت فریابی تس Phriapites نام برده اند. (مترجم). ۲ - Arsaces Philadelphos ۳ - یعنی طرفدار یونانیان (مترجم). ۴ - Phraates بروی سکه ها Arsaces Theopator ضبط شده. ۵ - Charax ایوان کیف فعلی، رجوع شود به صفحه ۲۸۵ تاریخ ایران، تألیف یوستی در جلد دوم فقه اللغة ایران (مترجم). ۶ - Komisene یا Comisene بانواحی سمنان و دامغان فعلی قابل تطبیق است. این ناحیه را بفارسی کومش و بفری قومس گویند. رجوع کنید به جغرافیای ایران تألیف ویلهلم گایگر، جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۲۸۲ (مترجم). ۷ - Choarene محلی در ناحیه فعلی خوار. رجوع شود به کتاب جغرافیای گایگر، صفحه ۳۹۱. (مترجم). ۸ - رجوع شود به استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۴. ۹ - Apamea لاسگرد فعلی است. رجوع شود به جغرافیای گایگر، صفحه ۳۹۱ (مترجم).

واقع است و تنها شهری است که در میان مستملکات قدیم پارتی ها کاملاً جنبه یونانی داشته و بدانیم که آن سکه با تاریخ سلوکی و آن عنوان مهم درست از سال مرگ آنتیوخوس سوم است، پس می توانیم از آن استنباط کنیم که فریپاتیوس این قسمت را تسخیر کرده است. فرهاد پس از پیر و زشدن بر مادرها دیری نپایید و مرد و کشور را بجای اینکه به پسران خود واگذارد برادرش مهرداد^۱ سپرد (۱۷۱) و او مردی بسیار جدی و با پشتکار بود و پارتی ها را در ایران بذروه قدرت رسانید و سلطه آنها را محرز گردانید. چنین بنظر می آید که نخستین فتوحات او بضرر حکومت باختر تمام شده باشد.

در دوران اوتودموس کار کشورگشایی بالا گرفت. دمتریوس فرزند پادشاه از هندو کش^۲ گذشت و فتوحات خود را در هندوستان آغاز کرد. حاصل این فتوحات آن بود که یونانیهای مشرقی از حدی که اسکندر بدان دست یافته بود سخت فراتر رفتند. او نه تنها پنجاب را تسخیر کرد و در آن دیار شهر چاکالا^۳ را بافتخار پدرش اوتودمیا^۴ نامید و آن جا را پایتخت متصرفات خود در هندوستان قرار داد بلکه در طول رود سند فرود آمد و پتانله^۵ و مملکت های سارائوستس^۶ (سوراشاترا)^۷ و سی گردیس^۸ (محتمل است ناحیه ای باشد در اطراف شهر تجاری باروگازا^۹) را تصرف کرد. منظور از این فتوحات نیز روشن است: هدف آن بود که به دریا دست یابند و در ارتباطات جهانی سهمی شوند. شاید توسعه تسلط یونانیهای باختر

۱- و بروی سکه ها اشک ای فانس که محتملاً با اشک فیل هلی که نامش بروی سکه های سال ۱۳۹ و ۱۳۸ دیده می شود یکی است. ۲- کوه هندو کش را قفقاز هندی نیز گفته اند، (مترجم). ۳- Çakala ۴- Euthydemia فردیناند بوستی در تاریخ ایران خود چنین مجلس میزند که شاید این شهر همان لاهور فعلی باشد. رجوع شود باصول فقه اللغة ایران، جلد دوم، صفحه ۴۷۴ (مترجم). ۵- Patalene ۶- Saraostes ۷- Surâschatra ۸- Sigerdis ۹- Barygaza

تأحدود سره‌ها^۱ و فاونی‌ها^۲، یعنی تا آن طرف تاتارستان چین محر کی از این قبیل داشته : میخواستند راه تجاری را که از تاریم^۳ به چین کشیده میشد، حفاظت کنند. با سره‌ها (یعنی چینی‌ها) می‌خواستند تماس داشته باشند و شاید قوم دیگر، یعنی فاونی‌ها را در نظر داشته‌اند بترسانند و مرعوب کنند تا مبادا در راه این مرادده و رابطه موانعی ایجاد نمایند. طبق تنها منبعی که در دست است و کمی روشن‌تر اطلاعاتی میدهد^۴ فاونی‌ها در موضعی واقع در مغرب قوم آنا کوری^۵ که قومی افسانه‌ای بودند میزیستند. چنین تصور می‌رفت که این قوم در چشمه‌های رود هوانگهو^۶ ساکن باشند. فاونی‌ها در مشرق طخاری‌ها که پیش از آن در مشرق ختن^۷ زندگی می‌کردند ساکن بودند، یعنی درست در جایی که طبق منابع چینی^۸ در آن روزگار قوم چادر نشین و بیابانگرد بتنی نو کیانگ سکونت داشت. تاریخ چنین می‌آموزد که تاتارستان را از طریق کرانه آموی دریا و سیر دریا با ساسانی می‌توان گرفت، اما نگاهداشتن آن سرزمین کاری دشوار است، ولی بهر حال دلیلی در دست نیست که بتوان در این امر تردید کرد. متأسفانه استرابون بمانی گوید که آیا این لشکر کشی هم از جانب دمتریوس بوده است یا نه. این پیروزی فقط قبل از ابتدای فتوحات مهم هیونگ نو^۹ (۱۷۷) عملی بوده و تنها پس از آنکه مؤسس سلسله هان توانست کشور را تا پای دیوار چین مسترد دارد (۲۰۱) و از این

۱- Seren ۲- Phauner ۳- Tarym ۴- رجوع شود به :
Naturalis Historia تاریخ طبیعی اثر پلی نیوس ، کتاب ششم ، فصل پنجاه و پنجم که در آنجا Phuni و Thocari باید نوشت ، املاء این اسم در هر یک از چهار موضع که پیش می‌آید بایکدیگر اختلاف دارد. ۵- Attakorer ۶- Hoangho ۷- Choten
 ۸- با کتاب China اثر Richthofen صفحات ۴۶۱ و ۴۹۰ مقایسه کنید .
 ۹- Hiung-nu

رهگذر مشارکت چین را در تجارت با کشورهای آسیائی تأمین می‌توان محملی برای آن تصور کرد^۱، اما این زمان دوران نهایت قدرت و سطوت حکومت باختر است. دمتریوس بجای پدرش اوتودموس بر تخت سلطنت نشست، اما مرد غاصبی بنام او کراتیدس^۲ او را از باختر راند. او مردی بود قادر و با کفایت و مفارن روزگار مهرداد پارنی و شاید قدری زودتر^۳ (۱۷۵) بسلطنت رسید. هزار شهر گوش فرمان او کراتیدس داشت و از این جا می‌توان دانست که کار سطوت حکومت و مملکت در آن روزگار تا بکجا بوده است.

مملکت در آن هنگام به تبعیت از تقسیمات سلوکوس نیکاتور به ساتراپ نشین-های متعدد و کوچکی تقسیم شده بود. هر دو دشمن، یعنی او کراتیدس و دمتریوس کوشا بودند که شهرهای یونانی را در قلمرو خود تقویت کنند. شهر او کراتیدیا در باختر منتسب به آن و دمتریاس واقع در آراخوزیه (= رخج) منتسب بدینست. خبری که درباره طرز حکومت او کراتیدس از طرف یوستین بمارسیده چنین است: اهالی باختر با سغدی‌ها، آراخوزی‌ها، آری‌بائیها (= هراتی‌ها) و هندی‌ها جنگ-

۱- در همان ایام (۱۷۵) چینی‌ها هم بهمین فکر افتادند. رجوع کنید به: China اثر Richthofen صفحه ۲۲۶. ۲- Eukratides ۳- یکی از اسلاف مهرداد به روی سکه خود شبیه نقش او کراتیدس را رسم کرده است. (رجوع شود بکتاب اعقاب اسکندر اثر زالت، صفحه ۸ بعد) نویسنده میخواهد با نتیجه‌گیری از سکه‌ها ثابت کند که او کراتیدس در حدود سال ۲۰۰ و مهرداد در حدود سال ۱۶۰ بسلطنت رسیده‌اند و برای اثبات مدهای خود از قدرت نویسنده‌گی خویش همه‌گونه مدد گرفته است. اما من نمی‌توانم باین تاریخ که ظاهراً منکی باسناد و مدارک است اعتماد داشته باشم، زیرا پایه کار را بر این مقدمه و شرط ثابت نشده گذارده است که در سکه‌های موجود نقشی وجود ندارد و از آن گذشته تصور می‌کند که این دوسکه نزدیک و شبیه بهم هرگز از یکدیگر تقلید نشده‌اند، بلکه هر دو تقلیدی از یک سکه ثالث مفقود هستند. بهر حال بگمان من استنتاج قطعی و حتمی از سکه‌های قدیمی اشکانی که هنوز نظر منحصان درباره آنها بکلی بایکدیگر تفاوت دارد، کاری سخت جسورانه است.

های متعددی داشتند و در اثر این جنگها چندان خسته و فرسوده گردیدند تا سرانجام طعمه پارتی ها که از آنها ضعیف تر بودند شدند. او کراتیدس معهذا در جنگهای متعددی که کرد از خود دلاوری بسیار نشان داد. گویا يك بار دچار استیصال شد و با سیصدتن از سپاهیان در قلعه‌ای از طرف دمتریوس پادشاه هندو شصت هزار سربازش محاصره گردید، اما با وجود این چندان مقاومت کرد تا در ماه پنجم قوای کمک رسید و آنگاه هندوستان را زیر فرمان خود آورد. ما در اینجا سرزمینهایی را با باختر در حال جنگ می‌بینیم که در سال ۲۰۶ هنوز تحت سیطره سلوکیان بودند و حکومت های مستقلی بشمار میرفتند. ظاهر آ این همان وضعی است که سکه‌های متعلق بزمان پس از رانده شدن دمتریوس اطلاعی از آن در اختیار ما می‌گذارند. در جوار مستملکات او کراتیدس و ناحیه تحت فرمان دمتریوس که منحصر به قسمتی از متصرفاتش در هندوستان بود، یعنی نواحی پیشاور و آن قسمت از پنجاب که مجاور آنست حکومت‌های دیگری بوده متعلق به پانتالئون^۱ و آگاتوکلس^۲ که بر حسب مواضعی که سکه‌ها از آنجا پیدا شده گویا شامل سیستان، قندهار، غزنه، کابل و بگرام بوده است. و این گمان با اظهار نظر یوستین که از آراخوزیها و زرنگی‌ها ذکر می‌کند مطابقت دارد. این که قومی هندی در کابل سکونت داشته‌اند از آنجا ثابت می‌شود که هر دو پادشاه در پشت سکه‌های خود بخط «پالی» ضرب زده‌اند و چون آگاتوکلس برای خود لقب شاه

۱ - Pantaleon ۲ - Agathokles فردیناند یوستنی در تاریخ ایران خود اظهار عقیده میکند که چون سکه‌های پانتالئون و آگاتوکلس با سکه‌های دمتریوس مطابق است و این دو بلافاصله پس از دمتریوس بسلطنت رسیده‌اند، پس می‌توان گفت که شاید این دو پسر او بوده‌اند. رجوع شود به تاریخ ایران یوستنی در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران، صفحه ۴۸۲ (مترجم).

هندیان^۱ را اختیار کرده بود، پس می توان گفت کابل مرکز اصلی آن حکومت بوده است. حکومت دیگر متعلق به آنتی ماخوس^۲ بوده که بادر نظر گرفتن محل به دست آمدن سکه های اومی توان گفت در دره کابل رود بوده است. اما چون سکه ها از يك پیروزی دریائی تجلیل می کنند^۳ میتوان گفت که شاید او بطور موقت در نواحی واقع در طول رود سند نیز فرمان می رانده است. بدنبال او حکومت ظاهراً به آنتیال سیدس^۴ رسید که چون لقب نیکه فوروس^۵ را اختیار کرد این عنوان قبلاً به آنتیوخوس ایی فانس تعلق داشته پس می توان گفت که از معاصرین جوان تر او بوده است. حکومت زود گذر پلاتو^۶ در همین نواحی از آن جهت شایسته توجه است که سکه او از میان تمام سکه های یونانی با کتری تنها سکه ایست که دارای تاریخ سلوکی می باشد. این تاریخ با سال ۱۶۵ قبل از مسیح مطابقت دارد. اما برای توضیح این سکه منحصر بفرد باید يك مطلب بی سابقه دیگر متوسل شد و آن ظاهر شدن عدد ۸۳ بروی یکی از سکه های هلیو کلس^۷ است که با او کراتیدس و پس از او کراتیدس در باختر حکومت می کرد و این عدد جز اینکه بعقیده کاینکهام^۸ سال حکومت با کتری که مبدأ آن مرگ آنتیوخوس دوم است باشد، توجیه دیگری ندارد. این که آنتی ماخوس سکه های یادبودی برای دیودوتوس و آگاتو کلس برای اسکندر، دیودوتوس، آنتیوخوس و او تو دموس ضرب زدند جز این که دلیلی از قبیل پذیرفتن تاریخ و تقویم سلوکی داشته باشد، علت دیگری ندارد. عمل آنتی ماخوس و آگاتو کلس بدین علت بود که این فرمانروایان می-

۱ - رجوع شود بکتاب احقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۹۵.

۲ - Antimachus - ۲
۳ - موضع مذکور در فوق، صفحه ۹۶. ۴ - Antialcides

۵ - Nikephoros - ۵
۶ - Plato - ۶
۷ - Heliokles - ۷
۸ - Cunningham - ۸

Num. Chronicle جلد دهم (۱۸۷۰)، صفحه ۲۲۶.

خواستند خود را نمایندگان اصیل همه سنن و آداب مشترک یونانی های مشرقی معرفی کنند و در قبال پادشاهانی که در شمال هندو کوه^۱ مستقر بودند و با هم میانه خوبی نداشتند خودی بنمایند. مهمترین این حکومتها، حکومت آراخوزیه بود. در این جا نه تنها دمتریوس مؤسس دمتریا، بلکه قبل از او اوتودموس فرمان رانده بود و از اوسکه هائی در سیستان و قندهار بدست آمده است. اما چون از این دو تن، اولی مشکل است که پس از سال ۲۶۶ بدینا آمده باشد و روی بعضی از سکه هایش تقریباً جوان بنظر می آید^۲ (و این نتیجه از مذاکراتی که با آنتیوخوس کرد نیز حاصل می شود) بنا بر این خاتمه حکومت پدرش و بالاتر از آن پایان سلطه سلوکیان در آن ایالت شرقی مملکت به زمان قبل از نبرد مغنسیا^۳ هنگامی که آنتیوخوس کبیر در نهایت قدرت و سطوت خود بود، راجع می شود و این موضوع جای تأمل است که آیا او خود این ناحیه را بعنوان جهیزیه دخترش به دمتریوس نداده باشد^۴. سکه هائی که وجود این حکومت محلی را ثابت می کند در عین حال حاکی از جنگی داخلی نیز هست که او کراتیدس در آن فاتح شد. این سکه ها همه از قبیل سکه هائی است که دو باره روی آنها ضرب خورده است. او کراتیدس یکی از سکه های آنتیال سیدس^۵ را مجدداً ضرب زده و پس از مرگ او هم نامش به اضافه لقب د خدای شهر کاریچی^۶، بروی سکه ای که اصلاً متعلق به آپولودوتوس^۷ بوده

۱- Hindukoh ۲- در کتاب زالت، بنام اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۹۰.

۳- Magnesia ۴- اینکه ازدواج واقعاً صورت گرفته است از آنجا ثابت می شود که در میان یونانیهای باختر بعد ها نام لائودیسه (Laodice) که از اسامی خاص رایج سلسله سلوکی است متداول می شود. ۵- رجوع شود بکتاب اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت،

صفحه ۱۰۰. ۶- Kariçi زالت در جلد اول مرجع مذکور در فوق صفحه ۱۰۲ به تبعیت از کانیگهام در جلد نهم مجله سکه شناسی چاپ ۱۸۶۹ صفحه ۲۲۰ بیعد. این همان شهر یونانی Charis است که بعقیده آریان در پارت واقع بوده. او در همان جا نام دوشهر را بدنبال پارت-

حک شده است. آپولودوتوس هم مانند دمتریوس «پادشاه هندیها» نامیده می شده است. از آن گذشته باز یکی از سکه های هلیو کلس از طرف استراتو^۱ که گویا جانشین آپولودوتوس بوده ضرب خورد و هلیو کلس نیز سهم خود یکی از سکه های استراتورا مجدداً ضرب زده است^۲ و همچنین باز به ضرب مجدد سکه ای پرداخته که محتمل است متعلق به فیلو کسنوس^۳ بوده و از محل پیدا شدن سکه می توان گفت در حدود پیشاور حکومت میکرده^۴ است. درهم ریختگی اوضاع هنگامی پیش آمد که او کراتیدس قربانی جنایینی شدیدتر گردید، او هنگامی که از فتح هندوستان باز می گشت بدست پسرش که او را در حکومت شرکت داده بود کشته شد. محتمل است کسی که به قتل پدر دست زد هلیو کلس باشد که بر سکه ها بعنوان معاصر و خلف او کراتیدس ظاهر می شود^۵. در اینجا هم یاد گاری در دست است و آن سکه یاد بودی است که او کراتیدس بمناسبت ازدواج هلیو کلس و لائودیسه (شاید یکی از دختران دمتریوس از شاهزاده خانم سلوکی^۶) ضرب زده است. اما همین سکه را نیز هلیو کلس ضرب مجدد زده است^۷. برای حدوث این فاجعه نمی توان تاریخی حتی به تقریب تعیین کرد.

- ذکر میکند که هردو از توابع هرات هستند. ۷- Apollodotus (رک : ص ۹۰)
 ۱- Strato ۲- کانیگهام در مجله سکه شناسی، جلد دهم (۱۸۷۰) صفحه ۲۱۳ به بعد.
 ۳- Philoxenus ۴- کانیگهام در همان موضع جلد نهم (۱۸۶۹)، صفحه ۲۳۹ به بعد.
 ۵- آنچه گفته شد تقریباً مورد قبول اکثر محققین است، اما نمی توان ناگفته گذاشت که بعضی دلائل و اشارات هم در تأیید نظر کانیگهام در مجله انجمن آسیائی بنگال نشریه سال ۱۸۴۰ صفحه ۸۶۹ (*Journal of the Asiatic Society of Bengal*) و مجله سکه شناسی دوره نهم، سال ۱۸۶۹ صفحه ۲۳۹ به بعد وجود دارد که معتقد است کسی که پدر را کشته آپولودوتوس (Apollodotus) بوده، یعنی کسی که فیلوپاتور لقب دارد، این لقب همیشه متعلق به کسی بوده که در امر حکومت مشارکت داشته است. ۶- این فکر بکر از درویزن (Droysen) است رجوع شود به کتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، صفحه ۲۷.
 ۷- رجوع شود به همان مرجع صفحه ۱۰۴.

دمتریوس بروی یکی از سکه‌هایش چهرهٔ سالخورده‌ای دارد^۱. معه‌ذا حکومت او با اعمال فشار و زور از هم گسیخت. بین سقوط او و مرگ او کراتیدس بعقیده یوستین سالهای معدودی سپری شده است؛ و بدین ترتیب این دو واقعه تقریباً در حدود ۱۵۹ و ۱۵۵ قبل از میلاد می‌تواند اتفاق افتاده باشد، نه دیرتر از آن. کمی قبل از این زمان درسکه‌های یونانیان باختر دو تجدد ظهور می‌کنند که نشانهٔ مهمی از تقویت عناصر بومی و محلی است و دیگر این که طبقات حاکم خود را ناگزیر از شناختن این قدرت دیده‌اند: قدیمی‌ترین پادشاهان یونانی باختری طبق قوانین یونانی سکه می‌زدند و زبان یونانی را بکار می‌بردند. از زمان دمتریوس در پشت سکه‌ها درجوار زبان یونانی زبان هندی که در درهٔ کابل رایج بود نیز ظاهر می‌شود. این زبان بخطی بود که آنرا «آریانی» می‌گفتند، ولی اصلاً از خطوط سامی اقتباس و منشعب شده بود. در عین حال سکه‌هایی بشکل چهار گوش رواج می‌یابد و از اواخر دوران حکومت او کراتیدس قانون جدید ضرب سکه که بر مبنای اصول محلی و بومی است، اجرا می‌کرد^۲. در ببحوجهٔ این جنگهای داخلی کشور گشائی مهرداد پادشاه پارتی بضرر حکومت باختری تمام شد. او از فرصتی که جنگهای داخلی فراهم آورده بود، استفاده کرد و حتی در زمان حیات او کراتیدس باموفقیت به باختر تاخت و سائر اپ نشینهای آسیونوس^۳ و توربوآ^۴ را از آن منتزع ساخت. این نواحی شامل آری یا (= هرات) نیز میشد، زیرا سرحد شرقی دولت مهرداد

۱- رجوع شود بهمان مرجع، صفحهٔ ۹۱. ۲- رجوع شود به کتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، از صفحهٔ ۲۵ ببعد، او بنحوی درخشان بر این مدعی دلیل آورده است. ۳-۴- Turiua؛ Aspiones دو قسمت از اراضی متعلق به یونانیها که توسط پارتیها از جنگ او کراتیدس خارج شد. گویا نام این دو شهر از اساطیر مأخوذ باشد. موقع جغرافیائی این دوناچه بین بلخ (باکتر) و نسا بوده است. رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

هندو کش قلمداد می‌شود^۱ که البته روشن است مراد از آن دبالة غربی این سلسله جبال است. چون اهالی آری یا جزو اقوامی ذکر می‌شوند که باختری ها در زمان سلطنت او کراتیدس با آنها در حال جنگ و ستیز بودند و بعلت فقدان سکه‌هایی از آنها می‌توان گفت نتوانسته بودند برای خود دولتی جدا گانه تأسیس کنند، پس پارنی‌ها محتملاً قیام سران آن دوسانراپ‌نشین را بهانه قراردادده‌اند تا ناحیه مهم هرات را بخود ضمیمه سازند. این خبر یوستین^۲ با اطلاع دیگری که در دست است تناقض دارد که از این جهت با وجود شواهد معتبر از طرف عموم مردود شده است و آن اطلاع اینست که مهر داد دامنۀ سلطۀ خود را تا هندوستان گسترده است و باتوسل به وسایل مسالمت آمیز دولت پوروس و عبارت دیگر همه قبایل ساکن بین سند و هیداسپس (جیلام) را مطیع خود ساخته است. اخبار چینی که بعدها از آن سخن خواهیم گفت این مطلب را روشن میکنند، طبق این اخبار در سال ۱۶۱ قبل از میلاد، یعنی در حدود زمانی که پارنی‌ها با او کراتیدس جنگ میکردند و یا کمی قبل از آن قوم بیا با نگرد «سه»^۳ که تا آن زمان در کنار ایسی - کول^۴ ساکن بودند از طریق چیترال^۵ به «کی‌پین»^۶ (درۀ کابل رود) ریختند و در آنجا دولتی تأسیس کردند. با سانی منکر وجود ارتباطی بین این دو واقعه نمی‌توان شد، مگر در این صورت که بگوئیم قوم «سه» به اختیار، مطیع و منقاد مهر داد شده باشد. با وجود

۱- یوستین، کتاب چهل و یکم، فصول ششم و هشتم. ۲- اوروزیوس در کتاب پنجم، فصل چهارم، صفحه ۲۰۵ با واسطۀ لیویوس (Livius) به پوزیدونیوس (Posidonius) استاد می‌جوید، در حالی که دیودوروس در صفحه ۵۹۷ بدون واسطه و بطور مستقیم از اثر او برخوردار می‌شود. ۳- Sse - ۴ Issyk - hul - ۵ Tchitra به دره های کونارعلیا و نهرهایی که به آن میریزد اطلاق میشود و قلۀ اصلی هندو کش آنرا از بدخشان و نواحی پامیر جدا میکند. رجوع کنید به جغرافیای ایران تألیف گایگر در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران، صفحه ۳۸۵ (مترجم). ۶- Kipin

چنین فاصله بسیاری این تبعیت نمی توانست برای مدت مدیدی دوام یابد و بنابراین میتوان فهمید که این فتوحات پارتی ها در هندوستان جنبه موقت وزود گذر داشته است. همان ماخذ چینی بما می آموزد که یو - نشی ها که قوم سه، بدانها جای پرداختند کمی بعد از آن ناگزیر به مهاجرت بطرف مغرب شدند - و خیلی قبل از آنچه تا بحال تصور می رفت - در سال ۱۵۹، یعنی باز در زمان حیات او کراتیدس سغد را تصرف کردند. بدین ترتیب خبر یوستین هم مفهوم می شود که سفیدیها را در شمار دشمنان آن پادشاه ذکر می کند. این حقایق بخوبی روشن می کند که چگونه جنگهای داخلی یونانیان مشرق ایران، مستقیماً زمینه را برای حمله سگزیان^۱ آماده ساخته است.

مهرداد پس از پیروزی بر یونانیها در مشرق، مغرب را مورد توجه خود قرار داد، زیرا آن ناحیه نیز از مشرق برای کشور گشائی دست کم نداشت. دمتریوس - لایق فدای توطئه ای شد که رومیان ضد او ترتیب دادند. هرا کلیدس فراری که با حرارت تمام بخدمت رومیان درآمده بود، پادشاهان همسایه او را برضدش با یکدیگر متحد ساخت. متحدین مرد شیادی را که پسر آنتیوخوس ابی فانس معرفی میکردند بمخالفت با او به سلطنت منصوب کردند، این شخص برای نخستین بار در سال ۱۵۲ قبل از میلاد در سوریه ظاهر شد و دمتریوس پس از جنگی سرسختانه و طولانی که با او کرد، در یکی از منازعات سال ۱۵۰ کشته شد. پادشاه جدید که خود را اسکندر ثویپاتور اور که تس^۲ نامید، در عمل بی کفایتی خود را نشان داد. بطلیموس محب الام^۳ شاه مصر از حمایت او دست کشید و در سال ۱۴۷ پس دمتریوس را که او هم بهمین نام خوانده می شد، برضد او به سلطنت منصوب کرد.

۱ - (Scythen) این قوم را سکا هم می نامند. سکاها پس از استقرار در سیستان به سگزیان

موسوم شدند (مترجم). ۲ - Alexander Theopator Euergetes

۳ - Ptolemaeus Philometor

يك جنگ طولانی داخلی آغاز شد و بدینجا کارخاتمه پذیرفت که اسکندر در يك نبرد حیاتی و مهمانی از بطلیموس شکست خورد و بهنگام فرار بدست یکی از شیوخ عرب به قتل رسید (۱۴۵). فاتح، دمتریوس دوم نیکاتور در اندک مدتی مورد حد اعلای نفرت زیردستانش قرار گرفت تا مردی از طبقات پائین بنام دیودوتوس اهل کازیانا^۱ از حوالی آپامیا^۲ توانست یکی از پسران کوچک اسکندر را بنام آنتیو-خوس ایی فانس دیونی زوس^۳ بمخالفت با او، پادشاه قلمداد کند و پس از قتل او خود با نام تروفو^۴ بر تخت سلطنت بنشیند. پس از يك جنگ داخلی پنج ساله دمتریوس از قسمت اعظم سوریه رانده شد. هنگامی که آتش جنگ بین پارتمی ها و مادی ها شعله ور شد و پس از اتفاقات گوناگون بالاخره بنفع پارتمی ها خاتمه یافت وضع حکومت سلوکی بدین منوال بود: مهرداد از نظر احتیاط نواحی تسخیر شده را به باکاسیس^۵ سپرد و خود به کرگان شتافت. اما در این جا مادی ها بصورت يك اجتماع مستقل ظاهر می شوند و از اینجا ثابت می شود که این اظهار معلول عدم دقت و ابهام بیان وقایع نگار نیست که يك نفر «مادی» بنام دیونیوس در سال ۱۴۲ در بین النهرین معارض تروفو قاتل آنتیوخوس شد و از منافع خاندان سلطنتی دفاع کرد.^۶ او فقط می تواند فرزند تیمارخوس باشد. اما هراکلیدس بمحض این که برای اسکندر که مورد حمایت او بود تاج پادشاهی سوریه را دست و پا کرد گویا بفکر خانواده خود افتاد و چون ماد از طرف سنا بعنوان حکومت مستقل شناخته شده بود کسان خود را در ماد بر سر کار آورد. این استقلال زود گذر ماد بزودی بدست مهرداد پایان رسید، زیرا تجدید جنگ داخلی در سوریه بسال ۱۴۷

۱- Kasiana شهر و قلعه ای بوده است در سوریه که فعلاً معلوم نیست با کجا تطبیق می کند. استرابون از آن ذکر کرده است. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

۲- محتملاً لاسکرد فعلی (مترجم). ۳- Antiochus Epiphanos Dionysos

۴- Trypho ۵- Bakasis ۶- (Diodor, exc. Eскур. 25.) دیودور در

منتخبیات، نسخه اسکوریال، قسمت بیست و پنجم.

بهترین فرصت را برای این کار فراهم کرده بود. قضیهٔ ماد واقعهٔ بابل را بدنبال خود آورد: حاکم مأمور از جانب دمتریوس مغلوب شد و آن ناحیه با پایتخت آن سلوکیه بدست مهرداد افتاد. بدین ترتیب بود که مشرق از دست مقدونیان خارج شد.

رعایا و اتباع جدید پارتی‌ها بهیچوجه زیر بار این تغییرات نرفتند فی‌المثل یونانی‌ها و مقدونی‌هایی که در ساتراپ نشین‌های علیا ساکن بودند پشت سرهم به دمتریوس پیغام دادند که اگر او بیاید بلافاصله از او اطاعت خواهند کرد و بكمك او پادشاه پارتی را درهم خواهند شکست. دمتریوس که دیگر در سوریه چندان علاقه‌ای نداشت سرانجام این دعوت‌ها را پذیرفت و باین امید بود که پس از تسخیر مجدد ساتراپ نشین‌های علیا از آنجا برای مقابله با ترو فوكمك بگیرد. او سال ۱۴۰ به بین‌النهرین آمد و از آنجا پس از پشت سر گذاردن بابل، عازم ساتراپ نشین‌های علیا شد و مورد استقبال محبت آمیز اهالی قرار گرفت. حکومت‌های كوچك محلی هم با پادشاه مقدونی با اقدامات مشترك بر ضد پرخاشجویان مغروری که از فاصله‌ای خیلی نزدیک آنها را تحت فشار گذاشته بودند دست زدند. اهالی یارسه و الیمایی نیز بدو پیوستند. اهالی باختر (اینجا آخرین باری است که از آنها بعنوان يك قوم مستقل یاد می‌شود) با منحرف ساختن دشمن به ككمك و حمایت از او برخاستند. در بدو امر از هر جهت اوضاع و احوال بكام او بود و او در بسیاری از نبردها پارتی‌ها را درهم شکست، اما در مرحلهٔ قطعی این نبردها که در سال ۱۳۹ درماد، رخ داد بخت یار او نبود. سردار سپاه مهرداد در عین آنکه بظاهر صحبت و مذاکره از صلح و آشتی در میان بود باو تاخت، همهٔ لشکریانش را از پای درآورد و شخص او را نیز اسیر کرد و بزنجیر بست و در ایالاتی که بدو گرویده بودند در شهرها گرداند و بهمین ترتیب نیز او را بخد مت پادشاه پارتی برد. پادشاه با دمتریوس به نرمی رفتار کرد و گران‌داری

سکونت او در نظر گرفت و با او در آن ایالت رفتاری که در خور شأنش بود کرد و دختر خود رودر گونه^۱ را بزنی بدوداد و امیدوارش ساخت که باردیگر او را بر سر سلطنت بنشاند، اما مرگ بدو امان نداد که بعهد خود وفا کند.

آخرین لشکر کشی مهرداد برای مقابله با پادشاه سرکش الیمایی بود^۲ که بادمتریوس سابقه همکاری داشت. بالشکریانی که از نظر قدرت بر طرف تفوق داشت به الیمایی تاخت و معابد غنی و سرشار آن ناحیه، یعنی معبد آتنا^۳ و معبد ارتیمیس^۴ یا نائثا^۵ را که واقع در آزارا^۶ بود و بی جهت طمع آتیوخوس ایپی فانس را تحریک کرده بود غارت کرد و مجموعاً غنائم او از ده هزار تالان^۷ کمتر نشد. همچنین شهر بزرگ سلوکیه در کنار رود هدیفون^۸ به تصرف مهرداد درآمد^۹. مردم ناگزیر از پارتیه اطاعت کردند، ولی ما، بعدها باز آنها را تحت سلطه پادشاهان خودشان می بینیم. از مطالعه سکه ها بسیار میتوان احتمال داد مهرداد باین اکتفا کرده باشد که شعبه ای از سلسله اشکانی را در الیمایی بحکومت برساند. از نوشته های ما کرویوس^{۱۰}

۱- Rhodogune ۲- تنظیم اتفاقات و وقایع از طرف من بدین ترتیب است که من اخبار و اطلاعات یوستین را در کتاب چهل و یکم، قسمت ششم که ضمن آن انتخاب کننده اثر از اسارت دمتریوس ذکری بمیان نمی آورد آنطور که از زمان وایان مرسوم بوده است با قسمت هشتم تکمیل نمی کنم، بلکه قسمت هفتم را مکمل آن میدانم. اتفاقات جزئی از قبیل انتساب ساتراپ پارتی برای ناحیه ماد و رفتن مهرداد به گرگان هرگاه حائز اهمیت بود لااقل از طرف تروگوس ذکری از آن بمیان می آمد. فکر میکنم با کاسیس سرداری بوده که دمتریوس را اسیر کرده است و هنگامی که دمتریوس را بحضور شاه پارتی آورده اند اردوی سلطنتی در هیرکانیه بوده است.

۳- Athena ۴- Artemis ۵- Nanaea ۶- Azara ۷- در حدود چهل و شش مایلون مارک (در زمان مؤلف م). ۸- Hedyphon-

فردیناند یوستی در تاریخ ایران خود واقع در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران، صفحه ۲۸۶ این رود را «جراحی» فعلی میداند (مترجم). ۹- استرابون، کتاب شانزدهم، صفحه ۷۴۲. ۱۰- در حدود سال ۱۶ قبل از میلاد.

برمیآید که پادشاهی بنام کامناس سیرس^۱ که ۹۶ سال عمر دارد و در آن دیار بنام شاه پارتی هاموسوم است سلطنت میکند، اما آرامنه و خرسنی ها بین او و پادشاهان بزرگ پارتی فاصله ایجاد کرده اند. از او سکه هایی در دست است که قسمتی تقلید از سکه های آنتیوخوس اپی فانس میباشد و قسمت دیگر سکه هاییست با کار کم ارزش تر. این سکه ها پادشاه را بسیار پیر نشان میدهند و دارای تاریخ ۸۲ و ۸۱ قبل از میلاد هستند. از این سکه ها در بغداد و شوشتر^۲ و حتی یکی هم در همدان یافته شده است. تنها حکومتی که در این نواحی میتوانسته دارای سکه های معتبر و مشهور باشد همان الیمایی است^۳ و کامناس سیرس را می توان پادشاه این ناحیه دانست. سکه ها حاکی از آنند که سلف این پادشاه اشک نام داشته است، اما او از شمار پادشاهان بزرگ اشکانی نیست^۴. مهر داد در سال ۱۳۸ و یا اندکی بعد از آن^۵ در حالی که عمر زیاد، شکوه و جلالت بدو بخشیده بود دیده از جهان فرو بست. او را بهمان تشریفات و احترام مؤسس دولت پارت بخاک سپردند، اما در واقع قدر و منزلت او بسی بالاتر از مؤسس دولت پارتی بود، زیرا او بود که این دولت کوچک را بذروه قدرت و عظمت رسانید. از آن گذشته شهرت او نیز بعنوان مردی طرفدار حق و انسان دوست و فرماندهی دلیر برحق است، زیرا او که بر تمام اقوام و ملل واقع بین هندو کش تا فرات ریاست فائقه داشت نزد

۱ - Camnascires ۲ - رجوع کنید به مقاله Vaux در *Numism. Chronicle* دوره XVIII (۱۸۵۶)، صفحه ۱۴۰؛ دوره XX (۱۸۵۷)، صفحات ۸۵ و ۹۶. ۳ - این سکه ها بزبان خرمی نیستند؛ پادشاهان ناحیه پارسه نیز زبان محلی خود را در سکه ها بکار برده اند. ۴ - رجوع کنید به مقاله زالت، در مجله سکه شناسی *Zeitschrift fuer Numismatik* دوره هشتم، صفحه ۲۰۷ و بعد از آن. ۵ - این نتیجه از آنجا حاصل میشود که آنتیوخوس هفتم در سال ۱۳۸ همسر برادرش دمتریوس بنام کلئوپاترا را که در سوریه بجا مانده بود بزنی گرفت (عروسی برادر او قبلا با Rhodogune انجام گرفته بود). رجوع کنید به Syria اثر آپیان و دیگر آنکه هنگامی که دمتریوس برای دومین بار گریخت (هر دو فرار او بعد از مرگ مهر داد رخ داد) از این ازدواج دارای کودکانی نیز بود (رجوع کنید به: یوستین، کتاب سی و هشتم، قسمت نهم، بند چهارم الی هشتم).

هر فومی که بنیانی یکو می دید آنرا درپارت رایج می کرد و بدین ترتیب بود که او قانونگذار ملت خود نیز شد.

نحوه تقسیم مملکتی که به همت مهرداد تشکیل شده بود ازمنتخب شرح جاده ها و راه ها اثر ایزیدور خارا کسی که در حدود میلاد مسیح میزیست و بعضی از اطلاعاتی که پلی نیوس می دهد آشکار است.^۱ در آن زمان مملکت به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم می شد و دروازه های خزر حد فاصل بین این دو قسمت بود. نواحی سفلی از هفت ایالت تشکیل می شد بدین قرار :

۱- بین النهرین و بابل ، ۲- آپولونیایس^۲ ، ۳- خالونی تیس^۳؛ در تقسیم - نامه های جانشینان اسکندر این ها بادوساتراپ نشین بین النهرین (با اربلی تیس^۴) و بابل مطابق اند. اما نتیجه تقسیم جدید این بود که تمام سرزمین های واقع بین فرات و دجله در یک واحد متمرکز و متحد شد، ولسی بر خلاف آن ، کلیه قلمرو واقع در مشرق دجله از ساتراپ نشین های قدیم منتزع گردید. آپولونیایس (سیتاسن^۵ پیشین) از بابل و خالونی تیس از اربلی تیس جدا میشود و قسمت اصلی اربلی تیس نیز از سایر قسمت ها دور می افتد. ساتراپ نشین های دیگر بترتیب عبارتند از : ۴- کارینا^۶ ، ۵- کامبادنه^۷ ، ۶- مادعلیا ، ۷- مادسفلی یا ماد ناحیه ری ، و این چهار قسمت همه سابقاً ساتراپ نشین مادرانشکیل میدادند. نواحی علیای قلمرو سلطنتی عبارت بودند از : ۸- خوارنه (= خوار) ، ۹- کومیسنه (قومس) ، یعنی دو قسمت

۱- تاریخ طبیعی ، کتاب ۶ ، قسمت ۴۴ . ۲- در سوره شهری بود بنام آپولونیا (Apollonia) ؛ ناحیه سیتاسن یا سیتاکن بعدها این نام را به خود گرفت و به آپولونیایس ملقب شد. (رجوع کنید بدائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۳- Chalonitis - ۴- Arbelitis - ۵- Sittacene - ۶- Karina فردیناند یوستی در صفحه ۴۷۶ تاریخ ایران خود واقع در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران می نویسد که این ناحیه همان کردند فعلی است (مترجم) . ۷- Kambadene و هم چنین Kampada در حدود کرمانشاهان فعلی واقع بوده است. رجوع کنید به فردیناند یوستی تاریخ ایران صفحه ۴۲۸ (مترجم) .

هر دو در همان اوایل کار، توسط پارتی‌ها از ساتراپ‌نشین بزرگ ماد مجزاشده بود، ۱۰- کرگان، ۱۱- استاونه^۱، ۱۲- پارت، ۱۳- آپاوارکتیکن^۲، این هر چهار با ساتراپ‌نشین قدیمی هیرکانی- پارسی قابل تطبیق است؛ ۱۴- مرگیان^۳، که از ساتراپ‌نشین باختر منتزع شده بود، ۱۵- ایالت آری یا (= هرات)، ۱۶- سرزمین آناوی‌ها^۴ (که یکی از نواحی فرعی ایالت آری یا بوده است)، ۱۷- زرنگ، این سه قسمت اخیر سابقاً ساتراپ‌نشین آری یا- زرنگ^۵ را تشکیل می‌داده، ۱۸- هندوستان سفید که با آراخوزیه (رخج) قدیم قابل تطبیق است. هجده ایالت از ایالات پارسی باش ایالت قدیم مقدونی قابل تطبیق است. این تقسیمات جزئی‌تر کاملاً با آنچه درباره نحوه تقسیمات سلوکوس نیکاتور میدانیم موافقت دارد و با اطمینان زیاد می‌توانیم قبول کنیم که پارتی‌ها در این جا تقسیمات اساسی ایالتی سلوکی‌ها را حفظ کرده‌اند. مطابق اخباری که تصادفاً از بین النهرین در دست داریم می‌دانیم که بطور استثناء این ناحیه در زمان سلوکی‌ها ساتراپ‌نشین واحدی بوده^۶. حتی این مورد هم در تقسیمات پارتی‌ها بهمین شکل پذیرفته شد. اما از طرف دیگر از نظر تقسیمات کشوری بدو قسمت علیا و سفلی وضع کاملاً متفاوت است. نواحی علیا (صرف نظر از آراخوزیه) از مستملکات قدیم پارتی‌هاست که همه قبل از اشغال ناحیه ماد توسط مهرداد تحصیل شده بود؛ قسمت‌های سفلی عبارت است از متصرفات بعدی آنها در

- ۱- Astabene یا Astauene همانطور که قبلاً گفته شد ناحیه‌ای بوده است که فعلاً شامل سیملجان، بجنورد، شیروان و قوچان می‌شود. یکی از شهرهای این ناحیه، استوا- قوچان فعلی- بوده است (مترجم).
- ۲- Apauarktike یا بصورت صحیح تر Apauartikene حدود ایورد فعلی بوده است. رجوع کنید به تاریخ ایران اثر فردیناند یوستی صفحه ۴۷۶ و ۴۸۳ در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران (مترجم).
- ۳- مرگیان مرو است (مترجم).
- ۴- Anauer اهالی Anauon در قسمت جنوب ایالت هرات (مترجم). ۵- سکستان هم که از توابع حکومت پارت نبود، باین ناحیه بستگی داشت. ایزیدور فقط از آن جهت از این قسمت یاد می‌کند که جاده مورد بحث او از این ناحیه می‌گذرد، اما او به وضوح می‌گوید که این قسمت متعلق به سکاها است. در شمردن ساتراپ‌نشین‌ها تضادی بین ایزیدور و پلی‌بوس موجود نیست.
- ۶- پوزیدونیوس به نقل از استرابون، کتاب شانزدهم، صفحه ۷۲۹.

ناحیه مغرب. این مطلب بوضوح بچشم میخورد که پارتی‌ها در مقایسه با اسلاف خود تاجه اندازه به نواحی غربی امپراطوری خود بدیده بی‌اعتنائی می‌نگریستند: آنها بین‌النهرین را بعنوان تنها ساتراپ نشین بزرگ همچنان پذیرفتند و شاید هنگامی که یسفون مفراسکایان شد، حتی بابل را نیز بدان ضمیمه کردند. نکته دیگری که باز کمتر از مطلب فوق شایان توجه نیست، آنست که پارتی‌ها اصولاً کوششی برای دست یافتن به دریا نمی‌کردند. تنها در قسمت باریکسی از دهانه رود فرات حکومت پارتی بدریا دست داشته است، ولی در همین جا هم آنها بدولت کوچک خرسن اجازه دادند که از نظر تجارت با جهان بر آنها پیشی بگیرد. هنگامی که ما فهرست ساتراپ نشینهای پارتی را با ساتراپ نشینهای قدیم‌تر دوره مقدونی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که در اینجا از ساتراپ نشینهای شرق ایران خبری نیست و آنها عبارت‌اند از: ساتراپ نشینهای باختری - سغدی، پاروپانیزادوسه ساتراپ نشین هندی که مجموعاً هر پنج تائوأم با ناحیه پراتکین^۱ (که بعدها بنام سکستان موسوم شد) تحت سلطه یونانیان باختر و اعقابشان باقی ماند. در قسمت شمال، ماد صغیر که از مدتها پیش حکومتی مستقل تشکیل داده بود بچشم نمیخورد و در جنوب، از شوش که به تصرف الیمایی‌ها درآمده بود و از ساتراپ نشینهای پارسه و کرمان که به همراه نیمه غربی گدروزیه^۲ بچنگ پارسیان افتاده بود، اثری دیده نمیشود. سرانجام در مغرب، از قسمت شمالی و اصلی اربلی تیس هم اثری نیست، زیرا در این هنگام در این ناحیه حکومت مستقلی با نام آدیابن^۳ تشکیل شده بود که برای اولین

۱- Paraetacene دو ناحیه باین اسم مشهور بوده است: یکی سکستان یا سیستان و دیگری در ساتراپ نشین ماد که با اصفهان برابر است (مترجم). ۲- شرح بنادر دریای ایترو و فواصل آنها (Periplus mar. Erythraie) قسمت سی و هفتم به نقل از مولر (Mueller) در جغرافیای یونان صغیر، جلد اول، صفحه ۲۸۶. ۳- Adiabene

بار در سال ۶۹ قبل از میلاد از آن ذکر می‌آید^۱. گذشته از آن میتوان گفت که باز قسمت شمالی بین‌النهرین نیز در تصرف پارتی‌ها نبوده‌است. ایزیدور^۲ از ناحیه‌ای که با فاصله زیاد در جنوب ادسا^۳ واقع بوده سخن می‌آورد و آنرا متعلق به مانوس ارهائی^۴ می‌شمارد.

تأسیس این دولت به سال ۱۳۲ راجع می‌شود و این هردو بزمانی قبل از پارتی‌ها مربوط میگردد. در قبال این حکومت‌های کوچک سلطنتی، پارتی‌ها باین اکتفا کردند که رسماً تفوق آنها شناخته شود و همین که پارتی‌ها دست مقدونیان را از ایران کوتاه کردند، این دول کوچک یا باختیار و یا باجبار اظهار انقیاد نمودند. هرگاه پارتی‌ها در وضع خوبی بودند عنان را محکم‌تر می‌کشیدند و هرگاه در اثر اغتشاشات داخلی دچار ضعف میشدند تفوق آنها جز عنوانی واهی نبود و اوضاع و احوال این ممالك دچار تغییر و تحول می‌شد و زیر و رو می‌گردید^۵. در این نواحی همواره وضعی متزلزل و غیر ثابت برقرار بود و قدرت پارتی‌ها که بر چنین مبنائی استوار بود بهیچوجه شباهتی به وضع استوار حکومت ساسانی که بعدها روی کار آمد نداشت.

اشك تیرداد نیز همچون هخامنشیان خود را شاه بزرگ نامید و اخلاف او نیز از وی سرمشق گرفتند. مهرداد که خود را از همه برتر میدانست لقب شاهنشاه بزرگ را اختیار کرد. اما این يك عنوان پر جلال تو خالی نیست و بلکه بنظر می‌رسد که این لقب را باو اعطاء کرده باشند، زیرا پس از مرگ مهرداد (با تنها يك استثناء که يك نفر غاصب در زمان هرج و مرج داخلی خود را شاهنشاه نامید) در طول هفتاد سال تا زمان فرهاد سوم هیچ يك از اخلاف او خود را شاهنشاه ننامید^۶.

۱- پلوتارخ در شرح حال Lucullus قسمت بیست و هفتم. ۲- به نقل از مولر در موضع مذکور، جلد اول، صفحه ۲۴۶ که باید Mannoú Orras قرائت شود.
 ۳- Edessa - ۴- Mannus von Orrha ۵- استرابون، کتاب شانزدهم صفحه ۷۳۲. ۶- این واقعت روشن هر چند که سکه‌ها هر گونه شك و تردیدی را درباره آن رفع می‌کند تا کنون مورد توجه واقع نشده است.

نجیا و اعیان بهنگام تسمیه شاه (که بهر حال اشك میبایست باشد) مانند سایر موارد زی نفوذ بودند. پس از شاه مهمترین منصب و مرجع مملکتی سنا^۱ بشمار میرفت و تمام مناصب حکومتی و لشکری مختص اعضای سنا بود. اعضای سنا، یعنی مشاوران شاه همه از اعضای خانواده او و بدون شك از سپاهیان و جنگاوران قدیم پارتی بودند. غیر از این سنا، سنای دیگری هم بود که اعضای آنرا مغان و خردمندان تشکیل میدادند. این دو سنا متفقاً شاه را منصوب می کردند^۲. پارتی ها مردمی خدائرس و سخت معتقد با حکام دینی بودند. حتی مشکل ترین قسمت قابل اجرای احکام دین زرتشت، یعنی مقررات مربوط به تدفین مردگان را بادقت بسیار بموقع اجرا می گذاردند. اموات را در معرض هجوم سگان و مرغان شکاری می گذاردند و هنگامی که دیگر براستخوانها اثری از گوشت نمیداند آنها را دفن می کردند^۳. هنگامی که تیرداد شاهزاده پارتی به نزد نرون رفت راه خشکی را اختیار کرد تا مبدا همراهش با انداختن آب دهان بدربار آنرا ناپاک و ملوث سازند؛ مغان در این سفر او را همراهی میکردند و مشاور معنوی او بودند^۴. بدیهی است مغان دوره اشکانی در امور حکومت، قدرت و سلطه مغان روزگار ساسانیان را هنوز نداشتند. بهر حال عدم استنباط درست این تفاوت وضع مغان باعث شده است که عموماً چنین تصور کنند که پارتیها در اعتقاد به دین زرتشت سختگیری نداشته اند و اهل تسامح و تساهل بوده اند.

زوال کامل استقلال یونانیان مشرق ایران در نواحی و سرزمینهای شمال هندو کش که در واقع نقطه اتکاء و مبدأ قدرت آنها بشمار میرفت بلافاصله باعث

۱- در اثربوسین، کتاب چهل و یکم، قسمت دوم، بند دوم نوشته شده است: Popularum که در این مورد معنای درستی ندارد. من بجای آن Probolorum را صحیح میدانیم (Probolorum در زبان لاتینی بمعنای مشاور و کنسول است) (مترجم). ۲- پوزیدونیوس به نقل از استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۵. ۳- یوستین، کتاب چهل و یکم قسمت سوم، بند ۵ و ۶. ۴- پلی نیوس، تاریخ طبیعی، فصل سی ام، بند هفدهم.

شد که قدرت مقدونیان از ایران بکلی زایل شود و با اسیر شدن پادشاه سوربه
مقهور و منکوب شوند. در سال ۱۴۰ قبل از میلاد از باختریها برای آخرین بار
بعنوان قومی مستقل یاد می شود. از سکه هایی که در دست است چنین بر می آید که
پس از هلیو کلس پدرکش هیچ پادشاهی نیامده است که گمان برود بر باختر و سغد
حکومت کرده باشد. دو گزارش که از طرف مورخین کلاسیک در این زمینه بدست
ما رسیده است باختصار تمام از این فاجعه خبر میدهند. یکی از این گزارشها^۱
حاکی است که: «قبایل چادر نشین آسی، پازیانی^۲، طخاری^۳ و ساکاراوک^۴ از
سرزمین سکه ها در آن سوی سیردریا که روبروی سکه ها و سغدی ها واقع است
آمدند و باختر را از چنگ یونانیها خارج کردند، و مرجع دوم^۵ چنین میگوید:
«اقوام سکائی ساروک^۶ و آسیانی^۷، بلخ (= باکترا) و سغد را تصرف کردند،
هرگاه سیاست حکومت چین نسبت به کوچ کردن و آمد و شد قبایل چادر نشین
داخل آسیا ابراز علاقه شدید نمی کرد، ما اکنون اطلاع زیادی از نحوه زوال

- ۱ - استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۱ که در آنجا باید Sachárayloi chai را به Sacharayai تصحیح کرد. ۲ - Pasianer ۳ - Tacharer
۴ - Sakarauken سکه هایی که در جنوب سغد و کرانه سیردریاساکن بودند و ده هزار سوار در
جنگ گنگل با ختیا زادیوش سوم گذاردند (مترجم)؛ رجوع کنید به کتاب «یونانیان در باختر
و هندوستان» با این مشخصات: W. Tarn در کتاب: *The Greeks in Bactria and India*
۵ - تروگوس در *Prologi* کتاب چهل و یکم. از زمان بایر Bayer بیعد بعقیده تمام مورخین
جدیدتر، حکومت باختری یونانی بدست پارتی ها منهدم شده است. این مورخین از گفته
یوستین در کتاب ۴۱، قسمت ۶، بند ۳ شاهد می آورند. این اظهار نظر یوستین بر از ضد و
نقیض وی ارزش است. کسی که از نوشته های تروگوس گلچین کرده است افتادن دوساتراپ-
نشین را بدست پارتی ها در زمان سلطنت اوکراتیدس با زوال خود حکومت مخلوط می کند
و علت هم آنست که بی موقع یاد اصل و نسب پارتی ها که از سکریان بوده اند می افتد. درجائی
دیگر (۲، ۱، ۳، ۳، ۶) او نظر صحیح را ابراز می کند. ۶ - Sarauken
۷ - Asiianer و Asi، تارن عقیده دارد که آسیانی ها و آسی ها هر دو یکی هستند. این ها طبقه
حاکمه طخاریها بشمار می رفتند و تروگوس بوضوح این مطلب را ذکر می کند (مترجم)؛
رجوع شود به کتاب «یونانیان در باختر و هندوستان» اثر تارن، صفحه ۲۸۶.

یونانی‌هایی که بطور پراکنده در آن سرزمین‌های دوردست بسر می‌بردند نداشتیم. یکی از مأموران چینی که در سال ۱۲۸ به باختر رفت گزارشی تهیه کرد که کمی بعد در یادداشت‌های قدیمترین مورخ چینی با مقدار زیادی از اخبار مکمل دیگر که از هنگام افتتاح رفت و آمد منظم کاروانها بسوی مغرب در حدود سال ۱۱۵ بدست آمده بود، در دومین اثر قدیمی تاریخ چین مدون شد.^۱ طبق اخبار این منابع، یو - نشی‌ها^۲، یعنی قبیله چادرنشینی که با تبتی‌ها قرابت داشت قبلاً بین تون - هوانگ^۳ (مراد دشا - چو^۴ میباشد) و کی - لین - شان^۵ می‌زیستند و مانند همه قبایل همسایه خود در سال ۱۷۷ مطیع و منقاد قوم ترك تزاردهیونگ - نو شدند. تجدید جنگ بین سالهای ۱۶۷ - ۱۶۱^۶، بضرر آنها تمام شد: لان - شانگ^۷

- ۱- رجوع شود به: Sse-ki اثر Sse-ma-tsien (صدسال قبل از مسیح) ترجمه بروسه Brosset در مجله جدید آسیائی (Nouv. Journ. Asiat. II) صفحه ۴۱۸ بعد و وقایع دوران هان (Han) های اول اثر بان - کو (Pan-ku) سال ۸۰ بعد از مسیح.
- P. Hyacinth Bitschurin در کتاب *Opissanie Dshungaria* (پترزبورگ ۱۸۲۹) ترجمه ریتز در کتاب *Erdkunde* قسمت هشتم، کتاب سوم، صفحه ۶۰۴-۷۲۸ و همچنین تاریخ هون‌ها جلد پنجم، صفحات ۶۸ تا ۹۹ و ۱۵۳ تا ۱۶۳ تألیف Deguignes (ترجمه آلمانی) و همچنین: *Recherches sur quelques événements qui concernent l'histoire des rois Grecs de la Bactriane*. Mém-de l'Acad des Inscr. در مجله A. Rémusat تألیف Foë-kouê-ki گذشته
- صفحه ۳۷ به بعد همه منتخباتی از آن را در بردارند. هرگاه تفصیل ذیل در بعضی از موارد حتی مهم، از شرح و بسط اسلاف من منحرف میشود از آن جهت است که من فقط بدین دو منبع نگاه کرده‌ام و دائرة المعارف های جدیدتر چینی را که اشاره‌های جغرافیائی آنها محل تردید و تأمل است و بنحوی مطلب را پیچیده تر و مبهم تر کرده‌اند بکناری گذارده‌ام. ریشتهوفن (Richthofen) در کتاب چین (China) صفحه ۴۲۷ بعد نظر درست و صائبی ابراز کرده‌است.
- ۲- Yue-tshi - ۳- Tun-hwang - ۴- Sha-tsheu - ۵- Ki-lien-shan
- ۶- ارقام مختلفی که مورخین جدیدتر ذکر میکنند از قدیم بدست ما نرسیده و فقط بر آن مبنا بدست آمده‌اند که لان شانگ (Lan-shang) بسال ۱۶۰ درگذشت و از طرف دیگر پسر شانگ - لون در سال ۱۲۸ هنوز حکومت را در دست داشت.

خان بزرگ قوم هیونگ - نو پادشاه آنها را بنام تسانگ - لون^۱ کشت و از کاشه سر او برای خود جام می‌تهیه کرد^۲. اما قبیله او به طرف مغرب مهاجرت کرد. تنها قسمت کوچکی از آن قبیله از مهاجرت خودداری ورزید و در کوهستان نان - شان^۳ (واقع در مغرب شا - چو) و در جنوب غربی آن در حدود ۲۳۰ کیلومتر فاصله از ختن با نام یو - نشی صغیر مقیم شد. بقیه یعنی یو - نشی های کبیر به ناحیه ای رفتند که بعدها از طرف اوزون ها^۴ نامی به آن داده شد (سرزمین واقع در کنار دریاچه ایسی - کول^۵). در اینجا با قوم چادر نشین دیگری مصادف شدند بنام سه و پادشاه آنها را شکست دادند و او ناچار شد با قبیله خود به طرف جنوب بگریزد. او با قسمت اعظم قوای خود از طریق معبر کوهستان خطرناکی به کی بین رفت و این ناحیه را تسخیر کرد. این معبر خطرناک راهی بود سنگلاخ که در مرز غربی حکومت کوچک یاچا^۶ قرار داشت و پس از گذشتن از کنار دو دریاچه از حاشیه پرتگاه وحشتناکی بیش از یک کیلومتر و نیم از فراز کوه مرتفعی می‌گشت و چندان باریک بود که فقط به کمک ریسمان میشد از آن عبور کرد^۷. از این

۱ - Tshang - lun ۲ - لانگو باردی ها نیز همین رسم را از همسایگان خود آموختند. ملت ها نیز در دوران کودکی همچون افراد بزرگ از همه چیز به بدیهای دیگران تاسی می‌جویند. ۳ - Nan - shan ۴ - Usun ۵ - Issyk_kul ۶ - Yatscha ۷ - Ma_twan_lin به نقل از رموزا (A. Rémusat) در : *Nouveaux mélanges Asiatiques* قسمت اول، صفحه ۲۰۹ - بر طبق اخباری که از هاند های اول بدست ما رسیده است این توصیف حتی با جزئیاتش با خصوصیات آن معبر کوهستانی که چینی ها در سال ۱۷۵۹ در لشکر کشی خود به بدخشان از آن گذشتند تطبیق می‌کند. (تاریخ عمومی چین *Histoire générale de la Chine* جلد یازدهم، صفحه ۵۷۲ بعد).
و بدین ترتیب دیگر در اینکه این جاده همان است تردیدی نمیتوان کرد. این جاده ایست در نزدیکی دریاچه Jeschil_kul در انتهای غربی Pamir - Alitschur رجوع کنید به :

Turkestan and the countries between the British and the Russian dominions in Asia, mapped on the basis of the surveys made by British and Russian officers up to 1881. Sheet Nr 4.

معبّر می‌بایست از راهی که از ختن به آراخوزیه می‌رود عبور کرد. کی پین دره کابل رود^۱ یا همان کابل است. سه‌ها، راهی را که به اوج^۲ و کاشغر می‌رفت اختیار کردند. در اینجا بنظر می‌آید که قسمت کوچکی از این قبیله به طرف فرغانه علیا پیچیده باشد. بعدها هم در کوهستانهای شمال غربی کاشغر قوم کوچکی بنام کوان-نو^۳، تحت فرمان یکی از شیوخ خود می‌زیسته است. اما اینها فقط پانصد نفر مرد جنگی در اختیار داشته‌اند که دارای اصل و تبار «سه» بوده‌اند، ولی قبیله دیگری نیز که بلافاصله پس از عبور از کوهستان (یعنی در کاراتگین^۴ علیا) در مغرب کاشغر ساکن بودند و نام هیو-زیون^۵ داشتند، نیز از همین خانواده بودند. این‌ها نیز برای خود شاهزاده نشینی ترتیب داده بودند، اما فقط ۴۸۰ مرد جنگی در اختیار داشتند^۶. یو-تشی‌های کبیر بلافاصله در سرزمین «سه»‌ها مستقر شدند، اما از این تصرف چندان برخوردار نگردیدند: کون-مو^۷ یا شاه اوزون‌ها، قومی که در مغرب هیونگک-نوها ساکن بود، یو-تشی‌های کبیر را درهم شکست و آنان را مجبور ساخت که باز هم بطرف مغرب کوچ کنند. زمان رانده شدن یو-تشی‌ها را از سرزمین ایزی-کول بدقت می‌توان تعیین کرد. هنگامی که مأمور چینی نزد هیونگک-نوها اقامت داشت (۱۳۸-۱۲۹) سرگذشت مؤسس دولت اوزون‌ها را شنید. ماجر ابدینقرار است: این مرد هنگام مرگ شن-یو^۸ قبیله هیونگک-نو

۱- Kophen (مترجم). ۲- Utsch ۳- Kwan-to ۴- Karategin
 مسکن قومی بنام Karatai واقع در شمال سرزمین ساگاها از خجند گرفته تا نزدیکی دریاچه آرال، در طرف راست سیردریا. رجوع شود به دائرةالمعارف پاولی و ویسوا (مترجم).
 ۵- Hiu-siun ۶- من وقایع را عیناً طبق مرجع موجود ذکر کرده‌ام تا بی‌اساس بودن فرضی را که از زمان Deguignes پدید آمده است مبنی بر اینکه قوم «سه» ۳ بار از مقر خود توسط Yue-tshi بیرون رانده شد، روشن کنم. این فرض چیزی جز کوشش بی نتیجه‌ای نیست که دو گزارش را که از آن میان آنکه قدیم‌تر است Wan وان بزرگ را نام میبرد و آنکه جدیدتر است فقط از سرزمین Usun یاد میکند، با هم تلفیق کنند.
 ۷- Kun-mo ۸- Shen-yu بمعنی خان و سر کرده است (مترجم).

به مملکتی دور دست رفت و در آنجا مقیم شد و از آن زمان به بعد از اطاعت
 شن-یو سرپیچید. اما تنها شن-یوئی که در این زمان در گذشته است لان-شانگ
 است که در سال ۱۶۰ مرد^۱؛ بدین ترتیب رانده شدن یو-تشی های کبیر را باید در
 این سال و یا سال بعد دانست. هرگاه مدت توقف او در ایسی-کول کوتاه بوده است
 آن وقت می توان دریافت که چرا این واقعه از نظر قدیمی ترین وقایع نگار کاملاً
 مخفی مانده است. بهر حال باید این امر چند سالی طول کشیده باشد، زیرا خبری
 در دست ماست که حتی پس از تصرف این سرزمین بدست اوزون ها قبا بل پراکنده
 سه و یو-تشی باز در آنجا سکنی داشته اند.

گزارش جدیدتر حاکی است که یو-تشی های کبیر دیگر به مغرب روی
 آوردند و در آنجا تا-هیا^۲ (یعنی باختر) را متصرف شدند. همچنین از عبارت مأخذ
 قدیم آنها از هیونگک - نوها شکست خوردند، از وان بزرگ (منظور فرغانه
 است) خارج و دور شدند، قوم تا-هیا^۳ را شکست دادند و مطیع خود ساختند و
 بزودی خیمه و خرگاه شاهانه خود را در شمال رود وای^۴ (منظور آموی دریاست)
 برافراشتند، بالضروره چنین بر نمی آید که به وان بزرگ حمله شده باشد.^۵
 گزارش های چینی بیشتر باین نتیجه منجر می شوند که یو-تشی های کبیر باید
 در همان سال ۱۵۹ مستقیماً به سفد تجاوز کرده باشند، یعنی در دست در زمان
 جنگهای داخلی که بر اثر آن قدرت از دست او کراتیدس خارج شد. شاید که
 این تصرف به تدریج شده باشد، زیرا باختر در سال ۱۴۰ هنوز بعنوان دولت مستقل

۱- Sse - ma - tsien در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم، صفحه ۴۲۹.

۲- رجوع کنید به، History of the Heung-noo in their relation with China ترجمه از: Tseen - Han - Shoo توسط A. Wylie در مجله،

۳- Ta-hia Journal of the Anthropological Institute جلد سوم، صفحه ۴۲۱. ۴- Wei

۵- چه رسد بآنکه آنطور که فرض میشود مدت درازی در آنجا اقامت
 شده باشد.

در صحنه تاریخ ظاهر می شود. همین که یو-تشی ها در وطن جدید خودشان مستقر شدند، پادشاه چین، چانگ - کین^۱ را بسفارت نزد آنان فرستاد، بدین منظور که شاید آنها را برای بازگشت به موطن مألوف و مقابله با هیونگ - نوها تحریک کند و هنگامی که قوم اخیر رانده شد، جاده ای برای عبور و مرور کاروانها بگشاید. چانگ - کین بدست هیونگ - نوها افتاد، اما در سال ۱۲۹ گریخت و به وان بزرگ^۲ آمد و با گذشتن از سرزمین کانگ - کیو^۳ (در اواسط سیر دریا) به یو - تشی هارسید. ولی این قوم در سرزمینی معمور که کمتر دستخوش مهاجمات غارتگران می شود و مردمی آشتی طلب در آنجا ساکن اند خود را راحت می دید و علتی نمی یافت که به پیشنهاد چینی ها ترتیب اثر بدهد. چانگ - کین بی جهت به تا - هیا رفت و پس از يك سال توقف (۱۲۸-۱۲۷) بادست خالی عازم کشور خودش، ولی در حین مراجعت باز بخت با او یار نبود و برای بار دوم بچنگ هیونگ - نوها افتاد و تازه در سال ۱۲۶ بخاک چین رسید.

اطلاعات و توصیفات مفید و آموزنده ای که درباره مردم و سرزمین های مختلف در آثار مورخین چینی بدست ما رسیده است همه از جانب این مرد بوده است.^۴ قبایل وان بزرگ (فرغانه)، تا - هیا (باختر) و آن - سی (پارت) از اقوام مستقر و بزرگ

۱ - Tshang - kien - ۲ - منظور فرغانه است (مترجم). ۳ - Khang - kiu -

۴ - این گزارشها چندان مشخص و گویا است که بکلی جنبه های ضعف وقایع نگاری چینی را که نمیتوانستد مخارج حروف زبانهای یگانه را درست بزبان چینی برگردانند و به همین جهت در ثبت اسامی اماکن جغرافیائی دچار اشتباهاتی میشدند (این اشتباهات در آن روزگار خیلی شدیدتر از ادوار بعد بود) اصلاح می کند. شباهت بین اسامی در اینجا بیش از آنچه مفید باشد مضر بوده است؛ حتی گاهی شده است که نتایج درست از مقدمات غلط بدست آمده، مثلا در زبان چینی تا - هیا بمعنای باختر است و چنین تصور کرده اند که این لفظ از دهه ها مشتق شده، اما دهها هیچگاه در باختر ساکن نبودند و همچنین Tiau - tschi را که در چین بمعنای ایران است از تاجیک منشعب میدانسته اند.

بشمار بودند. همه این قبیله‌ها ازوان بزرگ گرفته تا آن - سی دارای چشمانی فرد - رفته و ریش و سبیلی پرپشت بوده‌اند، به لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کرده‌اند، اما تنها خودشان زبان یکدیگر را می‌فهمیده‌اند (ایرانی‌ها به لهجه‌های زبان زند سخن می‌گفته‌اند). آداب و عادات آنها نیز شباهت بسیار به یکدیگر داشته، بزنان احترام بسیاری گذاشته‌اند، چندانکه مردمطیع اراده زنش بوده‌است. باردزاس^۱ از مقام آزاد زنان نزد قوم کوشانی^۲ مستقر در باختر زمان خودش سخن می‌گوید. وضع پارتی‌ها کاملاً برعکس این بود، زیرا در دستور نگاهداشتن زنان که از رسوم شرقی است افراط می‌کردند^۳. افراد این سه قبیله همه معامله گرانی زیرك و کارآمد بودند و از راز ساختن ابریشم و رنگ آگاهی داشتند، اما از ذوب فلزات چیزی نمی‌دانستند. پس از آنکه توسط نمایندگان و مأموران چینی باین صنعت آشنا شدند، از چین طلا و نقره تهیه می‌کردند و با آنها اشیاء و آلات مختلف می‌ساختند، اما از طلا سکه نمی‌زدند^۴ و از این جهت از پارتی‌ها عقب بودند. وان بزرگ^۵ که محتمل است همان اوارنوی بطلیموس^۶ و ورثه مذکور در وندیداد باشد، دولتی بود مستقل که جمعیت آن در قرن اول قبل از میلاد مسیح به سیصد هزار تن برآورد شده بود و هفتاد شهر از آن تبعیت می‌کرد. پادشاه (محتمل است یکی از افراد محلی بوده که پس از

۱ - Bardesanes مقایسه کنید با مجموعه مورخین ارمنی، گردآورده لانگلو:

Langlois Coll. des historiens de l'Arménie I, 84 ۲ - یو - تشی‌ها در باختر

پنج شاهزاده‌نشین تأسیس کردند که کوشان Kuschan یا Kwei-shwang یکی از این پنج حکومت بود. بلخ (= باکتر) مرکز این ناحیه بشمار میرفت. رجوع بقرمائید به تاریخ ایران اثر فردیناند یوستی، صفحه ۴۸۹ در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران (مترجم). ۳ - یوستین

کتاب چهل و یکم، قسمت سوم، بند يك و دو. ۴ - رجوع کنید به: Sse-ma-t sien

به نقل از متنی که ریتز (Ritter) بدست داده است: کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۴۲.

۵ - فرغانه (مترجم). ۶ - Ovarnoi او این ناحیه را در گوشه جنوب شرقی باختر می‌پندارد (VI, ۱۱, ۶) ولی به کرات سرچشمه‌های سیر دریا و آموی دریا را اشتباهاً بجای یکدیگر گرفته است.

زوال قدرت یونانیان در اینجا به حکومت رسیده) در کوای - شان^۱ که باید همان خجند واقع در مدخل دره فرغانه باشد، سکنی می گزید و لشکری بالغ بر شصت هزار مرد جنگی در اختیار داشت که متشکل از نیزه داران، تیراندازان و سواران تیرانداز بود.

این مملکت مشهور بود به داشتن اسب اصیلی که از يك اسب تنومند آسمانی مفرض زاده شده بود و بجای عرق، خون از بدنش جاری می شد و چینی ها برای بدست آوردن آن دوبار به سال ۱۰۴ الی ۱۰۳ و ۱۰۲ الی ۹۸ قبل از میلاد باوان بزرگ وارد جنگ شدند. تا کستانهای این ناحیه نیز شهرت بسزا داشت. چینی ها در این برخوردها دریافتند که از یو بجه وانگور می توان بخوبی برای اسب نواله تهیه کرد و از آن پس این کار را در چین متداول ساختند. لفظ پو-تان (po - tan) برای انگور، لغتی است عاریتی و کلمه یونانی بوتروس (Botrus) مأخذ و منشأ آن بشمار می رود. اگر این مطلب صحیح باشد بنا بر این می توان گفت که یونانی ها که شهر اسکندریه اسکانه^۲ آنها در فرغانه قرار داشت خودشان کشت ناک را در آن دیار متداول کرده اند. در جنوب رود وای (آموی دریا) تا-هیا واقع است. تا-هیا اسم نوع است و در زبان زند معادل آن دهیو^۳ است که بمعنای «کشور» می باشد. در کشور، پادشاهی وجود نداشت، اما در هر شهری رئیسی بود و این همان وضعی است که اسکندر با آن مواجه شد و بعدها نیز در قرن هفتم هنگام تسلط ترکها باز همین وضع در آن ناحیه دیده می شود. چانگک - کین جمعیت این ناحیه را يك میلیون تخمین می زند و می گوید که اینها سربازان بدی هستند و در جنگ می ترسند (ممکن است که سربازان این ضعف و جبن خود را در هنگام تصرف باختر بدست یو - تشی ها

۱- Kwei - shan - ۲ همان خجند فعلی است. رجوع کنید به جغرافیای ایران تألیف گایگر، صفحه ۳۹۳ و تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی صفحه ۴۷۸؛ هر دو کتاب در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران چاپ شده است (مترجم). ۳ - dahvju

که اندکی پیش از آن اتفاق افتاده بود، نشان داده باشند) اما معامله گران و بازرگانان خوبی هستند. پایتخت این ناحیه لان-شی^۱ دارای بازارهای پر-رونقی است. ممکن است منظور او یکی از پایتخت هائی باشد که در کنار رود باکتروس^۲ واقع بوده است، زیرا جاده تجاری هند در طول این رودخانه بطرف شمال کشیده شده بود^۳؛ بنابراین یا مراد، بلخ (= باکترا) است و یا طبق اظهار بطليموس شهر اوکراتیدیا که در ساحل چپ آن قرار داشته است. در صورت اخیر ممکن است اسم نوع «هلنس»^۴ از آن مستفاد شود.

یو-نشی های بزرگ پس از تا-هیا به آن-سی^۵ که در مغرب آنان و روبروی رود وای قرار داشت رفتند. اینجا کشوری بسیار بزرگ بود که گویا يك هزار لی^۶ طول داشت و یکصد شهر کوچک و بزرگ از این حکومت اطاعت می کرد. هنگامی که در سال ۱۰۵ اولین کاروان بازرگانان چینی به آن-سی آمد از مرز شرقی این مملکت تا پایتخت آن که در قرن اول قبل از میلاد مسیح فان-تو^۷ (محتمل است که همان پارثاوا^۸ باشد) نام داشت، به دوازده شهر که همه دارای حصار بود، برخوردند و بین فاصله دو شهر بزحمت آبادی قطع می شد. از این جا می توان فهمید که سکنه آن ناحیه چقدر زیاد بوده اند که همه در جوار یکدیگر می زیسته اند (ظاهراً این راه از میان سرزمین پربرکت خراسان می گذشته است). بازرگانان آن-سی با عرابه و کشتی به ممالک مجاور تا فاصله يك هزار لی مسافرت می کردند. در آن-سی، سکه های نقره ای با نقش شاه رواج داشته و هنگامی که شاه درمی گذشته است، تصویر شاه جدید را بجای شاه متوفی می-

۱- Lan-shi ۲- Bactrus فعلا دهاس نامیده میشود. رجوع بفرماید به: جغرافیای ایران تألیف گایگر، صفحه ۳۹۲ (مترجم). ۳- پلینیوس در: Naturalis Historia (6§. 52) ۴- Hellenes بمعنی یونانی است (مترجم). ۵- An-si ۶- هزار لی تقریباً مساوی است با ۵۲۰ کیلومتر. ۷- Fan-teu ۸- Parthau

گذاشته اند^۱. مردم این ناحیه برای نوشتن کتاب از پوست حیوانات استفاده می- کرده اند و حروف را بصورت افقی می نوشته اند^۲. هرچند بدون تردید از شرح سکه ها برمی آید که سخن از پارتی ها در میانست، اما از طرف دیگر نمی توان به قوم پارتی که بنا به شهادت مورخین کلاسیک دارای جامعه ای طبقاتی بوده و اشراف منور و خود خواهی داشته است نسبت داد که اینقدر بافراط پای بند بازرگانی و داد و ستد باشند. اگر ما آنچه را قبلاً درباره جنبه های عمومی عادات و آداب و سجایای قوم پارتی گفتیم بخاطر بیاوریم می بینیم که نه تنها پای بند بودن شدید به تجارت در مورد پارتی ها صدق نمی کند، حتی از نظر سکه ها تضاد شدید و آشکاری با این ادعا وجود دارد؛ توضیح این مطلب بسیار آسان است:

گزارشهای چینی تفاوتی بین فرمانروایان و فرمانبران قائل نیستند و بیشتر، دسته اخیر را در مد نظر دارند. اما عادات و آداب طبقات فرودست این ناحیه نیز با عادات و رسوم عامه مردم باختر و فرغانه یکسان بوده است. چون سرزمین آن- سی تا حدود آموی دریا ادامه داشته بنابراین می توان گفت که صحبت از مردم مرو در میانست که در آن زمان گویا به پارتی ها تعلق داشته است. يك مأخذ بعدی چینی که به دوره سالهای ۲۴ الی ۲۲۰ بعد از مسیح می پردازد^۳ می گوید که در

۱- گزارش جدیدتر چینی، یعنی Pan-ku بجای آنچه گفته شد چنین حاکی است که «سکه های طلا و نقره با تصویر شاه در يك طرف و نمایاندن شخص دیگری در طرف دیگر است» (Deguignes در مجله: *Mém. de l'Acad.* دوره بیست و پنجم، صفحه ۲۷ و بعد)؛ او بدون موقع و بی جهت دفعتاً بیاد سکه های پادشاهان کی بین افتاده و از این رهگذر بگزارش سه - مات - سین صدمه وزیران رسانیده است و این معنی از توصیفی که او از سلاطین کی بین میکند بخوبی حاصل میشود. رجوع کنید به ریتر، جلد هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۷۳.

۲- Pan-ku به نقل از Deguignes در *Mém. de l'Acad.* دوره بیست و پنجم، صفحه ۲۸ با گزارش Ma - twan - lin به نقل از رموزا در *Nouveaux mélanges Asiatiques* دوره اول، ۲۱۸ مطابقت دارد؛ متن *Sse - ma - sien* در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم صفحه ۴۲۵ بنظر می آید که نادرست و مغلوط باشد. ۳- وقایع دوران هانهای متأخر به کوشش Deguignes، در تاریخ هون ها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) و Ma - twan - lin به نقل از رموزا در: *Nouveaux mélanges Asiatiques* دوره اول، صفحه ۲۱۸.

سرحد شرقی مملکت شهر مو-لو^۱ واقع است که آنرا آن-سی صغیر هم می گویند. این نام همان مئورو^۲ مذکور در وندیداد و مرو رود امروزمین است که در زمان یونانی ها به آنتیوخیا (= انطاکیه) موسوم بوده است. آن-سی چیزی جز صورت تحریف شده نام یونانی نیست. ما میدانیم که آنتیوخیا ی سوریه از طرف ایرانی ها اندیو^۳ نامیده می شد. از آن جا این نام به پارتی های فرماقروای آنجا منتقل شده است. در مغرب آن-سی در کرانه دریای مغرب (یعنی دریای خزر) تیاو-چی (ماد) قرار داشت که سرزمینی بود مزروع و دارای سکنه بسیار. ماد، حریم آن-سی بشمار می رفت و بعضی از قسمتهای آن تحت نظر رؤسای کوچک محلی اداره می شد که همه خراجگزار آن-سی بودند. سایر توصیفات و مشخصات این ناحیه آن طور که چانگک-کین اطلاعات گرد آورده خود را تشریح می کند، از قبیل آنکه این ناحیه سرزمینی گرم و مرطوب است و در آن جا برنج کاشته می شود، بیشتر به مازندران و کیلان مربوط است تا به نواحی داخلی و مرکزی و در این نواحی ساحلی است که اتفاقات سیاسی مشروحه رخ میدهد. در حقیقت در آن دیار يك پادشاه كوچك آندروپاتنی فقط حکومت نمی کند، بلکه در جوار او اقلاً يك پادشاه دیلمی نیز فرمان می راند. ما شاهی از چنین موردی در سال ۶۵ قبل از میلاد بدست داریم^۴ و گویا گیل ها و کادوسی ها درست مانند اواخر دوران سلطنت هخامنشیان و اوایل ساسانیان تحت فرمان امرای کوه نشین محلی بوده اند. این نشانه خوبی از استحکام و دوام مملکتی است که مهر داد پایه گذار آن بود. پارتی ها توانستند این نواحی ساحلی را که بزحمت بدان راه می توان یافت مطیع و منقاد سازند و چنین کار مهمی تنها از عهده حکومت های محدود و توانائی در تاریخ ایران بر آمده است.

Mo-lu - ۱ Mouru - ۲ Andiv - ۳ حمزة اصفهانی، جلد اول،

صفحة ۵۵ (چاپ Gottwald). - ۴ پلوتارخ در شرح حال پومپه تیوس، قسمت ۳۶ که

بجای elemayon باید نوشته باشد delemayon

لی - کوم^۱ (گرگان = هیرکانیه) در شمال آن - سی واقع بود ، جادو گران این ناحیه و تیاو - چی از شهرت خاصی برخوردار بودند^۲. از این گزارش چانگ - کین بخوبی و وضوح بر می آید که پارسی ها در آن زمان باز بیشتر به سرزمین موطن خود انکاء داشتند و سائراپ نشین های سفلی را بدیده «حریم» خود می نگریستند . در قرون بعد چینی ها از ممالک غربی توسط راه های کاروان روی که از کی پین (دره کابل) به او - گهه - شان - لی^۳ (آراخوزیه) کشیده می شد اطلاعاتی بدست آوردند . از این اخبار و اطلاعات بر می آید که اوضاع و احوال بکلی تفاوت کرده بوده است . مطابق این اخبار مرز این دو کشور از طرف غرب تیاو - چی بوده و پادشاه آن فرمانروائی مقتدر است که جنگجویان فراوانی در اختیار دارد . پایتخت آن در حدود یکصد روز مسافت از سرحد شرقی فاصله دارد . از آن - سی فقط بطور ضمنی ذکری بمیان آمده . برای آنکه از او - گهه - شان - لی بدانجا برسیم باید بدو طرف شمال برویم و بعد بسوی مشرق پیچیم . این خبر کاملاً درست است ، بشرطی که آن - سی را بمعنای وسیع و اصلی آن در نظر بگیریم و فرودستان پارسی در مرکیان (= مرو) و پایتخت آن ها آتیوخیا را از مره آن بشماریم ، اما بدون شك تیاو - چی همان مملکت پارت است ، زیرا حکومت پارت در آن هنگام مرکز ثقل خود را به ماد و ممالک غربی منتقل کرده بود . از این جا به احتمال زیاد بر می آید که تیاو - چی اسم نوع باشد . تصور می کنم همان طور که لفظ «کشور» در زبان رسمی هخامنشیان سهم بزرگی بعهدہ داشت و ما به صورت رایج فرس باستان آن یعنی دهیوش آشنا هستیم در اینجا هم تیاو - چی را بهمان مفهوم استعمال کرده باشند . طبق توصیف چانگ - کین قبایل چادر نشین بقرار ذیل بوده اند : یو - ثشی های

۱ - Li - kom - بنظر می آید که لفظ Li - kom خود بهمین معنی باشد که گاه باید آنرا به تردست و چشم بند ترجمه کرد و گاه به پیشگو و طالع بین .

۲ - U - ghe - shan - li

بزرگ (درسغد)، کانگ - کیوها^۱ (در کرانه اواسط سیر دریا) و سرانجام یین - تسائی^۲ (در خوارزم). یو - تشی های بزرگ در دوران خود از یکصد تا دو بیست هزار تیر انداز بمیدان می آوردند. بعدها تعداد این تیر اندازان را به یکصد هزار تخمین زدند که با تعداد خانوارها مطابقت داشت. درست پس از مهاجرت، خیمه و خرگاه پادشاه آنها در شمال آموی دریا واقع بود، حتی پس از آن که باخترا راهم تصرف کردند وضع بر همین منوال بود. اما بعدها بکلی به باخترا آمدند و لان - شی را پایتخت خود قرار دادند. اسم کشور یو - تشی های بزرگ، بکلی نام قدیمتری یعنی تا - هیارا از یادها برد. بهنگام تسخیر، این قوم از یک پادشاه فرمان می برد، اما بعد، این سرزمین به پنج شاهزاده نشین تقسیم شد که به هی - هو^۳ موسوم بود بدینقرار: هی - او - می^۴، شوانگ - می^۵، کوای - شوانگ^۶، هی - تون^۷ و کاو - فو^۸ که در جنوب غربی آن کشور قرار داشت. چون از قسمت اخیر مراد کابل است، بنابراین می توان گفت که این تقسیم جدیدتر از حمله سکاها به آسیا پس از مرگ فرهاد دوم است. هنگامی که چانگ - کین در این نواحی مسافرت می کرد، قوم کانگ - کیو که از یو - تشی های بزرگ در جنوب و هیونگ - نوها در مشرق در اثر وجود یک عده از حکومت های کوچک جدا بود، در طرفین ساحل میانه سیر دریا در ناحیه فرغانه و شمال آن باین سو و آن سو در حرکت بود. اینها هشتاد تا نود هزار تیر انداز به میدان جنگ می آوردند. در شمال غربی آنها یین - تسائی ها در کرانه دریای شمال که ساحل مستحکمی نداشت ساکن بودند و مراد از آن همان دریای آرال است.^۹ اینها همسایه های شمالی آن - سی و (آن طور که از مجموع این گزارش

Hi - eu - mi - ۴ Hi - heu - ۳ Yen - tsai - ۲ Khang - kiu - ۱
۸ - اگر موضع Kau - fu - ۷ Hie - tun - ۶ Shwang - mi - ۵

مربوط به گزارش Sse - ma - tsien در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم، ۲۲۴ در مقایسه با ریتر، کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۲۶ مورد توجه قرار گرفته بود از بسیاری از فرضیات جلوگیری می شد.

برمی آید) همسایه های شرقی لی-کان یا گرگان بوده اند. پس می توان گفت که خوارزم را در تصرف داشته اند. سر بازان این قوم چادر نشین را به ده هزار تیرانداز تخمین میزنند، اما بنظر می آید که این رقم در ثبت تحریف شده باشد. از اخبار و اطلاعاتی که بعدها در سال ۴۴ قبل از مسیح چینی ها بر اثر لشکر کشی به سرزمین کانگ - کیو بدست آوردند می بینیم که وضع بکلی دگرگون شده است. از حکومت های کوچکی که مرزهای شرقی و جنوبی کانگ - کیوها را حفظ می کردند دیگر صحبتی در میان نیست. اینها بلا واسطه همسایه هیونگ - نوها و یو-تشی های بزرگ هستند هر چند که مقر اصلی قوم اخیر در مقام قیاس با گذشته قدری بیشتر بطرف جنوب کشیده شده است. دیگر آنکه همسایه های شمالی آن - سی مانند گذشته ین - تسائی ها نیستند، بلکه کانگ - کیوها هستند. ین - تسائی ها هر چند قومی مقتدر بودند باز از کانگ - کیوها تبعیت میکردند و هنوز حکومت کوچک ین^۱ که در شمال ین - تسائی ها واقع بود به کانگ - کیوها باج میداد و باج این مملکت عبارت بود از پوست موش. این محصول را هم نمی شود در نقطه ای که جنوبی تر از سلسله جبال موخا جار^۲ باشد، جستجو کرد. از آن گذشته تعداد تیراندازان کانگ - کیو به یکصد و بیست هزار افزایش یافته بود یعنی بهمان نسبت که بعداً تعداد جنگجویان یو-تشی های بزرگ کمتر قلمداد میشود. تعداد خانوارهای این قوم نیز به همین اندازه بود و جمعیت اینها را به ششصد هزار تن تخمین میزنند. همانطور که این قوم از نظر آداب و عادات با یو-تشی های بزرگ شباهت داشت از نظر تشکیلات نیز با آن یکسان بود: کانگ - کیوها هم به پنج شاهزاده نشین تقسیم شده بودند، شاهی که بر همه ریاست فائقه داشت امیر سو-هیائی^۳ بود. طبق اظهار سه-ما-تسین^۴ قشلاق او در شهری به همین نام واقع در

۱ - Yen - Muchadschar ۲ - Su - hiai ۳ - رجوع کنید ۴ - ۲۲۷ .
 ۴ : *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم، ۲۲۷ .

مشرق وان - بزرگ (یعنی درجائی که اولی-آئای امروزین قرارداد) واقع بوده و محل ییلاقی او در موضعی بسیار دورتر در مغرب لو-یونی-نی^۱، یعنی به فاصله هفت روز مسافرت با اسب از شهر پی-تین^۲ قرار داشته است. قسمت شرقی کشور اغلب مطیع و منقاد هیونگک - نوها بوده و از پیش تاختن این قوم ترك بخوی چنین برمیآید که کانگک - کیوها و همچنین قوم زیر دست و مطیع آنها ین - تسائی بازهم بیشتر به طرف مغرب روی آورده اند. چینی ها قوای ین-تسائی ها را حد اقل در این زمان به یکصد هزار کماندار کاردان برآورد می کنند. قوم ین-تسائی در جهت مغرب، یعنی تا تسین بزرگ^۳ (= حکومت رومی ها) پراکنده می شود. اما این موضوع در این زمان تنها در مورد آاُرزی^۴ ها به تمام و کمال صدق می کند. آن قسمت از این قوم که در مغرب می زیست در ناحیه واقع بین تائائیس سفلی و ساحل غربی دریای خزر ساکن بود، اما عشیره اصلی که بنام آاُرزی های علیا موسوم بود در شمال آنها در قسمت کرانه شمالی دریای خزر تا نزدیکی های قسمت سفلی سیر دریا^۵ اقامت داشت و در دوران حکومت فارناس^۶ در بسفور (۶۳-۴۷) نه تنها آاُرزی های غربی، بلکه آاُرزی های علیا نیز در نبردهای کشور مجاور دخالت کردند؛ آاُرزی های غربی در آن هنگام دویست هزار سوار بمیدان فرستاده بودند اما گویا تعداد سربازان آاُرزی های علیا از این مقدار هم بیشتر بوده است. چون

Lo-yuni-ni - ۱ Pi-thien - ۲ Tsin - ۳ Aorser - ۴

قوم خانه بدوشی که در فاصله دریای آزوف تا سواحل شمالی و غربی دریای خزر پراکنده بود. این قوم با ارمنستان و ماد تجارت پر رونقی داشت. اینها با شتر مسافرت میکردند و مال التجاره های هندی، ایرانی و بابلی را با پوست نواحی شمالی و فلزات معاوضه می نمودند. دوره اقتدار این قوم در فاصله قرن اول قبل از میلاد تا قرن اول بعد از میلاد مسیح بوده است. رجوع کنید بدائرة المعارف پاولی ویسا (مترجم). ۵ - استرابون،

کتاب یازدهم، قسمت ۵۰۶: بطليموس، کتاب ششم، قسمت چهاردهم، بند دهم.

دولت بسفور از زمان فادناسس تحت الحمايه رومی ها بود بدین طریق اطلاع چینی ها از این-تسائی از این طرف هم تأیید میشود . پس ماحق داریم ادعا کنیم که به هویت اصلی صاحبان این دو اسم پی برده ایم . طبق منابع جدیدتر چینی^۱ که به قرون اولیه بعد از میلاد مسیح راجع می شود ، این-تسائی ها بعدها به آ-لان-نا^۲ موسوم شدند و این خود تأیید دیگری است برای اثبات نظر ما ، زیرا آلان ها درست در همان مواضع و مواقع ظاهر میشوند که قبلاً آا رزی ها در آن جا ساکن قلمداد شده اند ؛ اسامی جانشین یکدیگر می شوند : آا رزی ها برای آخرین بار در سنه ۴۹ بعد از میلاد مسیح در صحنه تاریخ بعنوان قومی فعال ظاهر می شوند^۳ . برای اولین بار لوکان^۴ (بین ۶۰-۶۵) از آلان ها یاد می کند . پس از آنکه اسامی مذکور در اخبار چینی از نظر جغرافیائی دارای دقت شد ، می توان اطلاعات دقیق تری از اقوامی بدست آورد که حکومت یونانی - باختری را سرنگون ساخته اند . اسامی چهار قبیله ای که استرابون در مقام ارتباط باهم یاد می کند همه ظاهراً توسط بطليموس با استفاده از منبعی که احوال و اوضاع را در بدو شروع حمله تشریح می- کند ذکر میشود : در سرزمین سکاها ، ساگاراوکها^۵ خارج از کوه های آموی دریا (ارتفاعات طرف راست قسمت سفلی آموی دریا) ، در داخل این منطقه ، یعنی در خود سفند ، پازیکها^۶ و در اواسط سیردریا ، یاتی ها^۷ و طخاری ها^۸ . در موضعی دیگر او طخاری ها را ملتی بزرگ در باختر می نامد و این اظهار باوضع بعدی مالکیت آن حدود و ثغور مطابق است^۹ . نام طخارستان در دوران قدیمترین جغرافیون عرب به سرزمینی اطلاق می شد که در مشرق بلخ واقع بود و طالقان ،

۱- سالنامه های هان های دوم بنقل از Deguignes در تاریخ هون ها ، جلد اول ، صفحه ۸۴ (ترجمه آلمانی) .
 ۲- A-lan-na -۳ رجوع کنید به سالنامه اثر ناسینوس ، کتاب دوازدهم ، صفحات ۱۵ به بعد .
 ۴- Lucan -۵ Sagarauken .
 ۶- Pasiken -۷ Jatier -۸ Tachorer -۹ VI. ۱۱۰,۶ -۱۰ VI. ۱۲,۴, ۱۴, ۱۴

اندراب، بدخشان و پنجهر (پنجشیر) را شامل می‌شد، اما در زمانی قدیمتر از آن قسمت غربی باختر هم از متعلقات آن بود. اوروزیوس^۱ در توصیفی که از جهان می‌کند و در آن به آثار جغرافیائی آگریپا^۲ (متوفی در سال دوازده قبل از میلاد مسیح) و آوکوستوس تکیه دارد، از ساگاراوک‌ها ذکر می‌آورد و موقف آنان را در کنار کوهستان پارتاو، بین دهه‌ها و پارتی‌ها، یعنی در موضعی که از دره رود امرک چندان دور نیست می‌داند. از طرف دیگر از اینجا آشکار می‌شود که آنها در جوار پارتی‌ها می‌زیسته‌اند و یکی از پارتی‌های مدعی تاج و تخت تزدآنها پناه بسته است. از دو قوم دیگر هیچ اطلاعی ذکر نمی‌شود، جز اینکه پادشاهان طخاری از عشیره آسیائی بوده‌اند^۳؛ دیگر در اینکه طخاری‌ها و یو-تشی‌های بزرگ هر دو قوم واحدی بوده‌اند، شك نمیتوان کرد. اختلاف اسامی را هم بسادگی چنین میتوان توضیح داد که یکی از این دو نام به عامه مردم اطلاق می‌شده و نام دیگر مخصوص طبقه حاکمه بوده است؛ نظیر این اختلاف اسم طبقات مختلف، نزد قبایل چادر نشین ترك به وفور تمام دیده می‌شود^۴. بنابراین از مجموع گفته‌ها چنین بر می‌آید که آسیائی، آسی‌بی، یائی^۵ و یو-تشی همه و همه کوششهایی هستند برای ذکر اسم گروهی از طخاری‌ها که حکومت را در دست داشته‌اند و ظاهر چنین است که تلفظ این اسم بسیار مشکل بوده است. در عوض گزارش‌های کلاسیک که دو قوم اصلی را می‌شناسند، یعنی طخاریها را بیشتر در طرف مشرق و ساگاراوکها را بیشتر در طرف مغرب می‌پندارند، گزارش‌های چینی در سرزمین حکومت سابق یونانی‌ها فقط يك قوم را می‌شناسند، یعنی طخاری‌ها را و در جوار آنها درمرکیان

۱- اوروزیوس (Orosius) کتاب اول، قسمت دوم، صفحه ۲۰. ۲- Agrippa

۳- رجوع کنید به: Prologi اثر تروگوس، ۴۲. ۴- کافی است که در اینجا دوام متفاوت ترکها و عثمانی‌ها را یادآور شویم. اما نمونه‌ای که از این همه قاطع تراست نام کوشان است. این اسم، نام گروهی است که بعدها در میان یو-تشی‌های بزرگ قدرت و حکومت

رسید. ۵- Jatii

تنها از پارتی‌ها نام میبرند. حال هرگاه گزارش‌های کلاسیک را آمیخته بدروغ ندانیم دیگر کاری نمیتوانیم کرد جز آنکه بپذیریم قبل از ۱۲۸ یعنی سالی که چانگک- کین در این نواحی بوده يك قسمت از سرزمین دولت یونانیان به تصرف و اشغال ساکاراوک‌ها درآمده و ما شاهی هم بر این مدعا از استرابون^۱ درست داریم و آن اینست که بگفته اوقسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها بدست پارتی‌ها افتاد. از آن گذشته ما میدانیم که این قوم، ساکاراوک‌ها بوده‌اند و ناحیه‌ای که از چنگکشان خارج شده مرو بوده است. یکی از درهم‌های فرهاد دوم دارای عبارت مرکیان^۲ است و این خود سندی است بر صحت این مدعا. نمیتوان پذیرفت که وقایع نگاران دقیق چینی از وجود قوم نام‌آوری همچون ساکاراوک‌ها بی‌خبر مانده باشند. پس تنها ممکن است از مقتدرترین قبیله‌ماوراء جیحون یعنی کانگک - کیوها همسایه‌های شمالی طخاری‌ها صحبت در میان باشد. اینها نیز مانند ساکاراوک‌ها از آن سوی سیردریا^۳ آمده بودند. هم‌ین- تسائی‌ها و هم‌کانگک- کیوها درازمنه مختلف از طرف جنوب با پارتی‌ها هم مرز شده‌اند. اما کانگک - کیوها درست در عهدی همسایه بوده‌اند که ساکاراوک‌ها شواهدی از آن بدست میدهند. ین- تسائی‌ها قبل از آثار مورخین کلاسیک تحت عنوان دیگر، یعنی بنام آاُرزی‌ها ظاهر میشوند؛ بالاخره تروگوس (که کمی بعد از سال دوم قبل از میلاد مسیح اثر خود را نوشته است) به عنوان یکی از آخرین وقایع تاریخ سکاها زوال ساکاراوک‌ها را ذکر میکند^۴ و این خبر کاملاً درست است که پس از سال دوم قبل از میلاد که پادشاه کانگک- کیوها گروهی را به چین به سفارت فرستاد^۵، آمد و شد بین هر دو کشور بکلی متروک شد و از کانگک-

۱- کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۵. ۲- رجوع کنید به کتاب سکه‌های پارتی اثر برسی گاردنر، صفحه ۳۳. ۳- رجوع کنید به: Ma - twan - Iin بنقل از رموزا در جلد اول Magasin Asiatique (Klaproth) در ۲۲۷ و همچنین به نوشته کلاپروت (Klaproth) در ۱۰۶. ۴- رجوع کنید به: Prologi اثر تروگوس، ۲۲. ۵- رجوع کنید به: Deguignes در تاریخ هونها ضمن مقدمه، صفحه ۳۴؛ P. Hyacinth بنقل از ریتر، کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۵۹.

کیوها دیگر در سالنامه‌های چینی ذکر می‌آید، در حالی که نامدنی باز از آ آ رزی‌ها نام برده می‌شود. تصور می‌رود که کانگ - کیواسم قوم نباشد، بلکه نام سرزمین باشد و همانست که در خرده‌اوستا^۱ از آن بنام کانگها^۲ و در شاهنامه فردوسی^۳ کنگ دز یاد شده است. اما پازیانی‌ها یا پازیک‌ها سرانجام نمیتوانند قومی دیگر باشند، مگر آ پازیک‌ها که در تاریخ قدیمتریارنی بکرات نام آنها بعنوان قومی که بین چادر نشینان اسم و رسم و شهرت دارند ذکر می‌گردد. ساکاراوک‌ها اینان را مطیع و منقاد ساختند و در لشکر کشی‌های خود آنها را باینسو و آنسو بردند، درست همان‌طور که مغول با عشایر متعدد ترك رفتار کردند. چون جنگ با پارنی‌ها و استقرار اینها در مرگیان در پیش بوده است تسخیر باختر باید قاعدتاً مدتی پیش از سال ۱۲۸ انجام شده باشد. خیلی محتمل است که این واقعه با فاصله خیلی کمی بعد از اینکه آخرین امید یونانی‌ها برباد رفت و اقدامات دمتریوس دوم بجائی منجر نشد، رخ داده باشد. این نتیجه از یک شهادت منفی چانگ - کین که ارزش آن از اطلاعات گرانبهای مثبت او کمتر نیست نیز برمی‌آید و آن چنین است که او هیچ خبر و اطلاعی از تفاوت موجود بین یونانی‌های فرمانروا و اهالی فرمانبردار ایرانی نژاد بدست نمی‌دهد. فاصله زمانی به تنهایی برای توجیه این سکوت کفایت نمی‌کند. ما می‌توانیم از این نکته دلیلی بدست آوریم که عنصر یونانی بطور قابل ملاحظه‌ای روبرو به ضعف رفته بود و همان‌طور که در سایر موارد حکومت‌های یونانی بوضوح می‌بینیم چندان جنبه شرقی بخود گرفته بوده که بهیچوجه توجه ناظر بیگانه را بخود جلب نکرده است.

منابع و مآخذی که برای روشن کردن دوره مقدونی از آنها استفاده می‌توان کرد:

اخبار مربوط به اسکندر به دو طبقه تقسیم می‌شود: منابع رسمی مقدونی

۲ - Kangha

۱ - اوستا ترجمه اشپگل (Spiegel) جلد سوم، صفحه ۵۱.

۳ - در ترجمه فرانسوی شاهنامه توسط Mohl جلد سوم، صفحه ۲۷۲ یاد شده است.

بخصوص آثار بطليموس و آریستوبول اهل کاساندر^۱ مورد استفاده آریان و (اگر مجموعاً در نظر بگیریم) پلوتارخ بوده است. تاریخ دیگری هم هست که جنبه رسمی ندارد و يك نفر یونانی بنام کلیتارخ^۲ آنرا برای عامه مردم یونان نوشته است. دیودور منتخب صحیح و بدون دخل و تصرفی از این اثر را بدست می‌دهد؛ همین اثر پایه و مأخذ آثاری شد که بعدها کورتیوس، یوستین و حتی پومپه تیوس نروگوس از آن سود جسته‌اند. اما در ضمن آنها نوشته‌های خود را با استفاده از فستهای از آثار طبقه اول و اثری دیگر که با اسکندر آشکارا سردشمنی دارد و خصوصیات آن مشکوک است و خالی از خلط‌ها و جعل‌های عمدی نیست تکمیل کرده‌اند. از میان مورخین جدیدتر درویزن مطالب خود را با استعانت از مورخین طبقه اول که در موارد نظامی و جغرافیائی قابل استفاده هستند تهیه کرده است. گروت^۳ در وقایع نگاری خود آثار طبقه دوم را هم مورد امان نظر قرار داده و در عمل نیز علیرغم سبک روماتیک آمیخته به صنایع لفظی آن و با وجودی که در بسیاری از موارد از زیر بار نقد وقایع شانه خالی کرده باز نمی‌توان از آن چشم پوشید، زیرا سبق ذهن در تحریر آن دخیل نبوده است. برای تکمیل و اطلاع بسیاری از مطالب که مورخین رسمی و دولتی آنها را باختصار نوشته و یا مسکوت گذارده‌اند میتوان به منابع طبقه دوم رجوع کرد. این منابع از جهت اظهار نظرهای سست و غیر قابل اعتمادی که در باره اسکندر کرده‌اند از نظر ما اهمیتی ندارند، اما چون حاوی موادی هستند که برای نقد و قضاوت لازم است، از مأخذ دیگر ذیقیمت تر و برترند. وظیفه مورخ در اینجا نیز مانند لغت دان و زبان شناسی است که برای تهیه متن مصحح نویسنده و سخنوری دو نوع نسخه خطی در دست دارد: یکی از آنها خوب است و دیگری پر از تصحیف

و تغییر. اما این دو نسخه بکلی از یکدیگر مستقل و متمایز هستند. پس باید نخست بکوشد تا نسخه مغلوط را تا آنجا که میسر است بصورت اصلی بازگرداند و آنگاه با استفاده از آن و مأخذ قرار دادن نسخه نوع اول، متن نویسنده را - در مورد فعلی، تاریخ حقیقی را - ترکیب کند و فراهم آورد.

دیودور، آریان که منتخب آثار او توسط فوتیوس^۱ بدست مارسیده و پلوتارخ در شرح حال او منس و دمتریوس که همگی آثار خود را با استفاده از مورخ برجسته هیرودوموس^۲ اهل کاردیا^۳ تهیه کرده‌اند در باره تاریخ اعقاب بلا فصل اسکندر را هنمای خوبی برای ما هستند. در کنار اینها از تروکوس و یایوستین که مأخذ کم ارزش را بصورتی ناقص مورد استفاده قرار داده‌است بزرگداشت می‌توان نام برد. از مؤلفین جدید باید پیش از همه دروین را یاد کرد و پس از او باید گروت را نام برد. او به وقایع، از منظر مقدونیان نمی‌نگرد و بر طبق طرحی که برای اثر خود تهیه کرده توجه اصلی خود را معطوف وقایع مغرب می‌کند. برای فاصله زمانی از ۳۰۱ الی ۲۲۰ قبل از میلاد فاقد هر گونه گزارش مربوط بهم از دوران باستان هستیم، زیرا یوستین که ادعا می‌کند چنین گزارشی را تهیه کرده‌است در اینجا نیز مانند دوران قبل از آن کاری انجام نداده‌است.

در تاریخ هلنیسم اثر دروین اطلاعات و اخبار پراکنده بهتر از هر جای دیگر گردآوری شده و بهم مربوط گردیده‌است. از سال ۲۲۰ به بعد ما اثر شایسته یولی ییوس را در دست داریم. اوایل این اثر کامل است، اما قسمت اعظم بقیه کتاب بصورت منتخب بدست ما رسیده. از زمان جدید، تاریخ‌های مفیدی که راجع به نواحی و موضوعات خاص است موجود است، اما از يك تاریخ عمومی و کلی دوران اخیر اقتدار مقدونیان در آسیا حتی بدانطور که تا اندازه‌ای انتظار آدمی را برآورد، در حال حاضر بهیچ وجه اثری در دست نیست.

۲ = دوره اشکانی

فرهاد دوم^۱ که پس از پدرش مهرداد اول بسال ۱۳۸ قبل از میلاد مسیح بر- تخت سلطنت پارت جلوس کرد، دنباله اقدامات پدر را گرفت. هم او بود که مرکیان را از جنگ فامحان سکائی باختیر بیرون کشید و ما سکه‌هایی در دست داریم که رقم^۲ آنها یاد این لشکر کشی را زنده نگاهداشته است. اما هنوز يك کار باقی بود و آن این بود که آخرین کوشش سلوکی‌ها را برای تجدید اقتدارشان در مشرق با ناکامی مواجه سازند. این تلاش سلوکیان یکی از خطرناکترین اقدامات آنان بشمار می‌رفت و یکی از کارآمدترین سلاطین آن دودمان چنین کاری را وجهه خود قرار داده بود. آنتیوخوس هفتم توانسته بود به جنگ داخلی سوریه خاتمه دهد و قدرت سلطنت را بار دیگر استوار سازد، حتی بیت المقدس را تسخیر کند

۱- روی سکه‌ها عنوان رسمی آن چنین است :

Arsaces Theopator Euergetes Epiphanes Philhellen

۲- رقم سکه‌ها بدینقرار است : Margianē, Traxianē (از تراکیسانه معلوم نشد مراد چه ناحیه‌ای بوده است) و goru kadastrateia... بگمان من لفظ اخیر حاکی از اسم محل ضرب سکه و لغت « در دشت » است که بصورتی نادرست ضبط شده ؛ رجوع بنرمائید به سکه‌های پارتی، صفحه ۳۳ اثر پرسی‌گاردنر .

و یهودیان را که بعنوان قومی مستقل شناخته شده بودند، باردیگر چنان باطاعت از خود دادارد و مطیع و منقاد سازد که آنها حتی برای لشکر کشی های او نیز حاضر شدند سرباز بدهند. در سال ۱۳۰ او با لشکریانی به تعداد سیصد هزار تن که از آن میان فقط هشتاد هزار تن مرد جنگی و بقیه از خدمه و عقبه بودند بد جنگ پارتی ها رفت. همانطور که در گذشته برای برادرش اتفاق افتاده بود بسیاری از پادشاهان کوچک شرقی بدو پیوستند و اینان همه از شمار آن دسته بودند که یوغ فرمانبرداری پارتیان را خوش نداشتند. در سه نبرد همواره پیروزی با او بود. در نبرد نخستین، سردار پارتی بنام ایندائس^۱ در کنار رود لو کوس^۲ (زاب بزرگ) از آنتیوخوس شکست خورد؛ بابل و پس از آن همدان دروازه های خود را به روی او گشودند. کلیه اقوامی که در آن دوران منکوب و مغلوب پارتیها شده بودند طوق رقیبت آنان را از گردن برداشتند. وضع چنان شد که ناکهان پارتی ها خود را در سرزمین اصلی خود محدود و محصور یافتند. پادشاه سوریه ماد را برای مقرزمستانی خود و لشکریانش تعیین کرد. تعداد زیاد لشکریان، او را ناگزیر ساخت که آنانرا در فضای وسیعی پراکنده سازد. هنگامی که برف ها رو به آب شدن میرفت، فرهاد دوم سفیری نزد آنتیوخوس فرستاد تا بداند تحت چه شرایطی به عقد قرارداد صلح توفیق خواهد یافت: او آزادی برادرش دمتریوس، خارج شدن از کلیه ممالک و سرزمین های تسخیر شده را خواست و برای آنکه سرزمین اصلی پارت در اختیار آنان بماند تقاضای پرداخت باج کرد. پیش از آنکه پادشاه پارت این پیشنهادها را بپذیرد ب فکر افتاد که بار دیگر در جنگ بخت خود را بیازماید، اما او یکی از تقاضاهای آنتیوخوس را بنحوی پذیرفت و انجام داد که بی شک آنتیوخوس بدان صورت موافق نبود؛ او دمتریوس را آزاد کرد و به سوریه

فرستاد تا از این رهگذر در غیاب آنتیوخوس دشمنی برای او ایجاد کرده باشد؛ بی‌بند و باری سپاهیان سوری بضرر آنتیوخوس تمام شد. رفتار غرورآمیز و گستاخانه سربازان با میزبانان خود و اقدام به سربازگیری در شهرها باعث خشم بسیار اهالی گردید. مادی‌ها بار دیگر درخفا با پارتی‌ها رابطه برقرار کردند و در روز معینی تمام واحدهای لشکریان سوری که در شهرهای مختلف متفرق بودند مورد هجوم قرار گرفت. آنتیوخوس در حالی که برای رساندن کمک به نزدیک‌ترین واحد خود میرفت با پادشاه پارتی مصادف شد که با یک نیروی متفوق صد و بیست هزار نفری بسوی او می‌آمد. برخلاف رأی صاحب‌منصبان لشکری که می‌گفتند باید سرعت به ناحیه نزدیک کوهستانی عقب نشست و از برخورد با نیروی سوارحریف برحذر بود، او درمقامی که لشکریان او درست قدرت عمل و حرکت نداشتند^۱ دست بجنگ زد. فقط مقدار اندکی از سوریان که از فرط خور و خواب و تن آسائی^۲ خوی جنگاوری و پرخاشجوئی را از دست داده بودند، از سرمشق شایسته‌ای که پادشاه بآنان داد پیروی کردند. سردار او بنام آئنه‌ئوس^۳ (همان کسی که قسمت اعظم گناه بی‌بند و باری و ستمگری سربازان را بگردن داشت) قبل از همه از میدان گریخت و تمام لشکر نیز بزودی فرار را برقرار ترجیح داد. نبرد باشکست نام و تمام لشکریان آنتیوخوس پایان یافت. آنتیوخوس نیز درحالی که مجروح بود خود را از معرکه نجات داد و برای آنکه زنده بدست خصم نیفتد خود را از صخره‌ای بزییر انداخت. این فاجعه که برای همیشه خیال دولت پارتی را از طرف سوریه راحت کرد، در حدود فوریه ۱۲۹ قبل از میلاد، رخ

۱ - Loco angusto « موضعی تنگ ». رجوع کنید به : Porphyrius بنقل از اوزیوس در

۲ - کار خودخواهی سربازان تا بدانجا کشید که بچکمه‌های خود میخهای زر و سیم زدند.

۳ - Athenaeus

داد^۱. فرهاد دوم فرمان داد تا جسد آنتیوخوس را با احترام تمام دفن کنند و بعدها آنرا در تابوتی سیمین به سوریه فرستاد و با خانواده آنتیوخوس که بدست او افتاده بود رفتاری شاهانه کرد: یکی از دو دختر او را بزنی گرفت و فرزند ارشد او سلوکوس را به سوریه فرستاد تا بر مسند شاهی بنشیند و با اجرای مقاصد آنی او در این دیار مساعدت کند، زیرا فرمائی که او بلافاصله پس از پیروزی بر آنتیوخوس صادر کرد تا دمتریوس آزاد شده را دوباره دربند کنند و بحضورش بیاورند قدری دیر بمقصد رسیده بود. خطری که از جانب مشرق متوجه او بود باعث شد که توجه پادشاه از اوضاع و احوال غربی منحرف شود. او بهنگام اضطراب رضایت خاطر سکاها^۲ را جلب کرده بود که از او در مقابل آنتیوخوس حمایت کنند. اما چون آنها پس از اختتام امر رسیدند پادشاه از پرداختن مزدی که تمهید کرده بود سر باز زد. نتیجه اش این شد که این قوم شروع به ویران کردن سرزمین پارت نمود. فرهاد دوم قبل از آنکه برای سرکوب این قوم برود یکی از اهالی گرگان را بنام او هه مروس^۳ که گوشه خاطرش باو تعلق داشت^۴ بجانشینی خود تعیین کرد و این شخص با شهرهائی که در جنگ اخیر با آنتیوخوس همداستان شده بودند بشدت هرچه تمامتر رفتار کرد. با اهالی مسنه جنگ کرد و ساکنان بابل

۱- این نتیجه از آنجا حاصل میشود که لیویوس و همچنین اوروزیوس در کتاب پنجم، قسمت دهم، صفحه ۳۱۰ و Obsequens در قسمت بیست و هشتم کتاب *De Prodigien* با می آموزند که لشکرکشی در سال کنسولی ۱۳۰ واقع شده و اینکه آنتیوخوس در سال ۱۳۸ پادشاهی رسید و ۹ سال حکومت کرد با این خبر مطابقت دارد. اطلاعات المپیاد که از طرف Porphyrius ذکر شده از محاسبه سالهای سلطنت بدست آمده است و دارای چنان اهمیتی نیست که معمولاً تصور میشود. ۲- چون یوستین در کتاب ۴۲، قسمت دوم، بند اول و دوم طخاریها را بوضوح از این دسته جدا کرده است پس باید گفت که اینها ناگزیر ساگارا و کها بوده اند. ۳- Euhemerus ۴- در وندیداد از ساده بازی بتوان یکی از معاصی کبیره یاد شده است (جلد اول، ۶۴ ترجمه اشپگل).

وسلوکیه را بشدیدترین وجهی گوشمال داد، جنگ با سکاها بخوبی و خوشی پایان یافت. اینان سراسر ناحیه پارت را به آب بستند و تاین النهرین تاختند و هر چه را سر راهشان بود خراب و با خاک یکسان کردند، چنان کاری که از پانصد سال قبل از آن سابقه نداشت. در بر دی حیاتی، سر بازان سابق آنتیوخوس که فرهاد آنها را بخدمت پذیرفته و بعد با آنها بنای بدرفتاری و درشتخوئی را گذارده بود به سکاها پیوستند؛ لشکریان پارتی بکلی شکست خورده معدوم شدند و خود فرهاد نیز در نبرد کشته شد. این اتفاق نمی تواند قبل از سال ۱۲۸ رخ داده باشد، اما ییشترا احتمال دارد که قدری پس از آن حادث شده باشد^۱.

پس از فرهاد، اردوان^۲ اول پسر سوم فریاپاتیوس^۳ که مردی سانشورده بود به سلطنت رسید. مأخذ اصلی که ما در دست داریم چنین میگوید که سکاها به فتح خود خرسند شدند و پس از ویران کردن ناحیه پارت به وطن خود باز گشتند. اما بسیاری از حقایق حاکی از آنست که امور بدین سادگی ها هم که بنظر میرسد برگزار نشده است. نخست آنکه جانشین فرهاد و ازگون بخت ناگزیر از پرداخت باج به سکاها بود؛^۴ دیگر آنکه گویا قسمت جنوبی زرنگ بطور مداوم در اشغال اقوام سکائی باقی بوده و نامی را که امروز بر خود دارد، یعنی سکستان یا سیستان از آنها گرفته است. این ناحیه از طرف ایزیدور خارا کسی که در حدود میلاد مسیح اثر خود را نوشته، بهمین صورت نامیده شده و معلوم است که این ناحیه مدتها قبل از آن تحت اشغال این قوم بوده است. ما سرانجام از سکه ها به وجود شاهان مختلف اشکانی پی میبریم که فقط معارضین اردوان اول و پسرش مهر داد دوم بوده اند و القاب

۱- Joannes Antiochenus قطعه شصت و ششم، قرة دوم به نقل از مولر، کتاب چهارم، ۵۶۱.

۲- هنگامی که تابوت محتوی استخوانهای آنتیوخوس بسوریه فرستاده شد هنوز اسکندر دوم (یوستین، کتاب سی و نهم، قسمت اول، بند ششم) پادشاهی میکرد؛ اما باید دانست که این پادشاه تازه در سال ۱۲۸ سلطنت رسید.

۳- Phriapatius

۴- یوآنس آنتیوخوس، قطعه شصت و ششم، قرة دوم.

مطمن این شاهان ممکن است بر اثر پیروزیهای پراکنده‌ای که در اینجا و آنجا بر سگزیان (= سکاها) غاصب و ستمگر بدست آورده‌اند پدید آمده باشد، اما بهر حال چنین القابی با وضع رقت بار مملکت در آن اوان تضاد فاحش دارد. یکی از آنها که جوانك بیست ساله‌ایست خود را اشك نیکه فوروس^۱ میخواند، دیگری یعنی اشك اور که تس دیکائیوس فیل‌هالن^۲ بخود باردیگر لقب «شاه‌شاهان» میدهد. از زمان مهرداد اول هیچ فرد دیگر چنین عنوانی را اختیار نکرده بود و چون در بین همه پارتی‌ها وی برای نخستین بار به تبعیت از هلیو کلس خود را «عادل» نامیده‌است پس شاید بتوان فرض کرد که او به همراه سگزیان از حدود و ثغوری که تحت تسلط هلیو کلس بوده بدین نواحی آمده باشد. گویا اهالی سلوکیه که از ظلم و تعدی او به مروس بجان آمده بودند با استفاده از موقع برضد اوقیام کردند و پس از آنکه او را بچنگ آوردند چندان شکنجه دادند که زیر شکنجه مرد. گروهی به سفارت نزد پادشاه پارتی رفتند و از او خواستند که آنها را عفو کند و کاری را که شده است نادیده گیرد. اما اردوان تهدید کرد که چشم همه اهالی سلوکیه را میرون خواهد آورد. ولی مرگ پادشاه مانع عملی شدن این تهدید گردید؛ او در جنگ با طغاری‌ها از ناحیه بازو زخمی شد و بر اثر همان زخم پس از مدت کوتاهی سلطنت مرد.

پسرو جانشین او بنام مهرداد (دوم) کبیر^۳ بار دیگر مجدداً عظمت مملکت را احیاء کرد. تاریخ جلوس او را به تخت سلطنت تقریباً از آنجا می‌توان تعیین کرد

۱- Arsaces Nikephoros ابدأ دلیلی درست نداریم که این شخص را اوهمروس

بدانیم (نیکه فوروس بمعنای پیروزمند است) (مترجم). ۲- Arsaces Euergetes Dikaos Philhellen بررسی گاردنر در صفحه ۳۰ و ۳۱ بحق انتساب این سکه‌ها را به مهرداد اول مورد تردید قرار میدهد و تصور میکند پس از مرگ او این سکه‌ها توسط دسته دیگری که بروی کار آمده ضرب شده باشد. ۳- روی سکه‌ها اشك تئوس اورگه نس ایی فانس فیل‌هالن:

Arsaces Theos Euergetes Epiphanes Philhellen

که بروی یکی از سکه‌های پادشاه معارض او، یعنی اشک نیکه‌فوروس تاریخ ۱۲۳ قبل از مسیح دیده شده است. آنگاه که از گزارش مختصر دوران حکومت وی بر می‌آید او با شجاعت تمام با همسایگان خود جنگ‌های متعددی کرد و بسیاری از قبایل را به حکومت پارت منضم ساخت، با سکزیان نیز چندین بار با موفقیت تمام روبرو شد و انتقام ننگ و سر شکستگی نیای خود را گرفت. گویا هدف او استرداد نواحی از دست رفته بوده است. در مشرق وضع حکومت تغییری نکرده بود؛ این عقیده را که چون نام‌های پارتی بین فرمانروایان قوم هندو سکائی در درهٔ کوفن^۱ رواج داشته پس مهر داد دوم آن نواحی را تسخیر کرده بود، از آنجا می‌توان رد کرد که از او - کهه - شان - لی^۲ (قندهار) که با فاصلهٔ زیاد در مغرب آن ناحیه قرار گرفته در اخبار و گزارش‌های چینی مربوط به اواسط قرن اول قبل از مسیح بعنوان حکومتی مستقل یاد می‌شود، اما به اقرب احتمال می‌توان گفت مهر داد همان کسی است که اگر هم بین النهرین را فتح نکرده باشد، بطور حتم رود فرات را بعنوان سرحد قطعی غربی مملکت تعیین نموده است. مقارن اواخر دوران حکومت او مملکت چنان مقتدر شده بود که مهر داد توانست در امور ارمنستان بزرگ دخالت کند. در یکی از جنگهای اولیه شاه ارمنستان ناگزیر شده بود فرزند خود تیگران دوم را به پارتی‌ها بعنوان گروگان بدهد. بعدها شاه پارتی از وجود این شخص برای مقابله با شاه ارمنستان آرتوازد^۳ (محتمل است که برادر تیگران باشد) استفاده کرد و در سال ۹۴ قبل از مسیح او را بر تخت سلطنت پدرانش نشاند. شاه جدید برای جبران این کمک قرار شد که هفتاد دره از ارمنستان را به پارتی‌ها واگذار کند. مهر داد دوم از سلسلهٔ اشکانیان نخستین کسی بود که به برقراری روابط با روم اقدام

کرد. هنگامی که سولا^۱ در سال ۹۴ قبل از میلاد مسیح بعنوان فرمانروای کیلیکیه^۲ به کاپادوکیه آمد مهربانانانه او فرستاد تا بلکه با رومیان قرارداد مودت و اتحاد منعقد سازد. در ملاقاتی که در کنار رود فرات در حضور پادشاه کاپادوکیه، آریوبرزن^۳ رخ داد سولا با غرور بسیار رفتار کرد، اما سفیر که نتوانسته بود احترام پادشاه بزرگ را چنان که در خور اوست نگاهدارد بمحض بازگشت بسزای سهل انگاری خود رسید و کشته شد. محتمل است که مهربانانانه داشتن این سفیر می خواسته است از نظر تحقیق مقاصدی که برای سوریه در سر داشته از وضع و نیت رومیان اطلاع حاصل کند. زیرا درست در همین زمان پارتی ها باملکه لائودیسه که در کوماگنه^۴ (کماژن) یا یکی از نواحی مجاور آن حکومت می کرد^۵ در حال جنگ بودند. پسر عموی ملکه، یعنی آنتیوخوس دهم نیز از او حمایت می کرد، اما در جنگ با پارتیان کشته شد، پس از سالهای معدود هنگامی که دمتریوس سوم که در دمشق حکومت می کرد برادرش فیلیپ را در بروا^۶ محاصره کرد، استراتون متحد او که در بروا ستمگرها

۱- Sulla ۲- Cilicien ۳- Ariobarzanes ۴- Kommagene این سرزمین در شمالی ترین نقطه سوریه واقع بوده. ۵- فلاویوس (Josephus Flavius) در *Archeologia Judaica* جلد سیزدهم، فصل سیزدهم، بند چهارم. در عوض نسخه معتبرلین (cod Lugd. Bat.) زیاده می نویسد: tē tōn Galikēnōn basilissē. متن پیش با افتاده تر، از او بعنوان ملکه Gilead یاد می کند. تردیدی نداریم که مراد از او لائودیسه تئافیلادلفوس: (Laodice Thea Philadelphos) دختر آنتیوخوس هشتم پادشاه سوریه است. موم زن (Mommsen) در اخبار انجمن باستان شناسی آتن، جلد اول، صفحه ۳۲ (*Mittheilungen des archaol. Instituts in Wien*) او را جدۀ اعلائی پادشاهان بعدی کوماگنه (Kommagene) می شمارد. اما من شخصاً جسارت اصلاح این لفظ را ندارم. بلکه حدس می زنم مراد یکی از نواحی مجاور آن دیار و مثلاً Kallinikēnōn باشد. ۶- Berōa نام قدیمی حلب است. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی ویسوا (مترجم).

می کرد امیری از امرای عرب بنام عزیز و مهرداد سیناسس^۱ فرماندار پارتی بین-النهرین را بکمک خواست. اینها با قوایی متفوق سر رسیدند و شهر را از قید محاصره آزاد کردند و دمتریوس را با کلیه سپاهیانش مجبور به تسلیم ساختند (سال ۸۸). فرماندار پارتی او را به خدمت مهرداد فرستاد و او ناهنگام مرگ در دربار مهرداد ماند. این سومین نفر از دودمان سلوکی بود که بر او این ماجرا می رفت، زیرا سلوکوس، دایی او نیز هنگامی که در سوریه توانست دیگر در برابر دمتریوس دوم مقاومت کند، در سال ۱۲۸ به دربار فرهاد دوم بازگشت. بنظر چنین می آید که مهرداد بزرگ بلافاصله پس از این واقعه وفات کرده باشد. ما بهیچ وجه محق نیستیم در باره حکومت پراقتدار او بیش از اندازه غلو کنیم. زیرا ضعف و زوالی که ناگهان در کار حکومت روی داد ناگزیر از دوران حکومت او آغاز شده بود.

اردوان دوم^۲ پس از او به سلطنت رسید. بعد از اردوان یک نفر غیر پارتی

۱- Mithridates Sinaces ۲- قسمت ذیل از کتاب چهل و یکم اثر تروگوس

بنام Prologi :

Successores deinde eius Artabanus et Tigranes cognomine Deus a quo subacta est Media et Mesopotamia; dictusque in excessu Arabiae situs بر اثر حدس وایان Vaillant (که مورد قبول عموم واقع شده، ولی با همه مدارك خط شناسی و تاریخی مخالف است) به مهرداد اول پادشاه پارتی نسبت داده میشود، ولی در واقع به تیگران مشهور مربوط است و تمام مطالبی هم که در این موضع گفته شده در مورد او صدق می کند. اما این مطالب نمیتواند در کتاب چهل و یکم ذکر شده باشد، بلکه جای درست آن کتاب چهل و دوم *prologi* میباشد. او بعد از کلمات : *Orgines Armeniorum et situs* این جمله را در حاشیه کتاب یادداشت کرده که بعد آنرا سهواً بموضعی نادرست انتقال داده اند. اردوان جانشین مهرداد دوم بوده. سکه های اشك اورگه تس ایی فانس فیل هن را که تصویر آن سر و وضعی آشفته و مفشوش دارد و فلز آنهم از جنس پستی است باید متعلق باودانست. پرسی گاردنر (صفحه ۳۸) این سکه ها را یا از زمره سکه هایی میداند که مهرداد بعدها در دوره پریشانی و گرفتاری ضرب زده است و یا آنها را متعلق به یکی از خاصین می شمارد.

بنام تیگران از ارمنستان بخود لقب شاهنشاه داد و چنان قدرت پارتی‌ها را ضعیف کرد که از این نظر هیچ کس دیگر بیای او نرسید. هنگامی که او بسال ۸۶ در يك قسمت از سوریه بعنوان پادشاه پذیرفته شد، مردم در این انتخاب خود باز بقیایای اتحاد او را با پارتی‌ها در نظر گرفته بودند^۱، اما دیری نپائید که در اثر جنگهای داخلی و نبرد با ملل مجاور چنان کار پارتی‌ها به ضعف گرائید که دیگر قدرت برابری با ارمنیان را نداشتند^۲.

ما تنها در باره آخرین پرده این دوران ضعف و پیریشانی اطلاعات ناقصی در دست داریم. بسال ۷۷ اشك سیناتروسس^۳ در هشتاد سالگی از سرزمین ساکارا و کها بازگشت تا بر تخت سلطنت بنشیند. مدت سلطنت او هفت سال بود؛ اما نمی‌توان بسهولة پذیرفت که این مورد تنها مورد غضب حکومت در آن دوره بوده است. سکوت سکه‌ها در این زمینه عکس این مطلب را ثابت نمی‌کند، بلکه بیشتر حاکی است که در آن دوران چنان وضع فلاکت باری حکمفرما بوده که کسی به سکه عنایتی نداشته است. از مطالعات سکه شناسی پارتی بموارد دیگری نیز بر می‌خوریم که این موضوع را تأیید می‌کند. تیگران ماد را تصرف کرد، ولی باید در نظر داشت که اسلاف تیگران ناحیه ماد را قبلاً به آنسروپان^۴ محدود کرده بودند، اما او به این اکتفا نکرد و به ناحیه ماد بزرگ که از مستملکات پارتی‌ها بود تاخت و کاخ آدراپانان^۵ را که مقر پارتی‌های مقیم باثانا (اکباتان، همدان) بود و در ده کیلومتری مغرب شهر اخیر قرار داشت^۶ ویران کرد. از پارتی‌های مقیم همدان مراد آن شاخه‌ای از خاندان اشکانیان است که این

۱- یوستین، کتاب چهارم، قسمت اول، بند سوم. ۲- پلوتارخ در شرح حال لوکولوس، قسمت سی و ششم. ۳- Arsacide Sinatruces بروی سکه‌ها: ۴- Arsaces Autokrator Philopator Epiphanes Philhellen ۵- Adrapanan ۶- ایزیدور خاراکسی، قسمت ششم بنقل از مولر در: *Geographi Graeci minores* جلد اول، ۲۵۰.

شهر را مقر خود قرار داده بود. مهر داد اول هنوز در گرگان اقامت داشت، اما فرهاد دوم در ماد^۱ مقیم شد و تا زمان مهر داد سوم مقر حکومت در همین مقام باقی ماند. هفتاد دره‌ای که تیگران ناگزیر شد به پاس کمک و مساعدت باشکائیان واکذارد بار دیگر از جنگ آغان خارج گشت. در ناحیه ینوا و اربلا نیز تیگران خرابی‌هایی بیار آورد و مملکت آدیابن را که تا آن زمان تحت الحمايه پارتی‌ها بود و همچنین بین النهرین را با قلعه مستحکم نصیبین متصرف شد. آخرین جنگ از این سلسله جنگها را تیگران با سیناتروس^۲ کرد. محتمل است که این جنگ تا سال ۷۳ که مهر داد اوپاتور^۳ از شهر پونتوس^۴ بدون اخذ نتیجه از هر دو پادشاه استمداد کرد، ادامه داشته است^۵.

طبق گزارش دوتن از مورخین، سومین جنگ مهر داد^۶، فرهاد سوم پسر سیناتروس کمی قبل از ورود پومپه‌ئوس و طبق اظهار يك مورخ دیگر^۷ اندکی قبل از ورود لوکولوس در سال ۷۰ جانشین او شد؛ تاریخ اخیر ارجح است، زیرا از طرف يك مورخ بیطرف دیگر^۸ نیز تأیید میشود. پادشاه جدید^۹ نیز در قبال تقاضای کمک که از جانب تیگران و مهر داد متحداً در سال ۶۹ از او شد، بی اعتنا

- ۱- این نتیجه از منتخب کتاب دیودور که توسط Vales انتخاب شده است، بدست می آید (صفحه ۶۰۳).
- ۲- Sallust در *Historia* جلد چهارم، قسمت ۱۹.
- ۳- Mithridates Eupator -۴ صورت مشرقی این لفظ بنطقیس است (مترجم).
- ۵- (Memnon) بنقل از codex نوشته Phōtius (۲۲۴) صفحه b ۲۳۲ چاپ Bekker.
- ۶- Appian در شرح حال مهر داد قسمت ۱۰۴ و کاسیوس دیو، کتاب ۳۶، قسمت ۴۵.
- ۷- ممن در همان مرجع، صفحه ۲۳۹ a (۱۳)، چاپ Bekker -۸ Phlegon.
- ۹- فرهاد سوم، شاهنشاه، اشک دیکائوس اپی فانس تئوس اوپاتور فیل‌هالن؛ گاردنر در صفحه ۳۹ بمهر داد سوم منسوب میدارد؛ اما دلایل او در قبال شواهد روشن از فیل‌آنکه فرهاد لقب شاهنشاه (پلوتارخ در شرح حال پومپه‌ئوس، قسمت ۳۸؛ کاسیوس دیو در کتاب سی و هفتم، قسمت ششم) و عنوان تئوس (فلگون در اثر مذکور در فوق) را پذیرفته بوده است اهمیتی ندارد.

مائد، هر چند که از طرف ارمنستان بازای نبرد با روم، بین النهرین، آدیابن و دره‌های بزرگ، یعنی تمام قسمت‌هایی که از چنگ پارتی‌ها خارج شده بود، بازبند آنها را گذار می‌شد. از این گذشته هنگامی که لو کولوس پس از اطلاع از این وضع واسطه‌ای بنزد او فرستاد، از فرط نفرتی که نسبت به تیگران در دل احساس میکرد با رومیان قرارداد اتحادی بست. اما هنگامی که سستیلیوس^۱ یکی از متخصصین مهم جنگ برای اعلام رسمیت اتحاد فی مابین بنزد او آمد و شاه دریافت که کار سفیر بیشتر جنبه جاسوسی و خبر گیری دارد تا سفارت، قدری از کرده خود پشیمان شد. سر انجام صلاح کار را این دید که در این معر که بی طرفی اختیار کند. اما پومپه‌ئیوس قبل از وارد شدن به صحنه جنگ با فرهاد سوم با همان شرایط که پادشاهان متحد با او پیشنهاد کرده بودند قرارداد اتحادی بست و او را به حمله به ارمنستان تشویق و تحریم کرد. در این اوان فرصت از هر جهت برای اقدام مناسب مینمود، زیرا تیگران کهتر، یعنی فرزند و شریک سلطنت تیگران مهتر با پدر، کارش به مجادله کشید و نزد پارتی‌ها گریخت. فرهاد او را پذیرفت و یکی از دختران خود را با و بزی داد و بر سر کردگی او در سال ۶۶ به ارمنستان لشکر کشید. تیگران کهنسال به کوهستان گریخت، پارتی‌ها تا آرتاکسانا^۲ پیش تاختند و به محاصره شهر آغاز کردند؛ اما چون این کار بدر ازا کشید، فرهاد به موطن خود بازگشت و قسمتی از لشکر یانش را با اختیار تیگران کهتر گذاشت. ولی این جوان بتنهائی از عهده پدر بر نیامد، بکلی از او شکست خورد و بنزد پومپه‌ئیوس که در صدد لشکر کشی به ارمنستان بود گریخت. اما تیگران مهتر از این پس با پومپه‌ئیوس از در التماس و زاری درآمد و برخلاف انتظار از او برای مصالحه شرایط مساعدی دریافت داشت، پومپه‌ئیوس نیز پسر را به پدر تسلیم کرد، تیگران کهتر به بهانه‌ای بسیار ناچیز به بند کشیده

شد. فرهاد که در این اثنا متصرفات قدیمی پارتی را که از طرف رومیان باو وعده شده بود اشغال کرده و به کردونه^۱ تاخته بود، نماینده نزد پومپهئوس فرستاد تا از داماد خود شفاعت کند (سال ۶۵). اما چون پومپهئوس دیگر به اتحاد با پارتی ها احتیاجی احساس نمیکرد، از پذیرفتن این تقاضا خودداری ورزید و در عوض خواست که کردونه بعنوان ناحیه ای که متعلق به تیگران است فوراً از جانب فرهاد تخلیه گردد. اما چون نمایندگان از خود اختیاری نداشتند شرحی در این زمینه به شاه نوشت، ولی منتظر رسیدن پاسخ نشست، بلکه بلافاصله پارتی ها را بوسیله افرانیوس^۲ از کردونه بیرون کرد و آن ناحیه را به تیگران داد. پارتی ها در این ماجرا دست به اسلحه نبردند، اما طبق خبری که در دست است تا حدود اربلی تیس مورد تعقیب قرار گرفتند^۳. بلافاصله پس از آن، یکی از سردستان پومپهئوس با گذشتن از بین النهرین رهسپار سوریه شد، هر چند بین النهرین طبق قرار داد بوضوح تمام از مستملکات حکومت پارتی شمرده شده بود. در نامه پومپهئوس از عنوان «شاهنشاه» که قبلاً از طرف او برای فرهاد برسمیت شناخته شده بود اثری نیست. بدون تردید این کار بدان دلیل بوده که پومپهئوس از تیگران که ادعا داشت شاهنشاه منحصر بفرد است و شاید هم اسلاف ناتوان و ضعیف فرهاد او را واقعاً بدین عنوان شناخته بوده اند، ملاحظه کرده است. ما سه تن از چهارتن پادشاهی را که در اثر خدماتشان از طرف جهانیان محقق برای احراز این لقب غرورآمیز قلمداد شده اند میشناسیم؛

۱- Korduene نام دیگر آن، بیت کردو (Beth - Kardu) است که امروز بدان جزیره ابن عمر گویند و نواحی مجاور آن در ساحل چپ رود دجله (مترجم). ۲- Afranius ۳- در گزارش اوروزیوس کتاب ششم، قسمت چهارم، صفحه ۳۸۰ این عملیات تبدیل به لشکر کشی شده است که طبق آن باید از قرار پومپهئوس به موضعی که پنجاه روز تا همدان، پایتخت حکومت اشکانی فاصله داشته رسیده باشد. آنطور که از ارتباط بین وقایع برمی آید چنین خبری معلول گزارش تعلق آمیز یکی از مورخین قدیم نیست، بلکه از آنجا ناشی شده که اوروزیوس حوادث را با هم مخلوط کرده است.

اینها عبارتند از: پادشاهان آتریپاتن (آذربایجان)، آدیابن و کردونه. پادشاه چهارم قاعدتاً میبایست پادشاه اورهونه^۱ (=الرها) باشد و اینها همه سرزمینهایی بودند که تا این زمان از تحت الحمایه های دولت پارت بشمار میرفتند. هنگامی که فرهاد تمام نواحی از دست رفته و بخصوص این ممالک کوچک را بار دیگر بحکومت پارتی بازگرداند، چنانکه سکه های او حاکی است لقب شاهنشاه را که قبل از وی مختص مهرداد اول بود پذیرفت، زیرا دیگر تیگران حق استفاده از آنرا از دست داده بود. باوجود پر خاشجویی رومیان فرهاد دربدو امر بدین اکتفا کرد که نامه ای به پومپئیوس بنویسد و ازاو توسط سفرای خود بخواهد که به معاهده فیما بین احترام بگذارد و مرز فرات را که در قرارداد ذکر شده برسمیت بشناسد، اما باز جواب سر بالا شنید.

بهر حال در بهار سال ۶۴ هنگامی که پومپئیوس در سوریه بود، او بار دیگر به جنگ تیگران رفت^۲ و او را شکست داد. تیگران بی جهت پومپئیوس را بکمک طلبید و چنین جواب شنید که او نه صلاحیت جنگ با پارتی ها را دارد و نه تازمانی که مهرداد دست به اسلحه دارد مسئولیت چنین جنگی را قبول خواهد کرد، اما هنگامی هم که فرهاد با کسبیل داشتن سفیر خواست او را تحت تأثیر قرار دهد، سه نفر را مأمور کرد که در مورد اختلاف بین این دو پادشاه (که باغلب احتمال کردونه بوده است) نظر بدهند. تیگران و فرهاد هر دو آنقدر از عقل سلیم برخوردار بودند که حکمیت

۱ - Orrhoene ناحیه ای در بین النهرین که از شمال، مغرب و جنوب به رود فرات و از مشرق به خبورا محدود بوده است. این نام از الرها گرفته شده. از این موضع به صورت خسرون هم یاد شده است (مترجم).
 ۲ - کاسیوس دیو در کتاب سی و هفتم، قسمت ششم از یک منبع استفاده کرده است و در کتاب سی و هشتم، قسمت پنجاه و یکم از منبع دیگری و متوجه نشده است که آن منبع جنگ بین تیگران و فرهاد را از ابتدای امر در نظر میگیرد؛ فرزند ناخلف تیگران کسی جز تیگران کهتر نیست و نخستین شکست فرهاد چیزی نیست جز تقسیم شدن لشکریان و ماندن جزئی از آن نزد شاهزاده ارمنی.

را بپذیرند و به جنگ پایان دهند. از طرف رومیان بیش از اندازه اقداماتی برای تحریک پارتی‌ها شده بود، اما اینان ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند کار را با رومیان به جنگ بکشانند؛ دولت آنان تازه می‌خواست از عواقب ناگوار طغیانهای داخلی و جنگهای ناسرانجام خارجی بیست ساله اخیر بیاساید.

بیش از یک قرن و نیم تازمان مهرداد کبیر، وحدت درخاندان اشکانی برقرار ماند و این طولانی‌تر از آنست که معمولاً در شرق پیش می‌آید. اما به مرور زمان از پدید آمدن عوامل ضعف و تباهی که همواره حکومت‌های استبدادی شرقی دچار آن می‌شوند گریز نبود. فرهاد سوم که پارتی‌ها تجدید عظمت حکومت و سلطنت خود را مدیون او بودند، در حدود سال ۵۲ قبل از میلاد بدست دوپسرش کشته شد. از این دوپسر ارد^۱ اول یا هورودس^۲ (درزند: هورثوزه^۳) به تخت نشست. برادر او مهرداد سوم فرمانفرمای ماد شد.

دیوچنین گزارش می‌دهد و گزارش او در قبال اخبار منحرف سایر مورخین با مطالعه سکه‌ها^۴ تأیید می‌گردد، زیرا بر سکه‌ها ارد شاهنشاه و مهرداد شاه بزرگ نامیده شده‌اند؛ فرد اخیر در اثر ستمگری بسیارش^۵ از جانب پارتی‌ها

۱- Orodes ۲- Hyrodes ۳- Huraodha ۴- سکه‌هایی که برسی‌گاردنر آنها را متعلق بفرهاد سوم میدانند از آن پسر او، مهرداد سوم، یعنی اشک فیلو-پاتور (و یا: تتوپاتور) اورگه‌تس ایبی فانس فیل هلن می‌باشد (Arsaces Philopator) (Evergetes Epiphanes Philhellen) لقب تتوپاتور بوضوح تمام حاکی است که پادشاه فرزند اشک تنوس بوده است. ارد اول همان اشک فیلوپاتور (و یا: اورگه‌تس) دیکائوس ایبی فانس فیل هلن (Arsaces Philopator Dikaos Epiphanes Philhellen) مذکور بروی سکه‌ها است. این شایسته توجه است که هر دو شاهزاده لقب فیلوپاتور را که به شریک حکومت یا ولیعهد رسمی داده می‌شد، بعدها با لقبی دیگر عوض کردند و این کار خود بطور غیرمستقیم می‌تواند مؤید قتل پدر باشد. ۵- اینکه مهرداد سوم با ارامنه جنگ کرده است از اظهار نظر یوستین، کتاب چهل و دوم، بند چهارم، قسمت اول استنباط نمیشود، زیرا مؤلف زندگی او را یا مهرداد دوم^۶ مخلوط کرده است.

طرد شد و ارد، شاه منحصر بفرد گردید. مهرداد با یکی از طرفداران با وفایش موسوم به اورسانس^۱ به نزد گابی نیوس^۲ کنسول رومی سوریه رفت، اما کنسول رومی خود، قبلاً از رود فرات گذشته بود تا بضرب اسلحه بار دیگر او را به نفخ سلطنت بنشاند، ولی در این اثنا از یومپه نیوس فرمانی دریافت کرد که پادشاه مخلوع، بطلیموس یازدهم را به مصر بازگرداند (سال ۵۵ قبل از میلاد مسیح). تیراندازان پارتی که نافرمانی می کردند در این موقع بجائی دیگر فرستاده شدند و به سر بازان گفته شد که آنان فرار اختیار کرده اند. مهرداد ناگزیر از همت خود مدد گرفت و بخت خود را آزمود و موفق شد که برادرش ارد را براند. اما این موفقیت دیری نپایید: ارد باز به تخت سلطنت بازگشت و این نبود، مگر با مساعدت سورنا، زیرا این وظیفه از دیر باز در خانواده سورنا موروثی بود که شاهان را تاج گذاری کنند. سورنا جوانی بود که از نظر ثروت، اصل و نسب و مقام و حیثیت پس از شخص شاه در تمام کشور شخص دوم بشمار می رفت، اما از نظر شجاعت و کاردانی در سیاست، شخص اول مملکت بود. سورنا به سلوکیه حمله برد، مهرداد به بابل گریخت و پس از مدتی در محاصره ماندن از فرط گرسنگی ناگزیر از تسلیم شد. مهرداد خود را بدست برادر سپرد و وی فرمان داد تا او را در حضورش بکشند.

دامنه این حوادث باید تا سال ۵۴ قبل از میلاد مسیح کشیده شده باشد و باید دانست که دشمن از مدتی پیش از این تاریخ به خاک پارت نفوذ کرده بود. کراسوس خلف گابی نیوس در سوریه بدون اینکه زحمتی بخود بدهد و بهانه و مستمسکی برای جنگ که بگمان او برایش غنائم سرشاری در برداشت میباید به بین النهرین حمله کرد و ستراب آن ناحیه را بنام تالومنیوس (۳) سیلاس^۳ که در رأس

سواران معدودی در نزدیکی ایشنه^۱ به مقابله شتافته بود شکست داد و در مدنی کوتاه تعدادی از شهرهای برجسته را از قبیل نیسه فوربوم، ایشنه، کره که اهالی آنها از پارتی ها نفرت داشتند و به رومیان بدیده رها نموده می نگرستند تصرف کرد. اگر در نظر بگیریم که هم زمان با این احوال در اثر اقدامات مهرداد سوم در ابالت بابل قیام و طغیان بوجود آمد، آنگاه متوجه می شویم چرا کراسوس را اینقدر سرزنش می کنند که بلافاصله در نیسه فوربوم از فرات نگذشت و بکسره برای تسخیر شهر بابل و سلوکیه اقدام نکرد^۲. او ترجیح داد به مقر زمستانی خود، یعنی سوریه باز گردد و در شهرهای بین النهرین هفت هزار پیاده و هزار سوار بعنوان ساخلو باقی بگذارد. گرفتاریهایی که این قسمت از لشکریان برایش فراهم کردند باعث شد که دست او برای لشکرکشی در سال بعد بسته شود و نتواند به تقاضای پادشاه ارمنستان آرتاوازد^۳ دوم از کشور او عبور کند و از مساعدت های بسیار او برخوردار شود. هنگامی که کراسوس در صدد بود از مقر زمستانی خود خارج شود در سرزمین سوریه با سفیر پادشاه پارتی مصادف شد. پادشاه پارتی توسط او عواقب عهد شکنی و نقض قرارداد صلح را به کراسوس یادآوری می کرد: تجهیز سپاهیان پارتی اکنون کامل بود. سورنا که ساتراپ بین النهرین، سیلاس نیز با او همراه بود، رومیان باقی مانده را هم از آن نواحی بیرون کرده بود و میتوانست بالشکری که فقط از سواران ترکیب می شد به مقابله با کراسوس بیاورد.

ارد، به ارمنستان حمله برد تا آرتاوازد پادشاه آن دیار را که به رومیان وعده مساعدت و همراهی داده بود گوشمال دهد و مانع شود که قول از قوه به فعل

۱- Ichnae شهری یونانی در بین النهرین در ساحل رود بلخ که توسط مقدونیان احداث شد و سر راه جاده ای بود که از Alagma به نیسه فوربوم (Nicephorium) میرفت (مترجم).

۲- پلوتارخ در شرح حال کراسوس، قسمت هفدهم. ۳- Artavasdes

آید و بدین کار نیز توفیق یافت. در بهار سال ۵۳ قبل از میلاد مسیح کراسوس بد همراه هفت فوج^۱، تقریباً چهار هزار سوار و بهمین اندازه سربازان سبك اسلحه مجموعاً چهل و دو الی چهل و سه هزار تن از گذرگاه رود فرات^۲ گذشت و بد توصیه آبکار دوم شاه اورهونه (الرها) که باردوی او آمده بود از رود دور شد و بخط مستقیم بطرف مشرق از دشت گذشت و بجانب سورنا روی آورد. هنگامی که رومیان از رود بالیسوس (در دوران جدید: نهر بلیخ) گذشتند، در ظهر روز نهم ژوئن (اما در واقع در آن عهد در حدود ششم ماه مه) به لشکر سورنا مصادف شدند

۱- در اثر سهوی که آریان مرتکب شده و مجموع سپاهیان را صد هزار تن دانسته ما میتوانیم اطمینان حاصل کنیم که این رقم صحیح است و رقمی که فلوروس ذکر می کند، یعنی یازده فوج صحت ندارد. او تعداد افراد فوج را همانطور که در زمان قیصرها معمول بوده شش هزار تن میداند و بهمین اندازه هم عقبه برای هر فوجی ذکر میکند. وقتی ما رقم ۸۰۰۰ سرباز مقیم شهرهای بین النهرین را هم علاوه کنیم همین عدد حاصل میشود. بهر ترتیب که محاسبه کنیم هیچ يك از دو رقم بدست نمی آید، نه یکصد هزار تن و نه چهل و دو الی چهل و سه هزار تن. شاید غلط چاپی معلول این ابهام باشد (مترجم).

۲- درباره لشکر کشی کراسوس اخبار مساعدی در دست ماست و دو خبر اصلی مستقل از یکدیگر بما رسیده است. یکی متعلق به پلوتارخ در سرگذشت کراسوس، قسمتهای ۱۹ الی ۳۳ و دیگری از کاسیوس دیو، کتاب چهلیم، قسمتهای ۱۷ الی ۲۴، این دو خبر معایب یکدیگر را رفع میکنند و نقایص هر يك توسط دیگری برطرف میشود. پلوتارخ روایت قدیمتر را که حاوی جزئیات فراوان و بسیار مؤثر است ذکر میکند. اما این روایت از نظر اسامی امکنه و صحنه و قایع، روشن نیست و خردۀ بسیار بر آن می توان گرفت. از این نظر روایت جدیدتر که دیو آنرا ذکر میکند شایان توجه بیشتری است، اما در اینجا هم قرائتی درست هست که دیو طبق رسم مألوف خود در اخبار و اطلاعاتی که بدست آورده بسلبقه شخصی تغییرات و تحریفاتی وارد کرده است. تمام اخباری که به لیویوس راجع میشود [فلوروس، کتاب سوم، قسمت یازدهم و Festus Rufus (منتخب) قسمت ۱۷ و اوروزیوس کتاب ششم، قسمت ۱۳، صفحه ۴۱۲] در تمام جزئیات با پلوتارخ مشترك اند، اما باید دانست که پلوتارخ اطلاعات خود را مستقیماً از لیویوس نگرفته، بلکه در این گفته ها يك مورخ دیگر یونانی اتکاء دارد که محتمل است نیکلائوس دمشقی باشد.

و این برخورد در میان راه بین کره و وایشنه و بیشتر متمایل به شهر اخیر بود و بهیچوجه آنطور که گزارش قدیمتر موجود حکایت می کند، این تلاقی دریابانی که تازه در آن طرف خبورا^۱ آغاز می شود رخ نداد^۲. دربدو امر فقط سواران زرمدار پارتی که تعدادشان چندان زیاد نبود خود را نشان دادند. قسمت عظیم لشکر را سورها در پشت ارتفاعی مستور از جنگل پنهان کرده بود. کار جنگ چنان شد که دیگر رومیان نمی توانستند از آن دست بکشند. پوبلیوس کراسوس فرزند کنسول سوری برای آنکه از محاصره شدن لشکریانش جلوگیری کند با سواران رومی حمله را آغاز کرد و از گریز محیلافه پارتی ها که از حیل های جنگی آنان بود فریب خورد و تا فاصله ای بعید به تعقیب آنان پرداخت. بدین ترتیب دسته او از سایر سپاهیان جدا ماند و بسوی تپه ای رانده شد و در آنجا از اطراف به محاصره درآمد و از همه جوانب بر او تیرباریدن گرفت. قسمت اصلی لشکریان رومی تحت فرمان کراسوس (پدر) از رسیدن این خبر جرأت و جسارت خود را از دست داد؛ اینها قبلاً ضربانی از دست سپاهیان پارتی خورده بودند. غلامان سوار سبک اسلحه پارتی بلا انقطاع از اطراف بر آنان هجوم می آوردند و از فاصله ای که بدانها دسترس نبود آنها را بیاد تیرهایی می گرفتند که هرگز خطا نداشت. هرگاه اینان می کوشیدند باتک کردن صفوف و نگاه داشتن سپرها بنزدیک هم پوششی در برابر خصم درست کنند، سواران زره پوش آزاده پارتی که مسلح به نیزه های بلند و سنگین بودند، واحد

۱- Chabora بطليموس این شهر را درین النهرین در ساحل فرات ذکر میکند. رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم) .
 ۲- آثاری از این خبر صحیح در گزارش پلوتارخ دیده میشود. او از سرزمینی باطلاقی که مانع میشد قوای پارتی، حریف را از همه طرف محاصره کند اظهار اطلاع مینماید (شرح حال کراسوس، قسمت ۲۵). از میسان گزارش های جدیدتر، راولینسون در صفحه ۱۶۳ و صفحات بعد تنها کسی است که با بصیرت در این باره اظهار نظر کرده است.

آنانرا درهم می شکستند و سربازان رومی علیه این دسته بدان دلیل که از نظر سلاح از آنها عقب تر بودند عمل قابل ملاحظه ای نمی توانستند انجام بدهند. تابش آفتاب، تشنگی و کرد و غبار هم بر آنچه گفته شد مزید گردیده بود. اگر پارتی ها بمحض تاریک شدن حوادث از جنگ نمی کشیدند، لشکریان رومی در این روز بکلی معدوم شده بودند؛ پارتی ها چون عادت داشتند در فاصله زیادی از خصم اردو کنند، بهنگام غروب دست از نبرد کشیدند. کراسوس با بیجا گذاشتن کلیه کسانی که زخم سخت برداشته بودند، بهنگام شب آهنگ بازگشت کرد و باموفقیت تمام به کره رسید. لشکریان رومی بکلی مایوس شده و روحیه خود را از دست داده بودند، حتی فرمانده فواینز عقل خود را از دست داده بود و علی الدوام در این اندیشه بود چگونه از کره که رومیان در آنجا بطور موقت نااندازه ای در امن و امان بودند، بگریزد و به سوریه برسد.

گزارش جدیدتر حاکی است که نخستین کوشش برای فرار بعثت روشن بودن هوا در اثر تابش ماه شب چهارده عملی نگردید و تازه هنگامی کراسوس عزم بازگشت کرد که ماه در محاق بود؛ چون ماه جدید بایست و ششم ماه مه مصادف می شود، پس باید از هنگام نبرد بیست روز تمام گذشته باشد و لشکر در این مدت فرصت داشته است که کمی بیاساید، این مدت دراز را به سهولت نمی توان با گزارش قدیمتر مربوط کرد، پس بناچار باید گفت که امتیاز با گزارش قدیمتر است.

در عقب نشینی شبانه که در جهت شمال از طریق کوههای ارمنستان انجام شد قسمت های مختلف سپاهیان رومی از هم جدا ماندند. هر دسته ای میکوشید که از

۱ - محتمل است که دیو خود این اخبار را بهم مربوط کرده باشد. بعید نیست دیو کوشیده باشد اغراقی را که در یک خبر هست، یعنی اینکه رومیان در ظلمت شب راه گم کرده اند با ذکر این حقیقت که در آن شب ماه تمام بوده است از میان ببرد و تعادلی بین هر دو مطلب ایجاد کند.

هر طریق ممکنست خود را بر هاند. کاسیوس خزانه‌دار که یکی از کوشنده‌ترین افران کراسوس بود به کمره بازگشت و از آن مقام به‌سوریه گریخت. خود کراسوس در موضعی باطلاقی که پراز گودال بود راه گم کرد. معهذا کوشش‌ها و مجاهدات واحدی از سپاهیان که در آن نزدیکی بود با توفیق فرین شد و او را از مهلکه نجات بخشید. او تازه به‌زیناکا^۱، یعنی نزدیک‌ترین محل به کوهی که به ارمنستان تعلق داشت رسیده بود که بیشتر در اثر روحیه بسیار خراب و مایوس لشکریان تابعیت خوش‌باوری خود پیشنهادهای صلح سورنا را پذیرفت و بار دیگر به دشت فرود آمد. کراسوس را براسبی که قرار بود او را به‌میعاد گاه برساند نشاندد. حرکات سپاهیان پارتی که او را احاطه کرده بودند ملازمان او را باین فکر واداشت که پارتی‌ها می‌خواهند شخص کراسوس را در اختیار خود داشته‌باشند و کوشیدند تا بلکه او را ازچنگ پارتی‌ها خارج کنند. کار به‌مجادله کشید و ضمن آن بود که کراسوس بدست یکی از پارتی‌ها کشته شد.

از مجموع لشکریان کراسوس تعداد کسانی که توانستند جان سالم بدر برند از طریق ارمنستان به‌سوریه برسند بزحمت به‌ده‌هزار تن رسید^۲. در حدود بیست هزار تن در جنگ کشته شدند و ده‌هزار تن دیگر به‌اسارت پارتی‌ها درآمدند که در آنتیوخیا پایتخت ناحیه مرکیان (= مرو) مسکون شدند، سورنا سرودست کراسوس را بنزد ارد، به ارمنستان فرستاد. این نشان پیروزی کافی بود برای اینکه ارد با آرتاواند قرار داد صلح ببندد و خواهر او را برای فرزند ارشد خود پاکر^۳ نامزد کند.

مصیبت بزرگی که لشکریان رومی بدان دچار شدند در وهله اول همانند برد آلیا^۴ در سالیان پیش از آن، معلول این بود که با قومی طرف بودند که تدبیر و حیل‌های

۲- آلیان در *Bellum Civile* کتاب دوم، قسمت ۱۸.

۴- *Allia*

۱- *Sinnaka*

۳- *Pacorus*

جنگی آنها برایشان کاملاً مکتوم و ناشناخته بود و در وهله دوم می توان آنرا گناه ضعف هدایت لشکر دانست. اما رومیان علی الدوام بدنبال خائنی می گشتند که این بدبختی را سبب شده است. در مورد فعلی بجای يك تن دو نفر را بعنوان خائن شناختند؛ یکی از آنها آندروماخوس کره ای بود که واقعاً خیانت کرده و کراسوس را بهنگام فرار بسوی شمال گمراه کرده بود و یارتی ها (که مایل بودند در شهرهای یونانی به حکام مستبد متکی باشند)^۱ اختیار مطلق موطنش را بدست او سپردند. اما باید دانست که خیانت او هنگامی انجام شد که همه چیز ازدست رفته بود و در آخر کار دیگر کراسوس نفوذ و قدرتی نداشت. از طرف دیگر آبگار دوم شاه اورهونه (الرها) این دلالت نامبارك را کرده بود که سرزمین بین النهرین را درنوردند. اما این راهنمایی هم چیزی عجیب و دور از ذهن نبوده، زیرا این جاده، جاده ای بودعادی و معمولی و این کار عاقلانه ای نبود که کراسوس راهی را انتخاب کند که سواران متفوق لشکر خصم به بهترین نحو بتوانند بر او بتازند و از طرف دیگر پیمودن طول رود فرات در جهت جریان آب هم از نظر نظامی مخاطراتش بهیچوجه کمتر نبود. اینهم که مشاور و منصح بمحض اینکه جریان حوادث، وضعی نامطلوب بخود گرفت فرار را برقرار ترجیح داد، امری بود کاملاً طبیعی. اظهار نظر دیوهم دابر بر اینکه اورهونی ها (الرهائی ها) در این بُرد از پشت به رومیان تاخته اند، چون در گزارش قدیمتر ابدأ از آن ذکر نشده، پذیرفتنی نیست. بنظر می آید که خود پارتی ها به حوادث بادیده دیگری نگاه کرده باشند. طبق فهرست پادشاهان مملکت کوچک اورهونه که دیونیزیوس اهل تل محرق^۲ مؤلف آنست، حکومت آبگار دوم

۱- حتی شهر Zenodotia تنها شهر بین النهرین که کراسوس ناگزیر شد آنرا با حمله بگیرد، دارای فرماندار مستبدی بنام آپولونیوس بود. ۲- Telmahre هرگاه ابتدای حکومت را از سال ۱۳۶ قبل از میلاد مسیح با استفاده از *Chronicon Edessenum* که منبئی قدیمتر است در سال ۱۳۲ قرار بدسیم و دوران حکومت هر یک از پادشاهان را به چهار سال قبل از آن راجع کنیم تا سال ۹۱ میلادی با شواهدی که از هر دوران بدست است، وقایع موبو تطبیق میکند.

در همان سال ۵۳ قبل از میلاد مسیح پایان یافته و پس از آن بمدت يك سال کشور بدون شاه بوده و این جز باین معنی نمیتواند بود که هنگامی که پارتی‌ها پس از پیروزی، بین‌النهرین را تا ساحل فرات مطیع خود ساختند آنگار را بعلت ارباطی که با رومیان داشت از حکومت خلع کرده‌اند.

اما سر نوشت فاتح کره از این نیز دلگدازتر بود. کمی پس از این واقعه ارد، سورما را که حیثیت و شهرتش از حد يك زیر دست و فرمانبردار عادی فراتر رفته بود کشت. پارتی‌ها چندان که باید از پیروزی خود بهره بردند. در سال ۵۲ قبل از میلاد پارتی‌ها باقوائی اندك به سوریه حمله بردند، ولی کاسیوس به آسانی حمله آنانرا دفع کرد. در سکس تیلیس^۱ (در حقیقت ژوئیه) سال ۵۱ آنها با فوایی زیاده‌تر بسر کردگی اسمی شاهزاده پا کر، که تازه از سنین کودکی پا فراتر گذارده بود و در حقیقت بفرماندهی اوزاسس^۲ بار دیگر از فرات گذشتند و امید پیروزی نیز برای آنها کم نبود، زیرا رومیان هنوز هم باندازه کافی در سوریه لشکر نداشتند و قوای محلی نیز از نظر ظلم و تعدی که حکام روا میداشتند با آنها بر سر مهر نبودند و حتی در برخی از نواحی مانند فلسطین^۳ آشکارا با دشمنان رومیان سر دسری داشتند. این بار هم پارتی‌ها سرزمین هموار را در نوریدند، اما عدم لیاقت آنان در جنگهای محاصره‌ای باین نتیجه منجر شد که از آنتیوخیا دست خالی برگشتند. کاسیوس در نزدیکی آنتیگونیا راه را بر پارتی‌ها بست و در ماه سپتامبر (در واقع ماه اوت) همان سال آنها را چنان شکست داد که اوزاسس ضمن آن زخم برداشت و چند روز بعد بر اثر آن مرد. پا کر، پس از این واقعه نمستان را در کورستیکا^۴ بسر برد و کنسول جدید رومی بنام بی بولوس^۵ که در

۱- Sextilis ششمین ماه سال رومی است که از ماه مارس شروع میشود و بنابراین با ماه اوت فرنگی مطابق است (مترجم). ۲- Osaces ۳- Judāa

۴- Cyrrastica شامل قسمت اعظم نواحی کوهستانی بین کوه علم داغ و رود فرات در نعل جنوبی کوماگه است. دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۵- Bibulus

این بین به سوریه وارد شده بود تا آن زمان که پارتی‌ها در آن کشور بودند جرأت نکرد از آنتیوخیا (انطاکیه) خارج شود. اما از آنجا که اورونداپاتس^۱ ساتراپ بین‌النهرین از حکومت ارد، نارضایتی داشت، فرزند او، یعنی پا کر را پادشاه خواند و بنام او ضد ارد قیام کرد، اما ارد پسر خود را که در اثر این واقعه بدو مظنون بود با همه لشکریان از سوریه فراخواند و در ماه ژوئن (درواقع ماه مه) سال ۵۰ قبل از میلاد مسیح کشور سوریه بکلی از پارتی‌ها تخلیه شد.

از جدائی بین پسر و پدر با موفقیت جلوگیری شد. آنطور که از سکه‌ها^۲ برمی‌آید ارد پسرش پا کر را در سلطنت با خود شریک ساخت. با وجود این پارتی‌ها در حین جنگهای داخلی روم که مقدمه زوال آنان بود باین اکتفا کردند که با دخالت‌های گاه‌گاه خود قدری بطرف ضعیف‌تر مساعدت کنند، آنهم نه بحدت و شدت مورد لزوم: تقاضای کمکی که پومپهئوس از ارد کرد بدون نتیجه ماند، زیرا او در عوض این کمک میخواست که رومیان از سوریه دست بکشند و این نمیتوانست مورد قبول پادشاه روم واقع شود.

هنگامی که سسیلیوس باسوس^۳، یکی از طرفداران پومپهئوس در سوریه بر ضد سزار قیام کرد و نزدیک بود سردار او را بنام آنتیستیوس وئوس^۴ شکست دهد، ناگهان لشکری نیرومند از پارتی‌ها به سرکردگی پا کر سرسید و این سردار را از مخصه نجات داد، اما لشکرپس از چندی بمحض فرا رسیدن زمستان باز از آنجا خارج شد (دسامبر سال ۴۵ قبل از میلاد)، بعد در سال ۴۳ یک فوج کمکی از سواران تیرانداز پارتی در سوریه بکمک کاسیوس رفت، ولی هنگامی که او خواست با همدستی بروئوس^۵ بمقابله با تریوم ویرن^۶ برود، آنها را مرخص

۲ - رجوع کنید به پرسی گاردنر، صفحه ۲۱۰.

۱ - Orondapates

۵ - Brutus

۴ - Antistius Vetus

۳ - Cācilus Bassus

۶ - Triumvirn

کرد و به وطن فرستاد. در همین اوان کوینتوس لایینوس^۱ بعنوان سفیر این هر دو بحضور پادشاه پارتی آمد تا با او در باب کمک، بصورت وسیع تر و بیشتر مذاکره کند. اما ارد در اخذ تصمیم شتابی نداشت. در همین اوان خبر مربوط به نبرد واقع در فیلی پی^۲ رسید و لایینوس چاره‌ای نداشت جز اینکه نزد پادشاه پارتی بماند. تازه در سال ۴۰ قبل از میلاد، ارد در اثر القائنات این مرد پناهنده متقاعد شد که او را به همراه پا کر با لشکریانی زیاد برای تسخیر سوریه بفرستد. از قوای اشغالی رومی که از سربازان پیشین بروتنوس و کاسیوس تشکیل می‌شد و آنتونیوس آنها را در لشکر خود به خدمت گرفته بود آن قسمت که در خاک آپامیا مأمور بود پیش از همه به لایینوس پیوست. دسیدیوس ساکسا^۳ که به نیابت از طرف آنتونیوس، سوریه را اداره می‌کرد در نبردی شکست خورد و از فرط بیمی که از سربازان خود داشت نیمه شب از اردو گریخت. پس از آن آپامیا و کمی بعد از آن پایتخت سوریه، انطاکیه و بالنتیجه سراسر سوریه بدست پارتی‌ها افتاد. ساکسا به کیلیکیه گریخت، اما دستگیر و کشته شد. پس از این واقعه پا کر جاده بزرگی را که در کنار دریا بود در نوردید و کلیه شهرهای فنیقی بجز صور^۴ با و ابراز انقیاد کردند. در همان اوان ساتراپ برزفرانس^۵ به گالیلیا^۶ وارد شد. در سراسر فلسطین و وطن پرستان که از تعدیات دوتن منفور بنام فازائل^۷ و هرودس^۸ از اهالی ایدومیا که ظاهراً از طرف حاکم فالایی بنام هورکانوس^۹ مملکت را برای رومیان اداره می‌کردند، ولی در واقع تنها پروای کیسه خود را داشتند بجان آمده بودند، قیام کردند. تنها فرستادن يك گروه ۵۰۰ نفری از سواران پارتی به بیت المقدس کفایت کرد که در این موضع دشمنان این دو تن بر سر کار بیایند و آنتیگونیوس که یهودی بود به سلطنت منصوب شود. دوران حکومت پارتی‌ها از نحوه اداره اقتصادی

۱- Quintus Labienus
 ۲- Philippi
 ۳- Decidius Saxa
 ۴- Tyrus
 ۵- Barzaphranes
 ۶- Galiläa
 ۷- Phasaël
 ۸- Herodes
 ۹- Hyrcanus

روزگار کنسولها که کاملاً با آئین مملکت داری جمهوری روم بستگی داشت متمایز است. پا کر بامهر بانی و داد گستری قلوب سوریان را جلب کرد. در این بین لابی-نوس کیلیکیه و آسیا را تا حدود لیدی و ایونی مطیع خود ساخت.

پلانکوس^۱ که از طرف آنتونیوس به حکومت آسیا منصوب شده بود^۲ تا گزیر به حفظ جزیره اکتفا کرد. بسیاری از شهرها به میل و دلخواه خود به لابی نوس تسلیم شدند، مگر استراتونیسا^۳ که مقاومت ورزید و محاصره آن هم از طرف لابی نوس بجائی نرسید. لابی نوس مالیاتها را جمع کرد و به گردآوری سرباز پرداخت و از رومیانی که در آسیا ساکن بودند افواجی ترتیب داد و لقب عجیب و غریب پارتی کوس ایمپراطور^۴ را اختیار کرد؛ اما بزودی آشکار شد که قدرت پارتیها حتی یارای برابری با نیروی شکاف خورده رومی را ندارد.

در سال ۳۹ ون تیدیوس با سوس^۵، یکی از سرداران آنتونیوس بنحوی غیر منتظر وارد آسیا شد و لابی نوس را که فقط دهاتیان جدیدالاستخدام در خدمت او بودند از مملکت بیرون کرد و تا توروس^۶ به تعقیب او پرداخت. در این موضع نیروی کمکی پارتی هم رسید، ولی بدون آنکه منتظر لابی نوس بشوند در موضعی که از هر جهت برای ون تی دیوس مناسب بود با بی احتیاطی حمله بردند و طعم نخستین شکست را چشیدند. این شکست به زوال و پراکندگی لشکریان لابی نوس منجر شد. از لشکریان لابی نوس مقداری متفرق و بقیه تسلیم شدند و فرمانده سپاه نیز در کیلیکیه پنهان شد، اما بالاخره به چنگ حاکم مصری قبرس افتاد و کشته شد.

۱- Plancus ۲- مقایسه بفرائید با ماخذ و گاه شماری لشکرکشیهای رومی- پارتی در سالهای ۷۱۳ الی ۷۱۸ (برلین ۱۸۷۹) صفحه ۵۳ بعد تألیف آ. بورکلاین: A. Burklein. *Quellen und Chronologie der römisch-parthischen Feldzüge in den Jahren 713-718* (Berlin 1879). ۳- Stratonicea ۴- Parthicus imperator - اکهل (Eckhel) دیناری را بدست میدهد که دارای چنین رقمی است. ۵- Ventidius Bassus ۶- Taurus کوهی است در ترکیه (مترجم).

ون تی دیوس بدو^۱ کیلیکیه را پس گرفت و نایب خود پومپه دیوس سیلو^۱ را فرستاد نامعابر آمانوس^۲ را اشغال کند. اما در اینجا فرنه پات^۲ یکی از سرداران زیر دست پا کر که مرد فعال و برجسته ای بود عرصه را براو تنگ کرد. ولی ون تی دیوس بموقع مناسب بداد اوردسید و چون دیگر قوای رومی تفوق داشت حادثه را بنفع خود خاتمه داد. در کنار تپه تراپزون^۳ در شمال دره اورونتس^۴ قوای پارتی شکستی قطعی خورد، فرانی پاتس کشته شد و در نتیجه این شکست دوم پارتی ها سوریه را بکلی تخلیه کردند. ون تی دیوس بار دیگر سوریه و فلسطین را مطیع کرد، ولی در حالی که باین کار مشغول بود و لشکریان را به اردوگاههای زمستانی فرستاده بود پارتی ها بالشکری متجاوز از بیست هزار مرد که در آن بین، سواران زره پوش آزاده بخصوص خیلی قوی بودند باز به سوریه حمله بردند. ون تی دیوس بکمک یکی از فرماندهان که قبلا برای پارتی ها جاسوسی می کرد فرمانده لشکریان پارتی، یعنی پا کر را فریب داد و باعث شد که آنها بجای آنکه از گذرگاه فرات عبور کنند از بی راهه ای در جهت جریان رود از فرات بگذرند و البته چون عمل پل سازی دشوار بود متجاوز از چهل روز وقت آنان تلف شد و هنگامی به محل نبرد رسیدند که سه روز بود افواج مورد نظر ون تی دیوس از آن طرف توروس از کاپادوکیه رسیده و آماده کارزار بودند. در نزدیکی شهر کین داروس^۵ و معبد هرکول که در همین حوالی بود بظاهر در سالروز شکست کراسوس، یعنی نهم ژوئن سال ۳۸ نبردی رخ داد که به شکست تام و تمام لشکر پارتی انجامید. پا کر، پادشاه جوان درحین نبرد و ضمن رزمی شجاعانه کشته شد. رومیان سراو را در سوریه گردانند تا شهرهائی را که هنوز سر مخالفت داشتند مرعوب کنند و بآنها نشان دهند که هیچ امیدی دیگر برای ادامه مقاومت نیست. در عمل نیز سراسر کشور بدون زحمت نرم و تسلیم شد.

Phranipates - ۳

Amanus - ۲
Gindarus - ۶Pompaedius Silo - ۱
Trapezon - ۴
Orontes - ۵

تنها آرادوس^۱ بود که پس از محاصره ای طولانی تسخیر شد و در فلسطین نیز هر چند آنتیگوئوس خود از پیش نسبت به ون تی دیوس اظهار اطاعت و انقیاد کرده بود در اثر تحریکات هرودس جنگ خونینی در گرفت و شهر بیت المقدس بمدت سه ماه تمام محاصره شد تا اهالی مجبور شوند بار دیگر یوغ اطاعت رومیان و شخص مورد حمایت آنان را بگردن بگذارند.

مرگ فرزندان ارد برای ارد که مردی سالخورده بود ضربتی سخت و جانفرسا بود و در زمان حیات خود از میان سی بن از پسرانش آنرا که از همه بزرگتر بود بنام فرهاد به سلطنت منصوب داشت. دوران سلطنت فرهاد با کشتن برادر که اصل ونسبی والای داشت و مادرش دختر آنتیوخوس بود و بدین سبب او را برای خود خطرناک می دید آغاز گشت. اما کار بدینجا پایان نیافت و فرهاد، پدر را که از اظهار خشم و نفرت علنی نسبت باین عمل خوداری نمی ورزید و یک بار هم نوطه مسموم کردن او به نتیجه نرسیده بود، در سال ۳۷ قبل از میلاد مسیح خفه کرد. دوران سلطنت ارد را می توان بالاترین مرحله قدرت اشکانیان دانست و خود اشکانیان نیز بدین موضوع واقف بوده اند. القاب رسمی که او پس از رسیدن به مقام سلطنت مطلق و بلا معارض اختیار کرد، یعنی شاهنشاه اشک اور که تس (مأخوذ از فرهاد دوم) دیکائیوس (بدو آیین لقب از طرف یکی از معارضان سلطنت که شاید پدر سیناتروس و جدا اعلای فرمانروایان بعدی بود، مورد استفاده قرار گرفت) ایی فانس (مانند مهر داد اول) فیل هلن (مانند فریاپائیوس^۲) از طرف کلیه اعقابش حفظ شده است. هم او بود که مرکز ثقل مملکت را باز هم به نقطه ای غربی تر منتقل کرد و سلوکیه و یابیسفون

۱ - Aradus — ۲ - Arsaces Euergetes Dikaios Epiphanes Phihellen

لقب فیل هلن (یونانی دوست . م) برای ارد اسم بامسمائی بود تا آنجا که او بزبان یونانی صحبت میکرد و به ادبیات یونانی علاقمند بود. مشهور است که در جشن نامزدی یکی از پسرانش اثری از اورپیید نمایش داده شد.

را که در مشرق سلوکیه واقع بود بعنوان پایتخت خود برگزید .
در زمان لشکر کشی کراسوس ، پایتخت در همین جا بود و خبری که پا کر
را دومین مؤسس نیسفون قلمداد می کند^۱ فقط می تواند مربوط به پسر ارد باشد
و بس . شاید ضرب سکه ای که فرد اخیر را بعنوان کتیس تس^۲ نام می برد با این
مطلب بی ارتباط نباشد .

فرهاد چهارم با دست زدن به تبهکاریهای دیگر پایه سلطنت خود را مستحکم
کرد . از برادران خود همه کسانی را که بنحوی بر ازندگی داشتند بقتل رساند
و فرزند ارشد خود اوهم دچار همین سرنوشت شد تا اینکه از خاندان اشکانی
دیگر کسی زنده باشد و بدین ترتیب اشراف و نجبای ناراضی نتوانند کس دیگری
را بجای او بر تخت سلطنت بنشانند . بسیاری از اعظم مملکتی خود را از ظلم و
ستم او نجات دادند و بخارج از مملکت گریختند . آنتونیوس وضع را مساعد یافت
تا به يك جنگ انتقامی بر ضد دولت پارتی دست برند^۳ . قسمت آذربایجان ایالت

۱ - Ammianus Marcellinus کتاب ۲۳ ، قسمت ۶ ، بند ۲۳ . شخصی بنام وردان که در اینجا بعنوان پایه گذار نخستین شهر معرفی می شود ظاهراً شخصیتی افسانه ای بوده است .
۲ - Ktistes رجوع کنید به پرسی گاردنر ، صفحه ۳۹ .
۳ - راجع به جنگ آنتونیوس با پارتی ها ، ما سه گزارش در دست داریم که همه از يك منبع متأثرند (شاید ترجمه حالی که دلیوس Dellius نوشته است) . بهترین گزارش از آن پلوتارخ است (شرح حال آنتونیوس ، قسمتهای ۳۷ الی ۵۱) که با آنتونیوس سر مهر دارد . اخباری که از طرف مورخین کوچک رومی بما رسیده و همه از لیویوس تبعیت کرده اند از نظر جزئیات با گزارش پلوتارخ هماهنگ هستند ، اما از نظر دید کلی و طرز تلقی عمومی بیشتر از دیو (کتاب چهارم ، قسمتهای ۲۳ الی ۳۱) پیروی میکنند . این هر دو ، موضوع اردوی اوکتاویان را که بضرر آنتونیوس است ذکر میکنند . اینکه این هر سه روایت با هم قرابت دارند از آنجا آشکار میشود که ولیوس (Vellejus) و فلوروس (Florus) کسی را که اخطارش باعث نجات رومیان از شکست کامل و فاحش شد ، یکی از سربازان سابق کراسوس می شمردند ، اما پلوتارخ که از قدیمترین مأخذ نه بصورت مستقیم ، بلکه با وساطت يك مورخ دیگر یونانی (نیکلائوس ؟)

ماد که در سال ۶۷ قبل از میلاد مهرداد داماد تیگران پادشاه ارمنستان در آنجا بالاستقلال وبدون انكاء به پدرزنش حكومت می كرد^۱ و در سال ۶۵ داریوش فرمان روای آنجا با کسبل داشتن سفیری نسبت به پومپه ئیوس اظهار انقیاد نمود^۲، بعدها با ارمنستان يك جا تحت نفوذ پارتی ها قرار گرفت و آنتونیوس تصمیم گرفت چون آرتاوازد فرمانروای ارمنستان در اثر شكست پا كر به دست كانی دیوس^۳ باز تحت الحمايه رومیان قرار گرفته بود^۴ ابتدا به آتروپاتن (آذربایجان) حمله برد و بعد از آنجا قلب دولت پارتی را هدف قرار دهد، زیرا او اطمینان داشت که مرز فرات کاملاً مستحکم و محفوظ است و بنا بر این حمله از آنجا امید موفقیتی نمی تواند داشته باشد. در حین آنکه می کوشید با مذاکره صلح پادشاه پارتی را بفریبد، درخفا به تجهیز سپاه و تسلیح آن مشغول بود و در سال ۳۶ قبل از مسیح آنتونیوس با شانزده فوج که سه چهارم کلیه تعداد لشکریان عادی او بود، یعنی مجموعاً باشت هزار مرد مرکب از بیست و چهار هزار پیاده نظام قوای کمکی شرقی، ده هزار تن اسپانیائی و گالی^۵ که به افواج ملحق شده بودند و همچنین شش هزار سوار ارمنی به آذربایجان تاخت و بدون تأخیر به محاصره پایتخت مستحکم آن موسوم به فرا اسپا^۶ که زنان و فرزندان پادشاه ماد، آرتاوازد پسر شاه آریوبرزن^۷ در آن

استفاده کرده است این خبر را تاحدی اصلاح میکند و میگوید که این شخص یکی از خویشانندان مونه زس (Monāses) بوده است؛ سرانجام دیو که اطلاعات خود را از لیویوس ولی نه منحصرأ از او، بدست آورده است این قاصد را مردی حيله گر می شمارد که رومیان را به بیراهه مشکل و طاقت فرسائی میکشد.

- ۱- دیو، کتاب ۳۶، قسمت ۱۶. ۲- آریان در سرگذشت مهرداد، قسمت ۱۰۶ و پلوتارخ در شرح حال پومپه ئیوس، قسمت ۳۶. ۳- Canidius ۴- پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۳۴. ۵- Gallien در روزگار رومیان به ناحیه ای اطلاق میشد که شامل فرانسه، بلژیک، ایتالای علیای فعلی میشود (مترجم). ۶- Phraaspa طبق تحقیقات ه. راولینسون باید تخت سلیمان فعلی باشد. ۷- Monum. Ancyr.
- ستون ششم، خط ۱۲.

ساکن بودند پرداخت. شخص پادشاه به کمک پارتی که انتظار حمله را از موضعی دیگر داشت شتافته بود. فرهاد فقط چهل هزار سوار پارتی منجمله ۴۰۰ آزاده که از ملازمان شخص او بودند و شاید ده هزار سوار مادی^۱ را برای مقابله با لشکر دشمن در اختیار داشت. اما او از این تعداد بسیار خوب استفاده کرد. این مرد پادشاه قبل از آنکه یکی از نواب آنتونیوس بنام اوپیوس استاتیانوس^۲ که با دو فوج، اسباب و لوازم سنگین محاصره و بار و بنه لشکریان را حمل می کرد به آنتونیوس ملحق شود، در محل حاضر شدند. او از همان راه رفت که آنتونیوس رفته بود، یعنی از دشت هموار بی درختی عبور کرد (جاده ای که از مرند در جهت جنوب بطرف مشرق دریای اورمیه کشیده می شود و از آنجا بموازات رود جغتو به تخت سلیمان می رود). شبی از شبها هنگامیکه لشکریان استاتیانوس از پیاده روی خسته شده بودند از طرف لشکریان پارتی به سرکردگی مونه زس غافلگیر شدند و همه یکسره به تیر پارتی ها گرفتار آمدند و مجموعاً هفت هزار و پانصد تن^۳ از آنان به هلاکت رسیدند و دم و دستگاه و لوازم محاصره آنان به چنگ پارتی ها افتاد. بمحض رسیدن این خبر آرتاوازد، شاه ارمنستان چنان متوحش شد که با سیزده هزار تن قوایش بلافاصله به کشور خود بازگشت، بدون اینکه برای پیوستن به آنتونیوس بخود جرأتی بدهد. پارتی ها در اینجا حمله ای به قوای محاصره کننده شهر فرا اسپا کردند، اما از طرف آنتونیوس عقب زده شدند، ولی باز مراجعت کردند و بدون وقفه اسباب زحمت و ناراحتی رومیان را که هر چه را بود و نبود در آن حوالی خورده و مصرف کرده بودند و برای تأمین آذوقه ناگزیر

۱- یوستین، کتاب ۴۱، قسمت دوم، بند ششم و پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۴۲. تعداد سواران مدی از طرف آپولونیدس بوضوح ۱۰۰۰۰ تن ذکر شده. بنقل از استرابون، کتاب ۱۱، بند ۵۲۳. ۲- Oppius Statianus ۳- اینکه پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس (قسمت ۳۸) افراد دو فوج را جمعاً به ده هزار تن تخمین زده است از اظهارات خود او از بندهای ۴۳ و ۵۰ نتیجه میشود.

از رفتن به مناطق دور بودند فراهم آوردند. اگر دسته‌های تأمین آذوقه از افرادی
معدود تشکیل می‌شد که اینها بدست پارتنی‌ها گرفتار می‌شدند و اگر تعدادی
زیاد برآه می‌افتادند ناگزیر می‌شدند که از قوای محاصره بکاهند و بدین ترتیب
حمله و شلیخون قوای مادی تسریع و تسهیل می‌گردید. از اینها گذشته باید در
نظر داشت که این عملیات در ماه اکتبر انجام می‌شد. بنابراین برای آنتونیوس
چاره‌ای نماند جز اینکه با فرهاد وارد مذاکره شود. فرهاد قول داد که اگر
قوای رومی بلافاصله خارج شود با آنها صلح کند، اما هنگامی که آنتونیوس با
بجای گذاردن دستگاه و لوازم مخصوص محاصره شهر برآه افتاد فرهاد بهیچوجه
بفکر وفای به عهد نیفتاد، بلکه با شدت و حدت به تعقیب دشمن پرداخت. رومیان
از راهی دیگر سوای راهی که آمده بودند، یعنی راه طرف راست که کوهستانی
بود (یعنی از شهر فعلی میانه) باز گشتند، اما حتی در اینجا هم پارتنی‌ها پا به پای
آنها آمدند و هر روز اینها ناگزیر بودند حملات و دستبرد های دشمن را دفع
کنند. ولی هرگز رومیان بخود جرأت ندادند که از جنبه شدید دفاعی دست
بردارند و بحمله پردازند. يك بار که یکی از فرماندهان بی‌تدبیر فریب خورد و
دست به جنگی شدید و جدی زد، شکست سختی نصیبش شد که بر اثر آن از رومیان
سه هزارتن کشته و پنج هزارتن زخمی شدند. اما تلفاتی که اینها بهنگام عقب-
نشینی در سرزمینی ناشناس بر اثر گرسنگی و تشنگی دادند بیش از تلفات آنها از
اردوی دشمن بود. کار بجائی کشید که ناگزیر شدند از ریشه درختان و گیاهان
ارتزاق کنند. تغذیه بد و آب کثیف باعث شد که اغلب به اسهال خونی دچار
شوند و رشته انضباط از هم بکسلد. در عرض بیست و هفت روز آنها بیش از چهارصد
کیلومتر راه، فاصله بین فرا اسپا^۱ تا اراکسس^۲ (یعنی رود حدفاصل بین ناحیه

۱- تخت سلیمان فعلی (مترجم). ۲- ارس فعلی است (مترجم).

ماد و ارمنستان) را طی کردند. در کنار این رود بود که پارتی ها دست از تعقیب آنان برداشتند^۱ تا اینجا تلفات لشکریان رومی عبارت بود از يك چهارم مجموع جنگجویان (یست و چهار هزار نفر) و يك سوم مجموع عقبه لشکر. اسباب و لوازم و بار و بنه سپاهیان نیز یکباره از دست رفت. هشت هزار تن دیگر در اثر عبور از فلات ارمنستان به سبب سرما و کولاک جان سپردند. زخمیان به تعداد زیاد و گروه گروه می مردند. اگر آرتاوازد پادشاه ارمنستان به رومیان اجازه نداده بود که زمستان را در کشور او بسر برند قوای رومی بکلی تلف می شد. این لشکرکشی برای رومیان عواقب وخیمی در برداشت و این شکست قبل از همه به دلایل ذیل بود: یکی آنکه اصولا رومیان بنا به عادت دیرین خود از اوضاع جغرافیائی و وضع آب و هوای ممالکی که برای کشور گشائی مطمح نظرشان بود بی اطلاع بودند. علت دیگر عجله بسیار زیاد آنتونیوس در شروع به عملیات است و سرانجام همچنان که برای ناپلئون اول در لشکرکشی به روسیه اتفاق افتاد بدلیل بی نظمی و عدم انضباطی که در رفتار سرbazان حتی قبل از شروع به عقب نشینی ظاهر شد. حتی در کنار شهر فرا اسپا آنتونیوس خود را ناگزیر دید کلیه فرماندهان دو گروهی^۱ را که سنگری را به خطر افکنده بودند و از نفرات آنها از هر ده نفر يك نفر را اعدام کند و جیره تمام آن فوج را محدود به جو نماید و فرمانده کل آنها را با دشنام از خدمت براند. باید دانست که افراد این دو گروه همه در حین عقب نشینی تسلیم دشمن شدند^۲ و عاقبت هم کار به سرکشی و طغیان

۱- Cohorten در قشون رومی واحدی به تعداد يك دهم فوج بوده است، یعنی از ۴۲۰ نفر تا ۶۰۰ نفر (مترجم). ۲- پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۴۴ از شرط خوش بینی این واقعه را نادیده میگیرد. مآخذی که در اختیار او بوده باید این موضوع را ذکر کرده باشد، زیرا در غیر این صورت پشیمانی سرbazان که از آن بحث میشود بدون دلیل جلوه میکند.

مختصری کشید و سربازان اشیاء نقره سردار خود را غارت کردند و او را چندان مأیوس ساختند که به فکر خود کشی افتاد. اما رومی‌ها مثل همیشه بدببال يك نفر خائن می‌گشتند و چنین استنباط کردند که آرتاوازد ارمنی که حد اکثر می‌توان گفت از فداکاری در این جنگ دریغ ورزید، در بدو امر آرتوئیوس را به چنین اقدامی اغوا کرده و بعد هم عمداً به کمک استانیائوس نرفته است. این اتهام اخیر بحد اتهام نخستین بدون پایه و اساس نیست، اما بهر حال برای هیچیک از این دو اتهام دلیلی نمی‌توان اقامه کرد. برای پارتی‌ها نتایج غیرمستقیم جنگ مهمتر از خود جنگ بود. شکست و ناکامی آرتوئیوس متمم شکست کراسوس بود. گویا ثابت شده بود که پارتی‌ها را در سرزمین خود از هیچ جانب نمی‌شود مورد حمله قرار داد و در این عقیده نباید زیاد تردید کرد که همین اندیشه باعث شد حکومت پارتی در طول يك قرن و نیم از گزند طمع رومیان محفوظ بماند. ناحیه كوچك آتروپاتن (آذربایجان) ناگزیر بود که همه سختی‌ها و مصیبت‌های جنگ را تنها تحمل کند و سپر بلای سرزمین پارت بشود. اما عدم تعادل قوا که از مدتی پیش مشهود بود، به زیان حکومت آتروپاتن تمام شد. بهنگام تقسیم غنائم جنگی این اختلاف در قوا خوب آشکار شد و آرتاوازد پادشاه ماد در این ماجرا خود را مغبون یافت. بهمین دلیل او با فرهاد قطع رابطه کرد و در سال ۳۵ قبل از مسیح وارد مذاکره با آرتوئیوس شد. آرتوئیوس که بعلت خیانت موهوم و فرضی آرتاوازد ارمنی، او را بامکر و حيله اسیر کرده بود و ارمنستان را تحت نفوذ خود داشت با آرتاوازد پادشاه ماد در سال ۳۳ قبل از میلاد در کنار رود اراکس (ارس) ملاقاتی کرد و با او معاهده مودنی بست که بر طبق آن قسمتی از ارمنستان یعنی ناحیه سومباسه^۱ را که قبلاً به ماد تعلق داشت باو وا گذاشت و قوای کمکی رومی را برای جنگ با پارتی‌ها در اختیار او قرار داد و در عوض از سربازان مادی

برای مقابله با او کتاویانوس^۱ استفاده کرد. آرتاوازد چندان مجهز و آماده کارزار نشده بود که توانست پارتی‌ها را که می‌خواستند ارتاشس^۲ دوم پسر آرتاوازد ارمنی را که پس از مصیبت اسارت پدرش به نزد آنها گریخته بود، دوباره بر تخت سلطنت ارمنستان بنشانند و ادار به عقب‌نشینی کند. اما همین که آنتونیوس قوای کمکی خود را برای جنگ آنتی‌فراخواند، ولی قوای کمکی مادی را همچنان نزد خود نگاهداشت، آرتاوازد از پارتی‌ها شکست خورد و اسیر آنان شد و ماد و ارمنستان بدست پارتی‌ها افتاد و رومیانی که در ارمنستان باقی مانده بودند، همه معدوم شدند و آرتاکزس در سال ۲۰ قبل از میلاد سلطنت رسید. اما چون اندکی پس از آن در دولت پارتی قیامی برای تصرف تاج و تخت صورت گرفت، پادشاه ماد آزادی خود را بازیافت و با کلیه کسانش به دولت روم پناهنده شد^۳. ولی پادشاه ارمنی قبل از این تاریخ در سال ۲۹^۴ با رومیان صلح کرده بود، زیرا وضع داخلی حامیان قبلی او بهیچوجه مورد اطمینان نبود.

پس از پیروزی بر آنتونیوس، فرهاد بر ظلم و ستم سابق خود افزود و حتی در سال ۳۳ کار نارضائی مردم به طغیان علنی کشید و در فاصله بین ماه مارس تا ژوئن ۳۲^۵ قبل از مسیح سکه‌هایی از پادشاه ناشناسی در دست است که معارض فرهاد بوده است^۶. پس از او نوبت سلطنت به تیرداد دوم رسید و درست مقارن جنگهای آنتی، جنگ داخلی بین او و فرهاد به منتهی درجه رسید. در اواخر سال سی‌ام

۱- Octavianus - ۲ Artaxes صورت یونانی کلمه ارمنی ارتاشس یا ارداشس که معادل فارسی آن اردشیر است (مترجم). ۳- دیو، کتاب ۵۱، قسمت ۱۶؛ مقایسه کبک با کتاب ۵۵، قسمت ۱۰ a ۴- سکه‌ای که اکهل (Doctr. num. vet. VI, 82) بدان اشاره می‌کند؛ بادیو، کتاب ۵۱، قسمت ۱۶ مقایسه بفرمائید: بند بیست تا بیست و دو قسمت نهم از کتاب دوم اثر هوراس بنام کارمینا بهمینجا مربوط می‌شود. ۵- رجوع بفرمائید به بررسی گاردنر، صفحه ۴۴ و صفحه بعد از آن. او این سکه‌ها را متعلق به تیرداد دوم میدانند. ۶- محتمل است این پادشاه همان پسر فرهاد باشد که بدست پدر کشته شد.

قبل از میلاد تیرداد شکست خورد و به سوریه پناهنده گردید. اما فرهاد با کسب داشتن سفیری، به او کتاب و یانوس که در سوریه زمستان را بسر می آورد اعتراض کرد، ولی با وجود این همه، او به تیرداد اجازه اقامت در سوریه داد. تیرداد دوم به محلی نزدیک جزیره فرات که فعلاً بنام کوهه^۱ معروف است و (شاید با تأیید و کمک قبایل بیابان گرد عرب) به دولت پارت حمله ور شد^۲ و چنان فرهاد را غافلگیر کرد که او به پیروی از مهرداد اشکانی همه زندهای هم خوابه خود را امر به کشتن داد تا هیچیک از آنها بدست دشمن نیفتد و آنگاه فرار را برقرار ترجیح داد^۳ و کوچکترین پسر فرهاد بدست تیرداد افتاد. تیرداد در ژوئن سال ۲۷^۴

۱- Koha معلوم نشد مراد مؤلف کجاست؟ یا قوت در معجم البلدان چنین جزیره‌ای را ذکر نمی‌کند (مترجم).
 ۲- از این پس من وقایع را بترتیبی ذکر میکنم که وایان (Vaillant) و لونگرو (Longuerue) یاد کرده‌اند. هر یک از دیو و تروگوس اخبار خود را با استفاده از یکدیگر تکمیل کرده‌اند و این کار هم صحیح بوده است. زیرا اولی تاریخ روم را نوشته و دومی تاریخ پارت را، اما شاید دقیق‌تر باشد که باعتقاد لاخمان که تاریخ تألیف اثر هوراس را بنام کارمینا (کتاب سوم، قسمت هشتم) روز اول مارس ۲۹ میداند، قبول کنیم که تیرداد تنها یکبار رانده شده است و تروگوس در باره زمان و مکان ملاقات او با آگوستوس دچار سهو شده است. پس میتوان چنین نتیجه گرفت که اولاً: تاریخ نخستین پیروزی بر قوم کانتابری (Cantabrer) که با این سال مصادف می‌شود در این روز رخ نداده چه رسد به آنکه در روم خبر آن منتشر شده باشد. ثانیاً: چون در آن زمان جنگ بین فرهاد و تیرداد مقارن با جنگ آتی به منتهی درجه خود رسیده بود و آرتاوازد پادشاه ماد در آغاز سال سی‌ام هنوز بر سر کار بود، پس ناچار باید تاریخ فتح ماد و ارمنستان را از طرف فرهاد، سقوط او و همچنین فرارش را بنزد سکاها و منصوب شدن او را دوباره بسلطنت همه و همه در سال ۳۰ بدانیم که این کار غیر ممکن است و یا اینکه انتصاب مجدد فرهاد را توسط سکاها به پیش از فوریه سال ۳۱ راجع کنیم (سکه‌ای از این سال که متعلق باوست در دست است) و باز این هم با تاریخ سروتن قصاید هوراس که هیچکدام آنها قبل از برد آتی (آکتیوم) تحریر نشده است مطابق در نمی‌آید.
 ۳- ایزیدور (11 §) به نقل از مولر در جغرافیای یونان صغیر، جلد اول، صفحه ۲۴۸. سکه‌هایی از فرهاد چهارم و کسی بنام اشک اورگه نس-
 اوتو کراتوداپی فانس فیل‌هلن Arsaces Euergetes Autokrator Epiphanes Philhellen
 در دست است که فقط میتواند تیرداد دوم باشد. رجوع کنید به پرسی گاردنر، صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳.

قدرت را بدست گرفت. فرهاد از مملکت گریخت و مدتی بدون فایده از قبایل مجاور کمک خواست و سرانجام نظر موافق سکاها را جلب کرد. از هنگامی که قبایل تبتی، سرزمین های واقع در شمال هندوکوه را از چنگ یونانی ها خارج کرده و برای نخستین بار در مسائل مربوط به مغرب دخالت کرده بودند يك قرن میگذشت. در این مدت دراز در مشرق ایران وضع مالکیت نواحی با مقایسه با زمان گذشته فرق عمده ای نکرده بود. از دوران او کرائیدس به بعد مرکز ثقل دولت یونان بمرور زمان بیشتر به نواحی جنوب هندوکوه و سرزمین های هندی منتقل گردید و این امر بهیچوجه در از دست رفتن سغد و باختر تأثیری نداشت. بمحض اینکه این دو ناحیه منتزع گردید دره کابل که از تأسیسات و آثار اسکندر فراوان در آن یافت می شد مرکز قدرت یونانیان و فرهنگ و تمدن یونانی شد و مدتهای مدید این وظیفه را عهده دار بود. همان طور که محل پیدا شدن سکه ها (که در قسمت اعظم آنچه خواهد آمد مدرک و مأخذ منحصر بفرد ما بشمارند) بر می آید^۱ مقارن مرگ او کرائیدس سرزمین های هندی تحت تسلط آپولودوتوس قرار گرفت و باختر نصیب هلیوکلِس^۲ گردید. این دو تن هر يك در مدت معینی بر قسمت اعظم مشرق ایران حکومت کردند. مع هذا آپو- لودوتوس آخرین پادشاه یونانی است که قندهار و سیستان را تحت تسلط داشته است. از این گذشته حکومت دره کابل که توسط آنتیال سیدس اداره می شد و سرزمین مجاور آن، که زیر نظر لوزیاس^۳ بود و دریالت پیشاور قرار داشت در ابتدای برجا بود. پس از مدتها که محتملاً جنگهای داخلی شدیدی در جریان بوده همه امر همچنان پای این نواحی در يك مملکت بزرگ یونانی - هندی جمع شده بهم پیوستند. این حکومت جدید از کابل گرفته تا رود ستلج^۴ و در جنوب، زمانی حتی

۱- اطلاعاتی را که من ذیلا بدست می دهم بیشتر مدیون کائینگهام هشتم و از مقالات او در مجله سکه شناسی اخذ کرده ام : Num. Chron N. S. X, 65 ff. 205 ff. XII, 157 ff.
 ۲- Heliokles
 ۳- Lysias
 ۴- Setledsch

تا باروگان نیز وسعت داشته است. پایتخت این مملکت چاکالا ویا باعنوان رسمی اش او تودمیا بوده است. در واجو-پوران^۱ مذکور است که هشت تن از پادشاهان جاوانا^۲ جمعاً هشتاد و دو سال سلطنت می کنند، اما چون این عدد درست با تعداد پادشاهانی تطبیق میکند که طبق مواضع پیدا شدن سکه هایشان بر تمام مملکت حکومت کرده اند (دمتریوس، او کرائیدس، آپولودوتوس، استراتوی اول، استراتوی دوم، زئیلوس^۳، مناندر، دیونیزوس) بنابراین، منبع هندی را در ذکر شماره سالهائی که از هنگام رانده شدن دمتریوس از باخت و قرار دادن مقرر حکومت خود در پنجاب (حدود ۱۷۵) آغاز و به زوال حکومت او پایان می یابد می توان قابل اعتماد شمرد و چنین نتیجه گرفت که این مملکت حدود سال ۹۳ زوال یافته است. از میان این هشت تن، مناندر که چهره اش بر روی سکه ها گاه جوان و گاه پیر^۴ ضرب خورده است از همه مقتدرتر بوده و بدلیل تفاوت در چهره ها می توان گفت که مدت درازی سلطنت کرده است. مدت فرمانروائی او بر طبق يك تخمین غیر مطمئن باید از ۱۲۵ الی ۹۵ بحساب آید.

او پیش از همه اسلاف خود فتوحات کرد. از رود هیپاسیس گذشت و تا ایزاموس^۵ پیش تاخت و این موضع را باید برخلاف آنچه قبلاً تصور می رفت در

۱- Vāju-Purāna - رجوع کنید به: H. H. Wilson. *Vishnu Purāna* IV, 201 ff. (2. edit) ۲- Javana ۳- Zoilus ۴- اعقاب اسکندر کبیر، تألیف زالت، صفحه ۳۴. ۵- Isamus از بین وجوه ممکن فراوان که میتوان اسم ظاهراً تحریف شده Isámoy (استرابون، کتاب یازدهم، بند ۵۱۶) را بدانها تصحیح کرد، تنها پیشنهاد کایننگهام (اثر مذکور در فوق، جلد دهم، صفحات ۲۲۰ به بعد) یعنی Soánoy (که همان çôna باشد) معقول و متین بنظر می رسد. اما این پیشنهاد با متن نسخه خطی که به دست ما رسیده تفاوت فاحش دارد. به گمان من سخن از همان رودخانه داخلی هند است که آریان در شرح هندوستان (بند چهارم) آنرا Sámbo می نامد، ولی بقطع و یقین نمیتوانیم چنین ادعا کنیم.

نقطه‌ای خیلی دور در مشرق جست. سکه‌های او به تعداد زیاد تا حدود ماتورا^۱ و رامپور بافته شده است. در منابع هندی^۲ هم مذکور است که یونانی‌ها آ. جودیا^۳ کشور پنچاله^۴ و ماتورا را مطیع خود ساختند و حتی پایتخت قدیمی آن پتالی-پوترا را نیز متصرف شدند و چنین توسعه غیر طبیعی مملکت را بدون اینکه دارای مبنا و پایه ترقی قومیت و ملیت باشد با در نظر گرفتن آنکه یونانی‌ها در اقلیت محض بودند می‌توان چنین توجیه نمود که عامه مردم از امتیازات بسیاری برخوردار بوده‌اند و طبقه حاکمه نیز روشن بینی و موقع شناسی خاصی داشته است و بدین ترتیب هنگامی که در یکی از رسالات بودائی که با مناندر بر سر مهر است می-خوانیم که یکی از اخلاف اسکندر کبیر به مذهب بودا گرویده است حیرت نمیکنیم. همان رساله^۵ حاکی است که محل تولد مناندر، آلاساندا (یعنی اسکندریه واقع در کنار هندو کش)^۶ یا آنطور که در موضعی دیگر میگوید روستای کلاسی^۷ (که محتمل است در همان نزدیکی قرار داشته) بوده است و درست در همین منطقه هم هست که دین بودا از قدیم الایام پا گرفته است. حتی آگاتوکلس که در حدود سال ۱۸۰ الی ۱۶۵ پادشاه آراخوزیه (رخج) و زرنگ بوده بروی یکی از سکه‌های خود^۸ تصویر معبد بودائی را رسم کرده بود.

يك منبع یونانی عدل و داد مناندر را در مملکتداری می‌ستاید و يك مرجع هندی^۹ چنین میگوید: «در سراسر هند (جامبودیپا)^{۱۰} هیچ کس نیست که از

۱- Mathurâ — ۲- Gârgî-Sanhitâ به نقل از Kern در Varâha-Mihira
صفحه ۳۷ و این رساله‌ای است نجومی از قرن اول میلادی. — ۳- Ajôdhjâ
۴- Pantschâla — ۵- میلندا-پراسنا (Mlinda — prasna) به نقل از هاردی (Hardy)
در صفحه ۵۱۶ کتاب ذیل: A manual of Buddhism — ۶- Alexandria am
Kaukasus — ۷- Kalasi — ۸- رجوع کنید به اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت،
صفحه ۹۵. — ۹- میلندا-پراسنا به نقل از تورنور (Turnour) در:
Dschambudvîpa — ۱۰ Journ. of the Asiat. Soc. of Bengal V. (1836) p. 532

نظر قدرت، نیرو، علم و عمل با راجه میلیندا برابر باشد؛ او ثروت و مال خواهد داشت و از نظر قدرت نظامی در حد اعلای نیروی خود خواهد ماند. هنگامی که مناندر در اردو چشم از جهان فرو بست همه احتراماتی که يك نفر بودائی در حق مردی بزرگ بجای می آورد در مورد او معمول شد.

در شهرهای مملکت او، برای بدست آوردن استخوانهایش اختلاف پدید آمد و سرانجام چنین توافق شد که خاکستر او را همچون خاکستر بودا بین شهرها تقسیم و در هر شهر با احترام او مزاری برای یادبود برپا کنند.

میتوان پنداشت که در این مورد تنها علاقه و وفاداری به مناندر دخیل نبوده، بلکه ملاحظات سیاسی هم دست اندر کار بوده است. استخوانهای مناندر هم مانند جسد اسکندر در بردهای دیادوخن^۱ حائز اهمیت بوده است. محرزانست که این اختلاف مهمتر از آن بوده که از سخنان مؤلفین یونانی برمی آید و بر این مدعی سکه ها شاهد خوبی است. از آن هنگام که او کراتیدس بدست پسرش کشته شد بروی سکه ها در فاصله زمانی که چندان از يك قرن بیشتر نمیتواند باشد، اقلاً نام بیست و سه پادشاه به چشم میخورد و فقط دو اسم از این بین تکرار میشود. از این نکته بخوبی برمی آید که تاج و تخت در اثر اعمال قدرت بسرعت دست بدست می گشته، در ارکان مملکت بکرات شکاف حاصل شده، سلسله های ثابت و روش حکومت پابرجائی وجود نداشته است و آنچه از همه بدتر است گویا طرز اداره امور مملکتی با قلدری و نظامی گری چندان فاصله ای نداشته است. از این بیست و سه پادشاه بظاهر نه نفر از مناندر جوان تر بوده اند که بر حسب مواضع پیدا شده سکه ها در چهار ناحیه مشخص از یکدیگر حکومت می کرده اند: دره علیای کابل، دره سفلی کابل، پیشاور و پنجاب. این دلیلی است مستند برای اظهار یکی از منابع هندی که در باره زوال جاوانا چنین میگوید: «یونانی هائی که با غرور

می جنگیدند در مدهیادچا^۱ نمادند. جنگ و حشتناک سختی که بین خودشان درگیر شده بود در صفوفشان باقی ماند^۲.

در تمام مدت دوام دولت یونانی - هندی در جوار آن دولتی دیگر وجود داشت که پادشاهان آن یا نام سکائی داشتند و یا نام پارتی؛ محل پیدا شدن سکه های آنها پنجاب و بخصوص قسمت غربی آن، یعنی آنجا که کوههای هیمالیا در کشمیر شروع میشود، بجاور^۳ در مغرب سند و گاهی هم در بامیان است. مؤسس این دولت، ماوس^۴ یکی از معاصران جواتر دمتریوس و آپولودوتوس است که از قهوش آنها در سکه های خود تقلید کرده است. اخبار ماخذ چینی نیز مؤید این نظر است که قوم سه در حدود سال ۱۶۱ در کی پین یا سرزمینی واقع در کنار رود کوفن دولتی تشکیل داده است و بعد این گفته را بدین صورت اصلاح می کنند که این سکاها بدو در نقطه ای شرقی تر سکنی داشته و بعدها به تصرف و تملک کی پین توفیق یافته اند. زیرا از ماوس فقط در پنجاب سکه بدست آمده است، اینجا درست همان کشوری است که بین سند و هیداسپس (جیلام) واقع است و باید درست در زمانی که سها تاخت آوردند بدون جنگ و مقاومت تسلیم مهر داد اول پادشاه پارتی شده باشد. در فوق این احتمال داده شد که سها از پادشاه پارتی تبعیت کرده اند، اما این تبعیت بعلمت بعد مسافت دیری نپائیده است. در هر حال بهیچوجه منظور آن نیست که پادشاهان پارتی بر قوم سه فرمان میرانده اند: کلمه Maûēs صرف نظر از هجای اشتقاق آن همان Maûakēs است و این نام سر کرده سها در نبرد گوگمل بوده است^۵؛ Onōnēs پارتی است، اما از نظر تلفظ با Eunones نام یکی از پادشاهان آُرزی^۶ متفاوت است. پنج نام بقیه چندان غریب بنظر می آید

۱- Madhjadêça - ۲- Gârgi - Sanhitâ - ۳- Badschâwar - ۴- Maues - ۵- آریان، کتاب سوم، صفحه ۳۸.
 ۶- Aorser رجوع کنید به سالنامه تألیف تاسی توس، قسمت هشتم، بند سوم.
 کتاب دوازدهم، قسمت پانزدهم.

که در صورت تعلق آنها به پارتنی‌ها لابد خیلی زننده و نامأنوس جلوه می‌کرده است. سه‌ها را بیشتر باید از قبایل چادرنشینی دانست که باقوم ایرانی قرابت داشته‌اند و قبلا استپ‌های واقع در شمال سغد را متصرف بوده‌اند. آنطور که سکه‌های پادشاهان این قبیله ثابت می‌کند سه‌ها تحت نفوذ و تأثیر تمدن و فرهنگ یونانی بوده‌اند. حکام آنها بنام ساتراپ و سردار خوانده می‌شدند و حتی در سکه‌هایی که بزبان ایرانی شرقی است خود را به القاب یونانی مینامیدند^۱ و بدون شك در این مورد از نمونه دولت یونانی-هندی تبعیت می‌کردند.

در دوران فرمانروائی آژس^۲ فرماندهی قوا بایکی از شیوخ هندی بود. از آنچه در فوق ذکر شد بطور کلی چنین استنباط میشود که دولت سکائی نسبت به مملکت یونانیان در نقطه‌ای شمالی‌تر واقع بود. رود کابل و خطی فرضی که در همان عرض بسوی مشرق کشیده می‌شد گویا مرز بین دو منطقه بوده است. یکی از معماهای فراوان تاریخ این نواحی در این دوران که از آن نوشته و روایتی در دست نیست اینست که چگونه در این نواحی کوهستانی دولتی بوجود آمده و در دوران دومین پادشاه خود آژس دارای چنان سطوت و شوکتی شده، از آن گذشته چگونه چنین دولتی در مجاورت دولت با عظمت یونانی منادر توانسته است مدنی دوام بیاورد. از شرح بنادر دریای اریتره و فواصل آنها که در دست ما چنین اطلاع حاصل میکنیم که سکاها قبل از پارتنی‌ها که در قرن اول مسیحی در قسمت سواحل رود سند سفلی مستقر شدند در آن ناحیه دولتی تشکیل دادند و نام سکا و یا هندوسکا از آن هنگام در آنجا ماند؛ از این مطلب آشکار میشود که چنین دولتی مدنی مدید در آن ناحیه پائیده است. ولی بعلمت بعد جغرافیائی بدان اطمینان و قطعیتی که معمولاً پنداشته میشود نمیتوان گفت مؤسس این دولت سه‌ها بوده‌اند.

اما این هم ممکنست که تسخیر این ناحیه در فرصتی که پس از به آب بستن ایران توسط سکاها بدست آمد از طریق سکستان و گذشتن از معبر بولان عملی شده باشد. حال از آنچه گفته شد باین نتیجه نمیتوان رسید که سهها بطور مداوم در طول رود سند حکومت کرده و بین متصرفات یونانی شکافی ایجاد کرده باشند. اگر میشد قبول کنیم که توسعه قدرت سهها مدتی بعد از پایان تسلط یونانیها رخ داده کار خیلی آسان می شد. اما چنین فرضی بعلت گاه شماری سکهها ممکن نیست. این سکهها با اطمینان تمام پنج پادشاه بزرگ را پشت سر هم نام می برند (ماوس، آزیس، آزیلیسس، اونوس، اسپالی ریزس)^۱، اما چون ابتدای کار این سلسله بطور قطع سال ۱۶۱ است، پس آزیس نمیتواند جوان تر از مناندرفرض شود، چون این حقیقتی است که او یکی از سکههای آپولودوتوس را دوباره بنام خود ضرب زده^۲ و مادیر کوچکترین دلیلی در دست نداریم که بتوانیم بگوئیم حکومت او بلافاصله پس از آپولودوتوس بوده است. اقتدار قوم سه تحت فرماندهی آزیس مصادف با دوران ضعف دولت یونانی - هندی بوده است و صحیح تر آنست که این دوران را قبل از حکومت مناندر بدانیم تا بعد از آن. مناندر گویا همان کسی است که قوم سه را بعقب راند.

در ادوار بعد حکومت های فرعی هم در داخل حکومت اصلی بوجود آمد و برادران و برادرزادگان پادشاهان نیز به نام خود سکه می زدند و این خود نشانه ای است که در اداره امور مملکت وحدت وجود نداشته است و اگر این را هم در نظر بگیریم که تعداد پادشاهان آنها محدود بوده، پس نمی توان محتمل شمرد که دوران تسلط سهها پس از یونانیان مدتی دراز دوام یافته باشد.

آخرین پادشاهان یونانی که در مشرق سلطنت کرد هر مهئوس^۳ بود. او قسمت

۱- Maues, Azes, Azilises, Onones, Spalirises ۲ - اعقاب اسکندر
کیرتالیف زالت، صفحه ۱۲۴. ۳- Hermäus

سفلی دره کابل، اطراف پیشاور و آن مقدار از نواحی پنجاب را که دربروی آن واقع بود در اختیار داشت. چون سکه‌های بدست آمده متعلق با و فراوانست^۱ و تصویر نیم تنه او در بعضی از سکه‌ها جوان و در برخی دیگر پیر به نظر می‌آید. پس می‌توان گفت که اومدنی دراز از سلطنت برخوردار بوده است. به اغلب احتمال گویا بخت مساعد یار بوده که از مآخذ چینی بر آخرین ایام سلطه یونانیها در مشرق پرتوی بتابد^۲. پس از آنکه آمد و شد بین چین و مغرب زمین در حدود سال ۱۰۵ برقرار گردید چینی‌ها به کی پین نیز رفتند. اما چون این مملکت از چین خیلی دور بود و لشکریان چینی نمیتوانستند به سهولت بدانجا دست یابند پادشاه این دیار موسوم به او - تو - لائو^۳ بدفعات بخود اجازه داد که مأموران چینی را غارت کند و بکشد و این اتفاقات در دوره سلطنت وو - تی^۴، یعنی از ۱۰۵ الی ۸۷ رخ داده است. اما پسر او - تو - لائو سفیری با هدایا بنزد پادشاه چین فرستاد، ولی ون - چونگ^۵ که فرمانده سرحدات بود او را باز گرداند. پادشاه قصد داشت که ون - چونگ را بکشد، اما خبر چیتان این نیت را با اطلاع او رساندند و ون - چونگ بر پادشاه پیش‌دستی کرد: با همدستی پسر پادشاه یونگ - خیو^۶ بنام این - مو - فو^۷ بدون آنکه کسی پیش‌بینی کند به کی پین حمله کرد، پادشاه آن دیار را کشت و این - مو - فو را بر تخت سلطنت کی پین نشاند. باو مهری و تکه‌ای ابریشم داده شد تا ابریشم را با آن مهر کند. بعدها یکی از سرداران چینی بنام چائو - ته^۸، خواست این - مو - فو را از سلطنت خلع کند؛ اما او را به زنجیر کشیدند

۱- اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۱۱۷. ۲- مقایسه بفرائید با سالنامه های هان اول طبق نوشته P. Hyacinth به نقل از ریتز در Erdkunde جلد هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۸۲ و صفحات بعد از آن و منتخبات Ma-tuan - lin که قدری مفصل تر است به نقل از آبل رموزا در Nouveaux mélanges Asiatiques جلد اول، صفحه ۲۰۵ و صفحات بعد. ۳- U-to-lao ۴- Wu-ti ۵- Wen-tschung ۶- Yung-khiu ۷- In-mo-fu ۸- Tschao-te

و هفتاد تن از فرستادگانش را بقتل رساندند. پادشاه بلافاصله پس از این عمل سفرائی به دربار چین فرستاد تا از کرده خود اظهار پشیمانی کند و معذرت بخواهد؛ اما این فرستادگان هنگامی بچین رسیدند که هیائو - یوان - تی^۱ پادشاه چین تصمیم گرفته بود ارتباط خود را بعلت بعد مسافت با کلیه ممالک غربی قطع کند. به این نامه جوابی داده نشد و سفر را از معابر صعب العبور کوهستانی به مملکت خود بازگردانیدند. تازه از هنگامی که مقام فرماندهی کل مرزهای غربی در چین بوجود آمد، یعنی در سال ۵۹ قبل از میلاد مسیح^۲ می توان ممکن پنداشت که چینی ها در کار فواحی دور افتاده دخالت کرده باشند. سیاست کناره گیری هیائو - یوان - تی در اوایل دوره سلطنت او (شروع سلطنت سال ۴۹) اتخاذ گردید^۳. بدین ترتیب انتصاب این - مو - فو باید بین سالهای ۵۹ الی ۵۱ انجام پذیرفته باشد. منافع تجاری، اهالی کی پین را که این - مو - فو هنوز بر آنجا حکومت میکرد وادار کرد که در سال ۳۲ باز بار دیگر کوششی بکنند:

آنها بار دیگر باج فرستادند و از عملی که واقع شده بود معذرت خواستند. اما چینک - تی^۴ باز از تجدید روابط سیاسی با کی پین خودداری ورزید. اگر مقدار سکه هایی را که متعلق به دره کابل هستند در نظر بگیریم و یاد بیاوریم که اطلاعات ما درباره اسامی فرمانروایان این دوره تاریخی آن اندازه کامل است که حتی شاهانی را که چند روزی بیش سلطنت نکرده اند می شناسیم، باید بگوئیم این ممکن و معقول نیست از حکومتی که اقلاً بیست سال تمام دوام داشته است یعنی از این - مو - فو هیچ آثاری از سکه ها بدست ما نرسیده باشد. اگر در اسامی این پادشاهان دقت شود فقط يك نفر را می بینیم که با این - مو - فو تطبیق میکند،

۱ - Hiao-yuan-ti ۲ - آبل رموزا در *Mém. de l'Acad.* دوره هشتم (۱۸۲۷)، صفحه ۱۱۹. ۳ - این نتیجه از تاریخ عمومی چین، جلد سوم، صفحه ۱۶۱ از مطالبی که ذیل سال ۴ عنوان گردیده حاصل می شود. ۴ - Tsching-ti

اما در عین حال بهمان اندازه هم وضعیتش با هرمهئوس مطابق است^۱. اگر بدانیم که سخن از امیری یونانی در میان است آنوقت براحتی میتوان از لفظ یونک-خیو اسم نوع یوناکی^۲ یعنی «شهر یونانی» را استنباط کرد. بر طبق آنچه چینی‌ها درباره آغاز دولت کی‌یین اظهار کرده‌اند امیری که بدست هرمهئوس از سلطنت خلع شد و پدر وی، او-تو-لائورا باید در میان سلاطین سه جستجو کرد. شاید هم که او-تو-لائو نام آژس باشد باضافه عنوان سلطنتی رایج در آن دیار^۳.

توصیفی که درباره نواحی شرقی ایران از منابع چینی در دست ماست متعلق به همین زمان مرادده آنها با کی‌یین است. چینی‌ها از راه جنوب، یعنی از راه بزرگ تجاری که از فی-شان^۴، آخرین سرزمین تحت حمایت آنها شروع میشود و از طریق معبر خطر ناک کوهستانی به طرف جنوب غرب میرود با مناطقی که در مجاورت این راه قرار داشت مرادده تجاری برقرار کردند. پس از گذشتن از معبر مذکور در فوق و عبور از ناحیه‌ای وسیع شخص مسافر به هیان-تو^۵ (هندوستان) وارد میشد و به کی‌یین و یا سرزمین کوفن، ناحیه‌ای که دشت‌های زیاد و آب و هوایی معتدل داشت و بسیار حاصلخیز بود می‌رسید. پادشاه کی‌یین مقرر خود را در سون-سون^۶ (شاید Dionysou: دیونیزوپولیس^۷ اسم یونانی ناگارا^۸، جلال آباد فعلی بوده

۱- باید در نظر گرفت که در معمولی‌ترین لهجه پراکریت Prâkrit به اسامی مذکور مفرد در حال فاعلی هم ۵ اضافه می‌شود، بدین جهت این نام Hermaiô تلفظ می‌شده است و در عین حال نباید فراموش کرد که چینی‌ها از تلفظ «ر» عاجز هستند. بهر حال اگر تنها مرجع تحقیق سکه‌ها می‌بود بر طبق آنها می‌بایست ابتدای کار هرمهئوس را تقریباً به بیست سال پیش‌تر راجع کرد، ولی تعیین تاریخ از این طریق که فقط متکی به سکه‌های کم و بیش نادر است چندان غیر قابل اطمینان و متزلزل بنظر می‌آید که نمی‌تواند دلیل رد نظریه‌ای باشد.

۲- Jônaki

۳- Phi-shan

۴- Azô Râô

۵- Nagara

۶- Sün-sün

۷- Dionysopolis

۸- Hian-tu

است) تعیین کرده بود. این پادشاه بسبب فرمانبران بسیار و لشکر مجهز و مقتدری که در اختیار داشت فرماندهی نیرومند محسوب میشد. اهالی این ناحیه مردمی پرکار بوده‌اند و در بعضی از انواع حکاکی، معماری، نساجی، قلاب دوزی و تهیه پارچه‌های ابریشمی مهارت داشته‌اند و به غذاهای ممتاز نیز علاقمند بوده‌اند. در بازارهای آنان خمره‌های طلا و نقره و همچنین ابزار و لوازم مسی و قلعی وجود داشته. این‌ها سکه‌های طلا و نقره ضرب میزدند که در يك طرف آن تصویر يك نفر سوار و در طرف دیگر سر آدمی دیده می‌شده است و این امر در بین پادشاهانی که در این دوره سلطنت کرده‌اند درست در مورد هیپوستراتوس^۱ مصداق دارد. روی سکه‌های او تصویر نیم تنه پادشاه دیده می‌شود و در پشت سکه شبیه شاه، سوار بر اسب نمایان است^۲، اما تمام پادشاهان بعدی یونانی و من جمله هرمه ثوس و همه پادشاهان سکائی روی سکه، سوار بر اسب تصویر شده‌اند، در حالی که در پشت سکه شبیه یکی از خدایان رسم شده است. بدین ترتیب گزارش چینی‌ها بطور کلی صحیح خواهد بود، اما بشرطی که از لفظ «سراسان» چنین استنباط شود که منظور «تصویری شبیه به اسان» بوده و نویسنده اصطلاح دقیق بکار نبرده است. هیچ يك از این پادشاهان سکه طلا ضرب نکرده است. اما این خبر بیشتر با سکه اوکراتیدس با تصویر نیم تنه او در يك طرف و تصویر فرزندان زئوس در حال سواری در طرف دیگر مطابقت می‌کند^۳ و این خود مبین آنست که این سکه‌ها در آن عصر رواج داشته و در گردش بوده است.

سرزمین او - گهه‌شان - لی^۴ که فلائی کرم است در جنوب غربی کی پین

۱- Hippostratus ۲- اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۱۲۰.

۳- اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۹۷. ۴- U_ghe_schan_li رجوع

فرمائید به سالنامه‌های هان‌های اول طبق نوشته پ. هباسینت به نقل از Ritter در *Erkunde*

جلد هفتم، قسمت سوم، صفحه ۷۱۶: Die Annalen der ersten Han nach P.

Hyacinth bei Ritter, *Erkunde* VII,3 S.716.

واقع بود. در اینجا راه جنوبی پایان میابد و از این جا ناگزیر میبایست به شمال و از آنجا بطرف مشرق پیچید تا به آن-سی رسید. این نشانه‌ها باقندهار و سیستان تطبیق میکند چون پایان يك راه عظیم تجاری لابد میبایست يك شهر مهم تجاری باشد و چنین شهری جز اسکندریه در آراخوزیه نمیتواند باشد. آنچه هم راجع به راه دور و دراز گفته میشود، در این مورد مصداق دارد. باید در نظر آورد که آن-سی اصولاً مهمترین شهر تجاری پارتی‌ها در مشرق و آنتیوخیا (= انطاکیه) مهمترین شهر تجاری آنها در مرگیان (= مرو) بوده است؛ این جاده اصلی پس از گذشتن از سیستان اول در جهت شمال به هرات میرفت و از آنجا بطرف مشرق می‌پیچید و به مرو میرسید. از آنجا که سرزمین او-گهه-شان-لی از چین بسیار دور است باین دلیل کمتر سفرای چینی به آنجا میرسیدند. مردم از خونریزی سخت گریزان بودند و سلاح‌های خود را به طلا و نقره می‌آراستند. سکه‌های آنها از يك طرف نقش سر آدم دارند و در طرف دیگر مرد سواری را نشان میدهند. به نظر نمی‌آید که دولت سکستان در آن دوران از خود دارای سکه‌ای بوده است. بر طبق اخباری که بدست ما رسیده سکه‌های اینها عیناً مانند سکه‌های کی‌بین بوده؛ محتمل است که سکه‌های این مملکت تنها پول رایج در او-گهه-شان-لی بوده. اما بهر حال این اندازه روشن است در دورانی که گزارش‌های چینی^۱ از آن اطلاعاتی بیا میدهند، یعنی در اواسط قرن اول قبل از میلاد در اینجا حکومت مستقلی وجود داشته و چون در آراخوزیه و زرنگ از جانشین آبولودوس سکه‌هایی بدست نیامده پس این دولت فقط میتواند متعلق به سکه‌هایی باشد که در سال ۱۲۸ ایران را به آب بستند. گزارش‌های بعدی چینی او-گهه-شان-لی را مطیع و منقاد آن-سی ذکر میکنند. این‌دور اهل خارا کس هم که در سال اول قبل از

۱- سالنامه‌های هان‌های دوم به نقل از تاریخ هون‌ها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) - Die Annalen der zweiten Han dei Deguignes, Geschichte der Hunnen I, 98 (deutsche Übersetzung).

مسح اثر خود را نوشت، آراخوزیه را یکی از ساتراپ نشین های پارتی ذکر میکند؛ پس این دو خبر از دو منبع مختلف با هم توافق دارند. در این فاصله زمانی شاید در دوره ای که حکومت خاندان اشکانی تحت فرمانروائی ارد به دوره قدرت و شوکت خود رسید پارتیها آراخوزیه را از چنگک سکاها خارج کرده و حکومت آنان را به سکستان محدود کرده باشند.

بتدریج نوشته سکه های هر مهئوس آخرین پادشاه یونانی از صورت اصلی یونانی خارج میشود و مرور زمان سکه های دیگری با خط ایرانی شرقی متعلق به پادشاهی بنام کوجولا-کاسو^۱ هم در جوار این سکه ها بجریان می افتد. سرانجام از شخص اخیر الذکر سکه هایی هم بدست می آید که صاحب سکه را بطور کامل کاکسولو-کادفیزو^۲ معرفی میکند. گزارش های^۳ چینی راجع به این فاتح ییگانه اطلاعاتی بمانده اند. تقریباً یکصد سال پس از فتح تاهیا (باختر) بدست یو-تشی ها استقرار حکومت پنجگانه آنها در آن دیار، یعنی در سال ۳۹ الی ۲۷ قبل از میلاد امیر کوای-شوانگ^۴ بنام کیو-تسیو-خیو^۵ چهار امیر نشین دیگر (هی-هو)^۶ را مطیع خود کرد و حکومت جدیدش را کوای-شوانگ نامید. پس از این واقعه او با آن-سی ها یا پارتی ها وارد جنگ شد و کا-او-فو^۷ را از چنگک آنها خارج کرد. گزارش های قدیمتر چینی در اثر سهو، کا-او-فو را بجای یکی از امیر نشین های پنجگانه گرفته بودند؛ این ناحیه در جنوب غربی سرزمین یو-تشی ها قرار داشت و بسیار بزرگ بود. ساکنان این ناحیه از نظر اخلاق و آداب و سجایا به هندیها شباهت داشتند و اغلب به سر بازی و یا بازرگانی مشغول بودند. قبل از آنکه این قوم مطیع یو-تشی ها بشوند عده ای از آنها از پادشاهان هند اطاعت میکردند، بخشی دیگر گوش فرمان حکومت کی پین داشتند و قسمت دیگر

۱- Kudschula-Kasô ۲- Kaxulo-Kadphizu ۳- سالنامه های مانهای دوم به نقل از Deguignes در مجله اخبار فرهنگستان (Mém. de l'Acad.) جلد بیست و پنجم، صفحات ۲۹ و ۲۷. ۴- Kuei - shuang ۵- Kieu-tsieu-khio ۶- Hi-heu ۷- Kao-fu

مطیع پارتیها بودند، هر چند آنچه درباره وضع کاو-فو و موقع آن نسبت به کشور طخاریها گفته شده با خصوصیات شهر کابل جور در نمی آید، مع هذا هیچ تردیدی نمی توان داشت که کاو-فو همان کابل است لا غیر. کیو-تسیو-خیو ممالک مجاور خود، یعنی پو-تا^۱ و کی-پین را نیز مسخر کرد. پو-تا یا پو-تا او^۲ در شمال او-کبه-شان-لی^۳ واقع بود. از این اسم میتوان به نام پکتوها^۴ یا پتنها^۵ پی برد که قدیم ترین مقر و موقف آنان غور^۶ بوده است. این اطلاع که او سرزمین کوفن^۷ را تسخیر کرده واجد کمال اهمیت است، زیرا از این راه معلوم میشود که کیو-تسیو-خیو همان کاکسولو-کادفیزو است که سکه های او در حدود کابل و جلال آباد بکثرت پیدا میشود. او بنام خود لقب کشانا-جاو و گو^۸ (بزبان یونانی Chorsé و نظیر آن) را اضافه میکند و این بظاهر بمعنای پادشاه یا هی-هو منسوب به کوا-ی-شوانگ^۹ است.

در عنوانی که بروی سکه ها با خط ایرانی شرقی برای خود اختیار کرده خود را «پای بند قانون» قلمداد می کند؛ منظور از قانون همان دین بودا است که طخاریها از مدت ها پیش بدان گرویده بودند. اینکه اینزیدور خاراکی، قندهار (ونه کابل) را از مستملکات پارتی می شمارد با خبری که او کابل را از چنگ پارتیها خارج کرده است کاملاً مطابقت دارد. جنگی که بین پادشاه کوا-ی-شوانگ و پارتیها در گرفت همان جنگ است که سکاها برای نشان دادن فرهاد بتخت سلطنت بدان دست زدند، پومپه تیوس تروگوس بهنگام ذکر این وقایع گریزی زده و از

۱- Po-ta ۲- Po-tao ۳- Deguignes در تاریخ هونها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی). ۴- Paktyer پشتو-پکتو-پختو-پتن همه معرف قوم واحدی هستند (مترجم). ۵- Patanen ۶- Ghor سرزمینی است کوهستانی در جنوب هرات (مترجم). ۷- ناحیه کابل است (مترجم). ۸- Kaschana - Dschavugô ۹- اقوام غربی با این نام بصورت کشان (Kaschan) و کوشان آشنا هستند.

سلاطین آسیائی، طخاریها و زوال ساگاراوک ها نیز سخن بمیان آورده. این کار بدان علت صورت گرفته که حکومت طخاریها در آن هنگام رو به قدرت داشته است. بنظر میآید هنگامی که فرهاد بنزد سکائی ها پناه برد جنگهای داخلی بین آنها به نهایت شدت خود رسیده بوده و نتیجه آن در سر نوشت پناهنده اشکانی تأثیر فطمی داشته است. در روم، چون چنین اعمالی در سر نوشت تیرداد که تا آن زمان دست نشانده رومیان بود تأثیر داشت، همه با دقت بدان توجه میکردند. هوراس بکرات باین اخبار اشاره میکند و اطلاعاتی که میدهد برخلاف معمول، زمینه‌ای درست دارد و مثل غالب اوقات بر پایه خیال بافیهای شاعرانه استوار نیست^۱.

در حین نزدیک شدن لشکر جرار سکاها که برای نشاندن فرهاد به تخت سلطنت بحرکت درآمده بود تیرداد بدون جنگ و مجادله جا خالی کرد. در اویل مارس ۲۶ در روم کسی از این ماجرا خبر نداشت. اما در ماه ژوئن فرهاد چهارم بدلیل سکه‌های موجود^۲ باز بر تخت سلطنت اجدادش نشست بود. تیرداد با عده زیادی از طرفدارانش به آگوستوس که در آن زمان در اسپانیا مشغول جنگ بود پناه برد و پسر کوچک فرهاد را که بعنوان گروگان در اختیار داشت باو تسلیم کرد. هر دو رقیب یکی شخصاً و دیگری توسط سفیر کوشیدند آگوستوس را

۱- *Carmina* کتاب اول، قسمت ۲۶، بند ۳ تا ۵ و بخصوص کتاب سوم، قسمت ۲۹ از بند ۲۶ تا ۲۸: *Tanais discors* تغییرهای شاعرانه است و بیشتر به نبردهای طخاریها و ساگاراوک ها مربوط است تا به سکاهائی که تصمیم بحمايت از فرهاد گرفته‌اند. حتی «نقشه‌های چینی‌ها» هم فقط عبارتی شاعرانه و محصول خیالبافی نیست؛ چینی‌ها در آن اوان با این ممالك ارتباط نزدیک داشتند و کمی قبل از آن، یعنی در سال ۴۴ در کانگ-کیو یا دولت ساگاراوک ها بوضوح ترین وجهی مداخله کرده بودند؛ مقایسه کنید با تاریخ هون‌ها اثر Deguignes، جلد اول، صفحه ۲۰۶ (ترجمه آلمانی). ۲- رجوع کنید به سکه‌های پادشاهان پارت تألیف پروکش اوستن، صفحه ۳۷:

Prokesch-Osten, *Les monnaies des rois Parthes* (Paris 1874-75), p. 37.

تحت تأثیر قرار دهند. او در سال ۲۳ قبل از میلاد مسیح بدین صورت تصمیم گرفت که از تحویل نیرداد خودداری ورزد و در ضمن از اوهم حمایت نکند و فرزند فرهاد را نیز به نزد او باز گرداند. آگوستوس از این وظیفه حکمیت که دست تصادف بدو محول کرده بود استفاده کرد تا از فرهاد متقابلاً امتیازی بدست آورد. او از فرهاد قول گرفت که اسیران جنگی را که در جنگ کراسوس و آنتونیوس بچنگ او افتاده بودند و کلیه درفشهای رومی را باو تحویل دهد و این تحویل در سال ۲۰ هنگام اقامت آگوستوس در سوریه انجام پذیرفت. این خود جای پرسش است که اگر وضع داخلی دوات اشکانی در اثر سوء سیاست پادشاه آشفته نبود آیا پادشاه پارتی چنین کاری میکرد یا نه؟ از اکتبر ۲۳ دیگر ضرب سکه بچندین دهسال بعد موقوف میشود و این خود نشان مطمئنی است از روزگاری متزلزل. تنها سکه‌ای که از تمام مدت بعدی سلطنت فرهاد در دست داریم سکه‌ای است بتاریخ ۱۰ قبل از میلاد مسیح^۱ که گویا بمناسبت خاصی ضرب خورده است و شاید این مناسبت خاص زمامداری مجدد او پس از برکناری موقت باشد. بین سالهای ۱۲ الی ۹ مهرداد چهارم بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرده بود و او همان کسی است که هرودس پادشاه یهودی را بهمدستی با او ضد روم متهم کردند^۲. محتمل است که در همین ایام مادی‌های آتروپاتن (آذربایجان) از دولت اشکانی مجزاشده و در بین سالهای ۲۰ قبل از میلاد مسیح الی ۲ میلاد مسیح از روم تقاضای فرستادن پادشاهی برای خود کرده باشند. رومی‌ها آریوبرزن دوم پسر آرتاوازد پادشاه سابق را برای پادشاهی بآنجای فرستادند^۳. فرهاد چهارم که در اثر تجریات تلخ

۱- پرسی‌گاردنر، صفحه ۶۲. ۲- Josephus Flavius. *Archeologia* -

Judaica کتاب شانزدهم، فصل هشتم، بند چهارم. این موضع از نظر وایان دور مانده و برای تمام کسانی‌هم که بعد از او باین موضوع پرداخته‌اند ناشناس بوده است.

۳- رجوع شود به: *Monumentum Ancyranum* کتاب ششم، فصل نهم.

هوشیار شده بود پس از انتصاب مجددش در سال ۱۰ یا ۹ قبل از مسیح^۱ چهار تن از پسران بالغ خود را به همراه دو تن از زنان و چهار نفر از پسران آنها توسط مارکوس تیوس^۲ حاکم رومی بعنوان گروگان به نزد آگوستوس فرستاد و گمان کرد با این عمل خود امکان هر اقدامی را از طرف افراد ناراضی منتفی کرده است، زیرا بخوبی میدانست که این افراد ناراضی جز اینکه از خاندان اشکانی يك نفر مدعی برای تاج و تخت بتراشد کاری از دستشان ساخته نیست. فقط کوچکترین پسر پادشاه که از زن سوگلی خود ته آ موزا اورانیا^۳ داشت، بعنوان ولیعهد پیش پدر ماند. ته آ موزا اورانیا کنیزی ایتالیائی بود که آگوستوس او را به فرهاد بخشید و او فرهاد را به اقدامات ناشایست تحریک میکرد. اما این پسر همان بود که با موافقت مادرش این ستمگر فرتوت را کشت؛ این سومین نسلی بود که با پدرکشی بر تخت سلطنت می نشست^۴.

پادشاه نازه بنام فرهاد پنجم^۵ که نخستین سکه او تاریخ ماه مه سال دوم

۱- سکه ای که از سال هشتم و یا یکی از سالهای بعد از آن درست است و بروی آن یک نفر غیر رومی کودکی را به آگوستوس تحویل می دهد، مشکل باین واقعه مربوط باشد، زیرا کسی که تقاضای کمک و یاری می کند بروی سکه دارای لباس پارتی نیست. اکهل تصور می کند او یک نفر ژرمنی باشد. ۲- Marcus Titus ۳- Thea Musa Urania در دربار سلاطین شرقی در این دوره اسامی موزها بخصوص محبوبیت داشت؛ همسر آخرین پادشاه یونانی هرمهئوس موسوم به کالیوپ (Kalliope) بود و زن پادشاه ارمنستان تیگران چهارم اراتو (Erato) نام داشت. ۴- در سلسله بنی جلاب که تا اواسط قرن ما در نوگورت حکومت می کرد بظاهر همه سلاطین با پدرکشی به تخت سلطنت رسیده بودند. محمود شاه سوم که در سال ۱۵۳۸ الی ۱۵۵۴ در گجرات حکومت می کرد همه زنان خود را وادار به سقط جنین ساخت، زیرا می پنداشت تنها چاره و وسیله ای که در اختیار پادشاهانست تا از شر نهنگاری فرزندان آسوده باشند همین است و بس (مراد نویسنده از قرن ما، قرن نوزدهم می باشد م). ۵- Monumentum Ancyranum کتاب پنجم، صفحه ۵۴؛ این پادشاه را معمولاً بصورت مصغر Phraataces می نامند.

قبل از مسیح را دارد، در آئین مملکت داری بر خلاف پدر، سستی و نرمی پیش گرفت و از قیام آرامنه بر ضد پادشاهشان آرتاوازد سوم که تحت الحمايه رومیان بود پشتیبانی کرد. این پادشاه به همراه قشون رومی که در آن کشور بود از ارمنستان رانده شد و تیگران چهارم که مورد علاقه پارتی ها بود بر تخت سلطنت نشست. محتمل است که در همین اوان آریوبرزن، شاه دست نشانده آوگوستوس از آنروپاتن (آذربایجان) رانده شده باشد، زیرا کمی پس از این واقعه خبری از او بعنوان پناهنده بی خانمان در نزد رومیان در دست است. تقریباً بنظر می آید که کارسلسه کهن سال آنورپات در آن زمان پایان رسیده و یکی از رشته های فرعی دودمان پارتی در آنجا بحکومت مشغول شده باشد^۱. آوگوستوس نوۀ خود گایوس سزار^۲ را به سوریه فرستاد تا به اوضاع مشرق سر و صورتی بدهد. اما با وجود مکاتبات تندی که بین رؤسای دو کشور انجام گرفت کار بین طرفین به جنگ نکشید، زیرا هیچیک از طرفین مایل به جنگ نبود: آوگوستوس از آنجهت که نمیخواست بدون نقشه امپراطوری روم را توسعه دهد و فرهاد از آنرو که حکومتش بر مبنائی لرزان استوار بود. ایجاد تعادل از این نظر تسهیل شد که تیگران به اسرع اوقات با رومیان صلح کرد. آنگاه بین گایوس سزار و فرهاد در یکی از جزایر فرات ملاقاتی دست داد و توافق حاصل شد که فرهاد از هر گونه ادعائی نسبت ب ارمنستان خودداری کند و برادرانش همچنان بعنوان گروگان در روم بسر برند (سال اول بعد از مسیح). فرهاد مادر خود، ته آموزا اورانیا را بزنی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر توأماً بروی سکه ها دیده میشود. چنین ازدواجی که اوستا بخصوص آنرا تجویز کرده است بطور حتم باعث ناراحتی و عدم رضایت

۱- بهر حال استرابون در کتاب یازدهم، قسمت ۵۲۳ می گوید که این سلسله در زمان او (۱۸ بعد از میلاد مسیح) بر سر کار است. این مطلب روشن نیست که آیا او آخرین اخبار را در دست داشته یانه، زیرا حوادث بعدی خلاف آنرا ثابت می کند.

۲- Gajus Cäsar

زیرستان و افراد ملت نشده . بلکه پا را از این هم فراتر میتوان گذاشت و پیشینی می توان کرد که فرهاد با این اقدام می خواسته دل روحانیان متنفذ را بدست بیاورد . زیرا این پادشاه جوان منفور ملت (مراد ازملت در اینجا نجیب زادگانست) بود . او در اثر طغیانی (پس از اکتبر سال چهارم میلادی) رانده شد و ناگزیر گردید به خاک روم وارد شود^۱ و آنطور که ظاهر است کمی پس از این واقعه مرد . سفرای پارتی که در سال چهار یا پنج میلادی از طرف آوگوستوس در روم و پس از آن از جانب بریوس در گرمانیه^۲ بحضور پذیرفته شدند، ظاهراً از طرف خود پادشاه برای حل گرفتاریها فرستاده شده بودند .

پارتی ها پس از این واقعه ارد دوم را که در تبعید بود به سلطنت پذیرفتند اما این پادشاه که ستمگر و زود خشم بود بزودی منفور مردم شد و ضمن شکار بقتل رسید . سکه ای از او در دست است بتاریخ ماه کیسه ۳۱۷ سلوکی (پائیز سال ششم میلادی) .

هرج و مرج و خونریزی همه جا را فرا گرفت و پارتی ها تصمیم گرفتند هیأتی بسفارت به روم بفرستند و از آوگوستوس بخواهند از بین اعقاب متعدد فرهاد چهارم پادشاهی برای آنها بفرستد (قبل از سال نهم مسیحی) . بزرگترین فرزند او ورن^۳ به پادشاهی انتخاب شد . ورن شاهزاده ای بود با افکار و عواطفی بدیع، اما از بین ورن باطرز تربیت و آداب و رسوم پارتی ها نا آشنا . او بجای آنکه براسب سوار شود بیشتر دوست داشت که بر تخت روان بنشیند؛ به شکار دلبستگی نداشت و از می گساری با اعیان و بزرگان پرهیز می کرد و اغلب با یونانیان معاشرت داشت و بزیبردستان اجازه می داد که به سهولت به خدمت فرمانروا که تا آن زمان

۱- *Monumentum Ancyranum* کتاب پنجم ، صفحه ۵۲ . ۲- Germanien
 سرزمین واقع بین رود رن ، دانوب ، خط وایکسل (نزدیک رود ادر و اقیانوس بوده است .
 مخرجم) . ۳- Vonones

کسی جسارت نزدیک شدن با او را نداشت بیایند، کارهای درباریان را تحت نظارت داشت و این کار از طرف آنها به تنگ چشمی و خست او حمل می گردید. همه اینها موجب شد که ناراضائی پدیدار شود و به مقاومت مردم بینجامد. نسل پسری سلسله اشکانی یا قلع و قمع شده بود و یا در تبعید بسر می برد. بدین ترتیب کسانی که ناراضی بودند اردوان را که از طرف مادر با سلسله اشکانیان بستگی داشت و در میان دهه ها رشد کرده و بعدها به پادشاهی ماد (یعنی آذربایجان) منصوب شده بود به کشور خواندند. گویا این اتفاق در سال ده مسیحی و یا سال بعد از آن که سکه های هر دو پادشاه از آن سال موجود است رخ داده باشد. نخستین برخورد بسود اردوان تمام نشد و او ناگزیر به ماد بازگشت. درهمی که «ون» هنگام پیروزی بر اردوان، ضرب کرد از دو نظر جالب توجه است: یکی از آن نظر که شخص فاتح با فروتنی چنین عنوانی را پذیرفته و البته این امر باخوی نرم و مهربان او توافق دارد و دیگر از آن جهت که در این سکه برای اولین بار اسم خاص جانشین اسم رسمی سلطنتی یعنی اشك شده است. از این پس بکرات به چنین مواردی بر میخوریم و این امر نشانه بارز و صادقی است که دیگر کار سلسله و دولت اشکانی بجائی و به دوره ای رسیده که ولیعهدان و پادشاهان معارض یکدیگرند و فردی از رعایای مملکت که سکه ای بدستش می رسیده می بایست بداند که کدام يك از معارضان سلطنت و طرف های دعوا آن را ضرب زده است. کوشش دیگر اردوان برای رسیدن به سلطنت دارای نتایج بهتری بود. در يك برخورد قطعی او، «ون» را بطور کامل شکست داد و از فراریان کشتار بی سابقه ای کرد تا در اثر ایجاد رعب و وحشت امکان هر نوع مقاومت مجددی را از میان ببرد و در کسوت پادشاهی به تیسفون وارد شد. «ون» گریخت و به سلوکیه رفت و از آنجا به ارمنستان می سر و سرور شتافت و از طرف اهالی آن دیار به پادشاهی برگزیده شد (سال شانزده مسیحی).

اردوان سوم نمی توانست تحمل کند که رقیبش در مجاورت او مستقر شود و به همین جهت رومیان را تهدید کرد که در صورتیکه از ورن جابرداری نکنند به جنگ دست خواهد زد. نجبای دو ناحیه از نواحی ارمنستان بنام واسپوراگان^۱ و باگروند^۲ به اردوان اظهار تمایل کرده بودند و او میخواست این موضوع را مستمسک قرار دهد و ارمنستان را تصرف کند. اما تیبریوس^۳ که از جنگ پرهیز داشت باعث شد که ورن از ارمنستان دست کشید و به سوریه رفت و اردوان نتوانست در حین اقامت گرماپیکوس^۴ در مشرق رضایت او را برای توقیف ورن در کیلیکیه جلب کند. ورن در همین محل در حین فرار در سال ۱۹ میلادی بقتل رسید. از این جا بخوبی آشکار می شود که کار مملکت در اثر جنگهای داخلی به جایی کشیده بود که در آن زمان در نواحی باطلاق^۵ واقع در حول وحوش نئاردا^۶ و نصیبین^۶ دولتی غاصب و متجاوز از طرف یهودیان تشکیل شده و پانزده سال تمام برقرار مانده بود و شاه بزرگ نیز چون مقداری از ساتراپ نشین ها را از دست داده بود و بقیه را در شرف از دست دادن میدید صلاح کار را چنین دید که با سر کرده قطاع الطريق ها قراردادی منعقد کند تا از این رهگذر بابل را در غیاب خود امن و امان نگاهدارد. این واقعه در سال ۲۱ اتفاق افتاد و اردوان در تمام مدت سلطنت خود ناگزیر از مقابله با سرکشی ها و نافرمانی هایی از این قبیل بود. اما این فرمانروای سیاستمدار نیرومند نه تنها کلیم خود را از آب بیرون کشید، بلکه حتی توانست بر اثر جنگهای موفقیت آمیزش همسایگان را نیز با احترام وادارد و از این هم گذشته پسر ارشد خود را بنام اشک در ارمنستان به سلطنت برساند و به بهانه اینکه قومی ایرانی در کاپادوکیه ساکن اند مدعی آن ناحیه بشود و رومیان را بطور علنی بمبارزه بخواند. نبرد بخاطر احراز تسلط قطعی در ارمنستان عامل

Tiberius - ۳

Nisibis - ۶

Bagrewand - ۲

Nearda - ۵

Vasporakan - ۱

Germanicus - ۴

تعیین کننده نحوه روابط دو دولت پارت و روم در سراسر نخستین سده حکومت پارتی‌ها بشمار می‌آید. تی‌بریوس هم که به صلح بسیار دلبسته بود باز نمی‌توانست دست بروی دست بگذارد و ببیند که تعادل قوا به ضرر روم بهم بخورد و همین دلیل دست به اقدام موفقیت‌آمیزی بر ضد اردوان زد. فرسمن^۱ پادشاه گرجستان قرار شد که برادرش مهرداد را وادار کند تا مدعی تخت و تاج ارمنستان بشود. اشك بدست خدمه‌ای که رشوه گرفته بودند بقتل رسید، گرجیان تمام آن ناحیه را به آب بستند و پایتخت آنجا را بنام آرتاکسانا متصرف شدند (سال ۳۵). هنگامی که پس از این واقعه اردوان، ارد پسر دیگرش را با لشکری از پارتی‌ها بخون. خواهی برادر و جانشینی او فرستاد، فرسمن قوای خود را در اثر اتحاد با پادشاه آلbanها تقویت کرد و به وسیله‌ای مؤثرتر دست زد که قدری دوطرفه و محیالانه بود. این وسیله باعث شد که پادشاهان گرجی چه در دوران قدیم و چه در عصر جدید^۲ به دفعات مقامی را در اوضاع روزگار احراز کنند که بسیار بالاتر از مقام کشور کوچک آنهاست: او دروازه قفقاز را بروی قومی غارت‌گر و دلیر که در شمال شرقی قفقاز سکونت داشت، باز کرد. این قوم بنام سمرت‌ها^۳ - مرجع دیگری^۴ از آنها بنام آلان^۵‌ها یاد می‌کند - مشهور بود و رؤسا و مشایخ آن هرجا از پول و غارت نشانی یافت می‌شد سرسپرده بودند و عرض خدمت میکردند. در نبردی خوئین ارد ضمن جنگ تن به تن با فرسمن مجروح گردید و انتشار خبر قتل او باعث گریختن يك لشکر تمام شد.

هنگامی که اردوان در سال ۳۶ بار دیگر با جنگ در ارمنستان بخت خود را

۱- Pharasmanes ۲- توسعه مهم قدرت پادشاهان مسیحی گرجستان در قرن دوازدهم فقط فقط و فقط بر اثر اتحاد با قبایل کوه‌نشین بوده است. ۳- Sarmaten ۴- Josephus در *Archeologia Judaica* قسمت هیجدهم، فصل چهارم، بند چهارم طبق نسخه‌های خطی؛ لفظ Schuda در اینجا مسلماً الحاق است. ۵- Alanen

آزمود در پشت سر چهار توطئه‌ای شد که محصول همکاری تی‌بریوس و گروهی از بزرگان پارتی بود. ناراضی‌ها که پشت و پناهاشان سیناسس^۱ متمکن و نیرومند بود از تی‌بریوس خواستند که از بین افراد متعدد خاندان اشکانی که در روم بصری بردند پادشاهی برایشان بفرستد:

انتخاب به نفع فرهاد یکی از پسران فرهاد چهارم تمام شد و پس از مرگ غیرمنتظره او تیرداد، یکی از نواده‌های فرهاد چهارم بجایش به سلطنت رسید. در این موقع بزرگان یکی پس از دیگری از اردوان روی گردانند و او بناچار صلاح را در این دید که بخودی خود و بدون جنگ و ستیز جا بپردازد و به بزرگان برود تا بتواند از آنجا بار دیگر روابط قدیمی خود را با قبایل یابان گرد همسایه برقرار کند. تیرداد سوم به مملکت پارت وارد شد و لوسیوس ویتلیوس^۲ نایب‌الحکومه سوریه در رأس قوای رومی در داخل مملکت تا آنجا اورا مشایعت کرد که عده زیادی از طرفدارانش با اعتراض کردند. پادشاه جدید بین‌النهرین (که اورنوس پادشاه^۳ فرمانروای آنجا به رومیان متمایل بود) آپولونیائیس و کالونیئیس را متصرف شد و به سلوکیه لشکر کشید. در سلوکیه نیروی ملی محلی بایهودیانی که از بابل رانده شده بودند تقویت شده بود و اینها از حکومت و فرمانروائی جمع معدودی از نجبای قدیمی یونانی که از سیصدتن تجاوز نمیکردند و بتوسط اردوان بر سر کار آمده بودند رضایت نداشتند. تیرداد با گستردن عدل و داد و دادن آزادی، محبوب خاص و عام شد.

پس از فتح سلوکیه او در تیسفون بدست سورتا تاج بر سر گذارد. اما این عمل باعث برانگیختن خصومت فرهاد و هیر^۴ فرمانروایان برجسته‌ترین ساتراپ‌نشین‌های مملکت (ظاهراً مادعلیا و مادری) گردید، زیرا برای انجام دادن مراسم

تاجگذاری کسی منتظر آن نشده بود. اینها و عده‌ای دیگر که بمقام و مرتبه‌والای سیناس و پدرش ابداکازس^۱ در دربار جدید حسادت میورزیدند اردوان سوم را از گران بازگرداندند. اردوان در رأس قوایی که ازدهه‌ها و سکه‌ها متشکل بود با تیرداد وارد جنگ شد، اما او پایتخت را بدون جنگ تخلیه کرد و به بین‌النهرین رفت تا آنجا را مرکز عملیات خود قرار دهد، ولی در این جا لشکریان او متفرق شدند و برای او چاره‌ای نماند جز اینکه به سوریه پناهنده شود (۳۶) این که پادشاه پس از انتصاب مجددش آشکارا نفرت و عداوت خود را به تی‌بریوس اظهار میکرد چیزی عجیب نیست، اما این شکفت انگیز است که همین شخص در سال ۳۷ با ویتلیوس در وسط‌پلی^۲ که بروی فرات زده شده بود ملاقات کرد و قراردادی را امضاء کرد که بنفع رومیان بود و پسر خود داریوش را نیز بعنوان گروگان به نزد تی‌بریوس فرستاد. توجیه این کار چنین است که اردوان مستمراً خود را در معرض خیانت نزدیکان و درباریان میدید. از توطئه دیگر تازمای که بر ضد او ترتیب داده شده بود باز بهمان صورت قبل نجات یافت، یعنی او بخودی خود جای پرداخت و به‌ایزاتس^۳ پادشاه آدیابن پناهنده شد. پارتی‌ها - سی‌ناموس^۴ یکی از پسر خوانده‌های اردوان را به سلطنت خواندند، اما وساطت و اقدام ایزاتس باعث شد که او از سلطنت کناره گیرد و پارتی‌ها باز تا گزیر از قبول اردوان سوم گردند. گذشته از آنکه اردوان در قبال زحمات ایزاتس از او همچون پادشاهان بزرگ تجلیل کرد، سرزمین نصیبین را هم که از جنگ آرامنه خارج ساخته بود با و هدیه نمود. این سرزمین از برکت

۱- Abdagases

۲- این بودگزارشی که یوزفوس در این باره می‌دهد و احتمال صحت در آن میرود. گزارشی که سووتون و دیو (Dio, Sueton) می‌دهند مبنی بر اینکه اردوان از فرط علاقه به گایوس سزار به چنین اقدامی دست زده و بخاک روم وارد شده و بنصوب سزار کرنش کرده، با گزارش قبلی موافقت ندارد. گویا یکی از مورخین متعلق عهد گایوس منبع اصلی این خبر بوده است.

۳- Izates

۴- Cinnamus

اقدام جنون آمیز گایوس سزار که پادشاه آنجا مهر داد را فریفت و به روم کشاند و در آنجا او را توقیف کرد به تصرف پارتی ها درآمد. اردوان کمی پس از انقصاب مجددش مرد و چون از ضدیت او با رومیان در سال ۳۹ اخباری در دست^۱ است، پس محتمل است که مرگ او بسال ۴۰ اتفاق افتاده باشد.

گودرز^۲، حتی در زمان حیات اردوان در مملکت مقام دوم را احراز کرده بود. او دریکی از کتیبه های یونانی کوه بیستون خود را «ساتراپ ساتراپ ها» و Geopothros می نامد که بحق آنرا به معنی «پسر کیو» دانسته اند^۳ و بروی سکه ای باین عنوان «گوترزس»^۴ شاه شاهان آریان ها فرزند گه^۵، کالومنوس^۶ اردوان^۷، اسم آریانان در ادوار قدیم منحصرأ به ایران شرقی اطلاق می شده و کالومنوس ظاهراً همان عنوان و لقب است که از طرف ساتراپ سیلاس بصورت تالومنوس (Talymenos) بکار برده میشد. این ساتراپ همان کس است که ارد اول او را به جنگ کراسوس فرستاد. بنابراین امکان دارد که این لفظ دارای معنایی از قبیل «شریک حکومت»^۸ باشد: پس میتوان او را همکار و شریک حکومت اردوان در ساتراپ نشین های علیا دانست که هنگام فرار او به آدیابن نمایندگی او را بعهده گرفته است. از این شواهد مستند چنین بر می آید که گودرز بر خلاف گفته یوزفوس و (بطور غیر مستقیم) تاسی توس پسر اردوان نبوده، بلکه پسر خوانده او بوده است. این امر خود میتواند

۱- رجوع کنید به: Josephus, *Archeologia Judaica* 18,7,2: ۲- Gotarzes

۳- راولینسون در مجله انجمن جغرافیائی سلطنتی: *Journ. of the R. Geogr. Soc.* جلد نهم

(۱۸۳۹)، صفحه ۱۱۴ و صفحات بعد. ۴- Göttersês ۵- Ge

۶- Kalymenos ۷- رجوع کنید به مقاله من در دائرة المعارف ارش و گروبر

(*Ersch und Gruber's*) قسمت اول، جلد هفتاد و پنجم، صفحه ۴۴ و همچنین به مقاله اولسهاوزن

Olshausen در گزارشهای ماهانه فرهنگستان برلین: *Monatsberichten der Berliner*

(1878 S. 176) *Akademie*. چون فرائت (Ke) Kalumenos مبتنی بر اشتباه ساده ای

برده است، بنابراین از تمام تفسیر و تغییرهایی که بر آن پایه شده باید چشم پوشید.

۸- Alter ego

دلیل مقنعی باشد که چرا وردان که ظاهر آفرزند خود اردوان بوده بجای او بر تخت سلطنت نشسته است نه گودرز. سکه‌ای بتاریخ سپتامبر ۴۰ او را بهمین نسبت می‌نامد^۱. اما در سال بعد، یعنی سال ۴۱ گودرز بعنوان پادشاه ظاهر می‌شود. او با قتل عام برادر خود اردوان و زن و فرزند او و سایر ستمگری‌ها و اعمال زورها چندان منفور و مغضوب مردم شد که مردم برادر او وردان را برای معارضه با او بیادشاهی خواندند.

این شخص با سرعت و شتابی که از خصوصیات خودش بود فاصله‌ای را که از چهارصد و شصت کیلومتر کمتر پنداشته نمیشود، بادوشبانه روز سواری بلا انقطاع طی کرد و گودرز را که غافلگیر شده بود وادار به فرار نمود و ساتراپ نشین‌های سفلی را متصرف شد. ابتدای تاریخ سکه‌های او، ژوئیه ۴۲ است، باز گشت وردان به تخت سلطنت در یک زمان تاریخی^۲ که دارای مطالب مفیدی نیز درباره دوران حکومت او هست مورد بحث واقع شده و این امر بمنزله تجدید حیات سلسله اشکانی تلقی گردیده و از گودرز مانند یک متجاوز بیگانه سخن به میان رفته است. وردان بلافاصله برای محاصره سلوکیه رفت. سلوکیه از سال ۳۶ با اینطرف که دروازه‌هایش بروی تیرداد گشوده شد، همواره در حال قیام و طغیان بر ضد حکومت پارتی بود. وردان ناگزیر شد که از این کار چشم پیوشد و بسوی مرزهای شمال شرقی مملکت به مقابله با گودرز بشتابد که بکمک دهه‌ها و اهالی گرگان باز بعنوان مدعی تاج و تخت خود نمائی می‌کرد. این جنگ‌های داخلی مداوم و بدون انقطاع به رومیان فرصت داد که بار دیگر ارمنستان را از جنگ پارتی‌ها خارج کنند و مهر داد فرد مورد علاقه خود را که بدست کلودیوس از توقیف نابجا آزاد شده بود باز بر سر کار بیاورند. رومی‌ها و گرجی‌ها توأماً به کشور حمله کردند و پس از شکست ساتراپ پارتی بنام

۱- رجوع کنید به پرسی گاردنر، صفحه ۴۸. ۲- *Philostraton Vita Apollonii*

دمونا کس^۱، آرامنه بدون مقاومت تسلیم گردیدند^۲، اما هنکامیکه هردو دشمن در دشت‌های واقع در مغرب باختر که همچنان به پارتی‌ها تعلق داشت آمادهٔ نبرد در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند، کار به مصالحه انجامید. علت آشتی آن بود که گوردز دشمن خود را از توطئه‌ای که علیه او تهیه دیده بودند آگاه کرد. نتیجهٔ مصالحه این بود که وردان به شاهی شناخته شد و گوردز به گرگان بازگشت.

سلو کیه بالاخره پس از آنکه هفت سال تمام در برابر پارتی‌ها که از فن محاصره چندان آگاه نبودند مقاومت ورزید، سرانجام تسلیم وردان که با گوردز مصالحه کرده و بازگشته بود شد (سال ۴۳). سلو کیه شهری بود با منابع سرشار و در زمان پلی-نیوس ششصد هزار سکنه داشت^۳. اگر واقعاً پارتی‌ها چنین خیال کرده بودند که با کمک پایتخت خود تیسفون شیرۀ جان سلو کیه را بمکند و آنرا در خود حل کنند بهمان صورت که روزگاری سلو کیه بر بابل عرصه را تنگ کرده بود، باید گفت که در محاسبات خود اشتباه کرده بودند، اما این خبر مقبول‌تر بنظر می‌آید^۴ که اشکانیان چون بجای سلو کیه تیسفون را برای مقر زمستانی خود تعیین کردند با این عمل خود می‌خواسته‌اند از ایجاد مزاحمت برای شهر یونانی سلو کیه توسط سربازان خود که قسمت اعظمشان چادر نشینان زمخت و خشنی بودند، جلوگیری کرده باشند. از طرف دیگر اهالی سلو کیه از مدتی پیش در حال طغیان و عصیان بودند؛ اما کار این طغیان سرانجام به آشتی و مصالحه بین سوریان و یونانیان انجامید. (سال ۴۱). بر اثر این مصالحه قتل عامی از یهودیان بعمل آمد و مردم تا آنجا که میتوانستند از این قوم کشتند و معدودی که جان بسلامت بردند از شهر رانده شدند.

۱- Demunax - ۲- از اینجای بعد من وقایع را بترتیبی که (Longuerue) آورده و سکما نیز به نحو درخشانی مؤید آنست ذکر می‌کنم. ۳- در کتاب تاریخ طبیعی (Naturalis Historia) کتاب ششم، فقره ۱۲۲. ۴- به نقل از استرابون، کتاب شانزدهم، قسمت ۷۴۳.

اما بعد از آنکه این مطرودین به تیسفون پناه بردند باز مردم سلوکیه آنها را راحت نگذاشتند و پاس احترام پادشاه بزرگ را نگاه نداشتند و همچنان آزار و اذیای آنها پرداختند.

همه این وقایع باضافه خودپسندی اهالی سلوکیه باعث شد که از حسنیت فرمانروایان نسبت به این شهر عظیم یونانی بمقدار معتنا بهی بکاهد و میتوان پذیرفت که وقتی چندی بعد بلاش اول شهر بلاش گرد^۱، را در موضعی که از جهت رفت و آمد از هر نظر مساعد بود بنا کرد (در حوالی محلی که بعدها به حیره موسوم شد) چنین در نظر داشت که با ایجاد رقیبی برای سلوکیه آنها را از اهمیت بیندازد. تسامحی که در نوشته های یونانی روی سکه ها مشهود است نشانه باززی است که هلنیسم در دوره پارتی ها در اواسط قرن اول میلادی در قبال عکس العمل خاص شرقی روبه ضعف میرود. این عارضه بخوبی از درهم های اشکانی (که سکه های رسمی و مستقل اشکانیان است)^۲ آشکار است و از دوره اردوان سوم آغاز میشود و روبه افزایش می گذارد. از دوران بلاش اول خط پهلوی نیز در جوار خط یونانی بی چشم می خورد و از زمان مهر داد ششم معاصر تراژان برتری با خط پهلوی میشود.

وردان سخت در خیال استرداد ارمنستان بود، اما بعلت وضع تهدید آمیز وی بیوس مارسوس^۳ که از سال ۴۲ الی ۴۴ میلادی نایب الحکومه سوریه بود، ناگزیر شد اجرای نقشه خود را به تعویق بیندازد. جنگ های داخلی مکرر و بلاوقفه بقیه عمر او را کاملاً بخود مشغول داشت. نجبا و برگزیدگان نافرمان قوم بار دیگر کودرز را بعنوان معارض سلطنت وارد میدان کردند. سکه ای از او در دست هست که تاریخ فوریه سال ۳۵ را دارد. وردان به جنگ او شتافت و در نبردی که به پیروزی

۲- سکه های سدرهمی در شهرهای یونانی ضرب خورده اند.

۱- Volagesocerta

۳- Vibius Marsus

او انجامید دشمن را ناگزیر به گذشتن از رود اربندس^۱ کرد و کودرز شکست خورده را تا بیابانهائی که شمالی ترین ایالات حکومت پارت را احاطه کرده بود تعقیب کرد. او که از غرب به شرق می‌تاخت قبایل چادرنشینی را که در این ناحیه ساکن بودند قلع و قمع کرد تا اینکه به رودخانه سیندس^۲ رسید. این رود سرحد بین دهه‌ها و آری‌یائی‌ها (هراتی‌ها) بود و چون پارتی‌ها علاقه‌ای به اکتشافات در این نواحی بسیار دور نداشتند ناگزیر لشکر کشی پیروزمندانه او به این نقطه محدود شد. باری او مراجعت کرد و بنای یادبودی برای خود برپا داشت. در متن لوحی بمطیع ساختن اقوامی که تا آن زمان به هیچ پادشاه اشکانی باج نداده بودند مباحثات کرد. هر چند که این لشکر کشی پیروزمندانه وردان برای تأمین امنیت نواحی مرزی که علی‌الدوام معرض دستبرد چادرنشینان بود، موفقیت آمیز می‌تواند بشمار رود، اما از آنجا که این حوادث در چشم معاصران وردان بسیار با شکوه و جلال جلوه کرده است میتوان گفت که چون اخبار و اتفاقات ناحیه اصلی سرزمین پارتی‌ها از مدتها پیش تحت تأثیر وقایع نواحی غربی قرار گرفته بود و این ناحیه چندان مورد عنایت پادشاهان اشکانی نبود، حصول چنین فتحی در همان نواحی که صحنه تاریخ قدیم اشکانیان بود بسیار جالب توجه بنظر آمد و مورد تجلیل قرار گرفت. به وردان هم مانند دوتن از اسلافش این ملامت وارد است که با زیرستان خود سخت به خشونت و ستمگری رفتار میکرد. این رفتار خشونت آمیز پس از فتوحات او بمنتهی درجه خود رسید و از حد تحمل زیر دستان خارج گشت تا اینکه کار به توطئه‌ای انجامید که او در بهترین سالهای

۱- Erindes بطليموس در کتاب ششم، فصل دوم، بند دوم از این رود بنام Charindas یاد کرده. رودخانه Kerind (کردند) که از کوه‌های البرز سرچشمه می‌گیرد و در جوار استرآباد بلدریا می‌ریزد حتی امروز نیز مرز بین دو ایالت مازندران و استرآباد است (درن در کتاب کاسپا صفحه ۱۰۴).
 ۲- Sindes این رودخانه مشکل است جز نجن رود دیگری باشد.

زندگانی خود فدای آن شد. اما در این مورد باید از نظر دور نداشت که:

۱- در ابتدای هر تغییر سلسله‌ای و من جمله در مورد اردوان اعمال زور و فشار برای تحکیم فرمانروائی غیر قابل اجتناب است.

۲- سرداران و جنگاوران نجیب زاده که سر مشق زیردستان بودند در اثر جنگ‌های لاینقطع که همیشه با تغییر سلسله همراه بود بکلی خوی اطاعت و فرمانبرداری را از یاد برده بودند و تنها بامشت آهنین می‌شد آنها را بر جای خود نشاند، باری وردان در حین شکار به قتل رسید. آخرین سکه‌ای که از او در دست است مورخ اوت سال ۴۵ می‌باشد. اهمیت این شخص بیش از همه از اینجا پیداست که تاسی توس در تاریخ خود هر چند که وردان بطور مستقیم با رومیان سروکاری نداشته است به تفصیل تمام و با دقت بسیار از او سخن بمیان می‌آورد و این مورخ بزرگ رومی از او به تحسین و تمجید بسیار یاد می‌کند. بار دیگر بر سر جانشینی او گفتگو در گرفت، سرانجام بر سر کودریز توافق بعمل آمد و سکه‌های او از تاریخ سپتامبر ۴۶ به بعد بدون وقفه و بطور پیوسته موجود است^۱. او این بار هم به هیچوجه بهتر از دفعه گذشته عمل نکرد و در سال ۴۷^۲ عده‌ای از ناراضی‌ها پنهانی قاصد به روم فرستادند و از کلودیوس خواستند که مهر داد پسر و زن را برای آنها به شاهی بفرستد. تازه در سال ۴۹ با این تقاضا موافقت شد و مهر داد (یعنی مهر داد پنجم) از طرف گایوس کاسیوس نایب‌الحکومه سوریه تا زوگما^۳ مشایعت شد و در این موضع بزرگان پارتی و آبکار^۴ پنجم شاه اورهونه (الرها) بدو پیوستند.

۱- رجوع کنید به سکه‌های پادشان پارت تألیف پروکش اوستن، صفحه ۵۴.
 ۲- فرستادن قاصد تنها واقعه‌ایست که با تاریخ روم ارتباط پیدا می‌کند و تاسی توس گویا از همین فرصت استفاده کرده و کلیه وقایع قبل از سال ۴۷ را برشته تحریر کشیده است؛ زیرا برخلاف آنچه در بادی امر از نوشته‌های او استنباط می‌شود واقعه تسخیر مجدد ارمنستان نمی‌تواند بهانه ذکر این اخبار باشد.
 ۳- گذرگاه رود فرات (مترجم).
 ۴- Abgar

مهرداد از شخص اخیر که در نهان با گودرز همدست بود فریب خورد و چندین روز در ادسا ماند. از این گذشته باز بار دیگر وقت گرانها از این طریق تلف شد که راه ارمنستان را که در آن وقت بعثت سرمای زمستان صعب العبور شده بود اختیار کردند. پس از آنکه لشکریان مهرداد در اثر برف در کوهستانها دچار لطمات و صدمات بسیار شدند او به دشت بین النهرین فرود آمد و در اینجا بود که کارن^۱ ساتراپ آن ناحیه که مغز متفکر این لشکرکشی بشمار می آمد بدو پیوست. پس از عبور از رود دجله نیز از طرف اینزاتس پادشاه آدیابن که همچون آبکار متفقی دو رو و محیل بود چنین اقدامی بعمل آمد. مهرداد همچنان پیش تاخت وینوا و اربلا را نیز گرفت، در حالی که گودرز در موضعی مستحکم در پشت رود کورماس^۲ در کنار کوهستان زانبولوس^۳ در کمین خصم نشسته بود که به قصد و عمد از تلافی با مهرداد پرهیز کرد. در این بین کار گزاران او نهایت کوشش را بکار می بردند تا طرفداران مهرداد را از او دلسرد سازند. در واقع هم هنگامی که پادشاهان اورهونه و آدیابن با لشکریانشان میدان را خالی کردند گودرز به جنگ دست زد و پس از این که بنحوی موفقیت آمیز قوای کارن را محاصره کرد جنگ با شکست تام و تمام مهرداد پایان یافت (۵۰ میلادی). در اثر خیانت اطرافیان، شخص مهرداد بدست دشمن افتاد که گوشهای او را برید، ولی از سر خویش درگذشت. این نر می و گذشت در یک مملکت شرقی سابقه ندارد و بیش از هر مدرك دیگر بخوبی ثابت میکند که حس ملیت ایرانیان تا چه پایه با کسانی که تحت لوای رومیان بایران می تاختند سر خصومت و ناسازگاری داشته است.

۱ - Karenes ۲ - Kormas ۳ - Sanbulus معلوم نیست مراد از این مواضع درست کجاست. زانبولوس با وجود آنکه محل آئین پرستش هر کول بود باز نمی تواند با کوه Kreft که در کنار ساروق (یکی از شعبات زربنه رود یا جغتو. م) قرار دارد، یعنی رودخانه مرزی بین کردستان شرقی و آذربایجان، یکی باشد.

گودرز در اثر بیماری مرد و مرگ او قبل از سال ۵۱ نبوده است، زیرا آخرین سکه‌ای که مطمئناً باو تعلق دارد دارای این تاریخ است.

وَنَن دوم برادر اردوان سوم که تا آن زمان پادشاه آتروپاتن (آذربایجان) بود جانشین گودرز شد. حکومت کوتاه و بدون حادثه او آنطور که از سکه‌ها برمی‌آید حداکثر در سپتامبر ۵۱ آغاز شد و حد اقل تا اکتبر ۵۴ ادامه یافت.^۱ تضادی را که در این مورد با تاسی توس که میگوید بلاش اول در سال ۵۲ و با حد اکثر تا سال ۵۳ هم پادشاه بود (و در شواهد او هم تردیدی جایز نیست) پیش می‌آید تنها با این فرض می‌توان رفع کرد که بگوئیم وَنَن او را در زمان حیات خود نیز در حکومت شرکت داده بوده است.

بلاش اول بزرگترین پسر وَنَن دوم از یکی از زنان درجه دوم ملطی^۲ بود. با وجود اصل و نسب پست تر مادرش با موافقت برادرانش حکومت را در دست گرفت و برای اینکه این اتفاق و وحدت که در خاندان اشکانی به ندرت سابقه داشت مورد مخاطره قرار نگیرد، باشتاب تمام خواست به برادرانش خارج از ناحیه پارت پاداش و مابه‌الازائی بدهد. پا کر، به فرمانروائی ماد آتروپاتن که پدرش قبلاً در آنجا حکمفرمائی کرده بود رسید و ارمنستان نیز برای تیرداد در نظر گرفته شد. قرار بود که پس از شاهنشاه مرتبه دوم و سوم از آن اینان باشد.^۳ در آن زمان چهارمین ناحیه‌ای که هنوز از مستملکات پارتی ها بشمار میرفت عبارت بود از سرزمین های ساحلی رود سند در مشرق ایران. پنجمین ناحیه تحت سلطه

۱- پرسی گاردنر در صفحه ۵۱ به غلط این سکه‌ها را به بلاش اول نسبت می‌دهد. اگر کسی بخواهد ابتدای سال را ماه هوپر برتئوس فرض کند در آن صورت آخرین سکه وَنَن مورخ مارس ۵۲ می‌شود (Hyperberetäus نام برجی است در تقویم مقدونی که در همه جا با سپتامبر و در انطاکیه با اکتبر مطابقت م). ۲- این نتیجه از مقایسه بین سالنامه اثر تاسی توس (Annales) کتاب دوازدهم، فصل چهل و چهارم (و شرح حال کراسوس اثر پلوتارخ قسمت سی و دوم حاصل می‌شود. ۳- تاسی توس در اثر مذکور در فوق، کتاب پانزدهم، قسمت دوم.

اشکانیان مملکت سکاها (بطور دقیق، ماسخوت)^۱ در دامنه شمالی هندوکش بود که در سال ۱۹ میلادی یکی از اشکانیان بر آن حکومت میکرد^۲. نام بردن چهار مملکت تحت فرمان اشکانیان از طرف مورخین ارمنی^۳ (گویا ناحیه ماد بعدها به قسمت اصلی مملکت ملحق و منضم شده بوده) کاملاً صحیح است. وضع فرصت مناسبی برای انتصاب تیرداد در ارمنستان وجود داشت، زیرا قتل مهرداد توسط برادرزاده اش رادامیستوس^۴ اوضاع را مغشوش و بنای حکومت را متزلزل ساخته بود. هنگامیکه پارتی‌ها (محتملاً در سال ۵۲) به ارمنستان حمله بردند غاصب تخت و تاج بدون مقاومت و جنگ جای پرداخت و تیرداد دو پایتخت آرتا کساتا و نیکرانوسرت^۵ را تصرف کرد، اما بیماری مسری که در میان لشکریان پارتی شیوع یافت آنها را وادار ساخت در بهار سال ۵۳ ارمنستان را تخلیه کنند و باز بار دیگر رادامیستوس بر سر کار آمد. ولی هنگامیکه در سال ۵۴ بر اثر قیام ملی رانده شد، بار دیگر پارتی‌ها مملکت را تصرف کردند و با مقاومتی نیز مواجه نشدند. ولی از طرف روم کاربدین سادگی خاتمه نیافت، زیرا حکومت روم نمی‌خواست به آسانی وبدون قید و شرط ارمنستان را که از توابع او بود به حکومت پارتی بازگذارد. این وضع بخصوص برای ادعای رومیان مساعد بود که در همان اوان یکی از پسران وردان^۶ بعنوان معارض تاج و تخت بلاش ظهور کرد. بلاش در کار لشکرکشی برای جنگ با ایزاتس پادشاه آدیابن بود تا این فرمانروا را که در گذشته در مناسبات پیچیده بین پارتی‌ها و رومی‌ها نقشی دو جانبه به عهده گرفته بود، به اطاعت از پارت وادارد، اما در همین اوضاع و احوال باو خبر رسید

۱- Mas-chuth ۲- تاسی توس در همان اثر، کتاب دوم، قسمت شصت و هشتم.
 ۳- آگاتانگلوس به نقل از Langlois جلد اول، ص ۱۰۹؛ Sebêos در همانجا کتاب اول، ص ۱۹۹.
 ۴- Radamistus ۵- Tigranocerta ۶- برای تغییر: aemulus Vologesi filius Vardanes (بجای Vardanis) در سالنامه اثر تاسی-نوس، کتاب سیزدهم، قسمت هفتم، دلیل کافی در دست نیست.

که لشکر عظیمی از دهه‌ها و سکه‌ها به یارت تاخته‌اند و همه‌جا را ویران میکنند. ظاهراً هر دو واقعه بهم ارتباط داشته است. از پسر وردان که محتملاً نانه^۱ نام داشته سکه‌هایی از تاریخ دسامبر ۵۵ الی ژوئیه ۵۸ در دست است؛ سکه‌های بلاش تازه از سال ۶۱ شروع میشود و این خود بخوبی مبین آنست که او خیلی دیر توانست بر خصم توانای خود پیروز شود و تسلط خود را تحکیم بخشد. او بطور موقت خود را ناگزیر از تخلیه ارمنستان دید و حتی تا بدانجا موافقت کرد که بر جسته‌ترین اعضای خاندان اشکانی را به دومی تیوس کوربولو^۲ که از طرف نرون مأمور تنظیم و ترتیب امور آن سامان بود، بعنوان گروگان بسپارد (سال ۵۵ م.). تازه در اوایل سال ۵۸ عملیات جنگی برای استرداد ارمنستان از طرف بلاش با تأکید و جدیت بیشتر آغاز شد، بدون اینکه در سال‌های بعد جنگی علنی و رسمی بر سر این مطلب بین حکومت پارت و روم درگیر شود. ظاهراً این افسانه از جانب طرفین پذیرفته شده بود که جنگ يك امر خصوصی مربوط به تیرداد است و بس. پارتی‌ها برای این کار دلایل و انگیزه‌های بیشتری داشتند تا رومیان. علت آن بود که در سال ۵۸ گروگان یکی از قدیم‌ترین اجزاء کشور از آن منتزع شد و باغیان سفرائی در سال بعد به خدمت قیصر روم فرستادند تا با او عهد مودت ببندند. هنگامیکه در سال ۵۸ و ۵۹ کوربولو، آرتاکسانا را منهدم کرد و تیگرانوسرت را متصرف شد و در سراسر ارمنستان سلطه رومیان را مستقر کرد، مقاومت پارتی‌ها بسیار اندک و ناچیز بود. تیگران پنجم از شاهزادگان یکی از رشته‌های فرعی هرودیه‌ها^۳ که به کاپادوکیه رفته بودند از طرف نرون در سال ۶۰ بعنوان پادشاه به ارمنستان فرستاده شد و قسمتی از قوای رومی نیز برای حمایت از او در ارمنستان مستقر

۱ - Nanes نقش BNANO بروی یکی از سکه‌های مذکور در کتاب پرسی-

گاردنر، صفحه ۵۱ بحق نمیتواند دارای معنائی باشد جز: B[asiléōsl Nano [u]

۲ - Domitius Corbulo ۳ - Herodianer

گردید. سرانجام بلاش ناگزیر گردید قرارداد صلحی با گرگان منعقد سازد و طوری که از حوادث بعدی برمی آید - استقلال آنرا برسمیت بشناسد. او اکنون تاج سلطنت ارمنستان را رسماً بر سر تیرداد گذاشت و او را با لشکریانی که فقط از گارد شاهنشاه و محافظان او تشکیل میشد تحت سرپرستی مونه‌زس و نیروهای مونوبازوس^۱ دوم پادشاه آدیابن بمقابله بانیگران که به آدیابن تاخته بود فرستاد. بگران به سبب عقب نشست و در شهر تیگرانوسرت محاصره شد. بلاش خود پس از اتمام کار تسلیح و تجهیز بدنبال آنان شتافت، در نصیبین بایکی از افسران کوربولو مواجه شد و کار به مدار که کشید که طبق آن پارتی‌ها از محاصره تیگرانوسرت دست کشیدند و برای برقرار ساختن صلح سفرائی به نزد نرون فرستادند. طبق يك قسمت مخفی از قرارداد^۲ در عوض قرارداد قوای کمکی رومی که نزد تیگران

۱- Monobazus ۲- هر دو گزارشی که ما درباره این واقعه در اختیار داریم بانی اخبار تاسی توس و دیو از يك منبع متأثرند که خاطرات کوربولو باشد. این کتاب نیز مانند همه شرح حالهایی که رومیان از خود نوشته اند مالا مال از دروغ است. دیو از این خاطرات، منتخب مختصر، ولی مطابق با اصلی بدست داده؛ تاسی توس بیشتر به تفصیل کوشیده است، اما در کار خود نظر انتقادی را نیز وارد کرده و معلوم است که بمرجع خود اعتماد کامل ندارد و این نکته از کتاب پانزدهم، فصل شانزدهم اثر او بنام سالنامه (Annales) بخوبی برمی آید. او بدون اینکه ذکر بکند دروغهای خیلی واضح و روشن را بکنار گذاشته است و از این قبیل است شتاب باور نکردنی کوربولو برای رساندن کمک به پتوس Pätus (دیو، کتاب شصت و دوم، قسمت یست و دوم). در بسیاری از موارد دیگر او تا اندازه‌ای گزارش منبع خود را با ارائه دلائل دیگری بجای دلائل غیر قابل قبول مأخذ تعدیل می کند. همه این دلائل چندان بحال کوربولو مساعد نیست. با وجود همه اینها لحن مأخذ که روی - هرفته از کوربولو جانبداری می کند باقی مانده است. علت هم آنست که در خاطرات کوربولو همه جا قضایا بنفع او تمام شده است و چون ظاهراً تاسی توس منبعی موثق تر از این در اختیار نداشته، نمی توانسته از آن صرف نظر کند. انتقاد ما باید کاملاً متکی بحقایق و وقایعی باشد که بدست ما رسیده و بهمین دلیل حاصل نقد ما اینست که در حقیقت باید افتخارات و نهرمانی‌های فراوان کوربولو را تا حد اقل ممکن تقلیل داد.

بود و او بدون آن نمی توانست خود را بر جای نگهدارد ، از ارمنستان فراخوانده شود . علت اصلی این گذشت که برای کوربولو چندان مایه مباحات نیست آن بود که اهالی ارمنستان چون از نظر اعتقادات ، آداب و تبار بیشتر با پارتیهای مجاور خود قرابت داشتند فرمانروائی يك دست نشاندۀ رومی را فقط تا آنجا که همراه با قوائی متفوق بود تحمل می کردند و بس . اما تیکران از جد اعلاي خود هرودس خود بندگی و گوش فرمانی را در قبال روم به ارث برده بود ، لکن فاقد آن نیرو و سطوت بود که بتواند مانند هرودس ملتی ناراضی و خشمگین را در قید اطاعت خود نگاهدارد . پیشنهادات صلح بلاش با مخالفت روم مواجه گردید و دیگر از این لحظه جنگ علنی بین دو حکومت آغاز شد . سه زئوس پتوس^۱ که پس از کوربولو فرماندهی کل را بدست گرفته بود بنحوی غیر معقول سربازان رومی را پراکنده کرد و در اواخر سال ۶۲ دست به عملیاتی زد تا شهر تیکرانوس رت را که مورد تهدید بلاش بود آزاد کند و پس از ضرب شستی که دید سرعت بازگشت . پادشاه پارتی به معابر توروس دست یافت و واحدهای قوای رومی را بطور مجزا از هم ، درهم شکست و پتوس را در اردوی خود ، یعنی رانده^۲ در ساحل جنوبی آرسانیاس^۳ (همان آرادزانی^۴ است که در زبان ارمنی به فرات علیا اطلاق میشود) در نزدیکی آرساموستا^۵ محاصره کرد و چون کوربولو که در همان موقع در سوریه توقف داشت عمداً به کمک او نیامد ناگزیر از تسلیم گردید . رومیان مجبور به تخلیه ارمنستان شدند و از این هم گذشته کار بجائی کشید که بالاجبار پلی هم بروی رود آرسانیاس برای خصم پیروز زدند ، کوربولو باین اکتفا کرده

۱- Cāsennius Pātus ۲- Randeā ۳- Arsanias نهري است

کوچک در مشرق معابر تاوروس که به فرات می ریزد و امروزه ارزن یا ارجیس خوانده می-

شود . از این نهر سواره می شد گذشت و قلعه رانده آ در کنار آن قرار داشت . رجوع کنید به

دائرة المعارف پاولی و وبسوا (مترجم) . ۴- Aradzani ۵- پارتخت ارمنستان

صغیر است (مترجم) .

بود که گذرگاه فرات را با قوای خود بیوشاند و برای ایجاد تأمین بیشتر جهت این مواضع استحکامانی در آن طرف رود فرات، یعنی در سرزمین دشمن برپاسازد. در ملاقاتی که بامونه‌زس دست داد، کوربولو موافقت کرد که این استحکامات را خراب کند و در عوض این امتیاز متقابل را از پارتی‌ها گرفت که آنها ارمنستان را تخلیه کنند و منتظر بمانند تا سفرائی که نزد نرون رفته‌اند باز گردند و نظر او را ابلاغ کنند. در روم تصمیم به ادامه جنگ گرفته شد و کوربولو برای بار دوم فرماندهی کل را بعهده گرفت. بلافاصله پس از گذشتن او از رود فرات در نزدیکی ملطیه^۱ و هنگامیکه می‌خواست از سوفنه^۲ عبور کند نمایندگان بلاش و تیرداد با پیشنهادات جدی صلح او را ملاقات کردند. در ملاقاتی که بین تیرداد و کوربولو (در رانده‌آ) رخ داد، تیرداد آمادگی خود را برای رفتن به روم و ادای احترام نسبت به قیصر ابراز داشت. اینطور موافقت شد که تیرداد در حضور هر دولشکر تاج را از سر خود بردارد و بعد آنرا از دست قیصر روم بگیرد و بر سر بگذارد. بعدها مونیوبازوس و بلاش گروگانهای بعنوان وثیقه وفای عهد به کوربولو دادند. مسافرت تیرداد به روم تا سال ۶۶ به تعویق افتاد، در این سال بود که او از طرف نرون با کمال جلال و شکوه به پادشاهی ارمنستان منصوب شد و تاج بر سر نهاد. آخر وعاقبت این جنگ که هم از طرف رومیان و هم از جانب پارتی‌ها به-کندی و بدون هیجان جریان داشت بنفع طرفین بود: درست است که رومیان حق خود را نسبت به ارمنستان بعنوان یکی از کشورهای که تحت الحمايه آنها است تثبیت کرده بودند، اما پارتی‌ها نیز به نتیجه ای رسیدند که پادشاهان آنها در طول يك نسل در طلب آن بودند، یعنی اینکه ارمنستان را بدست یکی از منتسبین به سلسله اشکانی سپردند و چنین اتحادی با وجود آن همه روابط نزدیک فیما بین بسی قوی‌تر از اعمال حق رومیان بود. پس از مرگ نرون روابط بین بلاش و

وسپاسیانوس^۱ بسیار دوستانه بود و این روابط دوستانه تا سال ۷۵ میلادی بخوبی دوام یافت. در این اثنا ایران توسط آلان‌ها که از کمی پیش ازدشت‌های واقع در دامنه شمال غربی قفقاز گرفته تا نائیس و دریای مئوتیس^۲ را تصرف کرده بودند دچار استیصال و اشکال فراوان شده بود. پادشاه گرکان در سال ۷۲ دروازه‌های دربند را بروی این قوم بدوی غارتگر کشود و آنها به ماد ریختند و همه‌جا را با خاک یکسان کردند. پادشاه ماد، پا کر به صعب العبور ترین نواحی مملکت گریخت، در حالی که حرمسرای او بدست آلان‌ها افتاد. ارمنستان نیز به‌روز ماد دچار شد و غارتگران در حالی که غنایم زیادی به چنگ آورده بودند باز گشتند. در سال ۷۵ آلان‌ها به خود مملکت پارت هجوم بردند و بلاش را در وضعی قرار دادند که ناگزیر شد از و سپاسیانوس بخواهد برای او تحت سرکردگی یکی از پسرانش قوای کمکی بفرستد. اما قیصر روم از دخالت در جنگی که به روم ارتباط نداشت خودداری ورزید. گویا بر اثر فتنه همین آلان‌ها بوده که و سپاسیانوس و پسرانش در همان سال به استحکام قلاع مهرداد، پادشاه گرجستان و قوم یامسدائی^۳ پرداختند^۴. امتناع و سپاسیانوس باعث سردی روابط او و بلاش شد و بر اثر آن مذاکرات سیاسی تند و خشنی بین طرفین در گرفت. تراژان فرماندار سوریه^۵ آماده شد تا با حمله پارتی‌ها مقابله کند^۶. صلابت توأم با اعتدال و سپاسیانوس که سیاست صلح طلبی یول قیصر را ادامه میداد مانع شد که بار دیگر آتش دشمنی

۱- Vespasianus ۲ - Mäotischer See نام دریای آزوف در عهد باستان.

این نام از اسم قومی که در کنار این دریا ساکن بود مأخوذ است (مترجم).

۳- Jamasdaïten ۴- کتیبه یونانی Metskheta در ژورنال آسیاتیک، جلد

ششم، دوره سیزدهم، صفحه ۹۳. ۵- سکه‌ای از سال ۷۷ که متعلق بدوست در دست

است. ۶- بیش از این چیزی در پیروزی پارتی‌ها (Parthica laurus) به نقل از

پلینیوس که در قسمت چهاردهم Panegyricus بدست نیامد.

وجنگ بین دو دولت شعله‌ور شود.^۱

از سالهای ۴۲ و ۵۴ شواهدی در دست است که باختر سرحد شرقی حکومت پارت بوده است.^۲ اما در سال ۵۹ سفرائی که از گرگان بدربار روم فرستاده شده بودند توانستند از یکی از نقاط ساحلی خلیج فارس به موطن خود بازگردند، بدون اینکه وارد سرزمین پارت شده باشند.^۳ و این بدان معنی است که تمام ساتراپ - نشین‌های علیای حکومت پارتی از آن مجزا شده بوده‌اند. اهالی گرگان در دوره آنتونیوس پیوس^۴ بعنوان قومی مستقل ظاهر میشوند و بدربار او سفیر می‌فرستند^۵ (باید در حدود سال ۱۵۵ باشد). اینها در سال ۷۲ تمام سواحل جنوبی دریای خزر را مالک بودند و اقلاً در اوایل کارشان با کشوری که پادشاهان پارتی بر آن حکومت میکردند هم سرحد بوده‌اند. این دولت بعد از سال اول قبل از مسیح یعنی تاریخ تألیف اثر ایزیدور خاراکسی بجای دولت قبلی سکائی در سکستان بروی کار آمده بود. سکه‌ها نام هفت پادشاه از این سلسله را در اختیار مامیگن دارد که بنظر می‌آید قدیمترین آنها شخصی بنام اشک بوده و لقب دیکائیوس داشته. مقتدرترین پادشاه این سلسله گندفر^۶ است که يك منبع افسانه‌ای^۷ او را همان پادشاه میدانند که طوماس حواری در سال ۲۹ تحت لوای او به هند آمد؛ او بر سرزمین وسیعی فرمان می‌راند که قسمت اعظم آن قبلاً بدولت اشکانی تعلق داشته است: محل پیدا شدن سکه‌های او قبل از همه هرات، سیستان، قندهار و همچنین بگرام است و بندرت سکه‌هایی از او در پنجاب هم یافته شده است. یکی از

۱- در قسمت دهم از کتاب نهم *Victor Epitome de Caesaribus* چنانکه از قرینه آن برمی‌آید بجای *ac bello* باید نوشت *ab illo* ۲- *Annales* اثر تاسی توس کتاب یازدهم، فصل هشتم و همچنین: *سالنامه یوزفوس فلاویوس* در اثر مزبور، کتاب بیست و دوم، فصل چهارم، بند دوم. ۳- تاسی توس در اثر مذکور در فوق، کتاب چهاردهم، فصل بیست و پنجم. ۴- *Antonius Pius* ۵- *Victor Epitome de Caesaribus* کتاب پانزدهم، فصل چهارم. ۶- *Gondophares* این اسم به صورت گوند و فونه هم آمده است (مترجم). ۷- *Acta S. Thomae apostoli*

طغراهای سکه‌های او بروی درهم‌های ارد اول و اردوان سوم^۱ هم دیده شده‌است. بدین ترتیب دوران حکومت او و احتمالاً ابتدای کار این سلسله را شاید بهتر باشد بعد از بروی کار آمدن زنان خاندان اشکانی در سال ۱۶ میلادی دانست. کتیبه‌ای از تخت بهی^۲ (شمال شرقی پیشاور) که متعلق به بیست و ششمین سال حکومت او است این سال را با صدمین سال عصر و دورانی مقایسه می‌کند که گمان می‌رود مراد از آن آغاز گسترده شدن دین بودا در ناحیه کابل^۳ باشد. اما این دولت قوام و استحکامی نداشت. بموازات گندفر نقش برادر زاده او هم بروی سکه‌ها دیده می‌شود و از این گذشته بسیاری از دولت‌های فرعی نیز در سلسله او دیده می‌شوند. از شرح بنادر سواحل دریای اریتره (۷۰ بعد از میلاد مسیح) چنین بر می‌آید که سرزمین قبلی هند و سکائی‌ها در ساحل قسمت سفلی سند با پایتخت آن، میناگر باین پارتی‌ها تعلق داشته، ولی آنها بلا انقطاع یکدیگر را از مملکت می‌رانده‌اند و این عارضه در مورد ممالک شرقی نشانه بارز آن بشمار می‌آید که عمر حکومتی بسر آمده است. یکی از جدیدترین پادشاهان هندی - پارتی بنام سانابار^۴ قدری بعد از سال ۷۸ میلادی حکومت می‌کرده است^۵. مؤلف این کتاب شرح بنادر، از قوم پر خاشجوثی نیز که در باختر ساکن بودند و از خود پادشاهی داشتند مطالبی شنیده بوده است: مراد او طخاری هاست که مهمترین فتوحاتشان در این دوره بوده. کیو - تسو - خيو بنیان‌گذار دولت، طبق اخبار چینی^۶ در هشتاد سالگی

۱- اولدنبگ Oldenberg در *Zeitschrift für Numismatik* دوره دوازدهم،

۲۹۱. ۲- Takhti Bahi ۳- Kophen ۴- دین بودا پانصد سال پس

از خود او در این ناحیه اشاعه یافت (Tschilue-lu) به نقل از C. F. Neumann در

مجله اطلاعات مربوط به مشرق زمین: *Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*

دوره سوم، ۱۲۹ بنا بر این می‌توان این تاریخ را با ۵۷ بعد از میلاد مسیح مطابق دانست.

۵- Sanabares ۶- زالت، اعقاب اسکندر، صفحه ۱۵۸. ۷- سالنامه‌های

هان های دوم به نقل از Deguignes در مجله اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها. *Mém. de l'Acad.*

مرد و پسر او بنام یَن-کااو-چین^۱ جانشین او شد و سرزمین سند را مسخر کرد و حاکمی برای آن دیار تعیین نمود. بقرار اظهار این منبع یو-تشی ها در آن هنگام بیرومندتر از هر زمان دیگر بوده اند و کشور دوردست تونگ-لی^۲ که پایتخت آن شاو-کی (شا که تا یعنی اجودیا، اوده)^۳ سه هزار لی یا هزار و هفتصد کیلومتر از طرف جنوب شرقی با سرزمین سند فاصله داشت، از آنها اطاعت می-کرده است، پس Kozulo - Kadphizu که با کیو-تسیو-خیو مطابق است بر طبق سکه ها به پادشاهی جای پرداخت که خود را بزبان یونانی: Kozola Kadaphes Choransy Zaooy و بزبان ایرانی شرقی (آریایی) خشانزا جائواو کوجولا کافسو^۴ و تاج قانونی واقعی، نامید، یعنی اینکه علناً اسم و لقب سلف خود را قبول کرده. سر او شباهت بسیار به تصویر سر آوگوستوس بروی دینارهای بین سالهای چهار قبل از مسیح تا دو میلادی دارد^۵. سکه های مسی از او در مانیک یالا^۶ واقع در پنجاب پیدا شده است، اما فاتح حقیقی هندوستان بر حسب سکه های موجود پادشاهی است که بعدها، یعنی تقریباً در حدود اواسط قرن اول میلادی بنام اوامو-کدفیزس (Ooemo Kadphisēs) (بزبان ایرانی شرقی هیما کاپی چو^۷) سلطنت میکرده است و بار دیگر ضرب سکه طلا که از زمان او کراتیدس متروک شده بود در زمان او تجدید میشود و این خود سندی برای قدرت و سطوت طخاری ها در آن زمان بشمار میرود. از سکه های او در کابلستان و پنجاب به وفور پیدا شده

des Inscr جلد بیست و پنجم، صفحه بیستم و بعد. متأخرین بدون هیچ دلیل موجهی این خبر را نادرست پنداشته اند. شاید علت آن باشد که ما-توان-لین در منتخب غیر کافی و شافی خود از این مأخذ، آنرا ذکر نکرده است.

۱- Yen - kao - tschin Tung - li ۲- Shao-ki (Sâkêta = ۳- Chaschanasa Dschauô Kudschula Kaphsô ۴- Ajôdhja, Oude)
۵- سزالت در اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۵۶. ۶- Manikjala ۷- Hima Kapiçô

است. گاهی نیز از سکه‌های او در بنارس نیز بدست آمده است. بكمك يكي از مآخذ هندی^۱ اشکالی که برای تطبیق دادن گزارش‌های چینی با تاریخ سکه‌ها در کار بوده از میان می‌رود. از این مآخذ چنین درمی‌یابیم که در کار فتح هندوستان از طرف طخاری‌ها وقفه‌ای حاصل شده است. پس از ذکر نام هفت پادشاهی که در ساکته‌نا^۲ سلطنت کرده‌اند او به ذکر وقایع ادامه می‌دهد و می‌گوید پس از یونانیان پادشاهی غارتگر از قوم چاکا^۳ بسیار نیرومند شد، بعد نوبت به پنج تن از پادشاهان محلی رسید که از آن میان چهار تن نخستین فقط سالیان معدودی حکومت کردند؛ آنگاه پادشاهی به سلطنت رسید که نام او ذکر نشده بلکه از او بطور کلی بعنوان يك آگنی وچیا^۴ یاد شده. او بیست سال بر مملکتی خوشبخت فرمان راند. پس از او باز نوبت به ناامنی و هرج و مرج رسید و چاکائی‌ها باز قتل و هدم و غارت را از سر گرفتند. سکه‌ها نیز حاکی هستند که در این دوران وقفه‌ای در تسلط اجانب ایجاد شده و فرمانروائی بر اوضاع مسلط بوده که چون همه جا با گوشواره خاص هندیان ظاهر شده او را هندی می‌شمارند. این فرمانروا شاید به پیروی از يك عقیده خرافی اسم خود را هیچ‌جا ذکر نمی‌کند^۵، بلکه خود را تنها، شاه شاهان و منجی وره‌اننده می‌نامد. سکه‌های این پادشاه بمقدار بسیار زیاد در بگرام یافته شده و همچنین در پنجاب و ماکوا^۶ و بطور تك تك در مشرق این نواحی؛ بدین ترتیب میتوان گفت که او همسایه و شاید معاصر کندفر بوده است. حال اگر سه منبع خبری را که در دست داریم با یکدیگر مقایسه کنیم تصور می‌کنم قضیه باین صورت روشن بشود که: کوزولا - کادافز و همچنین

۱- Gârgî - Sanhitâ به نقل از کرن در Varâha - Mihira صفحه ۳۹.
 ۲- Sâkêta ۳- Çaka ۴- Agnivêcja ۵- آیا این همان پادشاه نیست که Sueton در کتاب خود بنام de regibus از او یاد می‌کند، یعنی کسی که «بدون نام فرمانروائی کرد» (qui regnavit sine nomine) (Anton نامه نوزدهم)؟
 ۶- Makwa

ین- کا او- چین و پادشاه غارتگر چا کا یکنفرند و آن منجی بزرگ بدون نام
یز با پادشاه بدون نام آگنی و چیا مطابقت دارد و این هر دو نیز يك نفراند. اما
گویا اواموكد فیزس نیز همان کسی باشد که چاکاها بسر کردگی او باز قتل و
غارت را شروع کردند. شخص اخیرالذکر سلف بلافاصل کائر کی^۱ یا آنطور که
تزد هندیان معروف است کایشکا مؤسس نامدار سلسله توروشکا است که با نشستن
او بر تخت سلطنت در سال اول عصر چاکائی (۷۹ میلادی)^۲ وضع سیاسی مشرق قوام
و دوام می یابد.

پس از جنگهایی که با آلانها رخ داد، دیری نگذشت بلاش اول که
فرمانروائی شایسته و ممتاز بود مرد. او پس از مدتهای مدید باز وضعی صحیح در
قبال برادرانش اتخاذ کرد و با پشت کار و ابرام بسیار جنگ با روم و دشمنان داخلی را
در آن واحد پیاپی برد و پایتخت جدیدی بنانهاد و سرانجام نیز شایستگی خود را
از این طریق ثابت کرد که امر به جمع آوری آنچه پس از این همه پرمشانی و
اغتشاش از اوستا باقی بود نمود و دستور داد هر چه را از روایات درسینه های مردم
محفوظ است تدوین کنند^۳. در ماه ژوئن ۷۸ در آن واحد دو پادشاه بروی سکه ها
ظاهر می شوند، یکی آنکه ریش دارد و بلاش دوم است که در حدود بیست و پنج سال
دارد و دیگری پا کر دوم است که از او هم جوانتر بنظر می آید و ظاهراً برادر و
همکار او در حکومت بوده است. سکه های شخص اخیر بدون وقفه تا سال ۸۴ ادامه
دارد. آخرین سکه شخص نخستین راجع است به ماه کیسه ۳۹۰ تقویم سلوکی
(پائیز سال ۷۹ میلادی)^۴ و پس از آن برای مدتی مدید دیگر اثری از او دیده

۱- Kanērki ۲- توسط اولدنبرگ در مجله سکه شناسی : *Zeitschrift für Numismatik* جلد هشتم، صفحه ۲۹۰ و صفحات بعد به ثبوت رسیده است. ۳- دینکرت
به نقل از Haug، لغات پهلوی - پازند، صفحه ۱۴۶ (۱۵۰) - Pahlav - Pazand (Glossary) از پادشاه در اینجا بطور کلی بعنوان ولاش (Valāsch) خلف اشکان یاد شده است.
۴- چون سال ۳۱۷ سلوکی نیز دارای ماه کیسه بوده است، بنابراین می توان نتیجه
گرفت که ترتیب سال های کیسه دار هشت سال هشت سال (Oktoeteris) نبوده، زیرا اساس
این تقویم بر آن نهاده شده که هرگز دو سال کیسه نباید دنبال هم بیاید.

نمی‌شود. اردوان چهارم بجای او نشست و سکه‌ای بتاریخ ژوئیه ۸۱ از او نام می‌برد. تا آنجا که اطلاعاتی در دست است می‌توانیم بگوئیم مناسبات و رفتار اشکانیان با پادشاهان رومی جنبه شخصی داشته و اغلب مبتنی بر ساده لوحی بوده. عزاداری عمیق اردوان سوم بهنگام مرگ گرمايکوس، نامه توهین آمیز وی ادبانه همین پادشاه به تی‌بریوس که ضمن آن باو نصیحت می‌شود اشتهار کند تا از نفرت و کینه زیردستانش برهد، تقاضای مداوم بلاش اول از سنای روم برای حفظ یادبود نرون همه مؤید این نظر است. هنگامی که در همین اوان در سال ۸۵ در آسیای صغیر شخصی که اسم واقعی او ترنتیوس ماکسیموس^۱ بود، خود را بدروغ نرون نامید مورد حمایت و پذیرش اردوان چهارم واقع شد. البته می‌توان پذیرفت که علاقه او نسبت به سلسله یول در این اقدام دخیل بوده؛ اما در عین حال می‌توان بخوبی پی برد که او می‌خواست با رومیان که بدفعات با ایجاد پادشاهان معارض و مدعیان تاج و تخت حکومت پارت را دچار اختلال و اغتشاش کرده بودند، مقابله به مثل کند. این بازی تا به سال ۸۸ دوام یافت. اگر تهدیدات اردوان دایر بر اینکه نرون دوباره زنده شده را علیرغم تی‌توس بضرر اسلحه بر تخت بنشانند تحقق نیافت و حتی پادشاه جعلی پس از چندی تحویل رومیان گردید، علت را باید در هرج و مرج روزافزون حکومت پارت جست. نشانه این هرج و مرج آنست که در عرض نه سال تمام بطور کلی ضرب سکه علی‌الاطلاق متروک ماند. پس از سپری شدن این دوران در ژوئیه سال ۹۳ پاکر دوم را تنها پادشاه پارت می‌بینیم. پاکر چون با دسه بالوس^۲ برضد پادشاهان روم منافع مشترک داشت با او روابط دوستانه برقرار کرد و او يك فانوای رومی را که در یکی از گشت‌های خود کمی

۲ - Decebalus پادشاه سرزمین داکرها

۱ - Terentius Maximus

(Dacier یا Daker) است. کشور Dacia بین دنی‌یستر، سلسله جبال کارپات و دانوب در

مغرب Waitzen و جنوب آن بوده‌است. رجوع کنید به: Friedrich Lübker, s Reallexikon

(مترجم).

قبل از شروع اولین جنگ با تراژن در سال ۱۰۱ میلادی با سارت گرفته بود به پا کر هدیه کرد.

افق سیاسی پارسی ها در آن زمان بسی وسیع تر بود و آمد و شد با اقصی نقاط شرق از هر زمان دیگر بیشتر رونق داشت. گسترده شدن مناطق تحت سلطه چینی ها به طرف مغرب، علت ایجاد چنین وضعی بود. پادشاه یو-تشی ها با گسیل کردن سفیری به چین از يك شاهزاده خانم چینی خواستگاری کرد. اما چون شخص سفیر از طرف فان-چائو^۱ حاکم تاتارستان چین اجازه ورود نیافت، پادشاه در سال ۹۰ لشکری متشکل از هفتاد هزار تن سوار تحت قیادت شاهزاده زی^۲ بجنگ او فرستاد؛ شاهزاده از کوهستان تسونگ-لینگ^۳ گذشت و متوجه کوچا^۴ شد، اما در برابر سردار کاردانی مانند فان-چائو کاری از عهده اش بر نیامد و سرانجام بعلت کمبود آذوقه تسلیم شد که در اثر آن پادشاه یو-تشی ها خراج گزار و بنده زیر دست خاقان چین گردید^۵. در سال ۹۴ فان-چائو از طرف خود بالشکری که متشکل از قوای ممالک کوچک سلطنتی تابع خاقان چین بود بحمله دست زد. پادشاه یو-تشی ها را که به کوانگ موسوم بود کشت و پادشاه کوچا را که با او همدست بود معزول ساخت و از آنجا تا دریای شمال (منظور دریای آرال است) پیش تاخت و بیش از پنجاه کشور سلطنتی را مطیع و منقاد کرد و ولعدهای این کشورها را بعنوان گروگان بدر بار فرزند آسمان فرستاد^۶. از این جا بخوبی و روشنی می توان دریافت که تلاش طخاری ها برای تملک هندوستان باعث شد آنها از احوال مملکت آباء و اجدادی خود در شمال هندو کوه غافل بمانند و از این نظر عیناً کارشان به اسلاف یونانی خودشان شباهت دارد و اینکه سکه های پادشاه مقتدری چون آ-مو-کد فیزس فقط در جنوب هندو کوه یافته شده است با آنچه

۱- Phan-tschoo ۲- Sie ۳- Tsung ling ۴- Kutscha

۵- تاریخ عمومی چین، جلد سوم، صفحه ۳۹۳ و صفحه بعد. ۶- تاریخ عمومی چین، جلد سوم، صفحه ۳۹۷.

گفته شد مطابقت دارد. در سال ۹۷۷ فان-چائو، کیو-کان-اینگک^۱ را به همراه بسیاری از صاحب منصبان مأمور کرد تا حتی المقدور خود را به تسین بزرگ^۲ (دولت روم) برسانند^۳. این شخص سراسر کشور یو-تشی را طی کرد و واقعاً تا دریای مغرب^۴ هم رسید، ولی در اینجا بر اثر شنیدن داستانهای همسایگان غربی آن-سی‌ها (منظور پارتی‌هاست) که در کنار این دریا ساکن بودند در باره مشقات و طول فرضی سفر دریائی ترسید و بازگشت. با وجود این عدم موفقیت، موون-کیو^۵ پادشاه آن-سی در سال ۱۰۱ میلادی شیرها و غزالهائی از آن نوع که به فو-پا^۶ موسومند بعنوان «باج» به حضور خاقان چین فرستاد. یا بتخشن-هو-تو^۷ نام داشت که گویا صورتی از کارت^۸ باشد؛ کارت نام شهری بوده در کرکان^۹ که نمیتواند

۱- Kiu - kan - yng ۲- Gross_Thsin ۳- سالنامه‌های هان‌های دوم به نقل از Deguignes در اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها، مجلد بیست و پنجم، صفحه ۳۰ و صفحه بعد (Mém. de l'Acad. des Inscr.) و Foē-kouē-ki بقلم آبل رموزا صفحه ۳۹ و صفحه بعد. ۴- گمان نمی‌رود که سخن از دریای خزر باشد، بلکه بیشتر احتمال دارد که این‌ها به دریای مدیترانه رسیده باشند؛ زیرا گویا سفر کان-اینگک طبق راه نامه‌ای انجام گردیده که فعلاً در دست است. در این کتاب مبدأ حرکت، مغرب کشور آن-سی‌هاست، آنگاه راه بطرف آن-مان (ارمنستان) می‌رود و باز هم در مغرب آن تا سه-پین Sse - pin (سوفه) کشیده می‌شود و بعد بطرف جنوب می‌پیچد و از رودی می‌گذرد (فرات) و از آنجا باز بسوی مغرب در جهت یو-لو Ju - lo (صورت تحریف شده سوریه) سیر می‌کند و سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که از آنجا می‌توان به کشتی نشست و به تسین بزرگ رفت و نهصد و شصت لی (۵۵۲ کیلومتر) از سرحد غربی کشور آن-سی فاصله دارد (رجوع کنید به: Ma-tuan-lin به نقل از آبل رموزا در Nouveaux mélanges Asiatiques جلد اول، صفحه ۲۱۸ و بعد).

۵- Müion - kiu ۶- Fu - pa ۷- Deguignes ; Ho-to در موضع مذکور در جلد اول تاریخ هونها *Geschichte der Hunnen*، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) بر حسب سالنامه‌های هان‌های دوم؛ سفارتی که ما-توان-لین در موضع مذکور از آن سخن می‌گوید همین است منتهی آنکه تاریخ آنرا سهواً به قبل راجع کرده‌اند. ۸- Karta ۹- استرابون، کتاب یازدهم، قسمت ۵۰۸.

شهر دیگری باشد مگر پایتخت قدیم آن سرزمین موسوم به زادراکارت^۱. باری صحبت از یکی از پادشاهان گریان است که سرزمین اصلی پارت واقع در مشرق دروازه های خزر مطیع او بوده است. مقارن اواخر دوران حکومت پا کر، باز برای تخت و تاج مدعی پیدا شد که بروی سکه های مسی سالهای ۱۰۷ و ۱۰۸ تصویر او دیده میشود^۲. شاید این همان پادشاهی باشد که چینی ها ذکر کرده اند؛ این هم احتمال دارد که او همان خسرو^۳ باشد که بعدها بروی کار آمد.

مسلم آنست که در مغرب زمین، پا کر دوم نماینده قدرت پارت بشمار می رفته؛ او در سال ۱۱۰^۴ تخت بلا صاحب ادسارا به آبگار هفتم بار عزت^۵ فروخت و اندکی پس از آن مرد، برادرش خسرو که نخستین سکه ای که مطمئناً متعلق به اوست تاریخ ۱۱۰ دارد جانشین او شد، اما بلافاصله در برابر او دو مدعی برای تاج و تخت پیدا شد.

بلاش دوم پس از سی و سه سال سکوت باز از سال ۱۱۲ بروی سکه ها ظاهر میشود. بروی یکی از سکه های سال ۱۱۳ در جوار این هردو، مهر داد ششم نیز ظهور می کند. آن يك محتمل است برادر خسرو باشد، اما در نسبت برادری این يك بهیچوجه تردیدی نیست. هیچ يك از این سه تن بر دوتن دیگر غلبه نکرد و جنگ داخلی نیز تمامی نیافت. در این اوضاع و احوال خسرو بی تدبیری کرد و اکسدارس^۶ را که از طرف پدرش پا کر به سلطنت ارمنستان رسیده بود - بظاهر

۱- Zadrakarta رجوع کنید به آریان، کتاب سوم، فصل بیست و پنجم. (زادراکارت یا زدر کرته استرآباد فعلی است م.) ۲- Percy Gardner صفحه ۵۴.

۳- Osroes ۴- طبق مقدمه سرگذشت شهدای شریل (Scharbil) [به نقل از Cureton در مجموعه اسناد قدیم سریانی Ancient Syriac documents صفحه ۴۱] که بر حسب آن پانزدهمین سال سلطنت تراژان با سومین سال حکومت آبگار هفتم مصادف بوده باید تاریخ شروع سلطنت همه پادشاهان بعدی ادسا (الرها یا اورفه م.) را که دیونیزوس تل محری ذکر کرده بمقدار بیست و سه سال کمتر شمرد، بنابراین قبل از او خلائی بمدت نوزده سال به وجود می آید.

۵- bar Izat یعنی پسر عزت. ۶- Exedares

این امر هم با مخالفت جدی رومیان مواجه نشده بود. راند و ارمنستان را به یکی دیگر از فرزندان پا کر بنام پارتامازیریس^۱ سپرد و با این کار خود بهانه به رومیان داد که در این امر دخالت مستقیم کنند. در اکتبر ۱۱۳ تراژان از روم بطرف مشرق رهسپار گردید و در آتن با سفیر خسر و که خواستار ادامه صلح و موافق با بخشیدن تاج و تخت سلطنت به پارتامازیریس بود مصادف شد، اما به سفیر جواب داده شد که پادشاه پاسخ شایسته را در موقع و محل خواهد داد. قیصر روم که با سیاست معتدل خاندان های یولیوس^۲ و فلاویوس^۳ که اصل مسلم آن حفظ مرزهای دانوب و فرات بود قطع رابطه کرده بود بدلخواه و تشویق سنا که چون او با پارتی ها سر ستیزه داشت باو لقب اوپتیموس^۴ داده بود و از آن گذشته بدلیل آنکه او باز به سنن تعصب آمیز و افراط در وطن پرستی دوران جمهوری باز گشته بود بهیچوجه نمی خواست این فرصت بسیار مساعد را برای کسب افتخارات جنگی و توسعه خارج از اندازه دولت روم در مشرق بضرر پارتی ها از دست بگذارد. او در سال ۱۱۴ از مرز ارمنستان گذشت و بدون جنگ آرساموستا^۵ را تصرف کرد. پادشاهان و ساتراپهای ارمنستان غربی همه پیش از آن تجلیل کنان باستقبال او آمده بودند. پارتامازیریس نامه ای خاضعانه نوشته بود و خود نیز شخصاً در الکیا^۶ بحضور قیصر که در برابر لشکریان رومی به تخت جلوس کرده بود آمد و تاج از سر بگرفت و باین امید واهی بود که شاید باز تاج را همانطور که تیرداد از نرون گرفته بود از دست او بگیرد، اما تراژان در حین اجرای این مراسم برای هفتمین بار بعنوان

۱- Parthamasiris ۲- Julier ۳- Flavier ۴- Optimus

۵- در کتاب شصت و هشتم، فصل نوزدهم اثر دیو باید نوشته شده باشد méchris Arsamosatōn (یعنی تا آرساموستا م) زیرا اگر واقعاً آرساموستا بدست پارتی ها افتاده بود، دیو که متن اصلی اثر او در این قسمت در دست است نمیتوانست از تسخیر مجدد این شهر مهم رومی باین اختصار تا این حد بصورت ضمنی سخن بگوید. ۶- Elegea موضعی در تلالی رود فرات و کوه توروس در قسمت زیرین ملطیه (مترجم) .

امپراطور مورد تجلیل و تهنیت سپاهیان قرار گرفت (قبل از اوت ۱۱۴)^۱ و به شاهزاده پارتی یادآور شد که ارمنستان را تبدیل به يك ایالت رومی خواهد کرد و بازم باین تحقیر و توهین اکتفا نوزید و فرمان داد که فوراً با همه همراهان پارتی خود از مملکت خارج شود و تعدادی از نظامیان را نیز همراه او روانه کرد تا در اجرای این دستور نظارت داشته باشند.

پارتا مازیس برای اینکه آزادی خود را بازیابد با این نظامیان در آویخت اما مغلوب آنان شد و فرمان تراژان بقتل رسید^۲. قیصر تازه به قدرت رسیده، می خواست با این طرز رفتار خشونت آمیز رومیان که در مسائل بین المللی از ظرافت گفتار و رفتار بی بهره بودند بجهانیان اعلام کند که من بعد برخلاف اسلاف خودش که بر تخت قیصرها جلوس کرده بودند و با اشکانیان چنان رفتار می کردند که گویی با قدرتی هم شأن و هم سنگ خود طرف معامله اند با ضعفا و زیردستان بر طبق سنن قدیم رومیان به خشونت و ستم رفتار خواهد کرد و ستمگری با زیردستان شاخص رفتار و اعمالش خواهد بود. در واقع هم کلیه ارمنستان به تصرف درآمد و پادشاهان اقوام مجاور که در شمال این ناحیه واقع بودند، همه فرمان برداری و اطاعت خود را نسبت به قیصر اعلام داشتند. قیصر روم از طریق ادسا آهنگ بازگشت کرد. پادشاه این ناحیه نیز بنام آبکار به استقبال او شتافت و از او تجلیل کرد. بین النهرین نیز در سال ۱۱۵ صحنه جنگ و تاخت و تاز بود. دشمن اصلی تراژان پادشاه آدیابن موسوم به مبارزاپس^۳ بود. سلف این پادشاه در جنگهایی که بین نرن و بلاش اول و برادرانش رخ داد تقریباً همچون فردی برابر و هم شأن، شانه بشانه آنان در جنگ شرکت جست و همین که قدرت مرکزی

۱- طبق دیپلم نظامی کارنونتوم در مجموعه کتیبه های لاتینی، جلد سوم، صفحه ۸۶۹ که مورخ اول سپتامبر ۱۱۴ است (Corpus Inscriptionum Latinarum). تراژان سالهای قدرت خود را از پانزدهم دسامبر ۹۶ حساب می کند. ۲- فرونتو (Fronto) در Principia historiae صفحه ۲۰۹، چاپ نابر (Naber). ۳- Mebarsapes

اشکانیان از بین رفت تمام بار دفاع در مقابل حمله بیگانه بردوش او افتاد : ناحیه نصیبین که باو تعلق داشت از چنگش خارج شد ؛ هم پیمان او بنام مانوس^۱ از اهالی سنجار^۲ هنگامی که رومیان به سر کردگی لوزیوس کویتوس^۳ نزدیک می شدند از مقابل آنها گریخت و به آدیابن آمد که پس از آن شهرهای او بدست این سردار رومی افتاد . در تمام این جنگها از خسرو سخنی در میان نیست . تنها خبری که در این میان بما رسیده این است که اوضد مانیزاروس^۴ امیر کردونی ها^۵ که پس از زوال قدرت پارتامازیریس قسمتی از ارمنستان و بین النهرین (محتملاً ناحیه حصن کیف و ماردین)^۶ را تصرف کرده بود لشکر کشی کرد . مانیزاروس که خود را از جانب خسرو در فشار دید به تراژان روی آورد و قرار شد که اراضی را باو واگذارد . اما چون از وفای بعهد سر باز زد، تراژان بجنگ او رفت و کردونی ها و ماردونی ها^۷ را که در سرحد ارمنستان و ماد ساکن بودند مطیع خود کرد . بهنگام بازگشت برای بسر آوردن زمستان در آنتیوخیا (انطاکیه) باز با اسپوراسس^۸ امیر آنته موزیا^۹ جنگید و شهر او را بنام باتنه^{۱۰} متصرف شد . حال دیگر بین النهرین ایالتی رومی بشمار می آمد و قیصر روم در پائیز سال ۱۱۵ لقب افتخار آمیز پارتیکوس^{۱۱} را پذیرفت . در بهار سال ۱۱۶ بسوی کوهستان کردونی^{۱۲}

۱- Mannus ۲- Singara شهری در بین النهرین ، در منطقه ای کم آب (مترجم) .

۳- Lusius Quietus ۴- Manisarus ۵- Karduenér کردونی ها نیاکان کردهای کنونی بوده اند (مترجم) . ۶- Mardin ۷- Eutropius در کتاب

هشتم ، فصل سوم ؛ روفوس فستوس ، منتخب ، قسمت بیستم . ماردونی ها (Marcomedi) و مادی هائی هستند که مارك (March) نامیده می شوند ؛ این صورت ، جمع لفظ ارمنی

مار (Mar) بمعنای مادی است . ۸- Sporaces ۹- Anthemusia

۱۰- Batnā شهری بود بین پروا (حلب) و هیراپولیس (المنبج) . رجوع کنید به دائره المعارف پاولی و ویسا (مترجم) . ۱۱- Parthicus ۱۲- در اثر دیو ، کتاب

شصت و هشتم ، فصل بیست و هشتم باید Kardynenōn را بجای tō Kárdynon ۱۳ نادرست می نماید گذاشت .

رهسپار شد (باید در نزدیکی جزیره ابن عمر باشد) ، بسبب ملاحظه‌ای که از دشمن داشت بروی رود دجله پل شناوری زد و از آن گذشت (مراد از دشمن باید فقط آدیابنی‌ها باشند) زیرا آنها بی‌جهت می‌کوشیدند که رادع و مانعی پیش پایش بگذارند . سراسر مملکت مبارزای پس مطیع و منقاد او شد و سومین ایالت رومی تحت نام آشور بوجود آمد . آنگاه تراژان با عبور مجدد از دجله به بابل ناخت و در این ناخت و ناز ابداً با هیچ نوع مقاومتی از جانب پارثی‌ها مواجه نگشت زیرا اغتشاشات داخلی همچنان در کشور آنان ادامه داشت . قوای بحری نیز به موازات قوای بری رومیان در فعالیت بود و رودخانه فرات را در جهت جریان آب درمی‌نوردید^۱ . در موضعی که دو رود فرات و دجله بیش از سایر جاها بهم نزدیک می‌شوند کشتی‌ها را بر روی غلتک انداختند و به رود دجله آوردند ، از دجله گذشتند و تیسفون را گرفتند . دختران خسرو تخت سلطنت بدست تراژان افتادند ، شخص خسرو به ارمنستان گریخت که قسمت شمالی آن تاحدی آرام شده بود . تراژان بهمین مناسبت برای سیزدهمین بار بعنوان امپراطور تجلیل شد و این واقعه حداکثر در اوت ۱۱۶^۲ اتفاق افتاده است ، زیرا که در این لشکرکشی هفت بار تمام مستمسک بدست این مرد خودخواه افتاد که از خود تجلیل کند ، در صورتی که حتی يك مرتبه هم جنگی جدی و واقعی ضمن این لشکرکشی رخ نداد . پس از آن او با کشتی‌های جنگی رود دجله را درنوردید و بدون جنگ و ستیز شهر تجاری مسنه را که در اعتلای رونق خود بود تسخیر کرد . پادشاه مسنه بنام آتامبلوس^۳ چهارم در طوفانی که در نزدیکی مصب دجله گریبانگیر رومیان شد

۱- این موضوع به وضوح از جانب دیو ذکر نشده ، ولی از مجموع اخبار مستفاد می‌شود .

۲- این مطلب از دیلم نظامی و یسپادن در مجموعه کتبه‌های لاتینی ، جلد سوم ، قسمت دوم ، صفحه ۸۷۰ مورخ هشتم سپتامبر ۱۱۶ برمی‌آید - *Corpus Inscriptionum* (

Latinarum) . ۳- Attambelus

سخت با آنان کمک کرد و آنگاه سفری تجسی به خلیج فارس درپیش گرفت که هدف آن فقط می‌توانست جزایر بحرین باشد و بس. هنگامی که او باین سفر مشغول بود تمام سرزمین‌هائی که کمی قبل بعنوان ایالات رومی شناخته شده بود از چنگ رومیان خارج شد و قوای اشغالی رومی با رانده شدند یا بقتل رسیدند. اکنون قیام و طغیان بین‌النهرین بود؛ قیام کنندگان مهرداد ششم را از اشکانیان که مدعی تاج و تخت بود به سرکردگی خود پذیرفتند^۱ و او تاحدود کوماکنه رفت. اما در یکی از این سفرها از اسب فروافتاد و جان سپرد. بعد از او ساناتروسیوس^۲ دوم پسرش جانشین او شد و عموی او خسرو از ارمنستان لشکری برای کمک باو تحت سرپرستی پسرش پارثاماس پات^۳ فرستاد. ظاهراً درخاندان اشکانی صلح و آشتی برقرار شده بود و بهمین دلیل این دو عموزاده متفقاً بجنگ با رومیان اقدام کردند. از دو سرداری که تراژان از بابل برای جنگ با یاغیان فرستاد، یعنی لوسیوس و ماکسیموس، نفر اخیر شکست فاحش خورد و خودش نیز دربرد کشته شد. اما لوسیوس از حسادتی که بین ساناتروسیوس و پارثاماس پات وجود داشت استفاده کرد و بشخص اخیر وعده داد که تاج پارت را بکمک رومیان برایش تأمین کند و بالتجبه پارثاماس پات شبانگاه بالشکریانش از لشکرگاه خارج شد و برومیان پیوست. دربردی که پس از این واقعه رخ داد ساناتروسیوس بکلی شکست خورد و خود او در حین فرار بقتل رسید. لوسیوس اکنون بار دیگر نصیبین را بدست آورد و به ادسا حمله برد و آنرا ویران ساخت^۴.

۱- آنچه در ذیل می‌آید به تبعیت از ملالاس (Joannes Malalas) است. او هردو قسمت، یعنی کتاب اول، صفحه ۳۵۲-۳۵۱ (En ps chrōnps - eythēōs èpestráteysen) و صفحات ۳۵۷-۳۵۸ را به این مضمون: (chai èuichēsen ay'toy's.pánta àchribōs) از کتاب Parthika اثر Arrian اقتباس کرده و هردو موضع را بصورتی نادرست به مربوط کرده است. ۲- Sanatrucius ۳- Parthamaspatēs

۴- دوران حکومت آبگار هفتم در سال ۱۱۷ خاتمه یافت.

شهر سلوکیه^۱ نیز که مقابل گذرگاه رود فرات بود بدست نواب او اروسیوس کلاروس^۲ و یولیوس الکساندر بهمین سرنوشته دچار شد. بنابراین طغیان و قیام خاموش گردید، اما تراژان فهمید که پارت را هم نمیشود مانند سایر قطعات بزریر سلطه مستقیم رومیان درآورد و دیگر اینکه از آن فاصله بعید نمیتوان به مدنی مدید فتوحانی بدین وسعت را اداره کرد و بهمین دلیل در دشت بزرگی در نزدیکی نیسفون در حضور رومیان و پارتی ها تاج پادشاهی پارت را بر سر پارناماس پات نهاد. این وقایع باید در طول پائیز سال ۱۱۶ و زمستان سال ۱۱۷ رخ داده باشد. پس از این اقدام تراژان بسوی شهراتره^۳ که در وسط بیابان بین النهرین واقع بود حرکت کرد. محاصره کنندگان این شهر در ناحیه ای که در آن نه آب پیدا میشد و نه درخت و نه علوفه در زیر آفتاب سوزان و معرض هجوم مگس های بی شمار سخت در مضیقه بودند. تراژان پس از اقدام بحمله ای که بنحوی خونین درهم شکسته شد خود را ناگزیر دید از محاصره صرف نظر کند. قیصر کمی پس از این واقعه بیمار شد و بسوریه بازگشت. قیام عمومی یهودیان و وخیمتر شدن وضع خودش، او را مجبور کرد اندیشه هر لشکرکشی جدیدی را به بین النهرین از سر بیرون کند. او درحین مراجعت به روم در هفتم اوت ۱۱۷ بدرود زندگی گفت. پارناماس پات فرد مورد حمایت تراژان نیز نتوانست بین پارتی ها جای پائی مستحکم کند و خسرو پدر او باز بر امور مسلط شد. در این اوضاع و احوال هادریانوس^۴ سه ایالت جدیدالتأسیس را که عبارت باشند از آشور، بین النهرین و ارمنستان از دست داد، زیرا اداره این ایالات بدون حضور دائمی لشکر رومی امکان نداشت. او ایالت اخیر را از آن سان مجزا ساخت و باز بار دیگر رود

۱- توسط دیراور Dierauer در تحقیقات بودینگرد باب تاریخ مملکت سلطنتی روم،

جلد اول، صفحه ۱۷۵ ثابت شده: - Büdinger's Untersuchungen zur Römischen

Kaisergeschichte. ۲- Erucius Clarus ۳- Atrā ۴- Hadrianus

فرات سرحد مملکت شد. پارثاماس پات نیز از پارت دست کشید (و این امر بسیار بعید است که از تاریخ تخلیه لشکریان رومی خیلی دیرتر باشد) و کمی بعد بازاء آنچه از دست داده بود اورهونه را از هادریانوس دریافت کرد^۱. شکست سیاست افراطی و تعصب آمیز تراژان تا آنجا که ممکن باشد فلاکت بار بود. تنها نفعی که در این میان عاید رومیان شد آن بود که بجہانیان نشان دادند حکومت پارت بر اثر جنگهای داخلی تا کجا و تا چه اندازه دچار ضعف شده است. از اینجا کار ضعف و نقاہت حکومت بخوبی آشکار است که بین سالهای ۹۶ و ۱۲۰ درهم های نقره خیلی بندرت ضرب شد، اما از سکه های چهاردرهمی اصلاً و ابداً خبری نبود. حتی در این موقع نیز از جدائی ها و دودستگی های داخلی پرهیز نشد: در کنار خسرو که باز بر سر کار آمده بود. بلاش دوم نیز بضر سکه همچنان ادامه داد حال خواه بعنوان شریک حکومت و خواه بصورت مدعی تاج و تخت در گوشه ای از مملکت. در دوران حکومت هادریانوس روابط دو ملت همسایه کاملاً دوستانه بود. یکی از پادشاهان پارتی که در سال ۱۲۳^۲ وضعی تهدید آمیز بخود گرفته بود در اثر مذاکره با هادریانوس آرام و قرار گرفت. شاید کار بدین صورت مصالحه شده باشد که پارثاماس پات که بعنوان فرمانده ناحیه مرزی اورهونه مانند خاری در چشم پادشاه پارتی بود از آنجا رانده شود و خاندان قدیم اشکانی باز بر سر کار بیاید. در سال ۱۳۰^۳ هادریانوس دختر خسرو را که در جنگ با سارت در آمده بود آزاد و از او و امرای مجاور دعوت کرد تا در جلسه ای برای مشاوره شرکت کنند

۱- از پارثاماس پات در فاصله بین سالهای ۱۱۹ و ۱۲۳ بعنوان پادشاه ادسا یاد می شود؛ در واقع گاه شماری نادرست و برعکس دیونیزوس تل محری باعث شده است که خیال کنند او همان پارثاماس پات نیست و مناسبت درست و رابطه صحیح اسپارتیانوس هادریانوس پنجم با او تا کنون ناشناخته بماند. ۲- رجوع بفرمائید به: «مسافرت های هادریان قیصر»

اثر دور، صفحه ۲۸: J. Dürr, *Die Reisen des Kaisers Hadrian*.

۳- رجوع بفرمائید به دور، اثر مذکور در فوق، صفحه ۶۱.

ودر عین حال باو وعده داد که تخت سلطنتی را باز باو پس بدهد. اما چون او از آمدن سر باز زد موضوع تخت سلطنتی حتی تا زمان آنتونینوس پیوس هم مسایه مذاکرات و مناقشات بیهوده پارتی ها شد.

بر اثر مرگ خسرو که با احتمال، کمی پس از این اتفاقات روی داد بلاش دوم منحصرأ زمام مملکت را در دست گرفت. در دوران سلطنت او در سال ۱۳۵ آلان ها که فارازمانس دوم پادشاه گرجستان معا بر قفقاز را برایشان گشوده بود به ماد تاختند و به هدم و غارت آن ناحیه پرداختند. حمله این بربرهای غارتگر و راهزن حس همدردی بخشی از ارمنستان و کاپادوکیه را برانگیخت، اما قسمتی از آنها بر اثر هدایای بلاش (ولو که زوس^۱) و قسمتی دیگر بواسطه عمل آریانوس^۲ فرمانروای کاپادوکیه که خود را برای دفاع مهیا میساخت بمراجعت تشویق شدند. بلاش بلافاصله با کسپیل داشتن سفیری به نزد قیصر از فارازمانس شکایت کرد. اما شخص اخیر خود به روم رفت و توانست آتش غضب قیصر را فرو نشاند. عموماً این بلاش را پادشاهی پارتی می شمارند، اما با در نظر گرفتن کلیه جوانب و ارتباط بین قضایا این شخص باید همان پادشاه ناشناخته ای باشد که در سال ۱۱۷ از طرف هادریانوس^۳ با سلطنت ارمنستان منصوب شد. در بین سالهای ۱۴۰ الی ۱۴۳ دیگری جانشین او گردید^۴. بلاش دوم پارتی که در مراجع و مآخذ مکتوب نامی از او برده نمیشود بر طبق سکه ها در نوامبر ۱۴۸ پس از ۷۱ سال حکومت و قریب ۹۶ سال زندگی وفات یافت.

جانشین او بلاش سوم چنین وانمود کرد که میخواهد ارمنستان را تسخیر کند، اما کار بمخاصمه و مصادمه نکشید و در ملاقاتی که بین آنتونینوس پیوس که در سوریه بسر میبرد و بلاش در بهار ۱۵۵^۵ روی داد خطر بروز جنگ جدیدی

۱- Vologāsus ۲- Arrianus ۳- Spartianus Hadrianus

۴- رجوع فرمائید به اثرا کهل، کتاب هفتم، فصل چهاردهم. ۵- Aristides در ۴

بر طرف شد و یا بهتر بگوئیم بیعد مو کول گردید. زیرا پادشاه پارتی از نقشه‌های خود منصرف نشد، بلکه با حدت و شدت به تسلیح لشکر پرداخت و پس از مرگ آنتونینوس پیوس با حمله‌ای به ارمنستان جنگ را آغاز کرد (۱۶۲).^۱ سوهوس^۲ که از خاندان اشکانی و تحت حمایت رومیان بود رانده شد و پا کر بر تخت سلطنت نشست. الیوس سه وریانوس^۳ نایب الحکومه رومی کاپادوکیه به ارمنستان تاخت اما در نزدیکی الکیا از طرف خسرو سردار بلاش محاصره شد و افواج تحت فرمان او یکسره نابود گردید. شخص نایب الحکومه نیز کشته شد. پارتی‌ها پس از این واقعه کاپادوکیه و سوریه را ویران کردند. نایب الحکومه ناحیه اخیر بنام آنتیدیوس کورنلیانوس^۴ در حین فرار بقتل رسید و اهالی بی پناه شهر چندان مورد تعدی قرار گرفتند که آنچه از دویست سال پیش سابقه نداشت رخ داد، یعنی آنکه از اطراف و اکناف سروصدای تجزیه طلبی و قصد انفکاک از روم بلند شد. در اواخر سال لوسیوس وروس^۵ که برادرش مارکوس اورلیوس^۶ فرماندهی جنگ را بعده او محول ساخته بود با نطاکیه رسید. او در طی سراسر جنگ در اینجا ماند و ریاست فائده را در جنگ بعده گرفت، در حالی که سرداران او و قبل از همه آورید یوس کاسیوس^۷ با پشت کار بسیار جنگ را در جبهه ادامه میدادند. اما قبل از همه

→ *Oratio Sacra* جلد اول، صفحه ۴۹۳؛ مقایسه بفرمائید با Waddington در اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها، جلد یست و ششم (۱۸۶۷)، صفحه ۲۶۰. بعد: *Mém. de l'Acad. des Inscr.*

۱- روایات تاریخی راجع به این جنگ با اهمیت آن نسبت عکس دارد؛ اما شرح بسیار خوبی از آن در اثر ناپ (E. Napp) بنام: *De rebus imperatore M. Aurelio Antonino in Oriente gestis* چاپ بن، سال ۱۸۷۹ در دست است که من از آن در تفصیلات فوق استفاده کرده‌ام. ۲- *Sohāmus* ۳- *Aelius Severianus* ۴- *Attidius Cornelianus* ۵- *Lucius Verus* ۶- *Marcus Aurelius* ۷- *Avidius Cassius*

میایست فکری بحال انضباط ازدست رفتهٔ سربازان که در اثر جنگهای بد انجام
 اخیر بکلی روحیهٔ خود را ازدست داده بودند بشود، درچنین مقتضیاتی میتوان فهمید
 چرا وروس پیشنهاد صلح کرد. اما این پیشنهاد ازجانب بلاش رد شد. جنگ در
 دوجبهٔ مجزا ازهم جریان داشت و عنوان رسمی این جنگ چنین است «جنگ
 ارمنی وپارتی»^۱. ارمنستان دوباره بدست استاتیوس پریسکوس^۲ تسخیر شد و او
 پاکر را ازسلطنت خلع کرد و آرتاکساتا را گرفت (۱۶۳)؛ بار دیگر سوهموس
 پیادشاهی منصوب شد و مارتیوس وروس که پس از پریسکوس فرماندهی را بدست
 گرفته بود مأموریت یافت سوهموس را بهتخت ارمنستان بنشاند و او بامذاکره و
 بدون توسل بجنگ باین کار موفق شد (۱۶۴). در این اثنا آویدیوس کاسیوس
 مکلف بود درخودسوریه حملهٔ پارتی هارا دفع کند. درنبرد خونینی که درتردیک
 اروپوس رخ داد بلاش از سوریه رانده شد. چون از جنگهای حوالی سورا^۳ و
 کرتقن نیسه فوریم و داوسارا^۴ (تردیک ادسا) سخن بمیان میرود پس محتمل
 است که کاسیوس درفاصله بین دو شهر نخستین، از فرات گذشته و از آنجا بطرف
 بین النهرین شمالی پیش تاخته باشد (۱۶۳)^۵. در اینجا جنگ متوقف شد. ادسا
 ناگزیر میایست با محاصره تسخیر شود. پادشاه آن مثنوی هشتم در سال ۱۶۴

- ۱- رجوع بفرماید به مجموعه کتیبه‌های لاتینی: *Corpus Inscriptionum Latinarum* جلد ششم ۱۳۷۷، ۱۴۵۷، ۱۴۹۷. برای ترتیب وقایع صورت مذکور ازطرف لوسیان در کتاب «درباره تاریخ نویسی» *de Conscribendis historiis* فصل سی ام دارای اهمیت قاطع است: ... آنچه در ارمنستان، آنچه در سوریه، آنچه در بین النهرین، این (جا) در کنار دجله، این (جا) در ماد: *hosa en Armenia, hosa en Syria, hosa en Mesopo* (Staius Priscus ۲ tamia, tō epi, Tō Tigredi, tō en Media)
- ۳- Sura ۴- Dausara ۵- رجوع بفرماید به لغت یونانی Suidas ذیل Zeugma؛ درباره تاریخ نویسی (*de conscribendis historiis*)، فصل بیست و نهم اثر لوسیان؛ جلد دوم، قسمت اول، صفحه ۱۲۱ کتاب *epistulae ad verum* اثر فرونتو چاپ نامبر.
- ۶- Ma'nu

آطور که دیونی زوس میگوید سرزمین رومیان رفت و در آنجا پس از تسلیم شهر گویا بچنگ دشمن افتاد و شخصی بنام واعیل بر ساهرو^۱ جانشین او شد. نصیبین هم با سرسختی بسیار در برابر رومیان مقاومت کرد. هنگامی که متحدین بلاش^۲ که پادشاهان کوچک محلی بودند و بهمان نسبت که بر ضعف اشکانیان افزوده می شد خود رأی تر و مستقل تر می شدند - او را تنها گذاشتند و رها کردند، او از جنگی که بخاطر بین النهرین درگیر شده بود دست کشید و با سردارش بنام خسرو از رود دجله گذشت و باز گشت. کاسیوس چون سایه بدببال او آمد و به بابل تاخت. سلوکیه که هنوز نیز عروس شهرهای مشرق بشمار میرفت و چهارصد هزار سکنه داشت رومیان را به خوشی و خوشروئی پذیرا شد، اما رومیان به بهانه بی اساس و ناچیز اینکه اهالی سلوکیه با آنان به غدر و خیانت رفتار کرده اند باخشونت بسیار شهر را تصرف کردند، دست به غارت و تعدی گشادند و سرانجام نیز آنرا به دم آتش دادند. از آنجا کاسیوس به تیسفون روی آورد و قصر مسکونی بلاش را با خاک یکسان کرد. اگر عمل اخیر را چنین توجیه کنیم که بخاطر هتك حیثیت از بلاش در مقابل زیرستان و فرمانبرداران شرقی محملی داشته است در مورد تخریب سلوکیه دیگر چنین مستمسکی در دست نیست و آنرا جز به تبهکاری و حشمتناکی نمیتوان تعبیر کرد. بر اثر چنین کاری هلنیسم از دست کسانی که خود را مدافع و مجاهد آن می شمردند زخم جانکاه و هولناکی برداشت، کاسیوس پیر و زمند و مغرور به سوریه بازگشت (۱۶۵) اما باید دانست که به سپاهیان او بر اثر تغذیه غیر کافی و نقصان آذوقه و بیش از همه بر اثر طاعون که بلافاصله پس از سقوط شهر سلوکیه در سرزمین های متعلق به پارتی ها شایع شد و از آنجا به تمام جهان سرایت کرد لطمه شدیدی وارد آمده بود. در این حیص و بیص مارتیوس و روس از ارمنستان خارج شد و به ماد آذربایجان تاخت و موفقیتی بدست آورد که بهیچوجه از پیر و زبهای

۱- Vail bar Sahru به معنی واعیل بر ساهرو (م).

کاسیوس دست کم نداشت. بر اثر این فتح هر دو پادشاه اضافه بر القابی که قبلاً داشتند، یعنی القاب آرمینیا کوس^۱ و پارتیکوس ما کسیموس^۲ لقب مدیکوس گرفتند و از اینجا میتوان استنتاج کرد که ماد در آن زمان حکومتی مستقل بوده است. و چون این لقب در اسناد متعلق به قبل از یست و هشتم اوت ۱۶۵^۳ گاه و بیگاه بچشم می خورد بنا بر این باید گفت که لشکر کشی به ماد در همان سال بوده است. قرارداد صلحی که باین جنگ چهار ساله خاتمه داد تازه در سال ۱۶۶ عملی گردید. بدون شك مهم ترین ماده این قرارداد آن بوده است که بین النهرین از دست پارتی ها خارج شود و بتصرف رومیان در آید. لوسیوس وروس برای نواحی که تخت و تاجشان بدون صاحب بود پادشاهانی تعیین کرد و پس از تمشیت امور مشرق زمین مظفر و پیروز به روم باز گشت. مثلاً از شمار همان پادشاهان است که جدیداً به سلطنت رسیدند. او در سال ۱۶۶ باز بر تخت سلطنت جلوس نمود و از همان زمان تصویر قیصر و اعضای خاندان او را بروی سکه ها نقش کرد و خود را فیلورومئوس^۴ خواند و اهالی کره نیز بدو تاسی جستند. رومیان از پیروزی خود در این جنگ که مهمترین جنگ بین آنها با پارتی ها بشمار می آمد حداکثر استفاده را کردند، اما در ضمن باید دانست که در هیچ يك از جنگهای پیشین نیز این همه از نواحی وسیع دچار زیان و خسران نشده بود و پارتی ها نیز از آن هنگام که چنین قدرتی برای حمله در خود سراغ کرده بودند این قدر به دشمن صدمه نزده بودند. بهر حال باید دانست که این آخرین قدرت نمایی پارتی ها بشمار میرفت و سقوط و انحطاط حکومت پارت از این زمان بدون درنگ و وقفه تسریع میشود.

از نظر ارتباطات و مراودات نیز رومیان کوشیدند پارتی ها را تحت الشعاع

۱- Armeniacus ۲- Parthicus Maximus ۳- رجوع بفرمائید
 بمسکه اسکندری وروس (Verus) در کتاب اکهل موسوم به *Doctrina Numorum Veterum* صفحه ۷۶، جلد چهارم، کتیبه سیگنیا Signia به نقل از Orelli شماره ۸۵۹.
 ۴- Philoromäus (طرفدار روم م.)

قرار دهند. از مدتها پیش پادشاهان تسین بزرگ (سلاطین رومی) آرزو داشتند که باچینیان روابطی برقرار سازند، اما آن-سی ها (پارتی ها) که پارچه های چینی ویش از همه ابریشم به ساکنین تسین بزرگ می فروختند کوشا بودند که راه ها را مخفی نگاهدارند و از پدید آمدن روابط مستقیم بین دو دولت از ترس آنکه مبادا به عواید تجاری آنها لطمه ای بخورد جلوگیری کنند. در همان سال عقد قرارداد صلح، یعنی ۱۶۶ هیأت سفرائی از جانب شاه آن-تون^۱ (مارکوس آنتونیوس) که از راه دریائی تون کینگک سفر می کرد بدربار هوان-تی^۲ پادشاه چین رسید. اما نتیجه مطلوب آنان، یعنی برقرار ساختن روابط مستقیم حاصل نشد و هنگامی که کمی قبل از انقراض سلسله اشکانی در سال ۲۲۶ رومیان نمایندگان تجاری خود را به چین جنوبی فرستادند بازهمان اوضاع و احوال قدیم ادامه یافت و تغییری در آن داده نشد^۳. طبق اظهار منابع چینی پارتی ها و هندی ها نیز تجارت پروتنی بایکدیگر داشته اند^۴.

خاندان اشکانی سرانجام چهل و دو سال دیگر سلطنت کرد که ضمن آن دیگر کار پادشاهی در اثر جنگهای داخلی مختل نگردید و این حسن ختام کار آن سلسله محسوب میشد: بلاش سوم بر طبق سکه های موجود در سال ۱۹۱ (قبل از سپتامبر) وفات یافت و بلاش چهارم جانشین او شد. در حین جنگهای داخلی دولت روم که مقدمه بروی کار آمدن سرداران و نظامیان بود او بایس سه نیوس نیکر^۵ روابط

۱- An-thun ۲- Huan-ti ۳- سالنامه های هان های دوم بنقل از Deguignes در اخبار فرهنگستان کتیبه ها، دوره سی و دوم، سال ۱۷۶۸ (Mém. de l'Acad. des Inscr.) صفحه ۳۵۸ و مشروحتر از آن بیان - ای - تیان Pian-i-tian به نقل از آبل-رموزا در همان اخبار فرهنگستان کتیبه ها، جلد هشتم، سال ۱۸۲۷، صفحه ۱۲۴ و نوشته پوتیه Pauthier در Journal Asiatique دوره سوم، جلد هشتم، سال ۱۸۳۹، صفحه ۲۸۰ و صفحات بعد. ۴- بیان-ای-تیان به نقل از پوتیه در موضع مذکور، صفحه ۲۷۸.

۵- Pescennius Niger

کاملاً صمیمانه داشت و این را تحمل کرد که یکی از بند گانش، بارسنیوس اهل اتره که پیادشاهی رسیده بود فوجی از تیرافکنان عرب را برای کمک باو در جنگ با سپتیموس سوروس^۱ در نزدیکی نیسا^۲ (۱۹۴) گسیل دارد. اما هنگامی که وضع دیگر رو به وخامت گذاشت و پارتی‌های تحت فرمان بلاش، یعنی اهالی آدیابن از قیام بین‌النهرین ضد تسلط رومیان پشتیبانی کردند او باز بروی خود نیاورد و اقدامی نکرد. اینها با توافق اورهونه‌ای‌های سرکش و یساعی مواضع مستحکم را گرفتند و قوای اشغالی را از دم تیغ گذراندند و نصیبین را محاصره کردند. روشن است که اگر شاهنشاه چنین اقدامی را منع می‌کرد آنها باز به اقدامات خود ادامه می‌دادند، زیرا حس اعتماد بنفس و استقلال در این مناطق پادشاهی مرزی که در جنگهای اخیر با رومیان بدون کمک دیگران بدفاع از خود پرداخته بودند بهمان نسبت افزایش یافته بود. در تابستان ۱۹۵ سوروس به بین‌النهرین آمد. پادشاه اورهونه، آبگاره‌هشتم بلافاصله فرمان او را کردن گذاشت. اعراب بدست خود سوروس و اهالی آدیابن توسط سردار او قلع و قمع شدند. در سال ۱۹۶ سه دسته از لشکریان رومی از سه راه مختلف به سرزمین اصلی آدیابن تاختند^۳ و آنجا را تصرف کردند، اما این فتح نه تنها آسان و بدون رنج نبود، بلکه چندان دشوار بود که رومیان فکر این را هم بخود راه ندادند که ادعا کنند این فتح سهل الحصول بوده است. برخلاف آن، قسمت داخلی عربستان (که باز هم از مرزهای رومی دورتر بود و مراد از آن در حقیقت ناحیه سنجار میباشد) به ایالت رومی بین‌النهرین ملحق و منضم شد^۴. شخص قیصر که با دهای نظامی خود به

۱- Septimus Severus ۲- Nicā ۳- بجای لفظ مغلوط - tēn

archēn در کتاب هفتاد و پنجم، فصل سوم باید نوشت tēn Arbēlītīn؛ سخن سوروس و خرده‌گیری که دیو از آن می‌کند باین مقام مربوط نیست، بلکه به ارتقاء نصیبین به مقام مهاجر-نشین راجع می‌شود. ۴- هرگاه هرودیانوس (کتاب سوم، فصل نهم) در اینجا از عربستان-

اهمیت موقع و موضع پی برده بود در تمام مدت عملیات نظامی در نصیبین ماند . او این ناحیه را به مستعمره روم تبدیل کرد و آنجا را یکی از زرادخانه های اصلی سپاه روم قرارداد. پارتی ها هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند اما در آن هنگام که آتش جنگ بین سوروس و آلبنیوس^۱ شعله ور شد آنها با قوائی متفوق به بین النهرین تاختند ، آن سرزمین را تسخیر کردند و در نصیبین ، لتوس^۲ را در قید محاصره درآوردند . پس از آن که آلبنیوس شکست خورد و منهزم شد سوروس آزادی عمل یافت و باز در سال ۱۹۷ به سوریه لشکر کشید . هنگامی که در سال ۱۹۸ او در صحنه جنگ ظاهر شد پارتی ها کار را به جنگ نکشاندند ، از محاصره نصیبین دست کشیدند و باز گشتند. سوروس توانست با فراغت هر چه تمام تر وسایل و لوازم جنگ بعدی را که ضمن آن یکی از برادران بلاش هم بنام تیرداد او را همراهی میکرد فراهم نماید . قسمتی از سفاین و یک لشکر بری مقارن اواخر تابستان ۱۹۹ در طول رود فرات براه افتاد . سوروس بمحض رسیدن به بابل به - اجرای طرحی پرداخت که تراژان خیال اجرای آنرا داشت ولی آنرا بلا اجرا گذارده بود . او دستور داد که ترعه نهر ملک را لای روبی کنند و از آن طریق سفاین را به دجله برانند . پارتیها بهیچوجه در اندیشه چنین چیزی نبودند و بکلی غافل گیر شدند : سلوکیه و کوخه^۳ که از طرف ساکنان آنها تخلیه شده بود بدست

→ خوشبخت سخن بمیان می آورد باز هم گفته چنین مورخ کم مایه ای ملاک اعتبار نمی بود، اما چون Capitolin. Macrin در فصل دوازدهم اعرابی را در بین النهرین ذکر می کند که آنها را خوشبخت می نامیدند (Arabes quos Eudaemones vocant) پس می توان از این مطلب نشانه هایی یافت که کوچ بزرگ قبایل جنوب عربستان بطرف شمال که به تأسیس دولت حیره انجامید در آن موقع صورت گرفته بوده است .

۱- Albinus ۲- Lātus ۳- Koche در منتخب دیو ، کتاب هفتاد و پنجم ، فصل نهم بجای آن از شهر بابل سخن بمیان می رود که باید معلول سهو باشد ، زیرا از شهر بابل در ابتدای این قرن جز تل مخروبه ای بجا نبود .

رومیان اشغال شد و تقریباً در زمستان سال ۱۹۹ سوروس تیسفون را گرفت و به خونریزی وحشتناکی در آنجا دست زد و یکصد هزار نفر را اسیر کرد و با خود برد؛ شهر نیز برای غارت به سرbazان سپرده شد. پادشاه بزرگ ناتوان و ضعیف بمحض نزدیک شدن دشمن فرار را برقرارتر جیح، داد اما سوروس از تعقیب او و نفوذ بیشتر بداخل مملکت چشم پوشید. بعلمت اشکالاتی که در کار تأمین آذوقه لشکریان در کشوری بیگانه موجود بود به سرbazان جیره کافی نمی رسید و آنان ناگزیر از خوردن ریشه درختان شدند و به بیماری اسهال خونی گرفتار آمدند. سوروس آهنگ بازگشت کرد. سفاین جنگی از رود دجله بطرف بالا بحرکت درآمد و نیروی بری نیز بموازات آن در ساحل براه افتاد. سوروس هنگامی که میخواست بسوی بین النهرین بییچد کوشید تا اثره را با حمله ای بگیرد، اما دفاع دلیرانه اهالی شهر نقشه او را نقش بر آب کرد و تلفات بسیاری به لشکریان او وارد آورد. قبل از اول آوریل سال ۲۰۰ سپاهیان رومی از لشکرکشی به مملکت پارت مراجعت کردند. سوروس بلافاصله بکار اردمنستان پرداخت. در ۲۰۱ به لشکرکشی مرتب و آماده و اندیشیده ای بر ضد اثره دست زد تا جبران ناکامی گذشته را بکند و مجهز به مهمات و آذوقه فراوان و کافی به محاصره شهر که در زمان تراژان «نه بزرگ و نه نروتمند» بود ولی حالا دیگر گنجینه های معبد آفتاب آن، ورد زبانها بود آغاز کرد. رواه و ثقاة کلاسیک اثرهای ها را از اعراب می شمارند، اما چون اسم پادشاه آنها بارسنیوس غیر عربی است پس شاید بتوان گفت که وضع آنها نیز مشابه وضع حاکم، درپالمیر^۱ بوده است. پالمیر یک شاهزاده نشین سوری بود که قدرت آن بیشتر مبتنی بر همکاری با قبایل بدوی مجاور آن بود؛ اینها با

۱ - رجوع بفرمائید به: *Corpus Inscriptionum Latinarum* مجلد ششم ،

صفحه ۲۲۵ a ۲ - Palmyra رجوع بفرمائید به تعلیقات نلدکه بر تاریخ طبری (ساسانیان)

Nöldke zu Tabari's Geschichte der Sasaniden S. 34.

سوار نظام خود که علی‌الدوام مأمورین حمل آذوقه را مورد حمله قرار می‌دادند و همچنین تیراندازان برجسته‌ای که در اختیار داشتند رومیان را سخت مستأصل کردند و در مضیقه گذاردند؛ بر سر متجاوزین نفت ریختند و قسمت زیادی از لوازم کار محاصره را آتش زدند. سوریس بیست روز تمام پشت دروازه شهر بود و پس از دوبار حمله که در دو روز پشت سر هم انجام گردید و با شکست و تلفات وحشتناکی مواجه شد خود را ناگزیر دید که از محاصره دست بکشد و به سوریه مراجعت کند. از این پس حاکم اتره مردی نام‌آور و محبوب شد. حیثیت و اعتبار رومیان در مشرق زمین بکلی متزلزل گردید، اما بر آبروی حکومت پارتی‌ها نیز که در حال احتضار بود از این رهگذر چیزی افزوده نشد. بلاش چهارم در سال ۲۵۹ وفات کرد و پسرش بلاش پنجم جانشین او شد و زمام امور را بدست گرفت. در دوران حکومت او در سال ۲۱۲ اغتشاشات و نا امنی در پارسه روی کرد که دارای عواقب وخیمی شد و در سال ۲۱۳^۱ برادر او اردوان بعنوان شاه بزرگ مدعی تاج و تخت شد. سالیان دراز جنگ بین دو برادر بطول انجامید. تیرداد یکی از شاهزادگان پارتی که از مملکت گریخته بود بمحض اینکه دید اوضاع و احوال مساعد است و ممکن است در وطن، کار او بجائی برسد بطور پنهانی از دربار آنتونینوس گریخت و به همراهی یکی از اهالی سیسیل بنام آنتیوخوس پیش برادرزاده‌اش بلاش رفت. آنتونینوس باین هردو نفر اعتراض کرد و چون بر این اعتراض نتیجه‌ای مترتب نشد از این واقعه بعنوان بهانه استفاده کرد و اعلان جنگ داد (۲۱۵). بلاش از این اعلان جنگ ترسید و هردو فراری را تحویل داد. مقارن این ایام اردوان پنجم بر برادرش مسلط شد. در منابع مدون از این پس تنها از او نام بمیان می‌آید

۱- مانی در کتاب شاپورگان می‌گوید در سال ۵۲۷ منجمین بابلی (= بهار ۲۱۶ تا

بهار ۲۱۷)، چهار سال پس از ابتدای سلطنت شاه اردبان بدینا آمده است؛ مقایسه بفرمائید

با بیرونی ترجمه زانخائو، صفحات ۱۲۱ و ۱۹۰.

و در سال ۲۱۶ هم باید او پایتخت اصلی مملکت و اطراف آنرا به تصرف درآورده باشد، زیرا در روستای مردینو واقع در کنار ترعه علیای کوتهه^۱ گاه شماری بر حسب سالهای حکومت او رایج بوده^۲. اما بلاش بازهمچنان در شهرهای یونانی بابل بعنوان شاه شناخته می شد و سکه های سه درهمی او بدون انقطاع تا سال ۲۲۲ حاکی از این مطلب است. منبع قدرت اصلی اردوان بیشتر در قسمت شمالی مملکت بود. در اخبار بسیار قابل اعتماد عربی درباره بروی کار آمدن ساسانیان از او بعنوان پادشاه ماد و ممالك مجاور آن یاد می شود و چون تنها از او درهم در دست است میتوان بصحت این خبر اعتقاد پیدا کرد. آنتونیوس از دختر اردوان خواستگاری کرد، اما جواب رد شنید و همین جواب رد را دلیل کافی و کامل شمرد که بدستاوین آن صلح را زیر پا بگذارد و بکشور اردوان بتازد. پدرش سوروس در بستر مرگ باو توصیه کرده بود که سر بازان را بنوازد و پاس دارد و بدیگر مردم بدیده بی- اعتنائی و حقارت بنگرد و او نیز بهتر از این نمیتوانست باین وصیت عمل کند که همیشه سر بازان را به چپاول راحت و بی دردسر امیدوار و دلخوش سازد. از دو روایت قابل اعتنائی که درباره لشکر کشی سال ۲۱۶ بدست ما رسیده یکی خبر دیو است که میگوید آنتونیوس با قتل و غارت به ماد وارد شد و بسیاری از حصارها و قلاع را منهدم کرد. گزارش اسپارتیانوس حاکی است که او به سرزمین های کادوسیان و بابلیان تاخته است. ظاهراً بیش از هر چیز این احتمال را باید پذیرفت که اسامی اخیر الذکر بیشتر معلول لحن مطمئن و مبالغه آمیز وقایع نگاری است و مراد از آنها همان آتروپاتنی ها و آشوریها است و از آن گذشته باید بپذیریم که رومی ها از همان راه آمدند که روزگاری یکی از رجال ثلاثه، یعنی آنتونیوس آمده بود و آنها از طرف شمال به ماد و از جانب مشرق به اربلا وارد شده اند. اینکه

۱ - Kutha - جبل ابراهیم در جنوب سلوکیه، رجوع بفرماتید به تعلیقات نولدکه

بر تاریخ طبری (ساسانیان)، صفحه ۱۶. ۲ - مانی بنقل از بیرونی، صفحه ۱۹۰.

هرودیانوس میگوید قیصر از رود دجله و فرات عبور کرده مطلبی نیست که بتواند نظریه فوق را رد کند (زیرا گواهی چنین مرد نادرست و گزافه گوئی اعتبار ندارد) اما ملاحظات ذیل میتواند مانع قبول نظریه فوق باشد اول : برای آنکه آنتونینوس توانسته باشد از این راه برود بایستی اردنستان در اختیار او باشد و چنین مطلبی صحت نداشته است . دوم آنکه لشکرکشی از کنگه^۱ به اربلا از طریق معابر زاگرس چنان کار فوق العاده نظامی محسوب میشود که حتی اگر به وضوح وبدون ابهام نیز ذکر ی از آن بمیان رفته بود عقل سلیم نمیتوانست آنرا بپذیرد . بنابراین جز قبول این مطلب چاره ای نیست که در زمان دیو ، ماد بطرف مغرب توسعه داشته و اراضی اراپاخی تیس^۲ و کالآخنه^۳ (همان ها که در زمان تراژان بنام مار کومدی ها نامیده میشدند) را شامل می شده^۴ و اسامی مذکور از طرف اسپارتیانوس بطرزی نادرست خوانده شده است . در مأخذ یونانی او شاید چنین بوده است : Dià kordūaias kai Arbēlon و آنتونینوس بدین ترتیب از کرده و کالآخنه بسوی اربلا تاخته باشد . او در اینجا به قبور پادشاهان آدیابن اسائه ادب کرد ، زیرا این قبور را بجای مزار پادشاهان اشکانی گرفت وبدون اینکه مزاحمتی برایش ایجاد شود به بین النهرین بازگشت . پارتی ها یا مقاومتی ابراز نداشتند و یا اگر پایداری کردند چندان نبود که قابل ذکر باشد . آنتونینوس در صدد بود دستبرد دیگری بآنها بزند که اجل مهلتش نداد و در هشتم آوریل ۲۱۷ بقتل رسید .

۱- Gazaka و یلهلم گایگر در جغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران که در جلد دوم اصول فقه اللغة ایرانی چاپ شده در صفحه ۲۸۹ می نویسد : پایتخت آتروپاتن (آذربایجان) بنی گزآ یا گزاکا را در جنوب شرقی دریاچه ارومیه باید جست . طبق نظر پلینیوس (تاریخ طبیعی کتاب ششم ، فصل شانزدهم) این شهر در میان دوشهر همدان و آرتاکساتا واقع بوده است . در دائرة المعارف پاولی و سوا این شهر با کنگه برابر دانسته شده است (مترجم) .

۲- Arrapachitis ۳- Kalachene ۴- همین نتیجه از کتاب هفتاد و پنجم ، فصل سوم حاصل می شود .

جانشین آنتونینوس، یعنی ماکرینوس نخستین کاری که در پیش داشت آن بود که حمله اردوان را دفع کند، زیرا اردوان همچون اسلاف ناتوانش به خفت و خواری تن نداد، بلکه از فرصت استفاده کرد و با تجهیز کافی و وسایل وافیه با تفوق قوا به بین‌النهرین حمله برد. ماکرینوس پادشاه روم کوشید تا با پس دادن اسرای جنگی موافقت طرف خود را برای صلح جلب کند، اما پیشنهاد او مورد مخالفت پادشاه پارتی قرار گرفت و در نزدیکی نصیبین بین دولشکر که مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند بر سر آب آشامیدنی نزاع در گرفت و نزاع تبدیل به جنگی شد که بضرر رومیان پایان یافت. ماکرینوس باز در جنگ دیگری که رخ داد شکست خورد^۱ و چون پارتی‌ها با طرف گشت زدند و حتی سوریه را نیز در این گشت‌های خود در امان نگذاشتند، او ناگزیر دشت هموار بین‌النهرین را بدشمنان وا گذاشت و خود به سوریه بازگشت. از سوریه باز وارد مذاکره شد و در زمستان ۲۱۸/۲۱۷ در ازای ۵۰ میلیون دینار^۲ خسارت که ماکرینوس پرداخت صلح برقرار شد، اما این صلح مورد علاقه اردوان نیز بود زیرا قشون پارتی به لشکر کشی‌های دور و دراز عادت نداشت و از آن گذشته برای چنین عملیاتی نیز باندازه کافی آذوقه در اختیارش نبود. از نظر اوضاع داخلی نیز يك بار دیگر بخت به اردوان روی آورد: گویا توانست در سال ۲۲۲ برادرش را بکلی براند، زیرا برادر او از حامیان راب‌آبا^۳ بود که در سال ۲۱۹ سمت مدیریت مدرسه سورا واقع در کنار فرات سفلی^۴ را داشت و اقلاً چند سالی بر بابل حکومت کرده بود.

پارسیه که زوال اشکانیان از آنجا آغاز شد در تمام طول مدت فرمانروایی

۱- متن اصلی دیو، کتاب هفتاد و هشتم، فصل بیست و ششم در این جا افتادگی دارد و

موضعی از گزی فی‌لینوس Xiphilinus نیز که متمم آنست در چاپهای جدید موجود نیست.

۲- بیش از چهل میلیون مارك امروزی (منظور زمان تحریر کتابست م.م).

۳- Rab Abba ۴- مراجعه بفرماید به: Jost, Geschichte des Judenthums -

این سلسله وضع خاصی داشته است و از آن بسیار کم سخن بمیان می آید. تنها در این اواخر بایدا شدن سکه ها قدری ابهام و تیرگی که در آن باره از دیرباز موجود بود از بین برداشته میشود. در قلمرو پارسه قدیم دو نوع خاص سکه پیدا شده است که بدوره قبل از ساسانیان راجع میشود. يك دسته از اینها^۱ سکه های نقره منحصرأ با متن پهلوی هستند و در پشت آنها آتشگاهی نمایانده می شود. در این دسته سه دوره مختلف مشخص است: در دوره اول صاحبان سکه ها عنوان مبهم فریکرا^۲ دارند و در جوار آتشگاه درفشی ظاهر است. در دوره دوم لقب ملکا^۳ دیده میشود. بجای درفش در اینجا ستونی بچشم می خورد که مرغی بر آن نشسته است (مظهری از وره نرغنو^۴ و لاجرم اشاره ای به آتش بهرام). در دوره سوم ملکا جامه ای پارتی دربر دارد، آتشگاه به تنهایی دیده می شود و اغلب مرغی نیز در کنار آن هست. از شاهزادگان و امرائی که نام آنها بروی سکه ها آمده (هفت تن در دوره اول، سه تن در دوره دوم و ده تن در دوره سوم)، بعضی دارای اسامی هخامنشی هستند مانند ارتخشتر^۵ و داریاو^۶ (شاید بآن دلیل که ادعا می کرده اند از تیره پادشاهانی باین نامها هستند)، برخی دیگر آنطور که در دوره ساسانیان رایج بوده دارای نامهای مذهبی از قبیل نرسه^۷ و یزدیکرت^۸ هستند و بقیه نامها از قبیل اسامی است که در افسانه های مقدس پیش می آیند مانند منوچتر^۹. دسته دوم^{۱۰} عبارتند از سکه های مسین که در اوایل بزبان یونانی و در ادوار بعد بزبان پهلوی

۱- رجوع کنید به: A. D. Mordtmann در مقاله: Persepolitane Münzen در مجله سکه شناسی: (Zeitschrift für Numismatik) دوره چهارم، صفحه ۱۵۲ و

صفحات بعد. ۲- Fertikarâ ۳- Malkâ ۴- Verethraghno ۵- Artachschathr ۶- Dârijâv ۷- Nerseh ۸- Jezdikert ۹- Manôtschethr (منوچهر م.) ۱۰- رجوع کنید به مقاله: A. D. Mordtmann در مجله سکه شناسی (Zeitschr. f. Num.) دوره هفتم، صفحه ۴۰ و صفحات بعد بنام «مقالانی دیگر در باب معرفت به سکه های پرسیه پولیس»:

Weitere Beiträge zur Kenntniss der persepolitaneischen Münzen.

هستند. همپای این تغییر زبان در نوع نقوش خدایانی که در پشت بسیاری از این سکه‌ها دیده میشوند نیز دگرگونی نمایانست: سکه‌های بزبان یونانی دارای نقش سر آپیس^۱ و سکه‌های غیر یونانی دارای نقش میترا هستند. قدیم‌ترین این سکه‌ها متعلق است به کامناس سیرس که ما درجائی دیگر در این کتاب با اوسر و کار داشته‌ایم. از اخلاف او دو نفر بنام «هورثوده شاه» و «فرهاد شاه» بخصوص سکه‌های بسیاری ضرب زده‌اند. هر کدام از این دو نام بار دیگر ظاهر میشوند. بدین دلیل تصور کرده‌اند که با همان ترتیب پادشاهان مشهور اشکانی، یعنی از ارد اول تا ارد دوم سروکار دارند، اما چنین چیزی ممکن نیست، زیرا در چنین صورتی اینها خود را شاه شاهان می‌نامیدند. ولی بهتر است قبول کنیم اینها یکی از تیرم‌های فرعی خاندان اشکانی بوده‌اند که نام پادشاهان بزرگ معاصر را بعاریت گرفته‌اند. بهمین ترتیب تصور اینکه این پادشاهان در همان کشور پادشاهان سکه‌های دسته اول سلطنت کرده‌اند غیر قابل قبول است. مواضع پیدا شدن سکه‌های کامناس سیرس همانطور که قبلاً یادآوری شد در محلی غربی‌تر واقع بوده است. گویا اخلاف او بیشتر بجانب جنوب شرقی رانده شده‌اند و بر قسمتی از پارسه در جوار سلاطین محلی حکومت کرده‌اند. کامناس سیرس به‌روی سکه‌های مورخ ۸۱۹-۸۲ قبل از مسیح بصورت مردی سالخورده تصویر شده است و بعید است که تا زمانی خیلی دیرتر در قید حیات مانده باشد. ده نفر از اعقاب او که وجودشان بکمك سکه‌ها ثابت شده است تا سال ۳۶ بعد از میلاد بلاوقفه حکومت کرده‌اند و در این فاصله زمانی است که از اهالی الیمائی برای آخرین بار بعنوان مردمی مستقل یاد می‌شود^۲. روی گردانیدن واعراض از هلنیسم که در دوره پنجمین

۱- Serapis یکی از خدایان مصری که بردنای زیرین و ارواحی که از قید تن آزاد شده‌اند فرمان می‌راند. نام اصلی آن Osar - Hap است، یعنی آپسی که پس از مرگ به انیروس بدل گردیده (مترجم).
 ۲- بعنوان متحد تیرداد سوم در اثر تاسی توس بنام سالنامه (Annalen)، کتاب ششم، صفحه ۴۴.

نفر آنها، یعنی فرهاد اول آغاز شد، در اینجا در حدود کمی قبل از میلاد مسیح عملی گردید. از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل میشود که هیچ الزامی در کار نیست تا بنا بر نظر «موردتمان» بین دوره دوم و سوم حکمرانی سلاطین محلی فاصله یکصد ساله‌ای فرض کنیم که بقول او سلسله پادشاهان بزرگ اشکانی در آن سالها حکومت را بدست داشته اند (۸۰ قبل از مسیح تا ۲۰ میلادی)، بلکه از همه طبیعی تر قبول آنست که شاه داریا (اول) پسر شاه زانوردات^۱، یعنی نخستین پادشاه دوره سوم بلافاصله بدنبال آخرین پادشاه دوره دوم یعنی «شاه زانوردات» (دوم) بسطنت رسیده است. تنها خبر تاریخی که ما از این پادشاهان پارسی در اختیار داریم خبری است که اینزیدورخارا کسی^۲ ذکر کرده مبنی بر اینکه در زمان پدران او (و چون او در سال اول قبل از مسیح اثر خود را تألیف کرده بنابر این تقریباً از ۸۰ الی ۵۰ قبل از مسیح) پادشاهی بنام اردشیر^۳ سلطنت میکرد که در سن ۹۳ سالگی بدست برادرش کوچهر (گوزیترس^۴) بقتل رسیده است. این نام (بصورت گوزهر)^۵ فقط متعلق به آخرین پادشاه از نسل و دودمان بازرنکی^۶ بوده که قبل از بروی کار آمدن ساسانیان در استخر فرمانروائی می کرده اند^۷. پس این همان سلسله است. عمر دراز اردشیر می تواند دلیلی بر آن باشد که او مدتی دراز سلطنت کرده است. از سه نفری که بنام ارتخشتر موسوم بوده اند و ما توسط سکه ها از وجود آنها اطلاع حاصل کرده ایم دومین نفر که در اثر سکه های بسیار و تفاوت ظاهر از دو نفر دیگر ممتاز است خیلی احتمال دارد همان کس باشد که ماجویای او هستیم. پدر و سلف او «داریا» اول که از همه این پادشاهان بیشتر سکه ضرب زده است و بهمان دلیل هم دوران حکومت او نمی تواند کوتاه باشد مدت سلطنتش به اولین دوره تسلط و اقتدار پارتی ها راجع میگردد و این حتماً طبیعی تر و معقول تر

۱- Zaturdat ۲- رجوع فرمائید به: Lucian. *Macrob.* 15: ۳- Artaxerxes ۴- Gosithres ۵- Gôzihr ۶- Bâzrangî ۷- Andreas به نقل از نولدکه در صفحه چهار کتاب تعلیقات بر تاریخ طبری (ساسانیان).

است که او برای اولین بار در آن دوران به جامه پارنی ها ملبس شده باشد تا بقول موردتمان یکصد و شصت سال پس از آن . از هر دوره ای که مقدم بر دوران حکومت پارنی ها بوده دوره دوم که کوتاهتر است و با قبول عنوان پادشاهی از طرف ماناواز اول شروع می شود بخودی خود دوران استقلال محسوب می گردد و از هنگام جدائی از سلوکیان تا زمان وابستگی به پارنی ها بطول انجامیده و دوران اول که طویلتر است دوران تسلط مقدونیان بشمار می آید . پس از ارتخستر دوم سکه ها حاکی از وجود هشت حکومت در حد اقل شش نسل است که به ساسانیان ختم نمی شود بلکه فقط تقریباً تا اواسط قرن دوم دوام می یابد . در اینجا آنچه گفته شد کاملاً با این حقیقت هماهنگ است که از یک طرف فاصله زمانی از آخرین پادشاهی که نامش بروی سکه ها یاد شده، یعنی توردات^۱ دوم (= تیرداد) تا ظهور این سلسله نمی تواند چندان زیاد باشد، زیرا سکه های او از نظر حروفی که بروی آنها نقش شده درست همانند قدیمترین سکه های ساسانی است و از طرف دیگر تا اندازه ای باید در این بین فاصله موجود باشد، زیرا آخرین پادشاه بازرنگی او نبود، بلکه کوزهر بود و دیگر آنکه در ابتدای حکومت ساسانیان درپارسه کاملاً اوضاع هرج و مرج برقرار بود و سلطنتی که شامل همه آن نواحی بشود وجود نداشت^۲ . از نشانه هایی که بروی سکه هاست واسامی که در دست است چنین بر می آید که پارسه یکی از مراکز اصلی دین زرتشت بوده است . در پایتخت آن استخر که از تخت جمشید دور بود آتشکده مشهور ربه النوع ناهید (= اناهید)^۳ قرار داشت . ریاست این آتشکده با ساسان بود که با ازدواج با رام بهشت^۴ زنی از خاندان سلطنتی بازرنگی پایه های عظمت خانواده خود را استوار کرد . با احتمال بسیار می توان گفت که

۱- Tüdat ۲- تیمور نیز در فارس درست با چنین وضعی مواجه شد : قلمرو

سلطنتی بنی مظفر ملك عام آن خانواده بود و در هر شهر بزرگی یکی از امرای این خاندان

فرمان می راند . ۳- Anghēdh ۴- Rāmbehischt

روحانیون متنفذ از بروی کارآمدن آنها سخت حمایت کرده‌اند. از این ازدواج فرزندی بنام پابك^۱ بوجود آمد که برای پسرش اردشیر (ارتاگزرتزس) مقام فرماندهی دارابگرد را دست و پا کرد. این جوان پر حرارت و جاه طلب آنطور که ظاهر است از سال ۲۱۲ به بعد پادشاهان کوچک آن حوالی را یکی پس از دیگری مغلوب کرد و کشت و بر اثر توصیه و اقدام او پدرش پابك نیز بر ضد گوزهر پادشاه استخر که در حصار سفید در حدود چهل کیلومتری شمال شیراز اقامت داشت قیام کرد و او را بقتل رساند و با کمال فروتنی از اردوان پادشاه بزرگ کتباً استدعا کرد که به اجازه او پسر بزرگترش را بجای گوزهر بسلطنت برساند. اما جواب نامساعدی رسید که پابك بدان اعتناء نکرد، ولی بهر حال کمی پس از آن زندگی را بدرود گفت. چون پس از پابك، شاپور برادر بزرگتر اردشیر پادشاه استخر شد نزدیک بود بین برادران جنگ درگیرد، اما مرگ تصادفی شاپور مانع این امر شد. اردشیر بدو با توسل بقدرت و زور در موارد مختلف در خاندان خود تفوق احراز کرد و پس از جنگی شدید پادشاه کرمان را بنام بلاش از سلطنت خلع کرد و بجنگ پادشاهان نواحی ساحلی رفت و آنان را کشت و سراسر پارسه را تحت تسلط خود درآورد. تازه در این هنگام، یعنی در سال ۲۲۴ که اردشیر در گور (فیروزآباد امروز) بود و به مرمت این شهر و بنای کاخی و آتشکده‌ای برای خود اشتغال داشت، اردوان پادشاه پارتی دریافت که دیگر کار از حد گذشته است و نیروی^۲ پادشاه اهواز (یعنی یکی از جانشینان پادشاهان قدیم الیمایی) را برای سرکوب اردشیر فرستاد و خواست که او را در قید و زنجیر بحضورش بیاورد. در باره جنگی که به وقوع پیوست و دولت پارتی‌ها را برانداخت کاسیوس دیو، کار را باختصار تمام برگذار کرده می‌گوید که اردشیر (ارتاگزرتزس) پارتی‌ها را در سه نبرد شکست داد و اردوان را کشت. گزارش مفصل‌تری که از جانب طبری بما

رسیده دقیق تراست^۱. ابرسام^۲ بزرگ فرمذار^۳ یا وزیر اعظم اردشیر که پادشاه او را در شهر گور^۴ گذاشته بود، نیروی فراوانی را متواری کرد. هنگامی که اردشیر در استخر این خبر را شنید از مرزهای پارسه خارج شد و بیجنگ شاز-شاپور پادشاه اسپهان (که باید سرزمین پرنکین باشد) رفت و او را کشت. آنگاه او بر نیروی غلبه کرد و اهواز پایتخت او را در کنار دجله صغیر متصرف شد؛ این از نظر دیو دومین فتح محسوب است. لشکر کشی بعدی او با باندو^۵ پادشاه میشان (مسنه) بود که او نیز کشته می شود و با مرگ او دولتش پیاپیان می رسد. اما از خیلی پیش از این واقعه، روی سکه های این مملکت کوچک که قبلاً تجارتی پر رونق داشت آثار انحطاط و اغتشاش ظاهر است. آخرین تاریخی که بر این سکه ها بیچشم می خورد سال ۱۶۷ است^۶. شایان توجه است که کمی پیش از آن در سال ۱۴۳ در کنار سکه های پادشاهان مسنه سکه های شخصی بنام مرداتس^۷ پسر فوباس^۸ پادشاه عمانی ها نیز در جریانست. این عمانی ها که پلینیوس^۹ آنها را ساکنین بیابان مغرب خاراگس می داند فقط میتوانند مهاجرین و کوچندگان عمان و شاید همان قبیله الازد باشند که بر طبق سنت اعراب^{۱۰} قسمتی بهمان نام الازد در عمان باقی ماندند و قسمتی دیگر در مهاجرت بزرگ اقوام جنوب عربستان از طریق بحرین بطرف شمال رهسپار شدند و سرانجام در انبار^{۱۱} و حیره سکنی گرفتند. این خود نشانه تازه ایست که آثار اولیه این نقل و انتقال مهم در اواسط قرن دوم در نواحی

۱- تاریخ ساسانیان، ترجمه نولدکه، صفحه ۱۱ و صفحات بعد.

۲- Abarsām ۳- Buzurg - Framadhār ۴- Gôr ۵- Bandu
۶- مقایسه بفرمایند با نوشته زالت در مجله سکه شناسی، جلد هشتم، صفحه ۲۱۲ و صفحات بعد (Zeitschrift für Numismatik). ۷- Meredates ۸- Phobas
۹- کتاب ششم، قسمت ۱۲۵ ۱۰- مقایسه بفرمایند با: Caussin de Perceval, Essai sur l'histoire des Arabes avant l'Islamisme II p. 5. ff. ۱۱- الانبار شهری در ساحل چپ فرات در قسمت شمال شرقی عراق (بابل). رجوع بفرمایند به دائرة المعارف اسلامی (مترجم).

دجله و فرات محسوس بوده است. هرگاه مورخین عرب چنین میگویند که این چادر نشینان در اثر ضعف پادشاهان کوچک دوره اشکانی به چنین اقدامی تشویق شده‌اند دلیل محکمی در دست ندارند و گویا بین دو حقیقت موجود ارتباطی در ذهن خود برقرار کرده‌اند. اما بهر حال باید گفت که این ارتباط ذهنی صحیح است. هنگامی که اردشیر پس از فتح مسنه پیارسه بازگشت توسط سفیری به اردوان پیشنهاد کرد زمان و مکان مناسبی برای يك نبرد قطعی تعیین کند و اردوان نیز بیشتر به پیروی از خصال مردانگی و نه بر اثر تدبیر و درایت، این پیشنهاد را پذیرفت. اردشیر قبل از موعد معین به رزمگاه که از طرف دشمن تعیین شده بود یعنی به دشت هر مزد جان رفت و برای لشکریان خود موقع و مقام شایسته و مساعدی در نظر گرفت و گودالی بدور موضع دلخواه کند و چشمه‌ای را اشغال نمود. هنگامی که اردوان سر رسید شاپور پسر اردشیر جنگ را آغاز کرد و بلافاصله شخص اردشیر از مقام خود به اردوان حمله برد، او را کشت و لشکریان پارتی را شکست داد و منهدم کرد. اردشیر از اسب فرود آمد و پسر اردوان لگد زد و در بیست و هشتم آوریل ۲۲۷ بعنوان شاه مورد تجلیل و تهنیت قرار گرفت.

از دو سکه‌ای که برای محاسبه ابتدای روزگار سلطنت ساسانیان در دست است، یعنی ۲۲۴ و ۲۲۷^۱ از طرف دانشمندی که برای نخستین بار آنرا عنوان کرده است رقم نخستین بر مبنای واقعه‌ای قرار داده شده که هم‌اکنون ذکرش گذشت و رقم دوم به تاریخ فتح تیسفون راجع است. اما بهتر میبود اگر رقم دوم را بر شالوده مرکه اردوان قرار میدادیم و رقم اول را از تاریخ تصرف گور که به کار تسلیم پیارسه خاتمه داد و باعث شد بین اردشیر و برادرش اختلافی رخ دهد حساب کنیم. محتمل است که او در آن هنگام استقلال مملکت و انفکاک آنرا از سلطه

۱- رجوع فرمائید به اظهار نظر نولدکه در تعلیقات مربوط بر تاریخ طبری (قسمت

پادشاه بزرگ اعلام کرده باشد. ملاحظات ذیل مؤید این نظر است: اول، طبری^۱ چهارده سال و ده ماه حکومت اردشیر را بوضوح از تاریخ سقوط اردوان حساب می‌کند. دوم، کلیه منابع و همچنین دو تن از معاصرین، یعنی دیو و هرودیانوس، اردوان را آخرین پادشاه پارتی می‌شناسند و البته در صورتی که این حکومت باز سه سال دیگر به حیات خود ادامه داده بود نمی‌شد این اظهار را بنحوی تبیین کرد. سوم، در غیر این صورت باید قبول کرد که اردشیر سه سال تمام بصورتی اسرارآمیز پس از سقوط اردوان خاموش نشسته و وقت را به سکوت برگزار کرده است. البته روایت ملی و محلی چنین میگوید که او پس از آن نبرد حیاتی و مهمانی نخست همدان و ماد و آذربایجان و ارمنستان و آشور را گرفت و بعد نوبت به بابل رسید، اما این ترتیب در برابر اطلاعات دیو قوتی ندارد و شاید تنها بدین منظور پدید آمده که ناکامی شاه را در ارمنستان از انظار مستور دارد. دیو، پس از مرگ اردوان وقایعی را که تا سال ۲۲۸ اتفاق افتاده است و شاید هم وقایع اتفاقیه همین سال را بدین ترتیب ذکر می‌کند: محاصره بدون سرانجام اتره (که شرط قبلی تصرف آشور محسوب است)، حرکت بسوی ماد و باطاعت در آوردن قسمت بزرگی از ماد و پارت، حمله به ارمنستان و متواری شدن سپاه ساسانی بدست ارمنیان و قسمتی از مادیها (قاعده آذربایجانی‌ها) و پسران اردوان، بازگشت اردشیر. در اینجا دیگر شك نباید کرد که گرفتن نیسفون (که دیو آنرا نتیجه بدیهی سقوط اردوان پنداشته و مسکوت گذاشته) و اشغال بابل از نخستین اقداماتی باشد که پس از پیروزی در آن نبرد، اردشیر بدان مبادرت ورزیده است. در آن جا پس از مرگ اردوان، برادرش بلاش پنجم که مورد خشم و سخط او بود بار دیگر اقتدار را بدست گرفت^۲. يك سكه سه درهمی متعلق باو مورخ سال ۵۳۹ سلوکی، یعنی

۱ - موضع مذکور حاشیه نمرة ۱ در صفحه قبل، صفحه ۲۱ و صفحه بعد.

۲ - طبق نظر پرسی گاردنر، صفحه ۵۹.

آخرین سکه‌ای که یکی از افراد خاندان اشکانی ضرب کرده حاکیست که پایتخت تا پائیز سال ۲۲۷ مقاومت می‌کرده. درهمی که بنظر می‌آید دارای نام پادشاهی بنام ارتابازوس باشد^۱ بظاهر متعلق بیکی از پسران اردوان است و گویا درماد ضرب خورده باشد.

هنگامی که دیو بما می‌گوید قسمتهائی از پارت در آن زمان مطیع اردشیر شده بود باید ذهن ما متوجه کومیسنه^۲ و خوارنه (= خوار) بشود. مؤسس سلسله ساسانی تازه در یک لشکر کشی بعدی به نقاط واقع در شرق این نواحی رسید که ضمن آن بنا بقول طبری^۳ سکستان، گرگان (هیرکانیه)، نیشابور و مرو را مطیع و منقاد ساخت. او نه هیچ می‌گوید که این سرزمین‌ها در آن روزگار متعلق به پارتی‌ها بوده است و نه با در نظر گرفتن انحطاط روزافزون آنها از اواسط قرن دوم، یعنی از زمانی که از هیرکانیان بعنوان قومی مستقل سخن بمیان می‌آید می‌توان فرض کرد این نواحی در این فاصله دوباره با قلمرو سلطنتی پارتی‌ها متحد شده باشند. باغلب احتمال از سال ۵۸ به بعد کومیسنه، شرقی‌ترین ساتراپ نشین دولت اشکانی بوده است.

اما مشرق ایران در این دوران تحت حکومت سلاطین طخاری در حال رونق و شکفتگی بود. منابع هندی نام این سلاطین را کانیشکا^۴، جوشکا^۵، هوشکا^۶ و نام سلسله آنها را توروشکا^۷ نامیده‌اند. از این پادشاهان از نخستین کس که نام واقعی او طبق سکه‌ها کانرکی بود در کتیبه‌های بین سالهای ۷۹ الی ۸۷ ذکر می‌بمیان می‌آید^۸، اما مطمئناً دوران حکومت او بیش از این بوده است. از دومین

۱- به قرائت نوشته‌های این سکه که به خط محلی نوشته شده است نمی‌توان کاملاً اعتماد کرد. ۲- Komisene در حدود سمنان و دامغان فعلی (مترجم). ۳- تاریخ ساسانیان، چاپ نولدکه، صفحه ۱۷. ۴- Kanischka ۵- Dschuschka ۶- Huschka ۷- Turuschka ۸- رجوع فرمائید به مقاله اولدنبورگ در مجله سکه‌شناسی (Zeitschrift für Numismatik) دوره هشتم، صفحه ۲۹۱.

پادشاه در نوشته ها و سکه ها چیزی یاد نشده و بهمین دلیل گویا دوران کوتاهی حکومت کرده باشد. سرانجام از سومین نفر که نامش روی سکه ها او ار کی^۱ و در کتیبه ها هوویشکا^۲ ضبط شده، در کتیبه های سالهای ۱۱۱ تا ۱۲۹ ذکری بمیان می آید. کتیبه ها گذشته از این، شخصی را بنام وازودوا^۳ جانشین او معرفی می کنند. این همان کسی است که بروی سکه ها نامش بازودئو^۴ ضبط شده. شاید او از سال ۱۲۲ بکار مشغول بوده، اما بطور حتم از سال ۱۶۱ تا ۱۷۶ سلطنت کرده است. از آن گذشته کتیبه ها به دوام و قوام این سلسله تا سالهای ۲۱۳ و ۲۵۹ (یا ۳۵۹) شهادت میدهند. همه سکه ها بنام او «کورانو»^۵، یعنی نام قبیله اش را نیز اضافه می کنند، ولی این نام روی یکی از کتیبه ها بصورت گوشانا^۶ آمده است. مؤسس این سلسله کائیشکا طبق اظهار منابع هندی بر کابل و سراسر هندوستان فرمان میرانده است. در واقع نیز سکه های او در سراسر شمال هندوستان فراوان یافته می شود و بخصوص بیش از سایر جاها در بنارس، پنجاب و پیشاور می توان از این سکه ها یافت. شهر اخیر آنطور که از ظواهر بر می آید پایتخت بوده است و گذرادا بعنوان مقر دائمی حکومت او شناخته شده است. چه در وقایع نگاری این مملکت و چه در روایات بودائیان شمالی، کشمیر همواره بصورت سرزمین اصلی جلوه گر می شود. اما در عوض این روایت که کائیشکا فتوحات خود را از طرف مشرق تا آن سوی کوهستان تسونگ لینگ^۷ توسعه داده و اینکه امرای مغرب هوانگهو از کسان خود با و کروگان داده اند بنظر می آید ناشی از شباهت های صرفی و لغوی لغات هندی باشد^۸. خبر دیگری نیز سخت با این روایت قرابت دارد و آن اینست که کروگانها نیز با دربار دریک موقع محل اقامت خود را تغییر

۱- Ooērki ۲- Huvischka ۳- Vāsudéva ۴- Bazodēo
 ۵- Korano ۶- Guschana ۷- Tsongling ۸- رجوع بفرمائید به :

میداده‌اند و زمستان را در چیناپاتی^۱ (در ناحیه کنگرا) ، تابستان را در کاپی چا^۲ (شمال بگرام) ، بهار و پائیز را در گندارا می‌گذرانده‌اند . این خبر دوم بر اثر خبر اول پیدا شده است و از این نظر محل اعتماد و اطمینان نیست . برای تبیین این گفته ظاهر ا کافست یادآور شویم که عادات و آداب چادر نشینان هنوز در آن دوره رواج داشته است . این قلمرو حکومتی از دولتی که پیش از آن یونانیان در آن نواحی تأسیس کرده بودند بزرگتر بود ، اما مع هذا از قوام و استحکام بیشتری نیز برخوردار بود : طخاری‌ها پادشاهان هندی را کشتند و سرداران و سپاهیان را بجای آنان بکار گماردند تا بر مردم حکومت کنند^۳ . دلاوری طخاری‌ها و ضعف هندیان در قبال آنها بخوبی به چشم می‌خورد . از نکته ذیل بخوبی روشن می‌شود که فاتحان چقدر بر اوضاع مسلط بوده‌اند و عنان امور را سخت در دست داشته‌اند : بفرمان کایشکامتون آریانی بکلی از روی سکه‌ها بر افتاد و بجای آن فقط و فقط خط یونانی در سکه‌ها رسمی شد و آنهم از این جهت که بکمک این خط بتواند حروف صدا دار زبان خودش را بنمایاند . حتی سلف او ، اواموکد فیزس خدایان شرقی را جانشین خدایان یونانی کرد . نام این خدایان از دوره او روی سکه‌ها دیده می‌شود . تنها استثنائی که در این مورد بنظر میرسد هلیوس^۴ است . اما در زمان کایشکا رب النوع ایرانی میرو^۵ یا میورو^۶ جای آنرا گرفت . روی سکه های او و اعقابش نقوش معابد متنوعی دیده میشود که تصویر جالبی از عقاید مذهبی مردم ساکن نقاط مرزی ایران و هند را در آن روزگار در نظر ما مجسم می‌کند . ما در اینجا ارباب انواع قدیم ایرانی را که مورد توجه مردم بوده‌اند می‌بینیم از قبیل : مائو^۷

۱- Tschinapati ۲- Kapiça ۳- یان - ای - تیان به نقل از پوئی
در ژورنال آسیاتیک ، سال سوم ، دوره هشتم (۱۸۳۹) ، صفحه ۲۶۴ : Ma-tuan-lin نقل
از Stan. Julien در همان مجله ، جلد چهارم ، دوره دهم (۱۸۴۷) ، صفحه ۹۵ .
۴- Helios ۵- Mi iro (در فارسی امروزی مهر م) . ۶- Mīoro ۷- Mao

خداوند ماه، میر و خداوند خورشید، نانا^۱ خداوند جنگ، او آدو^۲ خداوند باد، وره نرغنو (= بهرام) بصورت اور لاگنو^۳، اهورامزدا برترین خداوند دین زرتشتی بصورت آورو^۴، ایزد و منتزعات از آن که طبق عقیده رسمی، ملکوت از آنها تشکیل شده است از قبیل اونیر^۵، یعنی انیران، روشنائی هائی که آفرینش آنها ابتدا ندارد و بخودی خود پدید آمده اند^۶، فرو^۷ که با «فر» فارسی و هوارنو^۸ ی زند، یعنی اعلی حضرت پادشاه^۹ قابل تطبیق است. گذشته از آنها از ارباب انواع هندی شیوا را بصورت مذکر ارکو^{۱۰} و بصورت مؤنث آردوخ رو^{۱۱} می بینیم. بقیه خداوندان هندی که از این طریق نامشان به ما رسیده بدین قرارند: اسکاندو کومارو بیزاگو^{۱۲} خداوند جنگ که در اینجا جنبه ثنوی یافته است، مازنو^{۱۳} که اگر بر حسب لفظ بخواهیم قضاوت کنیم باید بگوئیم او هم خداوند جنگ بوده است و سرانجام نیز به مشتی از ارباب انواع برمی خوریم که دارای اسامی کاملاً نامأنوس و غیر قابل توضیح هستند، مانند راثورثرو^{۱۴} یا راثه نرومکارو^{۱۵} که باید آنرا از سرزمین طخاری ها آورده باشند و چون مدتی این خداوند تگ و تنها مانده تصرفی در او در نام او کرده اند و پس از تبدیل اراکیلو^{۱۶} به الیو^{۱۷} او را در حلقه خداوندان وارد ساخته اند، زیرا اسم کوچک او ماثونو بیزانه^{۱۸} و عنوان خوارنو^{۱۹} سوء ظن

- ۱- Nana ۲- Oado ۳- Orlagno از طرف Benfey در مجله انجمن شرق شناسی آلمان، جلد هشتم، صفحه ۴۵۹ ثابت شد: *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* ۴- Avro ۵- Onir ۶- Benfey در همان موضع، جلد هشتم، صفحه ۴۶۵. ۷- Pharro ۸- Hvarenô ۹- من این تعبیر را بجای توضیحاتی که تا بحال رایج بوده و واره (Vāra) را بمعنای باران و فرازه (frādhā) را بمعنای آفریننده می گرفته اند، پیشنهاد می کنم، زیرا توضیحات قبلی چندان رضایتبخش بنظر نمی رسد. ۱۰- Orko ۱۱- Ardochro ۱۲- Skando komaro bizago ۱۳- Maasēno ۱۴- Rao Rēthro ۱۵- Raēthrū Makaro ۱۶- Élio ۱۷- ۱۸- Maaonno bizanē ۱۹- Choarnū

مارا که نکند این خداوند جز نام خود سایر خصوصیاتش را هم از هلیوس وام گرفته باشد رفع می‌کند. خداوند دیگری عبارتست از ساراپو^۱ که وطن معینی ندارد و جهان وطن او بشمار می‌رود و آئین او چه از اینجا و چه از بندرگاههای الیمایی در اثر مراده با اسکندریه باطراف و اکناف پراکنده شده و آخرین جزء اساطیر یونانی در شرق اقصی محسوب می‌گردد. همه اقوام و قبایل وحشی و بدوی در قبال دین، اهل تسامح و تساهل هستند. بنابراین هیچ نباید موجب شکست شود که در معبد کائیشکای پادشاه، مجسمه بودا و یا چنانکه از سکه‌ها^۲ برمی‌آید [بیز] اگو بودو ساکام (اونی)^۳ نیز راه یافته است. اما اهمیت مطلب بیشتر در اینجا است که کائیشکا بعنوان يك فرد متعصب بودائی شهرت دارد. طبق افسانه ای که در دست است او بدو^۴ به قوانین و احکام بودائی بدیده تحقیر نگریست، اما چون بودا در رؤیا و در هیأت پسرک چوپانی بر او تجلی کرد به دین بودا گروید. این محل تأمل است که کائیشکا هنگام گرویدن به دین بودا آیا جز این چیزی در سر داشته که خدای تازه‌ای به مجموعه خدایان پیشین خود بیفزاید. اما در این مورد اطمینان هست که بودائیانی که سخت متعصب بودند و تشکیلات منظم و مربی داشتند بیش از پیروان سایر مذاهب از لطف و مرحمت شاه استفاده کردند و دیگر چندان بخود دغدغه راه ندادند که چرا دین بودا تنها دین رایج آن کشور نیست^۴. در واقع نیز در اثر ترکیب خاص قلمرو سلطنتی توروشکا که ملل مختلفی را با یکدیگر متحد ساخته بود کار تبلیغی بودائیانی توسعه فراوان یافت و در

۱- Sarapo ۲- در قرائت این سکه‌ها خطا و سهوی رخ داده بود که زالت (A. v. Sallet) آنرا در کتاب اعقاب اسکندر (Die Nachfolger Alexander's) صفحه

۱۸۹ به بعد به شایستگی اصلاح کرد. ۳- [Biz] ago Būdo Sakam[ūni]

۴- در ایران نیز در مناطق تحت سلطه مغول وضع بر همین منوال بود. در نیمه دوم قرن سیزدهم چندین خان از طرف نسطوریان، کاتولیک‌های رومی و مسلمانان احاطه شده بودند و هر دسته ادعا می‌کرد که خان به دین او گرویده است.

دوران حکومت اینان چنان رونق و وسعتی گرفت که تا آن زمان سابقه نداشت از جانب این پادشاهان محلّهای مخصوص اجتماعات برای پیروان بودا و صومعه‌ها و برجهایی برای حفظ و نگاهداری آثار اولیاء به تعداد زیاد ساخته شد و در این بین و بهارا^۱ مشهور است که کائیشکا آنرا بمناسبت گرویدن خود به دین بودا در پوروشاپورا^۲ (پیشاور امروز) برپا کرد که حتی تا قرن یازدهم نیز بر جای بود؛ معبدی که از متعلقات این بنا بشمار می‌رفت هشتاد متر ارتفاع داشت و دارای قبه‌ای از مس طلا اندود بود که از بیست و پنج قبه کوچکتر روی یکدیگر قرار گرفته تشکیل می‌شد. ده ظرف چینی حاوی بقایای بودا را در اینجا حفظ می‌کردند. کائیشکا شورائی مرکب از پانصد تن از آباء دین بودا را به کشمیر خواند تا مجموعه سخنان بودا را که نری پیتاکا^۳ نامیده می‌شود گرد آورند و تفسیر شایسته‌ای بر آن بنویسند. در دوره بطلمیوس^۴ دولت کاسپیرائی اوئی^۵ که مراد از آن طخاری‌هاست (و کشمیر نیز متعلق بدان بود) از طرف شرق از هیداسپس (جیلام) تا کوهستان ویندهیا^۶ ادامه داشته و منجمله شهر مائورا را نیز شامل می‌شده که در آنجا کتیبه‌های بسیاری از این سلسله بدست آمده‌است. در سال ۱۵۹ که هیأتی از طرف دولت طخاری‌ها به چین به سفارت رفت قدرت و سطوت آنها بسیار قلمداد می‌شود^۷ و حتی بین سالهای ۲۲۰ الی ۲۶۵ نیز این مملکت بهمان حدود و ثغور قدیمی خود باقی‌است^۸. در طول قرن سوم کشمیر از دست رفت، ولی نواحی مغربی تا آخرین لحظه متعلق به طخاری‌ها بود. سکه‌های اعقاب وازودوا که بمقدار

۱- Vihâra ۲- Puruschapura ۳- Tripitaka ۴- بطلمیوس، کتاب هفتم، فصل اول، بند چهل و هفتم. ۵- Kaspiraioi ۶- Vindhja رشته کوهی است که در سراسر هند از گجرات گرفته تا گنگ کشیده شده (مترجم). ۷- رجوع فرمائید به : Pian-i-tian به نقل از پوتیه در ژورنال آسیاتیک، جلد سوم، دوره هشتم (۱۸۳۹)، صفحه ۲۶۳. ۸- بیان - ای - بیان در موضوع مذکور، صفحه ۲۶۸.

زیاد از آن در کابل یافته شده مؤید این نظر است. نخستین پادشاه توروшка در ابتدا خود را بازیلئوس بازیلئون کانرکو^۱ نامید، اما بعدها زبان یونانی را برای بکار بردن بر سکه‌ها منع کرد و فقط خط یونانی را پذیرفت تا بدان وسیله حروف صدادار زبان محلی را منعکس سازد. از آن هنگام به بعد نام او به رائونانو رائو کانرکی کورانو^۲ تبدیل شد و این عنوانی است که اعقاب او هم آنرا حفظ کردند. یکی از معاصران او از همان قوم و قبیله، خیلی بدان اهمیت میداد که خود را با القاب مطمئن بنامد. اما این کار او با توفیق هم‌عنان نبود. روی سکه‌های او چنین منقوش است: تورانوتوس ارائوسا کورانو^۳. این هر دو حاکی از آنست که اطلاع به زبان یونانی در مشرق ایران در حدود یکصد میلادی تاچه درجه دچار زوال و انحطاط بوده است. وازودوا، که نام او خود شاهد جالبی است برای آنکه چگونه به تدریج مغلوبین بر غالبین نفوذ می‌کنند، آخرین امیری است که خط یونانی را از روی فهم و اراده روی سکه‌ها بکار برده است. در دوره اعقاب او خطوط کج و معوج بی‌معنی بروی سکه‌ها ظاهر می‌شود. همین وازودوا در کتیبه ماتورا لقب فارسی «شاهی» را اختیار می‌کند. زامودرا گوپتا^۴ یکی از شاهان گوپتا در نیمه دوم قرن چهارم در کتیبه الله‌آباد خودستائی می‌کند که از شاهنشاه چاکا، یکی از اعقاب شاهی که از خدا زاده بود، باج گرفته است^۵ و این عیناً مانند عنوانی است که ساسانیان اختیار کرده بودند. از آن گذشته دوره‌ای از سکه‌ها که با پادشاهان توروшка آغاز شده است در آخر کار به تقلیدی از سکه‌های شاپور اول مبدل گردیده^۶. پس می‌توانیم به دوره‌ای از نفوذ ایرانی در دولت

۱- Basileus basileōn kanērki یعنی کانرکی شاه شاهان (مترجم).

۲- Raonano Rao Kanērki Korano — ۳ — Tyrannūntos ērāū Sāka

Korranū رجوع بفرائید به: اولدبرگ در مجله سکه‌شناسی، جلد هشتم، صفحه ۲۹۵.

۴- Samudragupta — ۵- رجوع بفرائید به: اولدبرگ، اثر مذکور در فوق، جلد

هشتم، صفحه ۳۱۵. — ۶- رجوع بفرائید به: زالت، اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۶۳.

طخاری‌ها پی‌بریم که از قرن دوم آغاز می‌شود و در دوره ساسانیان قوت می‌گیرد و بخود حق می‌دهیم بپذیریم که از این طریق بکرات عناصر ایرانی (فی‌المثل نام مهران^۱ برای خداوند آفتاب) به هندوستان راه یافته باشد. آخرین این سکه‌ها اغلب از ناحیه بلخ است چنانکه بنظر می‌آید قدرت طخاری‌ها در حال افول بوده و باز به سوی مبداء اصلی خود که بلخ باشد بازگشته است. در اینجا دیگر بقدرت قدیم طخاری توسط گروه جدیدی از همین قوم خاتمه داده شد. پایتخت یو-تشی‌های بزرگ (همان نامی که از دیرباز از طرف چینی‌ها به طخاری‌ها داده شده بود) در سرزمین اصلی و قدیم آنها در دوران بعد لو-کیانگ^۲ - شی^۳ اندکی در مغرب یو-تی-شا^۴ (یعنی بدخشان) بوده^۵. در این مقام بود که طخاری‌ها مورد حملات متوالی یوان - یوان‌ها^۶ که از طرف شمال در نزدیکی آنها ساکن بودند قرار گرفتند. این قوم دولت وسیعی در تاتارستان تأسیس کرد که از زمان اولین خان (دوران حکومت از ۴۰۲ الی ۴۱۰) تا سرزمین ایل^۷ بطرف مغرب و از آنجا بطرف شمال غربی توسعه یافته بود^۸. این قوم در اثر تطاوول‌ها و دستبردها تمام ملل و قبایل مجاور را ناراحت کرده بود. اوضاع و احوال آن روزگار به - مقتضیات قرن دهم که در آن ترک‌ها از طریق درواز^۹ به نواحی علیای آموی دریا دستبرد زدند شباهت داشت. در آن هنگام یو-تشی‌ها باز هم بطرف مغرب مهاجرت کردند و تحت قیادت پادشاه خود موسوم به کی-تو-لو^{۱۰} در شهر یو-لو^{۱۱} متوطن شدند که مراد از آن با وجود مبالغه‌ای که در فاصله آن (۲۱۰۰ لی، یعنی تقریباً

۱- Mihira (مهران). ۲- Lu - kiang - schi. ۳- Po - ti - scha

۴- رجوع بفرمائید به : Klapproth صفحه ۱۳۳ و صفحه بعد از آن در کتاب - *Tableaux historique de l'Asie* ۵- Juan - juan ۶- Ili ۷- مقایسه کنید با Deguignes در تاریخ هون‌ها ، جلد اول ، صفحه ۴۵۹ (ترجمه آلمانی از Dähnert).

۸- ناحیه‌ای کوهستانی در آسیای مرکزی که بسختی قابل عبور است و در شمال غربی پامیر

قرار دارد (مترجم). ۹- Ki - to - lo ۱۰- Po - lo

۱۷۰۰ کیلومتر) تا بدخشان^۱ شده فقط بلخ می تواند باشد و بس. کی-تو-لو که امیری جنگاور و دلیر بود آنگاه از کوههای بزرگ (هندوکش) در جنوب عبور کرد و بقسمت شمال هندوستان تاخت و در آنجا پنج ناحیه سلطنتی در شمال کان-تو-لو^۲ (گندارا) را مطیع خود ساخت^۳ و به پسرش فرمان داد تا در شهر فو-لو-شا^۴ (پورو-شاپورا) مستقر شود. این شهر واقع در جنوب غربی پو-لو (این شهر سوای آنست که قبلاً ذکرش بمیان آمد. شاید همان پولی برکنار راه جنوب، در جنوب غربی یار کند^۵ باشد) بود و بدین ترتیب این شخص نخستین پادشاه قومی شد که آنرا یو-تشی صغیر می نامند^۶. چون پیشاور پایتخت کانیسکا بود ما در اینجا گزارشی راجع بیایان کار دولتی که او تأسیس کرده بود در دست داریم. مستملکات این دولت در داخل هند قبلاً بدست سلاطین سلسله گوپتا که در آن هنگام در ذروه قدرت خود بودند افتاده بود. بالنتیجه حائز اهمیت است که زمان این واقعه را بطور دقیق تر معلوم گردانیم. هنگامی که بین سالهای ۴۲۳ و ۴۵۲ بزرگانان آشنا به فن ساختن شیشه های رنگینی که در اثر تابش نور رنگشان عوض می شود از کشور یو-تشی های بزرگ پایتخت تا-تو-نگ-فو آمدند، این قوم در موقف جدید خود مستقر شده بود^۷. اما استقرار در مرو مطمئناً قبل از سال ۴۳۱ بانجام رسیده است و در همین سال است که قدرت عظیم یوان-یوان ها بدست قیصر چین شمالی درهم شکسته می شود و اخباری که از ناحیه مغرب بما

۱- اینکه Stan. Julien پنداشته مراد از Po - ti - scha پیشاور می باشد ناشی از سهواست. ۲- Kan - tho - lo ۳- Ma - tuan - lin ترجمه Stan. Julien به نقل از Vivien de St. Martin در کتاب *Les Huns Blancs* صفحه ۴۳ و صفحات بعد. ۴- Fu - leu - scha ۵- Jarkand ۶- Ma - tuan - lin در موضع مذکور، صفحه ۴۵ و صفحات بعد. یو-تشی های صغیر را نباید با قومی به همین نام اشتباه کرد که در طی کوچ بزرگ ششصد سال پیش از آن در نزدیکی تبت باقی ماندند. ۷- ما-توان-لین در موضع مذکور، صفحه ۴۴.

رسیده است کاملاً با این امر مطابقت دارد. هون‌های سیداری^۱ که برای اولین بار در سال ۴۵۶ در آثار پریسکوس^۲ از آنها نامی بمیان آمده جز همین قوم، قوم دیگری نمی‌توانند باشند که بنام رئیس خودشان کی-تو-لو یا کیدارا^۳ نامیده شده‌اند و این امر تازگی ندارد. کوشاهانی هم پیش از آن نام خانواده فرمانروای خود را پذیرفته بودند. نخستین اثر از حدوث جنگ بین ساسانیان و یک نفر خان که سر کرده قومی ییگانه و مالک بلخ بوده است در تاریخ طبری^۴ ضمن ذکر وقایع دوران بهرام پنجم دیده می‌شود (دوران سلطنت از ۴۲۱ الی ۴۳۹). از این مطلب میتوان چنین استنباط کرد که با احتمال قوی ناختن یو-تشی‌های بزرگ بسوی مغرب خیلی پیش از آن تاریخ صورت نگرفته بوده است. حال اگر از طرف دیگر این تأمل پیش بیاید که قومی که بیش از پانصد سال در نقطه‌ای مقیم بوده‌است تنها در آن صورت دوباره تن به کوچ و مهاجرت میدهد که مدتی مدید مورد تهدید و مزاحمت قرار گرفته باشد، پذیرفتن این فرض تا اندازه‌ای معقول جلوه می‌کند که استقرار یو-تشی‌های بزرگ در بلخ در حوالی سال ۴۲۰ صورت پذیرفته است. تاریخ تأسیس دولت یو-تشی‌های صغیر را در شمال هندوستان در این صورت باید حوالی سال ۴۳۰ دانست و تازه در چنین وضعی است که تنها اطلاعی که در باره دوام سلطه سکائی‌ها بدست ما رسیده، یعنی خبر واجو-پورانان^۵ دایر

۱- Cidaritische Hunnen ۲- Priscus ۳- Kidara

۴- تاریخ ساسانیان، ترجمه نولدکه، صفحه ۹۸ و صفحات بعد. Vāju-Purāna - ۵ رجوع شود به Vischnu - Purana به کوشش ه. ه. ویلسون قسمت چهارم، صفحه ۲۰۱ و صفحات بعد (چاپ Hall). اطلاع دیگر مبنی بر اینکه چهارده تن از خاندان توشاره Tuschāra مدت پانصد سال سلطنت کرده‌اند مربوط به یو-تشی‌های صغیر است. اما شامل مجموع مدت سلطنت هر دو سلسله می‌شود و بنظر دقیق می‌آید. در دوره Kosmas در حدود سال ۵۲۰ هنوز یو-تشی‌ها در هند قدرت بسیار داشتند؛ دوران حکومت آنان در سال ۵۶۲ در موطن قدیم خودشان بسر آمد.

بر سلطنت هیجده تن پادشاه چاکا در طول ۳۸۰ سال بکار می‌آید؛ نتیجه اینست که سال پنجاه میلادی ابتدای دوران حکومت سلاطین چاکا بشمار میرود. در این سال است که اوامو کادفیزس هندوستان را برای مدتی طولانی تصرف کرد و دولت طخاریها بدین ترتیب درهمین زمان منقرض شد و در مغرب بسال ۴۲۹ پارسیان به حکومت آخرین پادشاه اشکانی در ارمنستان خاتمه دادند.

ماخذ تحقیق درباره دوران اشکانیان و آثاری که در این زمینه مورد استفاده است

تنها اثر جامع و مانعی که از تاریخ پارتی ها و باختری ها بدست ما رسیده کتاب پومپهئیوس تروگوس است، بصورت انتخابی که یوستین از آن بعمل آورده . این اثر وقایع تا سال نهم قبل از میلاد را حاوی است . اما در اثر سهل انگاری انتخاب کننده از ذکر وقایع بین سالهای ۹۴ الی ۵۵ قبل از مسیح غفلت شده است. داستان های مفصل راجع به جنگ های بین رومیان و پارتی ها در سالهای ۵۳ و ۳۶ در شرح حال کراسوس و آنتونیوس که پلوتارخ فراهم آورده مذکور است . از آنجا که نخستین قیصر های رومی به طرز فکر خاصی پای بند بودند ، یعنی برای پارتی ها نیز در جوار رومیان حقوقی می شناختند و حتی از این هم پارا فراتر می گذاردند و دنیا را بین رومیان و پارتی ها تقسیم میکردند^۱ ، مورخین رومی عادت کردند در باره اوضاع و احوال پارتی ها حتی اگر کوچکترین مناسبتی هم با رومیان نداشته باشد، بطور اختصار گزارش بدهند و اینکه از طریق کاسیوس دیو، یوزفوس و تاسیتوس حوادث و وقایع از سال ۶۹ قبل از مسیح تا ۷۲ بعد از مسیح تقریباً بصورت کامل بدست ما رسیده از همین رهگذر بوده است . بدین ترتیب فقط تاریخ سالهای بین

۱- استرابون ، قسمت یازدهم ، صفحه ۵۱۵ ؛ یوستین ، کتاب چهل و یکم ، فصل

۹۴ تا ۶۹ قبل از میلاد و ۷۲ الی ۲۲۷ بعد از میلاد مسیح بر ما پوشیده است. سکه‌ها از مراجع مهم بشمارند و بخصوص سکه‌های سال ۳۷ قبل از مسیح به بعد که رقم سالها را بر خود دارند، دارای اهمیت بیشتری هستند. برای ادوار اخیر که منتخب آثار دیو، چندان کمکی به تحقیق ما نمی‌کند این سکه‌ها مرجع اصلی شمرده میشود. از آثار متأخرین راجع به تاریخ پارتی‌ها این دو کتاب :

J. Foy Vaillant. *Arsacidarum imperium* (Paris, 1728).

L. Du Four de Longuerue *Annales Arsacidarum*. (Strassburg, 1732).

شایسته توجه خاص است، چندانکه حتی امروز از آنها میتوان استفاده کرد و تمام محققین بعدی نیز آنها را مورد استفاده قرار داده‌اند، این دو کتاب با اثر ذیل بخوبی تکمیل شده است :

G. E. J. Guilhem de Sainte-Croix, *Mémoire sur le gouvernement des Parthes* (*Mém. de l'Acad. des Inscr.* L, 48 ff. 755 ff).

از آثار جدیدتر بخصوص آنها محل توجه و امان نظرند که از منظر تاریخ به توضیح و تشریح سکه‌ها پرداخته‌اند و از آن قبیل است :

E. Q. Visconti, *Iconographie Grecque* III p. 58 ff. V., Bartholomaei, *Recherches sur la numismatique Arsacide* (*Mém. de la soc. d'archéol.* II p. I ff.);

A. de Longpérier, *Mémoires sur la chronologie et l'iconographie des rois Parthes Arsacides* (Paris 1853).

و همچنین است کاتالکهای سکه‌ها و قبل از همه :

Le Cte Prokesch-Osten, *Les monnaies des rois Parthes* (Paris, 1874-75);

Percy Gardner. *The Parthian coinage* (London 1877).

از اینها گذشته در این اواخر آثاری راجع به تاریخ پارتی‌ها توسط :

Fr. Spiegel و H. Schneiderwirth و G. Rawlinson و در باره سکه‌های پارتی

بقلم J. Lindsay منتشر شده است . راجع به باختر کتاب قدیم :

Th. S. Bayer, *Historia regni Graecorum Bactriani* (Petersburg , 1738)

حتی اگر پیدا شدن اینهمه سکه وضع را از بین و بن عوض نکرده بود باز اثری ناقص و غیر کافی بشمار میرفت . از میان کتبی که بر پایه و مأخذ اخبار و روایات

چینی نوشته شده بهتر از همه اثر ذیل است :

Deguignes, *Recherches sur quelques événements qui concernent l'histoire des rois Grecs de la Bactriane* (*Mém. de l'Acad. des Inscr.* XXV, 17 ff).

از آثار جدیدتری که به تشریح اوضاع و احوال این ناحیه پرداخته اند، اینها بخصوص قابل ذکر است :

Wilson, *Ariana antiqua* (London, 1841);

Lassen, *Zur Geschichte des Griechischen und Indoskythischen Koenige* (Bonn, 1838);

Indische Alterthumskunde II, 277 ff. 352 ff. 811 ff. (چاپ اول).

ازین آثاری که بر سکه شناسی تکیه کرده اند جدیدترین و معتبرترین آنها بقرار ذیل اند :

نوشته E. Thomas در کتاب زیر:

J. Prinsep, *Essays on Indian antiquities* II p. 173 ff;

A. Cunningham, *The Greeks of Bactriana, Ariana and India* (*Num. Chronicle*, New ser. VIII, 93. 181. 257. IX, 28. 121. 217. 293. X, 65. 205. XII; 157.);

A. v. Sallet. *Die Nachfolger Alexander's des Grossen in Baktrien und Indien* (Berlin, 1878).

فهرست اعلام

آتروپاتن (= آذربایجان) ۷۲، ۷۹، ۱۱۴،
 ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۲۵،
 ۲۲۶
 آتنا ۹۷
 آتودوروس ۴۵
 آتھئوس ۱۲۷
 آتودپارت ۳۴، ۵۱، ۵۳، ۱۷۸
 آنی ۱۵۹، ۱۶۰
 آتیدیوس کرتلیانوس ۲۱۶
 آجودیا ۱۶۳
 آخائیا ۶۰
 آخائیس ۵۸
 آخهئوس ۵۸، ۶۰
 آدراپانان ۱۳۳
 آدیابن ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶
 آذربایجان ۵۱، ۷۲، ۷۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۵
 آراخوزیه (= رنج، قندهار)، آراخوزی ۳۳،
 ۳۴، ۳۸، ۵۶، ۶۰، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰،
 ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳

آ

آرزی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۵
 آبگار ۱۹۱، ۲۰۹، (آبگاردوم) ۱۴۶، (آبگار
 هفتم، بار عزت) ۲۰۷، ۲۱۲، (آبگار هشتم)
 ۲۲۱
 آپازیاک ۱۲۲، ۶۹
 آپاوارکتیکن (= ایورد) ۱۰۰
 آپامه ۵۷
 آپامیا (= لاسگرد؟) ۵۸، ۸۴، ۹۵
 آپلودونن ۹۰
 آپلودوتوس ۹۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷
 آپلودوس ۱۷۴
 آپولون، معبد ۶۵
 آپولون دیدوما ۵۹
 آپولونیا ۷۱، ۹۹
 آپولونیائیس ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۱۸۳
 آپولونیوس ۱۴۶
 آپیس ۲۲۹
 آناکوری ۸۶
 آنامبلوس چهارم ۲۱۱
 آنریپاناکان ۵۱

آزبلی سس ۱۶۷	آرادوس ۱۵۲
آساک (= قوچان) ۶۵	آرال، دریاچه ۶۹،۶۶،۲۵
آسپونس ۹۲	آرتابازن ۷۲
آسه سین ۳۴	آرتاکابانه ۶۰
آسی ۱۲۰،۱۰۴	آرتاکزیاس ۸۳،۷۹
آسیانی ۱۷۵،۱۲۰،۱۰۴	آرتاکسانا ۲۱۷،۱۹۳،۱۸۲،۱۹۴،۱۳۶
آسیای صغیر ۶۶	۲۲۶
آسور، آشور، آشوری ۲۱۳،۲۱۱،۵۷،۵۴	آرتاوازد ۱۵۷،۱۵۵،۱۵۴،۱۴۵،۱۴۱ تا
۲۳۵، ۲۲۵	۱۶۰، ۱۷۶، (آرتاوازد دوم) ۱۴۱،
آشوکا ۶۲	(آرتاوازد سوم) ۱۷۸
آکتیوم ۱۶۰	آرتوازد ۱۳۱
آگانوکلکس ۱۶۳،۸۹،۸۸	آردوخرو ۲۳۹
آگنور ۵۲	آرساموستا ۲۰۸،۱۹۶،۷۲
آگنی وچا ۲۰۳	آرسانباس (= آرادزانی، فرات) ۱۹۶
آگوستوس ۱۷۵ تا ۱۷۹، ۲۰۱	آرکادی ۴۳
آلاسادا ۳۱	آرگه اوس ۲۶
آلاساندا (= اسکدریه) ۱۶۳	آرمینیا کوس ۲۱۹
آلان، قوم ۲۱۵،۲۰۳،۱۹۸،۱۸۲،۱۱۹	آریاراتس ۲۶
آلبان، قوم ۱۸۲،۵۱	آریانانا، آریانی ۱۸۵، ۹۲
آلبینوس ۲۲۲	آریانوس ۲۱۵
آلیا ۱۴۵	آریدئوس ۴۶
آمان (= ارمنستان) ۲۰۶	آریستوبولوس ۸۱
آمانوس ۱۵۱	آریمازس ۲۷
آمون تاس ۵۲	آریوبرزن ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۷۸، (آریوبرزن
آموی دریا ۲۷، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹	دوم) ۱۷۶
۲۴۳	آریوس (= هریرود) ۷۴، ۶۰
آمی تراگانا ۶۲	آری یا (= هرات) ۵۳، ۳۸، ۳۴، ۳۲، ۳۱، ۲۸
آناوی، قوم ۱۰۰	۱۸۹، ۱۰۰، ۹۳، ۹۲، ۸۷، ۶۰
آن-تون (= مارکوس آنتونیوس) ۲۲۰	آزارا ۹۷
آنتی ماخوس ۸۹	آزس ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۶
آنتیوخوس ۵۷، ۵۹، ۶۲ تا ۶۳، ۶۴، ۷۱ تا ۷۴	آزوف ۱۹۸، ۱۱۸، ۶۰

اتره ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۳
 اجودیا ۲۰۱
 اخس، رود (= تجن) ۶۳
 ادسا (= رها) ۱۹۱، ۱۰۲، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۷
 ۲۱۷، ۲۱۴
 اراپاخی تیس ۲۲۶
 اراتو ۱۷۷
 اراکسس (= ارس) ۱۵۸، ۱۵۶
 اراکیلو ۲۳۹
 اربلا ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۹۱، ۱۳۵
 اربلی تیس ۱۳۷، ۱۰۱، ۹۹
 ارتا بازوس ۲۳۶
 ارتاشس دوم (= اردشیر) ۱۵۹
 ارتا کزرگزس ۲۲۳، ۲۳۲
 ارتا کزس ۱۵۹
 ارتخشیر ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۳۱ (ارتخشیر دوم)
 ارتمیس ۷۱، ۹۷
 ارد ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲
 ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۹
 (ارد دوم) ۲۲۹، ۱۷۹
 ارداشس ۱۵۹
 اردشیر ۱۵۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴ تا ۲۳۶ (اردشیر دوم)
 ۶۲
 اردشیر اخس ۳۷
 اردوان ۱۳۰، ۱۸۰ تا ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴ تا ۲۳۶
 (اردوان اول) ۱۲۹، ۷۳ (اردوان دوم)
 ۱۳۳ (اردوان سوم) ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸
 ۲۰۰، ۲۰۴ (اردوان چهارم) ۲۰۴
 ارزن ۱۹۶
 ارس ۱۵۸، ۱۵۶، ۷۸

۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۵۲، ۲۲۴ (آنتیوخوس دوم) ۶۲
 ۷۵، ۶۳، ۸۹ (آنتیوخوس سوم، کبیر)
 ۶۱، ۷۰، ۷۸، ۸۴، ۹۰ (آنتیوخوس
 چهارم) ۸۱، ۷۹، ۷۸ (آنتیوخوس پنجم
 اوپاتور) ۸۲، (آنتیوخوس هفتم) ۹۸
 ۱۲۵، (آنتیوخوس هشتم) ۱۳۲
 (آنتیوخوس، سوتر) ۵۸، ۶۰، ۶۲
 (آنتیوخوس نیکاتور) ۷۵، (آنتیوخوس ایی
 فانس) ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۹۸
 آنتونیوس پیوس ۲۱۶، ۲۱۵
 آنتونیوس ۵۸، ۶۸، ۷۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹
 ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵ تا ۱۵۹، ۱۷۶
 ۲۲۴ تا ۲۲۷
 آنته موزیا ۲۱۰
 آنتی پاتر ۴۲، ۴۷، ۴۸
 آنتیال سیدس ۸۹، ۱۶۱، ۹۰
 آنتیستوس وتوس ۱۲۸
 آنتی گونوس ۴۷ تا ۵۰، ۵۳ تا ۵۵، ۱۴۹
 ۱۵۲
 آنتی گونیا ۱۴۷

الف

۱- امو کد فیزس ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۶
 ابد اگازس ۱۸۲
 ابرزوس ۶۱
 ابرسام ۲۳۳
 ابن عمر، جزیره ۱۳۷، ۲۱۱
 ابیورد ۶۹، ۱۰۰
 اپودتن ۶۹
 ابی فابا ۸۰
 ایگونوی ۳۶

استوا ۱۰۰،۶۵	ارشه ویرا (= فرهاد چهارم) ۶۴
اسکندوکومارویزاگو ۲۳۹	ارکو ۲۳۹
اسکندر در سراسر کتاب مکرر است	ارمنستان، ارمنی ۱۱۸،۹۸،۸۳،۷۹،۷۸،۷۲
اسکندر تثوپاتور اورگه تس ۹۵،۹۴	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۰
اسکندریه ۲۴۰، ۱۷۲، ۱۶۳، ۶۰، ۳۱	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷
اسکندریه اسکانه ۱۱۱	۱۹۰، ۱۹۲ تا ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱ تا ۲۱۳
اشك در سراسر کتاب مکرر است و در این فهرست	۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۵
از پیش نامها حذف شده است .	اردن توباتس ۵۳
اصفهان ۲۳۳، ۱۰۱، ۸۱	اروپوس (= دورا) ۲۱۷، ۷۱، ۵۸
افرانیوس ۱۳۷	اروپوس ۳۳
اکباتان ۱۳۴، ۲۶ رجوع شود به همدان	اریتره (= خلیج فارس) ۱۶۶، ۷۱، ۵۶
اکسدارس ۲۰۷	اریندس (= کرند) ۱۸۹
اکسپارتس ۵۳، ۳۳، ۲۷	الازد ۲۳۳
البرز ۱۸۹	ازیریس ۲۲۹
الکساندر و پولیس ۶۰	اسپارتیانوس هادیانوس پنجم ۲۱۴
الگیا ۲۱۶، ۲۰۸	اسپالی ریزس ۱۶۷
اله آباد ۲۴۲	اسپانیا ۱۵۴، ۴۴
الماگی (= خوزستان) ۸۱، ۷۷، ۹۶ تا ۹۸	اسپوراسس ۲۱۰
۲۴۰، ۲۳۲، ۱۰۱	اسپهد ۶۴
الیو ۲۳۹	اسپیتامن ۵۹، ۵۷، ۳۹
الیوس سهوریانوس ۲۱۶	استاتیانوس ۱۵۸، ۱۵۵
انبار ۲۳۳	استاتیرا ۳۷
اندرآب ۱۲۰	استاتیوس پرلیسکوس ۲۱۷
انطاکیه ۱۴۹، ۱۴۸، ۸۱، ۸۰، ۶۹، ۶۰، ۵۹	استاسانور ۵۳، ۵۰
۲۱۶، ۲۱۰، ۱۹۲، ۱۷۲	استانس ۴۰
انه (= ناهید) ۷۳	استانوه ۱۰۰
انیانن فیلو ۵۴	استخر ۲۳۲
انیران ۲۳۹	استراپاد ۲۰۷، ۱۸۹
اوآدو ۲۳۹	استراتو ۱۶۲، ۱۳۲، ۹۱
او ارکی ۲۳۷	استراتونیس ۶۹، ۵۷
اوپاتور ۸۰	استراتونیس ۱۵۰

۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۳۱

اوله ئوس (= کارون) ۸۰

اومفالوس ۶۵

اومنس ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۴۷

اونونس ۱۶۷، ۱۶۵

اونیرا (= انیران) ۲۳۹

اوهه مروس ۱۳۰، ۱۲۸

اهواز ۲۳۳، ۲۳۲

اهورامزدا ۲۳۹

ایتالیا ۱۷۷

ایدومیا ۱۴۹

ایزانس ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۴

ایزاموس ۱۶۲

ایسی-کول ۱۰۸ تا ۱۰۶

ایشنه ۱۴۳، ۱۴۱

اینداتس ۱۲۶

این-مو-فو ۱۶۹، ۱۶۸

ایوان کیف ۸۴

ایونی ۱۵۰

ب

بابل ۸۳، ۸۰، ۶۶، ۵۶، ۵۰، ۴۷، ۳۷، ۳۶، ۳۲

۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۱، ۹۹، ۹۶

۲۱۲، ۲۱۱، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۴۱

۲۳۵، ۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۲

باتانا (= اکباتان، همدان) ۱۳۴

باتنه ۲۱۰

باختر (= بلخ) ۴۵، ۴۰ تا ۳۷، ۳۳ تا ۳۱، ۲۶

۷۴، ۷۲، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۳، ۵۵، ۵۳، ۵۰

۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۷، ۷۵

۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۵

۱۱۹، ۱۲۰ تا ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۱، ۱۶۲

اوپیموس ۲۰۸

اوپوس استاتیانوس ۱۵۵

اوتودموس ۷۴ تا ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰

اوتودمیا ۱۶۲، ۸۵

او-تو-لاگو ۱۷۰، ۱۶۸

اوج ۱۰۷

اوده ۲۰۱

اورانوی بظلمیوس ۱۱۰

اورسانس ۱۴۰

اورفه ۲۰۷

اورگه تس ایی فانس فیل هلن ۱۳۳

اورگه تس اوتو کراتور ایی فانس فیل هلن ۱۶۰

اورگه تس دیکائیوس فیل هلن ۱۵۲، ۱۳۰

اورلاگنو ۲۳۹

اورمیه ۱۵۵

اورویوس ۱۲۰

اورونتس ۱۵۱

اوروند اپاتس ۱۴۸

اورهونه (= الرها) ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۴۲، ۱۳۸

۲۲۱، ۲۱۴

اوریت ها ۳۲، ۳۱

اوزاسس ۱۴۷

اوزون، قوم ۱۰۸ تا ۱۰۶

اوزی پتی، قوم ۲۸

اوستا ۱۷۸، ۴۰

اوکتاویان ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۳

اوکراتیدس ۸۷ تا ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۲

۲۰۱، ۱۷۱، ۱۶۴

اوکراتیدیا ۸۷

اوکسی (= موخنه) ۵۲

او-گهه - شان - لی (آراخوزیه، قندهار) ۱۱۵،

بطلمیوس ۲۴۱، ۱۱۹، ۴۸ (بطلمیوس الصانع)	۱۹۹، ۱۷۳
۶۶ (بطلمیوس فیلا دلفوس) ۶۳، (بطلمیوس	باردزانس ۱۱۰
محب الام) ۹۴، (بطلمیوس نیکوکار)	بارسنیوس ۲۲۳، ۲۲۱
۶۶ (بطلمیوس یازدهم) ۱۴۰	بارفروش ۷۳
بغداد ۹۸	باروگازا ۱۶۲، ۸۵
بگرام ۲۳۸، ۲۰۲، ۱۹۹، ۸۸	بازرتگی، دودمان ۲۳۱، ۲۳۰
بلاش ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵ تا ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۹۸	بازودنو ۲۳۷
۲۲۱، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۲، (بلاش	بازور، پدا (= واسپوراکان؟) ۷۹
اول) ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹	باکالیس ۹۷
(بلاش دوم) ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵	باکرا (= بلخ) ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۲، ۷۴
(بلاش سوم) ۲۱۵، ۲۲۰ (بلاش چهارم)	باکتروس ۱۱۲
۲۲۴، ۲۲۰ (بلاش پنجم) ۲۳۵، ۲۲۴	باکتریه (= باخترا) ۷۶، ۷۴
بلاش گرد ۱۸۸	باگروند ۱۸۱
بلخ ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۷۴، ۷۵، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۰	باگواس ۳۷
۱۱۲، ۱۱۹، ۲۳۳، ۲۴۵	بالیسوس (= نهربلیخ) ۱۴۲
بلوچستان ۳۳، ۳۱	بامیان ۱۶۵
بلوس ۷۷	باندو ۲۳۳
بلیخ، رود ۱۴۱، ۱۴۲	بجاور ۱۶۵
بنارس ۲۳۷، ۲۰۲	بجنورد ۱۰۰، ۶۵
بنطقیس ۱۳۵، ۷۲	بحرین ۲۳۳، ۲۱۲، ۷۷
بنو کد نصر دوم ۳۶	بختیاری ۳۳
بودا، بودائی ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴، ۲۳۷، ۲۴۰	بدخشان ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۲۰، ۱۰۶، ۹۲
۲۴۱	بردیا (= سمردیس) ۶۴
بولان ۱۶۷	برزفرائس ۱۴۹
بهرام ۲۳۹، ۲۲۸ (بهرام پنجم) ۲۴۵	برزنس ۳۴
بی بولوس ۱۴۷	بروا (= حلب) ۲۱۰، ۱۳۲
بیت المقدس ۱۵۲، ۱۲۵	بروتوس ۱۴۹، ۱۴۸
بیت کردو (= جزیره ابن عمر) ۱۳۷	بریوس ۱۷۹
بیستون ۱۸۵، ۴۵، ۳۹	بسفور ۱۱۸، ۱۱۹
بین النهرین ۶۶، ۹۵ و در سراسر کتاب مکرر	بسفور کیمری ۶۰
است.	بسوس ۲۶۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۲۵، ۲۳
	بصره ۷۹

پ	پتن ۱۷۴
پابك ۲۳۲	پتوس ۱۹۶، ۱۹۸
پاتالی پوترا ۵۵	پختو ۱۷۴
پاتروكلس ۵۹	پراتكین (= بختیاری و اصفهان) ۵۱، ۳۳، ۳۳
پارابوتامیا ۷۱	۲۳۳، ۸۱
پارت ۳۴، ۳۳ و در سراسر کتاب مکرر است.	پراتكین (= سیستان) ۱۰۱
پارتامازیریس ۲۰۸ تا ۲۱۰	پرثوه ۶۷
پارتاماس پارت ۲۱۲ تا ۲۱۴	پردیکاس ۵۳، ۵۱، ۴۸، ۴۶، ۴۴، ۲۶ تا ۵۵
پارتیکوس ۲۱۰، (پارتیکوس ماکسیموس)	پروشاتی ۳۷
۲۱۹	پس سه نیوس نیگر ۲۲۰
پارناو ۱۲۰	پشتو ۱۷۴
پارسه، پارسی ۳۸، ۳۳، ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۱	پلاتو ۸۹
۶۶، ۷۰، ۷۹، ۸۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۲۴	پلانکوس ۱۵۰
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱ تا ۲۳۴	پو-تا ۱۷۴
پارمنیون ۴۳، ۲۵	پو-تی-شا (= بدخشان) ۲۴۳
پارنی ۱۰۳، ۶۸، ۶۷، ۶۳	پوسس تاس ۵۰، ۴۷، ۴۲
پاروپانیزاد (= هندوکش) ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۰	پکتو ۱۷۴
۱۰۱	پنجاب ۸۵، ۸۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۸
پازیانی ۱۰۴، ۱۲۲	۱۹۹، ۱۰۲، ۲۰۲، ۲۳۷
پازیک، قوم ۱۱۹، ۱۲۲	پنجاله ۱۶۳
پاکر ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳	پنجشیر (= پنجگیر) ۱۲۰
۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶	پوبلیوس کراسوس ۱۴۳
۲۱۷، (پاکر دوم) ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷	پوروس ۹۳، ۵۳
پالاکوپاز، ترعه ۳۶	پوروشاپورا (= پشاور) ۲۴۱
پالمیر ۲۲۳	پو-لو ۲۴۳، ۲۴۴
پامیر ۲۴۳، ۹۳	پولی ۲۴۴
پانتالون ۸۸	پومپه ثیوس ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۴
پتانه ۸۵	(پومپه ثیوس تروگوس) ۱۷۴
پتاله ۵۱	پومپه دیوس سیلو ۱۵۱
پتالی-پوترا ۱۶۳	پونت، پونتوس (= بنطیس) ۷۲، ۱۳۵
	پیتو ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴

تروفو ۹۶،۹۵	پی-تین ۱۱۸
تروگوس ۱۲۱	پهلوی، خط و زبان ۲۲۸، ۱۸۸
تری پارادیسوس ۵۰	پشاور ۸۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۳۷، ۲۰۰
تریوم ویرن ۱۴۸	۲۴۴، ۲۴۱
تسانگ - لون ۱۰۶، ۱۰۵	ت
تسونگ - لینگ ۲۳۷، ۲۰۵	تاتارستان ۲۴۳، ۲۰۵، ۱۸۶
تسین بزرگ (= روم) ۲۲۰، ۲۰۶، ۱۱۸	تاتونگ فو ۲۴۴
تکسیل (= راولپندی) ۵۳	تاجیک ۱۰۹
تله آس ۷۵	تاریم ۸۶
تله پولموس ۵۰	تالومنوس ۱۸۵، (تالومنوس سیلاس) ۱۴۰
تنگ تری، قوم ۲۸	تانائیس ۱۹۸، ۱۱۸
توران، تورانی ۳۹، ۲۷	تاوردوس ۱۹۶
تورانتوس اراتوساکوورانو ۲۴۲	تاوری، شبه جزیره ۶۰
توردات دوم (= تیرداد) ۲۳۱	تا-هیا (= باخترا) ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸
توروس ۲۰۸، ۱۹۶، ۱۵۱، ۱۵۰	۱۷۳، ۱۱۶
توروشکا ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۰۳	تئوپومپ ۴۰
توریوا ۹۲	تئوس ۱۳۹، ۶۲
تولوس ۷۷	تبت ۱۶۱، ۱۰۵، ۸۶
تون کینگ ۲۲۰	تجن، رود ۱۸۹، ۶۳
تونگ - لی ۲۰۱	تخت بهی ۲۰۰
تون - هوانگ ۱۰۵	تخت جمشید ۲۳۱، ۵۰، ۲۵
تهآموزا اورانیا ۱۷۸، ۱۷۷	تخت سلیمان ۱۵۴ تا ۱۵۶
تیاو-جی ۱۱۵، ۱۱۴	تراپزون ۱۵۱
تی بریوس ۱۸۱ تا ۱۸۴، ۲۰۴	تراژان ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷ تا ۲۱۱، ۲۰۹
تی تئوس ۲۰۴	تا ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۰۹
تیرداد ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴	تراکیانه ۱۲۵
تا ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۰	تراکی ۶۱
۱۹۵، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵ (= تیرداد دوم)	تراکیه ۶۱، ۵۰
۱۵۹، ۱۶۰، (= تیرداد سوم) ۱۸۳، ۲۲۹	ترک، ترکیه ۱۵۰، ۱۲۲، ۱۱۱، ۶۱، ۵۱، ۵۰
تیسفون ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷	ترن تیوس ماکسیموس ۲۰۴
۱۸۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۳۵	
تنگران ۱۳۴ تا ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۹۵	

چینا پانی ۲۳۸	۱۹۶، (تبرگان دوم) ۱۳۱، (تبرگان
چینگ - نی ۱۶۹	چہارم) ۱۷۷، ۱۷۸، (تبرگان پنجم)،
	۱۹۴
ح	تبرگانوسرت ۱۹۳ تا ۱۹۶
حصار سفید ۲۳۲	تیمارخوس ۸۲، ۸۳، ۹۵
حصن کیف ۲۱۰	تیمور ۲۳۱
حلب ۲۱۰، ۱۳۲	ج
حلوان ۷۱	جامبودویا ۱۶۳
حیرہ ۱۸۸، ۲۲۲، ۲۳۳	جاوانا ۱۶۲، ۱۶۴
خ	جبل الطارق ۴۴
خارا کس ۲۳۳، ۸۴	جراحی، رود ۹۷
خارا کس ہوسپاٹوسینس ۸۲	جغتو ۱۵۵، ۱۹۱
(= کرخ میسان)	جلال آباد ۱۷۰، ۱۷۴
خالونی تبس ۹۹	جلفا ۸۱
خاندی ہا ۶۶	جوشکا ۲۳۶
خبورا ۱۳۸، ۱۴۳	جی (= جلفا) ۸۱
خغن ۸۶، ۱۰۷	جیحون ۱۲۱
خجند (= اسکندریہ اسکاتہ) ۵۸، ۱۱	جیلان ۵۵، ۱۶۵، ۲۴۱
خرسن ۸۱، ۹۸، ۱۰۱	چ
خزر، دریا ۲۶، ۳۶، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۸۴، ۶۹	چائو-تہ ۱۶۸
۲۰۷، ۲۰۶، ۱۹۹، ۱۱۸، ۱۱۴، ۹۹	چاکا ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۲، ۲۴۶
خسرو ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶،	چاکالا (= اوتودمیا) ۸۵، ۱۶۲
۲۱۸	چاندراگوپتا ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۷۶
خسرون (= اورہونہ) ۱۳۸	چانگک-کین ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴ تا ۱۱۶، ۱۲۱،
خشانزاجائو او کو جولاکاسو ۲۰۱	۱۲۲
خشایارشا ۷۲	چیترا ل ۹۳
خشہ ارتہ ۲۷، ۳۳	چین، جینی ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷،
خلیج فارس ۷۱، ۷۶، ۸۲، ۱۹۹، ۲۱۲	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱،
خوار ۹۹	۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۰،
خوارزم ۳۸، ۱۱۶، ۱۱۷	۲۰۲، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۳
خوارنو ۲۳۹	

دمنتریوس سوتر ۸۲	خوارنه (= خوار) ۲۳۶، ۹۹، ۸۲
دنی یستر ۲۰۴	خوریثس ۲۷
دومی تیوس کوربولو ۱۹۴	د
دهاس ۱۱۲	دائیماخوس ۶۲
دهها ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۲۰، ۱۰۹، ۶۷، ۶۳، ۳۹	دارا (= شهردار یوم؟) ۶۹
۱۹۴، ۱۸۹	دارا بگرد ۲۳۲
دیادونخن ۱۶۴	داریاو ۲۳۰، ۲۲۸
دیکاتیوس ۱۹۹، (دیکاتیوس ابی فانس تشوس	دارپوش ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۱۰۴، ۱۵۴
اوپاتورفیل هلن) ۱۳۵	۱۸۴
دیلیم ۱۱۴	داکر ۲۰۴
دیودوتوس ۶۳، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۹، ۹۵، (دیو -	دامغان ۲۳۶، ۸۴
دوتوس دوم) ۶۹، (دیودوتوس سوتر) ۷۵	دانوب ۲۰۸، ۲۰۴
دیودوتی ها (سلسله) ۷۶	داوسارا ۲۱۷
دیونیزوپولیس (= جلال آباد) ۱۷۰	دجله ۵۷، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۹۹، ۱۳۷، ۱۹۱، ۱۸۰
دیونیزوس ۱۶۲، ۲۱۸	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۳
ر	در بند ۱۹۸
رائوثر و ۲۳۹	درواز ۲۴۳
رائونانورائوکانرکی کورانو ۲۴۲	دریای خزر (رجوع شود به خزر، دریا)
رائه ثرومکارو ۲۳۹	دریای سیاه ۵۷، ۶۰
راب آبا ۲۲۷	دریای شمال ۱۱۶، ۲۰۵
رادامیستوس ۱۹۳	دریای مغرب ۱۱۴، ۲۰۶
رام بهشت ۲۳۱	دسه بالوس ۲۰۴
رامپور ۱۶۳	دکسیوس ۳۳
راندا ۶۱	دمتر یا ۹۰
رانده آ ۱۹۶، ۱۹۷	دموداماس ۵۹
راولپندی ۵۳	دموناکس ۱۸۷
رخج (= قندهار) ۳۳، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۷۶، ۸۷	دمنتریوس ۷۵، ۸۳، ۸۵ تا ۸۸، ۹۰ تا ۹۲، ۹۴
۱۶۳، ۱۰۰	۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۵
رکسانه (= روشنک) ۳۷، ۴۶	(دمنتریوس دوم) ۹۵، ۱۲۲، ۱۳۳، (دمنتریوس
رودوگونه ۹۷	سوم) ۱۳۲

ساگاراوك، قوم ۱۰۴، ۱۱۹ تا ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۳،

۱۷۵

ساگدودونا كوس ۸۱

ساراٹوستس (= سوراشارا) ۸۵

سارابو ۲۴۰

ساروق ۱۹۱

ساروك ۱۰۴

سامی، خط ۹۲

ساناپاز ۲۰۰

ساناتروسیوس دوم ۲۱۲

سپتیموس سوروس ۲۲۱

ستلج، رود ۱۶۱

ستونهای هرکول (= جبل الطارق) ۴۴

سرایس ۲۲۹

سرمتها ۱۸۲

سرها ۸۶

سستیلوس ۱۳۶

سیلیوس باسوس ۱۴۸

سغد ۲۶ تا ۳۱، ۲۸ تا ۳۸، ۳۳ تا ۴۵، ۴۰، ۵۰،

۵۳، ۶۳، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸،

۱۱۶، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۶۶

سکا، سکائی ۱۰۲۶، ۵۱، ۶۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۶،

۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۰،

۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۳،

۱۹۹، ۲۴۵

سکزیان ۱۰۴

سکستان، سیستان ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۹۹

سکهها ۳۹، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۴،

۱۹۹ (سکههای نیزخود) ۳۹

سگزیان ۵۹، ۹۴، ۱۳۰

روسیه ۶۷

روشنك ۴۶، ۳۷

روم ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹،

۱۴۰، ۱۴۳ و در سراسر بقیة كتاب مكرر

است .

رها ۱۳۸

ری ۱۸۳، ۹۹، ۵۸

ز

زاتوردات ۲۳۰

زادراكارت (= استراباد) ۲۰۷

زادریادس ۷۸، ۷۹

زاگرس ۷۰ تا ۷۲، ۲۲۶

زامودراگوپتا ۲۴۲

زانبولوس ۱۹۱

زئوس ۱۷۱

زفیلوس ۱۶۲

زدر کرته (= استراباد) ۲۰۷

زرتشتی ۴۰

زونگك (= سیستان) ۳۳، ۳۸، ۵۰، ۷۶، ۸۸،

۱۰۰، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۷۲

زریاسپا ۷۴

زریته رود ۱۹۱

زوتالس، رود ۶۰

زوگما ۱۹۰

زیناکا ۱۴۵

س

ساتی برزن ۳۴

ساسانی، ساسانیان ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰،

۲۳۲ تا ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵

ساکه تا ۲۰۲

سوهیائی ۱۱۷	سلوکوس ۱۲۸، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۲ تا ۵۵، ۴۸، ۴۷
سه، قوم ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۰۷، ۹۴، ۹۳	۱۳۳، (سلوکوس دوم) ۷۰، ۶۶ (سلوکوس سوم، سوتر) ۷۰، (سلوکوس چهارم، فیلو-پاتور) ۷۷، (سلوکوس نیکاتور) ۷۶، ۵۵
سه-پین (= سوفنه) ۲۰۶	۱۰۰، ۸۷
سه زنیوس پتوس ۱۹۶	سلوکی ۳۱، ۶۰، ۷۷، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۸۹
سهوستریس ۶۷	۱۲۵
سه - مات سین ۱۱۳	سلوکیه ۱۵، ۵۷، ۷۰ تا ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۹۶، ۹۷
سیاه کوه ۵۹	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۳
سیتاسن ۹۹، ۷۰	۱۸۶ تا ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵
سیحون (= سیردریا) ۶۶، ۳۱، ۲۶	بسمان ۲۳۶، ۸۴
سیر دریا (= سیحون) ۶۷، ۶۶، ۳۱، ۲۷، ۲۶	سمردیس ۶۴
۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۴، ۸۶	سنا ۱۰۳
۱۲۱، ۱۱۹	سناجار ۲۲۱، ۲۰۹
سیرونکا ۷۳	سند ۳۳ تا ۴۰، ۴۰، ۵۰، ۵۲ تا ۵۵، ۵۵، ۸۹، ۹۳
سیستان ۸۸، ۳۳، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۶۱	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۲، ۲۰۰
۱۷۲، ۱۹۹، ۲۳۶ رجوع شود به سکستان و زرننگ .	سویهاگازنا ۷۶
سیسیل ۲۲۴	سوتیرا ۶۰
سیسی میترس ۴۰، ۲۷	سورا ۲۱۷
سی گردیس ۸۵	سوراشاترا ۸۵
سیلاس ۱۸۵، ۱۴۱	سورن ۶۴
سیلس ۶۱	سورنا ۱۴۰، ۶۸ تا ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۳
سیملجان ۱۰۰، ۶۵	سوروس ۲۲۱ تا ۲۲۵
سیمین سپرها ۴۸، ۴۷	سوریانا ۶۰
سیناتروس ۱۸۳، ۱۵۲، ۱۳۵، ۱۳۴	سوریه، سوری ۵۰، ۵۷ و در بقیه کتاب مکرر آمده است.
سیناسس ۱۸۴	سوفنه ۷۸، ۱۹۷، ۲۰۶
سی ناموس ۱۸۴	سوفونس ۵۶
سیندس ۱۸۹	سولا ۱۳۲
ش	سومباسه ۱۵۸
شااو-کی ۲۰۱	سوهوموس ۲۱۶
شاپور ۲۴۲، ۲۳۴، ۲۳۲	
شا-جو ۱۰۶، ۱۰۵	

فارس ۲۹ و رجوع شود به پارسه	شاد - شاپور ۲۳۳
فارناسس ۱۱۹، ۱۱۸	شاکه تا ۲۰۱
فازاغل ۱۴۹	شاهرود ۷۳
فازیس ۷۲	شوانگمی ۱۱۶
فان-توا (= پارتاوا؟) ۱۱۲	شوش ۷۷، ۷۱، ۶۶، ۵۶، ۵۴، ۴۷، ۳۳، ۳۰، ۲۹
فان - چائو ۲۵، ۲۰۶	۱۰۱
فاونی قیس ۷۸	شوشتر ۹۸
فازنی، قوم ۸۶	شیراز ۲۳۲
فرا اسپا (= تخت سلیمان) ۱۵۴ تا ۱۵۷	شیروان ۱۰۰، ۶۵
فرات ۷۱، ۶۶، ۳۶ و در سراسر کتاب مکرر است.	شیوا ۲۳۹
فرات میسان (= بصره) ۷۹	ط
فراته فرته ۵۳	طالقان ۱۱۹
فرانی پاتس ۱۵۱	طبرستان ۵۱، ۳۴، ۳۳
فرتیکرا ۲۲۷	طلخاری ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰
فرغانه ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶	۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۰ تا ۲۰۵، ۲۳۶
فرکلس ۶۶، ۶۴	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶
فرته پات ۱۵۱	طومان حواری ۱۹۹
فرو ۲۳۹	ع
فروریش ۲۶	عراق ۲۳۳
فرهاد ۸۴، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸ تا ۱۵۵، ۱۵۶	عرب ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۶۰، ۲۲۱، ۲۲۲
۱۵۶، ۱۵۸ تا ۱۶۱، ۱۶۴ تا ۱۷۴، ۱۷۹ تا ۱۸۳	۲۳۳، ۲۳۴
۲۰۳، ۲۲۹، (فرهاد دوم) ۱۱۶، ۱۲۱	عربستان ۲۲۱، ۳۶
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۲	عمان ۷۹
(فرهاد سوم) ۱۰۲، ۱۳۵، ۱۳۶، (فرهاد	عمان، دریا ۷۱، ۵۶
چهارم) ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹	عزیز ۱۳۳
۱۸۳، (فرهاد پنجم) ۱۷۷	علم داغ، کوه ۱۴۷
فریا پاتیوس ۱۵۲، ۱۲۹	غ
فریایی قیس ۸۴	غزنه ۸۸
فریدن ۳۳	غور ۱۷۴
فریگیه ۶۶	ف
	فازمانس دوم ۲۱۵

کاپادوکیه ۲۶، ۶۶، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۹۲،	فریمن ۱۸۲
۲۱۶، ۲۱۵	فلادیوس ۲۰۸
کایی جا ۲۳۸	فلسطین ۱۵۲، ۱۴۷
کادوسی، قوم ۲۲۵، ۱۱۴، ۵۱	فوباس ۲۳۳
کارآتگین ۱۰۷	فو-لو-شا (= پوروشاپورا) ۲۴۴
کارپات ۲۰۴	فیراپاتیوس ۸۴
کارت ۲۰۶	فیروزکوه ۷۳
کارتاژ ۴۴	فی-شان ۱۷۰
کارن ۱۹۱، ۶۴	فیلادفوس ۸۴
کارون ۸۰	فیلوپاتور ۹۱
کاریچی ۹۰	فیلاتاس ۴۳
کارینا (= کردند) ۱۸۹، ۹۹	فیلمورومتوس ۲۱۹
کازیانا ۹۵	فیلوکسنوس ۹۱
کاساندر ۴۹	فیلیپ ۱۳۲، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۲۵
کاسپیان ۷۸	فیلیوس ۷۵، ۵۳، ۵۲، ۴۷
کاسپیرائی اوئی ۲۴۱	فیلی بی ۱۴۹
کاسیس ۹۵	فینقی ۱۴۹
کاسیوس ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵	فیودوزیا ۶۰
کاشغر ۱۰۷	
کاسولو-کادفیزو ۱۷۳-۱۷۴	ق
کالاخه ۲۲۶	قبرس ۱۵۰
کالومنوس ۱۸۵	قفقاز ۲۱۵، ۱۹۸، ۱۸۲
کالونی تیس ۱۸۳، ۷۱	قندهار ۱۹۰، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۹
کالیستنس ۴۱، (کالیستنس کذاب) ۵۱، ۴۶	قوچان ۱۰۰، ۶۵
کالیوپ ۱۷۷	قوس ۹۹، ۸۴، ۷۳
کامبادنه (= کرمانشاهان) ۹۹	ک
کامناس سیرس ۲۲۹، ۹۸	کاوفو ۱۷۳، ۱۷۴
کان - انینگ ۲۰۶	کابل ۳۱، ۳۳، ۵۰، ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷
کانتابری ۱۶۰	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸
کان-تولو (= گذارا) ۲۴۴	۱۶۹، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۳۷، (کابل رود) ۳۳
	۹۳، (کابلستان) ۲۰۱

کلودیوس ۱۸۶، ۱۹۰	کانرکی ۲۲، ۲۰۳، ۲۳۶
کماژن ۱۳۲	کانشکی ۲۲
کنگرا ۲۳۸	کانگک - کیو ۱۰۹، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲
کوان تو ۱۰۷	۱۷۵
کوانگک ۲۰۵	کانگها (= کانگک کیو) ۱۲۲
کواي - شان (= خجند) ۱۱۱	کانی دیوس ۱۵۴
کواي - شوانگک ۱۱۶، ۱۷۳، ۱۷۴	کانیشکا ۲۰۳، ۲۳۶ تا ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴
کوتهه (حبل ابراهیم) ۲۲۵	کافو ۱۱۶
کوجولا - کاسو ۱۷۳	کتیس نس ۱۵۳
کوچا ۲۰۵	کراتواس ۵۱
کورانو ۲۲، ۲۳۷	کراسوس ۱۴۰ تا ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸
کوربولو ۱۹۴ تا ۱۹۷	۱۷۶، ۱۸۵
کورستیکا ۱۴۷	کرچ ۴۰
کوروش کبیر ۳۹	کرخ میسان ۸۴
کودماس ۱۹۱	کرخه ۸۲
کوزولا - کادافر ۲۰۱، ۲۰۲	کرد، کردستان ۲۹، ۱۹۱، ۲۱۰
کوسبا (= شوش) ۳۰	کردونه (= یت کردو، جزیره ابن عمر) ۱۳۷
کوسی، قوم ۳۰، ۵۴	۱۳۸، ۲۱۰، ۲۲۶
کوشان، کوشانی ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۷۴، ۲۴۵	کرمان ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۵۰، ۷۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۳۲
کوشانا ۲۳۷	کرمانشاهان ۹۹
کوشم ۶۴	کرتد ۹۹، ۱۸۹
کوفن (= کابل) ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴	کرهه ۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۱۹
کوماسنوس ۶۱	کریمه ۶۰
کوماگنه (= کماژن) ۱۳۲، ۱۴۷، ۲۱۲	کشان (= کوشان) ۱۷۴
کومش، کومیسنه (= قومس) ۸۳، ۹۹، ۲۳۶	کشانا - جاوگو ۱۷۴
کونار ۹۳	کشمیر ۱۶۵، ۲۳۷، ۲۴۱
کون - مو ۱۰۷	کفه (= فیودوزیا) ۶۰
کویتنوس لاینوس ۱۴۹	کلاروس ۲۱۳
که کاجا ۵۶	کلاسی ۱۶۳
کی بین (= دره کابل) ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳	کلثومنس ۴۳

گوپتا ۲۴۴	۱۷۴، ۱۷۲ تا ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۱۵
گوترزس (= گودرز) ۱۸۵ و رجوع شود به گودرز .	کی - نو - لو (= کیدارا) ۲۴۵ تا ۲۴۳
گوچهر (= گوزپترس) ۲۳۰	کیدارا ۲۴۵
گورگمل ۱۶۵، ۱۰۴، ۵۱، ۲۵	کیلکیه ۱۸۱، ۲۵۱ تا ۱۴۹، ۱۳۲
گودرز ۱۹۲ تا ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵	کی - لین - شان ۱۰۵
گور (= فیروزآباد) ۲۳۴، ۲۳۲	کیو - نسیو - خیو ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۷۴، ۱۷۳
گوریانا ۷۴	کیو - کان - اینگ ۲۰۶
گوزهر ۲۳۲ تا ۲۳۰	ک
گه ۱۸۵	گایی نیوس ۱۴۰
گیل ۱۱۴	گال ۱۵۴
گیلان ۱۱۴	گالاتا ۶۶
گین داروس ۱۵۱	گاللیا ۱۴۹
گیو ۱۸۵	گایوس سزار ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۸
ل	گایوس کاسیوس ۱۹۰
لائودیسه ۱۳۲، ۹۱، ۹۰، ۶۰، ۵۸	گجرات ۲۴۱
لائودیسه تاقیلادلفوس ۱۳۲	گدروزیه (= مکران و بلوچستان) ۳۴، ۳۲، ۲۹
لابوت، لایوس ۷۳	۱۰۱، ۵۶، ۵۰
لاینوس ۱۵۰، ۱۴۹	گرگان ۱۱۵، ۱۰۰، ۹۷ تا ۹۵، ۷۳، ۶۷، ۵۰، ۳۳
لاسگرد ۹۵، ۸۴	۱۱۷، ۱۳۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷
لان - شانگک ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۰۸، ۱۰۵	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷
لاهور ۸۵	۲۳۶
لوکوس (= زاب بزرگ) ۱۲۶	گرجستان، گرجی ۲۱۵، ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۸۲
لوکولوس ۱۳۵	گرمانیه ۲۰۴، ۱۸۱، ۱۷۹
لو - کیانگشی ۲۴۳	گره ای ها ۷۶
لو - یونی - نی ۱۱۸	گزا، گزاکا (= گنجه) ۲۲۶
لئوس ۲۲۲	گزنوتاس ۷۰
لوزیاس ۱۶۱	گنجه ۲۲۶
لوزیوس کورینوس ۲۱۰	گندارا ۲۳۸
لوسیماخوس ۵۸	گندفر ۱۹۹
	گنگک، رود ۲۴۱، ۵۵، ۲۸

مانیزاروس ۲۱۰	لوسیوس ۲۱۲
مانیک یا لا ۲۰۱	لوسیوس وروس ۲۱۹، ۲۱۶
ماوراءالنہر ۲۶	لوسیوس ویلیوس ۱۸۳
ماوریا ۶۲، ۵۵	لوکان ۱۱۹
ماوس ۱۶۷، ۱۶۵	لوکولوس ۱۳۶
مثنو ۲۱۹، ۲۱۷	لیدی ۱۵۰
مثنوی، دریا (= آذوف) ۱۹۸، ۵۹	لی - کوم (= گرگان) ۱۱۵
مبارزایس ۲۱۱، ۲۰۹	م
مدہبادچا ۱۶۵	ماقو ۲۳۸
مدیترانہ ۲۰۶، ۵۷	ماقونویزانہ ۲۳۹
مدیکوس ۲۱۹	ماد، مادی ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۴ و در سراسر
مردانس ۲۳۳	کتاب مکرر است .
مردینو ۲۲۵	ماتور ۲۴۱، ۱۶۳
مرغاب، رود ۶۰	مارتیوس وروس ۲۱۸، ۲۱۷
مرگیان (= مرو) ۶۰، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۰ تا ۱۲۲	ماردی، قوم ۸۵، ۸۴، ۳۳، ۲۹
۱۷۲، ۱۴۵، ۱۲۵	ماردین ۲۱۰
مرند ۱۵۵	مارکوس آنتونی نوس ۲۲۰
مرو ۶۳، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۷۲،	مارکوس اورلیوس ۲۱۶
۲۴۴، ۲۳۶	مارکوس تی توس ۱۷۷
مروود ۱۱۴	مارکومدی، قوم (= مادی ها) ۲۲۶، ۲۱۰
مسنہ (= میان) ۳۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۸، ۲۱۱،	مارنو ۲۳۹
۲۳۴، ۲۳۳	مازندران ۱۸۹، ۱۱۴
مصر ۴۴، ۳۸، ۵۰، ۶۶، ۱۴۰، ۱۵۰،	ماساگا ۲۸
مقتسیا ۹۰، ۸۴، ۶۱	ماساگت، قوم ۳۹
مقول ۲۴۰، ۱۲۲	ماسخوت ۱۹۳
مقدونیہ، مقدونی ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶،	ماکرویوس ۹۷
۳۷ و در بقیہ کتاب مکرر است.	ماکریوس ۲۲۷
مکران ۳۳	ماکسیموس ۲۱۲
مگاستس ۶۲	ماکوا ۲۰۲
مگالوپولیس ۴۲	مالر ۴۴
ملطیہ ۲۰۸، ۱۹۷	مانوس ۲۱۰

ملک ۲۲۸	ناگارا (= جلال آباد) ۱۷۰
ناندر ۱۷۲ تا ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷	نانا ۲۳۹
المنج ۲۱۰	ناتنا ۹۷
منقشلاغ ۵۹	نان - شان ۱۰۶
منوچتر ۲۲۸	نانه ۱۹۴، ۸۱
مونخاچار ۱۱۷	ناوماخه آ ۷۹
مو - لو ۱۱۴	ناهید ۲۳۱، ۷۳
مولون ۸۳، ۸۲، ۷۱، ۷۰	ناردا ۱۸۱
مونوبازوس ۱۹۷، ۱۹۵	نارک ۳۵
مونهزس ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۵۵، ۱۵۴	نرسه ۲۲۸
مورن - کبو ۲۰۶	نرون ۲۰۹، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۰۳
مهر (= مهر) ۲۴۳	نسا ۹۲
مهرداد ۹۲، ۸۷، ۸۵ تا ۱۰۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۱	نصیین ۱۳۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۰ تا ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۲
تا ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۶	نوکیانگک ۸۶
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸	نومنبوس ۷۹
(مهرداد اوپاتور) ۱۳۵، (مهرداد اول)	نهایوند ۵۸
۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۲	نهر ملک ۲۲۲
۱۶۵، (مهرداد دوم) ۶۷، ۱۲۹، ۱۳۰	نیروفر ۲۳۳، ۲۳۲
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، (مهرداد سوم) ۱۳۵	نیسا ۲۲۱
۱۳۹، ۱۴۱، (مهرداد ششم) ۱۸۸، ۲۰۷	نیسه فور یوم ۲۱۷، ۱۴۱
۲۱۲	نیشابور ۲۳۶
مهرداد سیناسس ۱۳۳	نیکانور ۵۲، ۴۸
میانه ۱۵۶	نیکه فوروس ۱۳۱، ۱۳۰، ۸۹
میترا ۲۲۹	نیگر ۲۲۱
میرو ۲۳۸	نینوا ۱۹۱، ۱۳۵
میشان ، ۳۷، ۸۱، ۸۲، ۲۲۳	و
میلیندا ۱۶۴	واجوپورانا ۱۶۲ - ۲۴۵
میناگر ۲۰۰	وازودوا ۲۳۷، ۲۳۱، ۲۴۲
میورو ۲۳۸	واسپوراکان ۱۸۱، ۷۹
ن	واعیل بر ساهرو ۲۱۸
نااو کرانیس ۴۳	

هرئیوه ۲۸	وان ۷۹
هرکانه (= گرگان) ۳۳	وان بزرگ (= فرغانه) ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۱۸
هرکول ۱۹۱	وای. رود (= آموی دریا) ۱۱۱، ۱۰۸
هرمزدجان ۲۳۴	وردان ۱۸۶ تا ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴
هرمه‌ئوس ۱۷۱، ۱۶۷ تا ۱۷۳، ۱۷۷	ورنه ۱۱۰
هرمیا ۷۱	وروس ۲۱۷
هرودس ۱۷۶، ۱۵۲، ۱۴۹	وره‌ئوغو (= بهرام) ۲۳۹، ۲۲۸
هرودیانس ۲۲۶	وسپاسیانوس ۱۹۸
هرودی، دودمان ۱۹۴	ولاش ۲۰۳
هریرود ۷۲، ۶۰، ۲۸	ولوگه‌زوس (= بلاش) ۲۱۵
هفاسیس ۴۲	ون‌تی‌دیوس ۱۵۲، ۱۵۱
هفستیون ۴۵، ۴۳	ون‌تی‌دیوس باسوس ۱۵۰
هکاتوم پیلوس (= شهرصد دروازه) ۷۳	ون‌چونگ ۱۶۸
هلیوس ۲۴۰، ۲۳۸	ونن ۱۷۹، ۱۹۰، (ونن دوم) ۱۹۲
هلیوکلکس ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱ تا ۳۴، ۸۹، ۹۱	وو - تی ۱۶۸
۱۶۱، ۱۳۰، ۱۰۴	وی‌بیوس مارسوس ۱۸۸
همدان (= اکباتان) ۲۶، ۵۸، ۷۳، ۹۸، ۱۲۶	ویتلیوس ۱۸۴
۲۳۵، ۲۲۶، ۱۳۷، ۱۳۴	ویرثینیوس زوفوس ۵۵
هند، هندوستان، هندی ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱ تا ۳۴	ویندکس ۵۵
۸۷، ۸۵، ۷۶، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۴، ۴۰، ۳۸	ویندهیا ۲۴۱
تا ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۰۱، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۹	ویهارا ۲۴۱
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۹ تا	
۲۰۲، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۶	ه
هندوستان سفید (= رخج) ۱۰۰	هادریانوس ۲۱۳ تا ۲۱۵
هندوسکائی ۱۳۱، ۲۰۰	هازپالوس ۴۲
هندوکش (= هندوکوه) ۳۱، ۳۸، ۵۰، ۵۶	هان، سلسله ۸۶، ۱۰۶
۷۵، ۷۶، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۶۱	هخامنشی ۲۵، ۳۲، ۵۴، ۶۴، ۱۱۴
۱۶۳، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۴۴	هیدیون (= رود جراحی) ۹۷
هوارنو ۲۳۹	هرات ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۸۷
هوان - تی ۲۲۰	۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۹ و رجوع
هوانگهو، رود ۸۶، ۲۳۷	شود به آری‌یا.
	هراکلیدس ۳۶، ۸۲، ۹۴، ۹۵

هیوزیون ۱۰۷	هو-تو ۲۰۶
هیونگک - نو ۱۰۵، ۸۶ تا ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸	هوخشه ۵۴
ی	هورثوده ۲۲۹، ۱۳۹
یاتی ۱۲۰، ۱۱۹	هورکانوس ۱۳۹
یاچا ۱۰۶	هورودس ۱۳۹
یارکند ۲۲۴	هوسپاثوسینس ۸۱
یامسدائی ۱۹۸	هوشکا ۲۳۶
یاندوسوس ۶۷	هون سیداری ۲۲۵
یزدیکرت ۲۲۸	هویشکا ۲۳۷
ین - تسائی ۱۱۶ تا ۱۱۹، ۱۲۱	هیائو - یوان - تی ۱۶۹
ین - کاو - چین ۲۰۳، ۲۰۱	هیان - تو (= هندوستان) ۱۷۰
یوان - یوان ۲۴۴، ۲۴۳	هی - او - می ۱۱۶
یو - تشی ۱۰۵، ۹۴ تا ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶	هی - تون ۱۱۶
۱۲۰، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۳ تا	هی - هو ۱۷۳، ۱۱۶
۲۴۵	هیاسیس ۱۶۲
یول ۱۹۸، ۲۰۴	هیوستراتوس ۱۷۱
یو-لو (= سوریه؟) ۲۰۶	هیداسپس (= جیلام) ۲۴۱، ۱۶۵، ۹۳، ۵۰
یولیوس ۲۰۸	هیراپولیس (= المنج) ۲۱۰
یولیوس الکساندر ۲۱۳	هیرکانیه (= گرگان) ۱۱۵، ۱۰۰، ۷۳، ۶۷
یونان ۳۱ و در سراسر کتاب مکرراست.	۲۳۶
یونگک - خبو ۱۷۰، ۱۶۸	هیرو ۱۸۳
یهود ۸۱، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷	هیرونسولی ۳۶
۲۱۳	هیفاسیس ۵۶، ۵۵
	هیماکاپی چو ۲۰۱
	هیمالیا ۱۶۵

Copyright 1978, by B. T. N. K
Printed in Bahman Press
Tehran, Iran